چاپ آمریکا (بدون سانسور)

محمدرضا پهلوی



پاسخ به تاریخ

محمدرضا پهلوی

پاسخ به تاریخ

به یادبود همهٔ شهیدان

همهٔ زنان و مردان ایران زمین

که به خاطر میهن جان باختند

این کتاب نوشته شد و بآنان اهداء میشود.

فهرست

دیباچه

اندکی بیش ازیکسال پیش، آخرین کتاب من در تهران انتشار یافت، کتابی سراسر امیدکه در آن دیدگاهها وطرحهای خودرا درباره آینده ایران به ملتم عرضه داشتم. آرزوی من این بود که آینده ملت ایران افتخار آمیز، سعادتمندوپررونق باشد، آینده‌ای فراخور تاریخ چند هزارساله کشورم که همواره یکی از سازندگان اصلی تمدن جهانی بوده است.

آرزو داشتم که درآستانه هزاره سوم، ایران کاملا" نوسازی شده، اقتصادش پررونق، جامعه‌اش متحول وپیشرو باشد، مردمش ازیک سطح آموزش مترقی برخوردار باشندونظام سیاسی‌اش حکومت بر قوام مردم یعنی بریک دمکراسی واقعی استوارباشد.

آرزو داشتم که نسلهای آینده ملتم، باسربلندی وغرور، مقام والائی راکه شایسته آنان است در خانواده بزرگ انسانی بدست آورند ونقش ومسئولیت خودرا در جهان ایفا کنند.

امیدواربودم سیاهی های قرون وسطائی راکه پنجاه سال پیش ایران ازآنها نجات یافته بودبرای همیشه ازمیهنم دورکنم وحکومت روشنائی وروشن - بینی راکه چکیده تمدن وفرهنگ ایرانی است برای همیشه پابرجا سازم.

درتمام مدت پادشاهی‌ام، من فقط به خاطر یک آرمان بزرگ زیستم وکوشیدم، آرمانی که درشرف تحقق یافتن بود.

برای رسیدن به این آرمان بزرگ، به سختی کوشیدم، با دشواریها وموانع بسیار مبارزه کردم با توطئه‌ها وتحریکات فراوان مواجه شدم، باشرکتهای بزرگ وتوانای خارجی وکارتلهای چندملیتی ستیز کردم، حال آنکه بسیاری ازمشاورانم مرا ازاین مبارزه برحذر میداشتند.

ممکن است من درطی دوران سلطنتم اشتباهاتی مرتکب شده باشم، اما کوششم برای عظمت واعتلای ایران هرگز خطا نبود.

هدف من ازنوشتن این کتاب این استکه نشان بدهم چرادراین راه تلاش وایستادگی کردم، نشان بدهم که چراوچگونه کوشش‌کردم جامعه‌ای براساس عدالت اجتماعی، ونه منازعات طبقاتی، پی ریزی کنم، جامعه‌ای که‌درآن همه گروهها وطبقه‌ها بیکدیگر وابسته‌وهمدل باشند.

حسن تفاهم باهمه کشورهای جهان، چه‌دنیای غرب، چه کشورهای سوسیالیست وچه ممالک جهان سوم به من امکان داد که درصلح وصفا، این کوشش را برای ساختن ایرانی باتمدن بزرگ انجام دهم.

وظیفه خود میدانم دراین کتاب‌نشان دهم، چگونه اکنون برای اضمحلال ایران کوشش میشود ومیخواهند آنچه رادرسایه تفضلات الهی وبه شکرانه شوق وشوروکوشش صمیمانه ملت‌ایران بوجود آمده است بدست گروهی غیر مسئول، نابود سازند.

این پاسخ من به تاریخ خواهد بود.

قسمت اول

ازایران دیروزتاایران امروز

فصل اول

درسهائی از گذشته

برای پاسخ به تاریخ، باید آنرا شناخت و دریافت. ایران که از سه هزار سال پیش تاکنون همواره کشوری پادشاهی بوده است، درطول تاریخ خود نشیب وفرازهای بسیار دیده ودورانهای روشن و تاریک راپشت سرگذاشته وبا خطرهای بزرگ رو در رو شده است.

هیچ ملتی نمیتواند تنها بخاطر گذشته خود زندگی کند وبدون گذشته خود نیز نمیتواند پایدار بماند. ملتی که بگذشته خودوابسته ودلبسته نباشد الزاما" ازصحنه روزگار ناپدید خواهد شد.

تاریخ ایران مملو ازافتخارات ونابسامانیها است. عبرت از گذشته میتواند بفضل خداوند بهترین رهنمون برای آینده باشد. اکنون میخواهم نظری به گذشته ایران بیاندازم، گذشته ای که هیچکس نمیتواند برآن "خط بطلان" بکشد.

توانائی ها وخطرهای ناشی از موقع جغرافیائی ایران

ایران کشوری کهنسال است که تاریخش به اعماق قرون واعصار میرسد. ایران درمنطقه خاورمیانه واقع شده که گاهواره تمدنهای بزرگ بوده است، کشور ما درتقاطع خطوط مواصلاتی میان اروپا، آسیا، شبه قاره هند وافریقا قرار گرفته وباسه دریا -

دریای خزردرشمال، خلیج فارس درجنوب غربی،دریای عمان درجنوب شرقی ـ ارتباط داردوازدریای مدیترانه که مرکز جهان متمدن غرب بوده است فاصله زیادی ندارد.

چنین موقع جغرافیائی، عامل مهمی در قدرت کشورما است وایفای نقش بزرگ کشورگشائی، اشاعه تمدن، گسترش بازرگانی رادردورانهای درخشان تاریخ مامیسر ومقدور گردانیده است.

چنین موقع جغرافیائی، نیز عاملی درضعف کشور مابوده است: ایران فلاتی بامحورهای شمالی، غربی، جنوبی وشرقی، بادشتهای وسیع وصحراهای بزرگ وکویرهای نمک زار که از هرسوبوسیله جبال بزرگ احاطه شده؛ کوههای البرز درشمال کوههای زاگرس در باختر، کوههای بلوچستان درجنوب خاوری. ازچندشهربزرگ چون اصفهان وکرمان که بگذریم، منطقه مرکزی کشورما تقریبا" خالی وکم جمعیت وفعالیت وثروت وفرهنگ بیشتر درمناطق کناری متمرکز گردیده. بهمین جهت است که درطی قرون واعصار ایران پایتختهای بسیار داشته که اغلب آنها درمرکز کشور واقع نبوده اند. پایتختهای مهم ایران قبل ازتهران عبارت بودند ازشوش، اکباتان، تخت جمشید،تیسفون وپس از اسلام: اصفهان، شیراز،تبریز، اردبیل وقزوین

کشورما درزمانهای تدنی وانحطاط مورد حمله همسایگان خودقرارگرفته ودردورانهای اعتلا و عظمت براثر نیرو، تدبیرودرایت رهبران بزرگ، وحدت ایران تامین شده است.دردورانهای انحطاط همواره حملات خارجی باهمدستیهای دانسته ویا ندانسته درداخل کشورهمراه بوده وبیشتر این همدستی ها ازخارج الهام ونظم میافته است.

بررسی اجمالی این رویدادها که جنبه افسانه‌ای یافته به درک بهتر دورانهای مختلف تاریخ ما کمک خواهد کرد.

شاهنشاهان قهرمان: کورش، داریوش و خشایارشاه
حمله اسکندر مقدونی به ایران
رستاخیز ایران در زمان ساسانیان و حملهٔ اعراب

بر اثر نفوذ و رهبری دو قوم هندواروپائی، مادها و پارس‌ها، پس از دوهزار سال نبرد و تلاش، ایرانیان بر همه اقوام منطقه بین‌النهرین پیروزی و برتری یافتند. سلسله هخامنشی (۵۵۹ تا ۳۳۰ قبل از میلاد) بزرگترین شاهنشاهی جهان را که از دریای سیاه تا آسیای مرکزی و از لیبی تا هندوستان گسترش داشت بنیان نهاد.

شاهنشاهی هخامنشی، نخستین شاهنشاهی بزرگ و منظم جهان است که در آن یک رهبر، شاهنشاه ایران بر اقوام و ملل مختلف حکومت میکرد. برای تامین نظم و وحدت شاهنشاهی ایران، هخامنشیان بر سر هر ایالت فرمانروائی بنام ساتراپ گماردند. برای پست و مخابرات با نور، شیوه‌های نوبه‌کار بردند و نظام پولی مرتب، محاسبات عمومی و اوزان و مقادیر یکسان را بوجود آوردند.

بدینسان ایرانیان به دنیای عهد عتیق نشان دادند که میتوان سرزمینی به آن وسعت را با نظم و ترتیب اداره کرد. رومیان در اداره امپراطوری خود از بیشتر راه و روشهای ایرانیان پیروی و حتی تقلید کردند.

بنیان گذار شاهنشاهی ایران کورش است که بحق

وی را بزرگ لقب داده اند. کورش شاهنشاهی ایران را بر چندگونگی ادیان ورعایت عدالت بنیان نهاد.
کورش کشورگشائی بزرگ بود. ولی وی را میتوان در حقیقت بنیان گذار فکر امروزی صیانت حقوق بشر نیز خواند چراکه نخستین کس درجهان عهد عتیق بود که منشوری آزادمنشانه دراین زمینه تدوین و اعلام کرد. اسرای جنگی راآزاد ساخت وبه سرزمینهای خود بازگرداند وبه حقوق وعادات وسنتها وادیان اقوام و مللی که شاهنشاهی ایران راتشکیل میدادند، احترام نهاد. کورش نه تنها دشمنان خودرا عفو میکرد، بلکه مسئولیتهای مهم به آنان تفویض مینمود. پس عجب نیست اگر اورا آزاد کننده ملل نام نهاده اند. سیاست کورش بزرگ، باخلقیات و منش ایرانیان کاملاً هماهنگ بود وازآن الهام میگرفت. همه پادشاهان بزرگ ایران از سیاست آزادمنشانه وملحموبانه پیروی کرده اندوایران همواره یک کشور "پناهگاه" محسوب میشده است.
کورش بزرگ، داریوش وخشایار شاه، شاهنشاهان قهرمان تاریخ ما هستند ودرافسانه ها، ادبیات و هنر کشورما مقامی بس والا دارند. اروپائیان درکتب تاریخ خودخوانده اند که داریوش درماراتون وخشایارشاه درسالامین بریونانیان پیروزی نیافتند. با اینحال نباید فراموش کردکه ایرانیان قرنها بر منطقه دریای اژه ومدیترانه شرقی وسرزمینهای یونانی بسیار تسلط داشتند.
انحطاط هخامنشیان به پدیده ای شگفت آور انجامید: اسکندر مقدونی(۳۵۶ تا ۳۲۳ قبل ازمیلاد) به ایران تاخت وبرهمه سرزمینهای شاهنشاهی داریوش تسلط یافت ودرراه ورسم کشورداری ازشیوه کورش پیروی کرد.

پس از مرگ اسکندر (۱۳ ژوئن سال ۳۲۳ پیش از میلاد) شاهنشاهی وی میان تنی چند از سردارانش تقسیم شد. اما برخلاف آنچه در بعضی از کتب درسی غربی می خوانیم، یونانیان تمدن ایرانی را تحت تاثیر خود قرار ندادند و ایرانی، یونانی نشد. درست است که ما در موزه‌ها چند اثر از دوران تسلط یونانیان بر ایران مشاهده می کنیم. ولی درحقیقت این اسکندر بود که تحت تاثیر ونفوذ تمدن ایرانی قرار گرفت و این پدیده بارها درطول تاریخ ایران تکرار شده است. ایران بارها به تصرف کشورگشایان خارجی درآمد. اما هربار ایرانیان اصالت وفرهنگ وتمدن خودرا حفظ کردند وهرگز پیرو راه ورسم خارجیان نشدند، بلکه همواره آنانرا براه خود آوردند.

دویست وپنجاه سال قبل ازمیلاد مسیح، پارتها، ایران را ازبند یونانیان رها ندندوشاهنشاهی ایران را تجدید کردند وسلسله بزرگ اشکانی را تشکیل دادند که طی صد قرن ازاستقلال وموجودیت ایران درمقابل حملات خارجیان، ازجمله امپراطوری روم، دفاع کرد وبه پیروزیهای بزرگ نظامی دست یافت.

شاهنشاهی اشکانیان با پیروزی اردشیر بر اردوان بپایان یافت وسلسله ساسانیان (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) تاسیس شد. اردشیر ازنگاهبانان معبد زرتشت بود وعظمت شاهنشاهی هخامنشیان را تجدید کرد. وی درتاریخ جهان دونقش بزرگ دارد: یکی سیاسی وآن دگر فرهنگی.

ایران، این سرزمین آریائی، همواره سدراه نفوذ اقوام وحشی ونیمه وحشی بسوی غرب بوده است ولی اقوام وملل هند اروپائی امپراطوری روم

شرقی، قدراین نقش رانشناختند وهمواره درتضعیف ایران کوشیدند.

هنگامی که سدایران ازمیان برداشته شد، میان دنیای شرق ودنیای غرب خلائی ایجاد گشت که اعراب ازآن استفاده جستند وسپس ترکان ومغولان آنرا پرکردند واین وقایع برای همیشه مسیر تاریخ اروپای غربی وشرقی، روسیه وافریقای شمالی را تغییر داد.

ازلحاظ فرهنگی، تجدید حیات ایران در زمان ساسانیان، تلفیقی ازفرهنگهای خاورو باختر بوجود آورد، شاپور اول (۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی) فرمان داد که همه متون دینی وفلسفی وطبی واخترشناسی مهم جهان متمدن راگرد آوردند وبزبان پهلوی ترجمه کنند. همین متون بودکه بعدا" ازفارسی به عربی برگردانده شد وپس از قرن دوازدهم میلادی به زبانهای اروپائی ترجمه گشت ودانشمندان باختر زمین رابافلسفه وفرهنگ یونانی آشنا ساخت .بهجرئت میتوان گفت که تجدید حیات فرهنگی غرب (رنسانس) بدون آشنائی باتمدن وفرهنگ یونانی، ــ که ازطریق ایرانیان صورت گرفت ، ــ یا تحقق نمی یافت ویا صورتی دیگر میداشت .

دورانهای طلائی نوین تاریخ ایران

درسال ۶۵۲ میلادی اعراب به ایران حمله کردند. وتسلط آنان برکشورما درحدود دویست سال طول کشید. امادرحقیقت ایرانیان اعراب را تحت نفوذ وسلطه خوددرآوردند.

ایرانیان ازیک سو اصالت فکری خودرا باتدوین اصول مذهب شیعه عنوان کردند وازپذیرفتن استیلای خلفای عرب سرباز زدند وازطرف دیگرفرهنگ غنی

ایرانی را ازدستبرد وتسلط خارجیان نجات دادند.

درزمینه سیاسی، نقطه آغاز تجدید استقلال ایران، قیام ابومسلم خراسانی بودکه باسپاهی ازایرانیان، خاندان عباسی راکه از اعقاب پیامبر اسلام بودند، بجای بنی امیه برتخت خلافت نشاندو بغداد راپایتخت آنان قرار داد.

دراین زمان، خراسان کانون اصلی فرهنگ و دانش ایرانی گردید. طاهریان درنیشابور وسپس سامانیان درسمرقند بربخشی بزرگ ازشاهنشاهی دیرین ایرانی حکمفرمائی کردند وفرهنگ وتمدن ما رابه اوج اعتلای خود رساندندودیلمیان در طول مدتی نسبتا " کوتاه وسعت شاهنشاهی ایرانرا تقریبا " به مرزهای زمان سامانیان رساندند. این عهد را میتوان عصر طلائی شعر فارسی نیز خواند. فردوسی(۹۳۵ تا ۱۰۲۰ میلادی)حماسه سرای نامی ایرانی، سنائی غزنوی، جلال الدین رومی متوفی بسال ۱۲۷۳ میلادی وپزشکان وفیلسوفانی چون رازی وابن سینا، کم وبیش ازاین دوره اند.

تسلط تدریجی بازماندگان غلامان ترک برایران گرچه دورانهائی ازقدرت بهمراه داشت، اما در حقیقت سرآغاز انحطاط بودکه باحمله مغول به اوج خودرسیدوبار دیگرایران دستخوش تجزیه ونابسامانی فراوان گردید. آثار حمله وحشیانه مغول برایران، قرنها بجای ماند. چنگیز وهلاکو، بیشتر شهرهای ایران رابخصوص درخراسان ویران کردندومیلیونها ایرانی راازدم تیغ گذراندند. موسسات بزرگ فرهنگی ایران بدست نابودی سپرده شدوبخشی بزرگ ازمیراث علمی ایرانی واسلامی منهدم گردید. مغولان زندگی ایلاتی راکه باروح وسنتهای ایرانی هماهنگ نبوددرایران گسترش دادندوسرانجام باقیمانده های

تمدن وفرهنگ از سال ۱۳۸۳ میلادی به بعد، بدست تیمور لنگ دستخوش تخریب وتاراج وانهدام گردید. مورخان نوشته اند که تیمور دربغداد از ۲۲ هزار جمجمه کسانی که بقتل رسانده بود مناره ای ساخت وفقط به تنی چند ازصنعتکاران نامدار زمان امان داد که آنانرا نیز باخود به سمرقند برد تا به آبادانی وزیباسازی آن شهر بپردازند.

فصل دوم

از توانائی تا بندگی

گرچه احتمالاً مورخان و افسانه سرایان در مورد فجایع تیمورلنگ راه افراط پیموده‌اند، ولی تردید نمی‌توان کرد که وی با خشونت و از طریق ارعاب و وحشت حکومت نمود. اما با تمام این فجایع ملت ایران بار دیگر قد علم کرد و رستاخیزی دیگر در زمان شاهنشاهی صفوی (۱۱۱۵–۷۸۰) وقوع یافت.

نخستین پادشاه صفوی، شاه اسمعیل (۹۰۰ – ۸۵۶) به نیروی اراده و شمشیر بار دیگر به وحدت ایران تحقق بخشید و با ازبکان در شرق و عثمانیان در غرب به جنگ پرداخت و به منظور تامین یکپارچگی سیاسی و معنوی ایرانیان تشیع را به عنوان مذهب ایران اسلام و برقرار کرد.

شاه عباس کبیر، اصفهان نصف جهان

شاه اسمعیل نتوانست در برابر تجاوزات پرتغالیان به فرماندهی آلفونس دالبوکرک ایستادگی کند و آنان بر جزیره هرمز و بخشی از سواحل جنوبی ایران تسلط یافتند. پس از سقوط امپراطوری روم، این نخستین بار بود که غربیان به ایران حمله می‌کردند و در حقیقت این رویداد را باید سرآغاز فصلی نوین در روابط ایران با کشورهای باختر و گرایش ایرانیان بسوی تمدن غربی دانست.

شاه عباس کبیر (۱۰۰۸ — ۹۶۶) از احفاد شاه اسمعیل صفوی بود که قدرت و عظمت ایران را تجدید کرد. گرچه شاه عباس نتوانست تمامی سرزمین بین النهرین را به ایران بازگرداند. اما اصفهان را پایتخت ایران قرار داد و صنعتگران و هنرمندان بسیار را برای زیبا سازی و جلال آن فراخواند و ارباب ادب و دانش و فلسفه را در آنجا گرد آورد. در زمان شاه عباس کبیر، اصفهان شهری بزرگ با ششصد هزار تن نفوس بود، شهری زیبا که نصف جهانش میخواندند و این عصر را باید مخصوصاً "دوران طلائی معماری ایرانی خواند.

شاه عباس همچنین به شرکتهای انگلیسی و هلندی و هند شرقی اجازه داد که تجارتخانه هائی در ایران بگشایند و به کمک انگلیسها در سال ۱۰۰۱ پرتغالیان را از هرمز راند. که البته این عمل شاید آغازی بر نفوذ بریتانیا در ایران باشد.

از ۱۰۰۸ تا ۱۱۱۵ باز ایران با یک دوران انحطاط روبرو شد. عثمانیها و روسها به ایران تاختند و حتی در سال ۱۲۰۳ برسر تقسیم قسمتی از ایالات شمالی ایران با یکدیگر توافق کردند. در همین زمان بود که اشرف افغان در شرق ایران علم طغیان برافراشت و قسمت اعظم ایالات خاوری را تصرف کرد و به اصفهان رسید و در هرجا به قتل و غارت بسیار پرداخت. ایران بار دیگر دچار تجزیه و بحران شد و ایرانیان را نومیدی فراگرفت.

من بیشتر در خاطرات خود سرنوشت شوم و غمناک شاه سلطان حسین، آخرین پادشاه صفوی را یادآور شده ام که چگونه در پایتخت خود اصفهان به محاصره راهزنان شورشی درآمد و به قتل رسید. در آن زمان آینده و سرنوشت ایران برای همه تاریک و نکبت بار

بنظر میرسید.

نادرشاه ـ ناپلئون ایران

ایران باردیگر ازاضمحلال نجات یافت. عامل اصلی نجات ورهائی ایران این بار سرداری بود بنام نادرشاه که بسیاری ازمورخان بوی ناپلئون ایران لقب داده اند.

نادرشورشیان شرق ایران رامطیع خود ساخت. اشرف افغان رادرنزدیک اصفهان شکست داد وبار دیگر پایتخت رابه تصرف خوددرآورد (۱۷۲۹) دردوجنگ برترکان عثمانی پیروزی یافت وسپس برای محاربه باروسها شتافت که دربرابر قدرت سرداربزرگ ایرانی عقب نشینی رابر مصاف ومقاومت ترجیح دادند.

سپس نادرشاه قندهار وکابل راتصرف کردواز تنگه خیبر گذشت وبرهندیها پیروز شدودهلی رابه تصرف خوددرآورد ودرسال ۱۷۳۹ پیروزمندانه به آن شهر وارد شد وبگفته یک مورخ هندی قسمت مهم ثروتی که طی ۳۴۸ سال پادشاهان هند گردآورده بودنددریک لحظه دست بدست واز آن نادروایرانیان گردید.

نادرشاه نوه اورنگ زیب پادشاه بزرگ هندوستان رابه عقد ازدواج پسر دوم خوددرآوردوسلطنت هندوستان رابه محمد شاه گورکان پادشاه آن کشور بازپس دادوراهی ایران شد، حال آنکه توانسته بود سرحدات شرقی ایران رابه حد دوران هخامنشیان برساند.

درباره نادر حکایات وداستانهای بسیار آورده اند. ازجمله میگویند که درجنگ کرنال پیرمردی راباریش سفید درمیان سربازان خود دید که چون شیر میجنگد. نادر وی رافراخواند وپرسید،

سیزده سال پیش که دشمنان اصفهان را گرفتند، کجا بودی؟ شیرمرد پاسخ داد من در اصفهان بودم، اما تو نبودی.

نادرشاه را با ناپلئون مقایسه کرده‌اند چرا که در همه جنگهای خود پیروز شد. ولی باید گفت که اگر ناپلئون سرانجام بدست قوای متحد و موتلف دشمنانش مغلوب شد، نادر در میدانهای جنگ هرگز طعم شکست را نچشید و همواره سرداری فاتح بود. حال آنکه ناپلئون دولتمردی مدبر بود و نادر نبود تا آنجا که دستور داد فرزند و ولیعهدش را کور کنند.

فتحعلیشاه و ناپلئون

پس از سلسله افشار، خاندان زند (۱۷۵۷ – ۱۷۹۴) بر ایران پادشاهی کردند. بزرگترین پادشاه زند، کریم خان بود (۱۷۵۷ – ۱۷۷۹) که "وکیل الرعایا" لقب داشت. سلطنت خاندان زند با جنگ داخلی دیگری خاتمه یافت و سلسله قاجار (۱۷۹۴ – ۱۹۲۵) بر تخت سلطنت نشست و دوران طولانی انحطاط و تجزیه و هرج و مرج ایران آغاز شد، درحالیکه عصر قدرت و نفوذ جهان غرب با انقلاب صنعتی و توسعه مستعمراتی شروع شده بود. درحالیکه قدرتهای بزرگ غربی نفوذ سیاسی اقتصادی و نظامی خود را درچهار گوشه دنیا توسعه داده و مستقر میساختند، متاسفانه ما ایالات شمال غربی خود را درقفقاز به نفع روسیه (درقراردادهای گلستان ۱۸۱۳ و ترکمانچای ۱۸۲۸) و ایالات هرات را به سود افغانستان که امپراطوری بریتانیا از آن پشتیبانی میکرد (قرارداد ۱۸۵۷) و ایالت مرو را درشمال شرقی به نفع روسیه ازدست دادیم و سرانجام درسال ۱۸۷۲ ایالت سیستان اجبارا" میان ایران و افغانستان تقسیم شد. فتحعلیشاه که ازسال ۱۷۹۷

تا سال ۱۸۳۴ سلطنت کرد، کوشید تا با ناپلئون ازدر مراوده ودوستی درآید.

ناپلئون هیاتی را بریاست ژنرال گاردان درسال ۱۸۰۷ به ایران گسیل داشت. این هیات به منظور تدارک لشگرکشی ناپلئون به هند، خطوط مواصلاتی ایران را دقیقاً" بررسی کرد. ناپلئون بهنگام اقامت درمصر (۱۷۹۳) جریان لشگرکشی نادرشاه به هند رادقیقاً" مطالعه کرده بود. میان ناپلئون وشامپان شی وزیر خارجه اش مکاتبات بسیار با فتحعلیشاه و فرزندش عباس میرزا انجام گرفت که نشان میدهد امپراطور فرانسه ایران رادژاستوار دفاع ارتمدن غرب وعامل اصلی ارتباط وهمبستگی میان خاورو باختر میدانست. وی برای ایران اهمیت سوق الجیشی خاص قائل بودوعقیده داشت که اگر لشگریان ایرانی به بیست هزار قبضه تفنگ جدید وتوپخانه کافی مجهز شوند خواهند توانست بخوبی دربرابر روسها مقاومت کنند. ناپلئون همچنین ترتیب وتربیت وتجهیز یکصد وچهل وچهار هزارتن سواره نظام ایرانی راکه، از آنان بعنوان سپاهان طراز اول یادمیکند، مورد توجه ومطالعه قرارداد وتصور میکرد بتواند از آنان بصورت پیشتازان لشکرکشی به هند استفاده کنند. ژنرال گاردان درگزارشی بتاریخ ۲۶ ژانویه ۱۸۰۸ از تهران نوشت که "طرح لشکرکشی به هند دراینجا همه اذهان را بخود مشغول داشته". افسران فرانسوی دراین هنگام درتهران واصفهان وشیراز مستقربودند وباز بگفته گاردان تصورمیکردند که "لشگرکشی به هند پنج تا هفت ماه طول خواهد کشید وارتش بزرگ ناپلئون خواهد توانست یکی ازدوراه حلب ـ بغداد ـ بصره ـ شیراز ـ یزد ویا طرابوزان ـ ارض روم ـ همدان ـ یزد ـ هرات وتبریز ـ تهران

خراسان هرات رادردوشاخه اختیار کند."

گاردان درگزارش خود می افزاید: "برای هردو سرباز یک مرکب لازم است. توپها رامیتوان مانند گلوله وباروت درمحل ساخت. سیک های هندی که با بریتانیا درجنگند، خواهند توانست پنجاه هزار سواره نظام قابل دراختیار بگذارند."

متاسفانه، اتحاد بافرانسه نتیجه ای راکه فتحعلیشاه انتظار داشت ببارنیاورده، سپاهیان روس به ایران حمله کردندوگاردان به ناپلئون گزارش دادکه "انگلیسها نیز ازجنوب هیاتی رابه ریاست سرهارد فوردجونز به سوی تهران گسیل داشته اندکه هم طلای بسیار دراختیاردارد وهم مکروحیله فراوان. دراین هنگام امپراطورفرانسه به جنگ اسپانیا مشغول بودتابرادرش ژوزف رابه تخت سلطنت آن کشور بنشاند وسرانجام طرح لشکرکشی به هند را رهاکرد.

فصل سوم

راه هند و نفت

درزمان سلطنت جانشینان فتحعلیشاه (محمد شاه ۱۸۳۴ - ۱۸۴۸ ومظفرالدین شاه ۱۸۴۸ - ۱۸۹۶) انحطاط ایران ادامه یافت.

درآغاز سلطنت محمد شاه هنوز در ایران اراده ونیروئی وجودداشت که برای بازپس ستاندن هرات، که متعلق به ایران بود، به لشکرکشی بپرداز دولی سرانجام بحکم اجبار وتحت فشار بریتانیا افغانستان برسمیت شناخته شد. به گفته یک مقام انگلیسی "دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا اشغال (!) هرات رابه عنوان یک عمل خصمانه نسبت به خود تلقی" میکرد، نه بخاطر آنکه ما ایرانیها خطری برای هندوستان داشتیم بلکه به آن علت که روسها درهرات دفاتر تجاری افتتاح کرده بودند.

ازسال ۱۸۵۷، که قرارداد پاریس منعقد شد، تاسال ۱۹۲۱ هیچیک ازدولتهای ایران نتوانست، تصمیمی بگیرد، سربازی جابجا کند، قانونی بگذراند مگرآنکه توافق یکی از سفارتین روس ویا انگلیس راجلب کرده باشد، ویاتوافق هردوی آنها را!

سیاست کشورما، اگربتوان اصطلاح سیاست رادراین مورد بکار برد، درسفارتخانه‌های روسیه وبریتانیا تدوین میشدواین دودولت باایران

رفتاری پس تحقیر آمیز داشتند. به دولت ایران دستور میدادند، ایران را تهدید میکردند وگه‌گاه برای ارعاب ایران صدصدتن سرباز درسواحل خلیج فارس پیاده میکردند وتنها بعضی ازایلات شجاع چاه کوتاهی وتنگستانی بودند که به ابتکار خوددرمقابل آنان مقاومتی نشان میدادند.

نفت

دراین عهد بودکه دودانشمند فرانسوی یک تن زمین شناس بنام کت یک تن باستان شناس موسوم به ژاک دومرگان، نحستین منابع مسلم نفت را در ایران کشف کردند که ایرانیان خوددرعهد هخامنشی ازوجود آنها اطلاع داشتند وازآن استفاده میکردند.

از۲۸ مه ۱۹۰۱ که قرارداد اعطای امتیاز نفت باویلیام ناکس دارسی انگلیسی امضاء شدوبخصوص پس از ۲۶ مه ۱۹۰۸ که نخستین چاه نفت درمنطقه مسجد سلیمان فوران کرد، ایران که تاآن زمان فقط راه‌هند بود، بصورت راهی مفروش ازطلا ومنبع عظیم ثروت برای امپراطوری بریتانیا، در آمد.

در۳۱ اوت ۱۹۰۷ نیکلسن وایزلوسکی قراردادتقسیم ایران رامیان بریتانیای کبیر وروسیه امضاکردند. من ازروی کنجکاوی، دایره‌المعارف بریتانیا را ورق زدم ودرفصل مربوط به ، تاریخ ایران تفسیر آقای لارنس لاکهارت رادرباره این تقسیم خواندم. نباید تصورکرد که آنچه نوشته شد جنبه فکاهی دارد، اومی‌نویسد "دراین قرارداد دو قدرت امضا کننده پس از اعلام احترام خود باستقلال وتمامیت ایران، چنین توافق کردندکه هریک، از کوشش واقدام برای کسب امتیازات درمنطقه مجاور با

سرحدات طرف دیگر با ایران اجتناب خواهند کرد! امضای این قرارداد ایرانیان را سخت دچار نگرانی وحیرت کرد. به نظر آنان بریتانیای کبیر که تا آن موقع ازمشروطه خواهان حمایت میکرد، اکنون راه خیانت پیش گرفته بود. ایرانیها متوجه نشدند که علت امضای این قرارداد میان بریتانیای کبیر وروسیه، بیم مشترک هردوی آنها از قدرت روزافزون آلمان بود. اعلامیه مشترک دوقدرت دایر براینکه هدف آنها جلوگیری ازمداخلات دیگری است وبه تشویق آن، نگرانی ایرانیان را فرونشاند.

چگونه میشد، هم به استقلال وتمامیت احترام نهاد وهم خاک آنرا میان دوقدرت به مناطق نفوذتقسیم کرد؟ جواب این سئوال دردایرةالمعارف بریتانیا نیامده است!

ایران سرزمین کابوسهای وحشتناک

پس ازانقلاب ۱۹۰۵ درروسیه، نهضت سیاسی ومذهبی موسوم به انقلاب مشروطیت درایران وقوع یافت که گرچه ازحمایت بریتانیا برخوردار بود، اما جنبه ملی ومردمی داشت. انقلاب مشروطیت به اعطای قانون اساسی ۱۹۰۶ از جانب مظفرالدین شاه منتهی شد که خود اندکی پس ازامضای آن درگذشت. قانون اساسی ۱۹۰۶ جزایجاد مجلس قانونگذاری، که درعمل تحت تسلط بزرگ مالکان قرار گرفت، اصلاحات عمده سیاسی دربر نداشت.

اندک اندک زندگی درمحیط سیاسی واجتماعی ایران بصورت یک کابوس وحشتناک درآمد. دولت مرکزی آنقدر ضعیف بودکه حتی برپایتخت تسلط کافی نداشت. از ارتش وژاندارمری خبری نبود. چندتن سربازی که دراختیار دولت بودند، حقوق نمیگرفتند

وگهگاه بجای مقرری به آنان پاره آجر داده میشد وبهرحال فرماندهانشان درشمال،روسی بودندودرجنوب انگلیسی.تنها قانون حاکم برکشور ، قانون قدرت بود وقدرت دراختیار بزرگ مالکان وسرکردگان ایلات وگردنکشان مناطق وراهزنان شهری بود. انگلیسها برای حفظ چاههای نفت با ایلات مناطق نفتخیز توافق کرده وآنانرا تحت تسلط خود در آورده بودند.

درآن زمان ایران یکی ازفقیرترین کشورهای جهان بود، خزانه دولت چنان تهی بود که گه گاه حکومتها مجبور میشدند برای پذیرائی ازیک شخصیت خارجی ازصرافان وتجار بازار وام بگیرند! در میان مردم عادی آنها که باخارجیان دادوستد و ارتباط داشتند ازرفاه وامنیت برخوردار بودند. خارجیان تمام خدمات عمومی راتحت نظر واداره خود داشتند: نفت ، شیلات، پست وتلگراف ، بانکها ، گمرکات .... صنعت وکشاورزی وتجارت درشرایط وضعی قرون وسطائی قرار داشت.

شرایط بهداشت ایرانیان دلخراش بود. امید به زندگی ازسی سال کمتر بود. میزان مرگ ومیر کودکان بسیار بالا بود. کمبود غذا وشرایط نامطلوب بهداشت ودرمان باعث شده بود که ایرانیان که از رشیدترین وتواناترین ملل جهان بودند، دربدترین وضع بسر برند. بیماریهای همه‌گیر درسرتاسر کشور شیوع داشت وبومی شده بود.

بیسوادی ونادانی به موازات فقر وبیماری درایران شایع بود. تنها یک درصد مردم خواندن ونوشتن میدانستند ودرسرتاسر ایران تنها یک مدرسه متوسطه وجودداشت.

ازتمام امتیازات ومواهب تمدن غربی، که

قسمتی از آنها در امپراطوری عثمانی و هندوستان هم وجودداشت. در ایران خبری نبود: نه خطوط آهن، نه جاده، نه برق، نه تلفن .... همه اینها برای ایرانیان رویا وتجمل بود.

همه این کمبودهای مادی ومعنوی با شیوع فساد ودروغگوئی وتباهی واعتیاد وخرافات همراه بود.

گرچه این انحطاط تاحدی از ضعف ونادانی ایرانیان ومخصوصاً" مسئولان حکومتی و قدرتمندان محلی ناشی میشد، اما مسئول اصلی آن سیاستهای خارجی بودند. بسیاری از انگلیسها، که فتوحات نادر را فراموش نکرده بودند، از ایرانیان بیم داشتند ومیکوشیدند "یک منطقه بیطرف" میان روسیه وهندوستان نگاه دارند.

ایرانیان، همانند محکوم به مرگی که دیگر هیچ امیدی نداشته باشد، درانتظار ضربه آخر بودند که نمیدانستند ازشمال خواهد آمد یا از جنوب.

دراین هنگام بودکه مردی برای نجات ایران قیام کرد: پدرم.

قسمت دوم

سلسلهٔ پهلوی

نجات و وحدت ایران

فصل اول

پدرم، رضاشاه کبیر

درسال ۱۹۰۷ هنگامی که قرارداد روس وانگلیس بامضاء رسید، پدرم که درحدود سی سال داشت، فرمانده واحد کوچکی ازتیپ قزاق ایران بود. او مردی بود بلند قامت که سربازانش اورا میپرستیدند و راهزنانی که درخدمت خانها وروسای ایلات بودند ازوی سخت هراس داشتند. درپنجاه سال اخیر به کوشش عکاسان وفیلم سازان، نویسندگان وهنرمندان چهره اوبرای ایرانیان بسیار آشنا شده است.

درآغاز جنگ اول جهانی، وی را رضا ماکزیم میخواندند زیراکه فرمانده یک واحد مسلسل سنگین ازنوع ماکسیم بود. تصویر معروفی ازاین دوره باقی است که ویرا درکنار یک قبضه مسلسل نشان میدهد. پدرم درسال ۱۹۱۵ با اندوه وغم بسیار، میهنش را عرصه تاخت وتاز سپاهیان خارجی وبرخورد میان آلمانها وترکان ازیکسو وروسها وانگلیسها از سوی دیگر دید. پس ازانعقاد قرارداد ورسای درسال ۱۹۱۹، ایران عملاً" بصورت یک کشور تحت الحمایه بریتانیای کبیر درآمد. درهمین زمان دربعضی از ایالات شمالی آتش انقلاب وشورش زبانه میکشید وهر آن احتمال اعلام یک جمهوری وابسته به اتحاد جماهیر شوروی میرفت. درچنین دوره پرآشوبی بود که در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ (۴ آبان ۱۲۹۸) چشم به جهان

گشودم، پدرم که از یک لشگرکشی موفقیت‌آمیز در شمال کشور بازگشته بود، از اینکه خداوند به او پسر و وارثی اعطا کرده سخت خوشحال بود.

سردار سپه و سپس شاهنشاه

پدرم خاطرات این دوران را غالبا" برایم تعریف میکرد. اوضاع ایران سخت آشفته و نومید کننده بود. دولت مرکزی عملا" فاقد هر قدرتی بود. روسای ایلات و گردنکشان محلی بر قسمتهای مختلف کشور حکومت میکردند. نه قانون بر مملکت حاکم بود، نه عدالت به نظم، نه ارتش وجود داشت و نه قوای تامینیه. اشرار مسلح خود دادگاههای مخصوص داشتند و به میل خود "عدالت" را جاری میکردند، در حالی که رسما" سازمان قضائی در اختیار روحانیون بود، که اکثرا" دستخوش فساد بودند. دادگاههای کنسولی به امور دعاوی خارجیان رسیدگی میکردند که از شمول قوانین داخلی، خارج بودند! حتی در شهر تهران امکان اینکه بعد از غروب آفتاب و در تاریکی از خانه خارج شد بعلت فقدان مطلق امنیت، وجود نداشت: کسی که به مناسبت نیاز، مثلا" بدنبال پزشک از خانه خارج میشد با خطر مرگ مواجه بود.

وضع خطوط مواصلاتی چنان مغشوش و راهها نا امن بود که برای مسافرت از تهران به مشهد میبایست به روسیه رفت و از آن کشور عبور کرد. قبل از تولد من پدرم آنچنان از وضع مملکت پریشان خاطر و غمگین بود که چندبار کوشید، خود را در جنگهای داخلی به کشتن بدهد و در معرض آتش قرار دهد و هربار بطور معجزه آسا نجات یافت و بخدمت ادامه داد.

پس از انقلاب اکتبر، پدرم افسران روس را که غالبا" مخالف بلشویکها بودند، از تیپ قزاق اخراج

کردوفرماندهی آنرا بعهده گرفت. دراین هنگام وی دوهزار وپانصدتن سواره نظام با تجربه دراختیار داشت وازمحل استقرار نیروهایش درقزوین، به قصد نجات کشور عزم تهران کردواحمدشاه را در سوم اسفند ۱۲۹۹ وادار به تغییرحکومت نمود. ازقول ژنرال انگلیسی آیرن سایدنقل کرده اندکه "رضاخان تنها مردی است که میتواند ایران را نجات دهد."

یکی ازیاران پدرم دراین قیام سیدضیاءالدین طباطبائی روزنامه نویس جوان بودکه به هواداری ازانگلیسها شهرت داشت. احمدشاه سیدضیاءالدین را مامور تشکیل دولت کرد، ولی وی پس از یکصدروز حکومت، بخواست پدرم که مایل بود آزادی عمل بیشتری داشته باشد، ایران را ترک کرد (۱).

دردولتهای بعدی پدرم وزیر جنگ بود و سپس به فرماندهی کل قوا بالقب سردار سپه منصوب شد واحمد شاه عازم اروپا گردید. پدرم در این هنگام سودای پادشاهی درسرنداشت وازاحمد شاه مصرا" خواست که به ایران بازگرددودرمراجعت وی تا بندربوشهر به استقبالش شتافت. اما احمدشاه دیگر بار به علت بیماری (که چندی بعد موجب مرگش شد) عزم سفر به اروپا کرد.
رضا خان دریافت که زمان تغییر نظام حکومتی در ایران فرارسیده است.

رضاخان نسبت به مصطفی کمال تحسین وستایش بسیار ابراز میداشت. ناگفته نماند که این احترام، متقابل بود تا آنجاکه بهنگام مسافرت پدرم به ترکیه، آتاتورک دستور دادبرصدارگارد

۱ - سیدضیاءالدین طباطبائی پس ازجنگ دوم جهانی وخروج پدرم ازصحنه،به ایران بازگشت ویک حزب سیاسی تشکیل دادکه بامن چندان موافق نبود ولی دراواخر عمر از دوستان ونزدیکان من بود.

احترام در مقابل وی زانو بزنند. شاید به سبب همین احترام وستایش نسبت به آتاتورک بود که اندیشه استقرار جمهوریت درایران مطرح گردید. اما روحانیون طراز اول شیعه واغلب وزیران ومشاوران سیاسی پدرم بافکر ایجاد جمهوری درایران مخالفت ورزیده وچنین اظهار داشتند که نظام شاهنشاهی درایران عامل اصلی وحدت ملی وهمبستگی اقوام مختلفی استکه باديان مختلف متدين بوده، بزبانهای مختلف سخن میگویند وتنها شاهنشاه است که میتواند اتحاد آنرا تحقق بخشد.

درچنین شرایطی بود که در سی ویکم اکتبر ۱۹۲۵ (۹ آبان ۱۳۰۴) مجلس شورای ملی قاجاریه را ازسلطنت خلع کرد وسپس مجلس موسسان باتفاق آراء نمایندگان بجز چهارتن، رضا خان سردار سپه رابه پادشاهی برگزید که از آن پس شاهنشاه ایران رضا شاه پهلوی خوانده شد.

آئین تاجگذاری درروز ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ (۲۵ آوریل ۱۹۲۶) درکاخ گلستان تهران انجام پذیرفت وهمآنروز بود که من، که هنوز هفت سال نداشتم رسماً بولایت عهدی منصوب وبرگزیده شدم.

پدرم قلباً وعمیقاً فرزندانش رادوست میداشت. یازده فرزندش نیز نسبت بوی علاقه ومحبتی آمیخته به ستایش واحترام داشتند. من خیلی زوددریافتم که درپس خشونت ظاهری پدرم، خلق ومنش وی آمیخته با محبت ورافت بسیار است. حتی مخالفان ودشمنان پدرم سریعاً دریافتند که وی ازآن مردان سرنوشت ساز استکه گهگاه درصحنه تاریخ ایران ظاهر میشود تا میهن راازسقوط نجات دهد. قدرت اخلاقی وعلو معنوی پدرم بودکه بوی امکان واجازه دادبرآنهمه مشکلات فائق شودوسرانجام همین غرور

وعلو طبع بود که مانع شددرهنگام اشغال ایـران، درکشورش بماند وبه تحمل حضورخارجیان درمیهنـش تن دردهد.

رضاشاه درشیوه کشورداری شباهتی به پادشاهان خاورزمین نداشت وهمه کارها را باروحیه نظامـی انجام میداد. از تجمل بیزار بود تاآنجا که در یک اطاق ساده برتشکی میخوابید که روی زمیـن میانداختند. اوساعت پنج صبح کارخود راآغـاز میکرد و فقط روزی دوبار، آنهم بسادگی، غذا میخورد وتمام روز را به فعالیت مشغول بود.

مبارزه برای وحدت واستقلال ایران

من درکتاب ماموریت برای وطنم، خدمات پـدرم رابه تفصیل شرح داده‌ام. اندکی بعد از قیـام ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) ایران واتحاد جماهیر شوروی یـک قرارداد عدم تجاوز ودوستی امضاء کردند که همـه امتیازات متعلق به روسیه تزاری راالغو میکرد.پس ازآن، قرارداد ۱۹۱۹ میان ایران وانگلیس که هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بود ملغی اعـلام شد.

پدرم ازآغاز اقتدار، به تامین نظم داخلـی وتحکیم مبانی وحدت وتمامیت کشورپرداخت .روسـای بعضی ازقبایل همجوار باچاههای نفت جنـوب، درمقابل دریافت وتملک تعدادی ازسهام شرکـت نفت ایران وانگلیس، به خدمت انگلیسها درآمده و مامور تضمین امنیت منطقه شده‌بودند. پدرم ترتیب خرید سهام آنها راداد وقبایل جنوب وجنوب شرقـی ایران راتحت انقیاد دولت مرکزی درآورد. اودراین هنگام ازامکانات چندان برخوردار نبود وحتـی یکبار گفت "ایکاش هزارتفنگ ازیک نوع دراختیـار

داشتم" پس درمقام تجهیز ارتش ایران برآمد و یک لشکر پیاده نظام، یک تیپ از قوای مخصوص و یک واحد حمل و نقل ایجاد کرد. بدستور پدرم درتقاطع راههای مهم کشور و سایر نقاط حساس و سوق‌الجیشی پایگاههای مستحکمی ایجاد شد. پس از آن وی نیروی هوائی و نیروی دریائی ایران را بنیان نهاد. گروهی از افسران و فرماندهان و مربیان ارتش نوین ایران فرانسوی بودند و تعدادی از جوانان ایرانی برای فراگیری فنون نظامی به مدارس مهم نظامی فرانسه چون سن سیر، سوموروس مکزان اعزام گردیدند. من خود نیز چندی بعد فنون نظامی را از همین افسران فرانسوی و یا تعلیم یافته در فرانسه فراگرفتم.

به موازات تامین نظم و استقرار امنیت، ایجاد زیربنای صنعت و اقتصاد ایران آغاز شد. پدرم علاقه بسیار داشت که اقدامات اساسی برای رفاه حال کشاورزان و رونق کشاورزی به عمل آورد اما توفیق چندانی نیافت. درفصول بعد خواهیم دید که انقلاب سفید چه اقدامات اساسی در این زمینه انجام داد.

پدرم، اندک اندک کلیه انحصارات و امتیازات خارجی را در ایران لغو کرد. درآمد گمرکات ایران، که در اداره بلژیکیها بود، به تادیه دیون خارجی اختصاص داشت. ژاندارمری، تحت فرماندهی افسران سوئدی بود. بانکها را روسها و انگلیسها و عثمانیها در اختیار داشتند. امتیاز انتشار اسکناس و تلگراف در اختیار انگلیسها بود.

همه اینها به تدریج لغو شد. یک نظام پولی ایجاد گشت و پشتوانه واحد پول ایران، طلا و جواهرات سلطنتی قرار گرفت، جواهراتی که قسمت اعظم آنها یادگار فتوحات نادرشاه در هند بود. یکی از این سنگهای گرانبها الماس معروف و زیبای

"دریای نور" است که ظاهرا" زیباتر از الماس "کوه نور" میباشد که متعلق به بریتانیای کبیر است. این گوهر گرانبها وهمه جواهرات دیگر سلطنتی که متعلق به ملت ایران است درخزانه بانک مرکزی ایران نگاهداری میشود. تمام هدایا وگوهرهای گرانبهائی نیز که درزمان سلطنت خاندان ما دریافت ویاخریداری شد، بهمین خزانه سپرده شده وبه ارزش وتنوع آن افزوده است.

نوجوانان پانزده وشانزده سالهای که اخیرا" مجسمههای پدرم رادرشهرهای ایران برافکندند، مسلما" نمیدانستند وی چه مشقاتی تحمل کرد تا ایران را نجات دهد، شهرهای جدید بسازد، مدارس نوبنیان نهد، نخستین دانشگاه وبیمارستانهای متعدد ایجاد کند. آنها نمیدانستند وی چهکوششها برای احداث بنادر وراهها، ایجاد نخستین مراکز تولید برق تاسیس بانک ملی ناشر اسکناس انجام داده است.

ساختمان راه آهن سرتاسری ایران ازخلیج فارس تادریای خزر درسال ۱۳۰۶ آغاز وبه سال ۱۳۱۸ پایان یافت. این راهآهن تقریبا" ۱۵۰۰ کیلومتری بر ۴۱۰۰ پل و۲۲۴ تونل مجموعا" بطول ۸۶ کیلومتر مشتمل است وشاهرگ اقتصاد ایران بشمار میرود.

پدرم هرچه میتوانست برای استقرار حاکمیت ایرانی برثروتهای ملی انجام داد. دراین زمینه بودکه وی قرارداد اعطای امتیاز نفت رالغوکرد ودرسال ۱۹۳۲(۱۳۱۱) قرارداددیگری منعقدنمود که امتیازات وعواید بیشتری برای ایران دربرداشت تولید نفت ایران درسال ۱۹۲۳ برابر ۱۰/۳۰۰/۰۰۰ تن رسید. البته باید گفت که درسال ۱۹۷۷، رقم تولید ما به ۳۰۰ میلیون تن وتولید گازطبیعی به ۴۰ میلیون مترمکعب بالغ گردیده بود.

ورود به قرن بیستم

درسالهای ۱۳۰۶ و۱۳۰۷ و۱۳۰۸، نظام جدید قضائی ایران، که برالگوی فرانسوی بود، استقرار یافت. مقارن همین سالها، مبارزه عام با بیسوادی وگسترش آموزش ابتدائی آغاز گشت. این دوتدبیر، امکانات واقتدارات روحانیون را که تاحدزیادی براختیارات قضائی وشبکه محدود وعقب افتاده آموزشی آنسان استوار بود، بسیار محدود کرد.

اهمیت این دگرگونی را که تقریبا" درهمه کشورهای خاورمیانه نیز تحقق یافت نباید فراموش کرد. استقرار یک نظام سیاسی جدید که تاحدزیادی ازالگوی غربی الهام میگرفت درعهد پدرم، توسعه وتحکیم آن درزمان سلطنت من، قسمت اعظم نفوذ وامتیازات غیرمذهبی روحانیون را ازآنان سلب کرد.

بسیاری ازآنان، بجای آنکه توجه بیشتری به هدایت معنوی واخلاقی افراد جامعه معدول دارند، به مخالفت وستیز باحکومت مرکزی پرداختند و مارکسیست ها نیز برای بهره برداری ازمذهب درحرکت انقلابی خود، مارکسیسم اسلامی را، که چیزی جز یک جمع غیر منطقی میان اضداد نیست، اختراع کردند.

باید پذیرفت که اگرپدرم به مداخلات روحانیون درامورسیاسی پایان نمیداد، درکوشش ترقیخواهانه خودبادشواریهای به مراتب بیشتر روبرو میشد و سالهای دراز طول میکشید تاایران بتواند درشمار کشورهای پیشرفته جهان درآید.

پدرم باروحانیون قشری ومرتجع مخالف بود، نه باروحانیت. وی عمیقا" خداشناس ومعتقد به اصول

دیانت بود، چنانکه من هستم.

درزمان او به اعتبار ونفوذ معنوی واخلاقی جامعه روحانیت ومقام والای آن درنظام مملکتی لطمه‌ای وارد نیامد. آنچه او میخواست، هماهنگ ساختن جامعه ایرانی با مقتضیات قرن بیستم بود. او میخواست ایران را ازظلمت وتباهی قرون گذشته خارج کند وبا جهان پیشرو، همراه وهماهنگ سازد.

معنویت واقعی برتراز اقتصاد وسیاست است. رضاشاه باروشن بینی واعتقادات مذهبی که داشت میدانست که نقش یک رهبر تنها سازندگی مادی نیست وجامعه بدون ایمان واخلاق پایدار نمی‌ماند.

رضاشاه، اسم کوچک همه پسران خودرا باترکیبی ازنام رضا، امام هشتم شیعیان که مورد احترام واعتقاد خاص وی بود، انتخاب کرد. اوغالبا" به زیارت مرقد این امام جلیل میرفت ودرمرمت وتزئین بارگاهش کوششهای بسیار کردوآنرا ازحال ویرانی نجات داد.

درزمان سلطنت من، آستان قدس رضوی ومرقد مطهر حضرت رضا به اوج عظمت واعتلا رسیدودرشمار مهمترین بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفت. نوسازی آستان قدس رضوی مرهون نذور ووجوهی بود که شیعیان، ازجمله خود من، به این بنیادتقدیم میداشتند. آستان قدس علاوه برتاسیسات مذهبی مالک واحدهای صنعتی، کشاورزی، سهام بانکها ومنابع درآمد مهمی بود که امکانات مالی قابل توجهی رابرای انجام هزینه‌های خیریه، فرهنگی اجتماعی تامین میکرد. ناگفته نماند که خود من به هزینه شخصی، ترتیب مرمت واحیای ابنیه ومرقدهای مذهبی بسیار دیگری رانیز داده‌ام.

وجوه وهدایائی که به اینصورت تادیه میشوداز

لحاظ اصول مذهبی وحقوقی، قابل دخل وتصرف نیست ولی باصطلاح دولت فعلی به آنها تجاوز نموده وقسمت مهمی ازآنها راضبط کرده است! پدرم نیز عقیده داشت که باید ازمذهب درمقابل هجوم مادیگرائی وافکار کسانی که میخواهند "مساجدرا باخاک یکسان کنند" دفاع کرد. امانه به قیمت بازگشت به قرون گذشته وقبول ادعاهای ارتجاعی معدودی ازروحانیون که باترقی وپیشرفت اجتماعی وفرهنگی بهرصورت مخالف بودند.

درهمین زمینه بودکه پدرم تصمیم گرفت استفاده ازلباسهای قدیمی شرقی چون شلوارهای گشادوعمامه وعبا وقبا راممنوع کند ومردم رابه استفاده از البسه ساده ترفراخواند،که بعضی ازملاها بااین تغییر لباس نیز به مخالفت برخاستند. خشم این گروه مرتجع باممنوعیت استفاده ازچادر سیاه برای زنان که آنانرا دربندی غیرقابل تصور مینهادبه حداعلا رسید. درزمان سلطنت من استفاده یاعدم استفاده از چادر آزاد بود.

قدرمسلم این است که ازسال ۱۳۰۶ به بعد،گروهی ازروحانیون، به مخالفت با اصلاحات اجتماعی و نوخواهی رضاشاه، برخاستند. این مخالفت درسالهای ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۴۲، ۱۳۵۷ باردیگرهمراه باشورش و خشونت به منصه ظهور پیوست.

به پیروی ازسرمشق ونمونه پدرم بودکه من از نوجوانی به اهمیت وتاثیر اعتقادات مذهبی و رازونیاز باخداوند، البته نه تنها بصورت جملات تکراری واجباری، پی بردم.

نویسندگان بسیاری درباره کودکی وجوانی من مقالات کم وبیش درست نوشته اند. اندکی بعداز تاجگذاری پدرم، من مبتلا به حصبه شدم ودراوج بیماری

بود که شبی علی ابن ابیطالب را به خواب دیدم. با وجود خردسالی میدانستم که علی، امام اول شیعیان را بخواب می بینم. در رویای من، علی در دست راست خود شمشیر دودم معروفش ذوالفقار را داشت و در دست چپش جامی محتوی یک مایع که به من داد تا بنوشم و من چنین کردم. فردای آن شب تب من فرونشست و حالم رو به بهبود رفت.

اندکی بعد، در تابستان هنگامی که به زیارت مرقد امامزاده داود میرفتیم، از اسب بزیر افتادم و بیهوش شدم. همراهان تصور کردند مرده‌ام. ولی حتی خراشی برنداشتم. در حال سقوط از اسب بود که شمایل حضرت عباس ابن علی را مشاهده کردم که دستم را گرفته حفاظم می کند.

به این دو واقعه، اتفاق دیگری را باید افزود. چندی بعد در کاخ تابستانی تصویر امام دوازدهم، امام غایب را دیدم. این قبیل رویاها و اندیشه‌های اسرارآمیز، طبیعتاً" برای کسانی که از اعتقادات مذهبی عمیقی برخوردار نباشند، قابل تصور و فهم نیست.

اصلاً" در چهار مورد تفضلات خاص الهی شامل حال من شد و ایمان عمیق مذهبی مرا یاری داد نجات من خود را از یک سانحه هوائی و از سوء قصدی که در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ نسبت به من شد، فقط مرهون رحمت خداوندی میدانم و بس: در اوایل بعداز ظهر آنروز برای شرکت در مراسم جشن سالروز دانشگاه تهران بآنجا رفتم. هنگام ورود به دانشگاه لباس نظامی بتن داشتم و قرار بود دانشنامه و جوائز دانشجویان ممتاز را بآنان اهدا کنم. از میان انبوه عکاسان و خبرنگارانی که برای گرفتن عکس و تهیه خبر هجوم آورده بودند، از فاصله سه متری،

شخصی که بعداً معلوم شد ناصر فخرآرائی نام دارد، چند گلوله به سوی من شلیک کرد که چهارتای آن به من اصابت کرد و خراشهائی در منطقه گردن و صورت وارد آورد. من که یک آن ضارب را از نظر دور نداشته بودم، به سرعت چند بار تغییر محل دادم بنحوی که گلوله پنجم به شانه چپم اصابت کرد بعد از شلیک گلوله پنجم ضارب دیگر نتوانست از هفت تیر خود استفاده کند و به ضرب گلوله از پای درآمد. شاید هم گروهی مایل نبودند که وی سخن بگوید و اسراری را که میدانست فاش کند. تحقیقات بعدی نشان داد که فخرآرائی با اعضای گروههای محافظه‌کار افراطی باصطلاح مذهبی دوستی داشته و رفیقه وی نیز دختر باغبان سفارت انگلیس بوده است. همچنین در بازرسی محل سکونتش اوراق زیادی متعلق به حزب توده کشف شد. شکست معجزه آسای این سوء قصد و نجات من، مرا در ایمان باینکه از تفضلات و عنایات خاص خداوندی برخوردار هستم، استوارتر کرد.

علاوه بر اعتقاد شخصی، در مقام رئیس مملکت من همواره به ضرورت حفظ و صیانت دیانت و حیثیت و اعتبار آن کوشا بوده‌ام. تمدنی که بر پایه خداناشناسی و عدم رعایت اصول اخلاقی و معنوی استوار باشد، فاقد اصالت و رسالت است. انقلاب سفید ما نیز کاملاً براساس تعالیم عالیه اسلامی مبتنی بود که مورد احترام هر خانواده ایرانی است.

رویاهای یک کودک

شش ساله بودم که یک بانوی فرانسوی را که

همسر ایرانی داشت، به معلمی من برگزیدند. این خانم آلمانها را دوست نمیداشت ودرمورد آنان با درشتی سخن میگفت، زبان فرانسهرا ازا وفراگرفتم، تاآنجا که هنگامیکه به سن دوازده سالگی برای تحصیل به سوئیس رفتم، اشکالی برایم پیش نیامد. تاسال ۱۹۳۶ درسوئیس به تحصیل ادامه دادم بدون آنکه یک لحظه ازتوجه به آداب وسنن ملی ومذهبی خودمان غافل باشم.

به هنگام تحصیل، شوق وافری به مطالعه تاریخ فرانسه داشتم: نسبت به سن لوئی پادشاه فرانسه که زیر یک درخت بلوط به قضاوت مینشست احساس ستایش میکردم. زندگی این پادشاه مرابیاد پادشاه بزرگ خودمان انوشیروان میانداخت که هر شاکی می توانست با تکان دادن یک زنجیر وبعدا در آوردن زنگی، اورا بطلبد وشکایت خودرا با شاه درمیان بگذارد. هانری چهارم، لوئی چهاردهم وناپلئون پادشاهان دیگرتاریخ فرانسه بودند که نظرمرا بخود جلب کردند. همچنین با دقت بسیار تاریخ زندگی سیاستمداران مدبری راکه از میان روحانیون مسیحی برخاسته بودند، ریشلیو، مازآرن ودوبوا، مطالعه کردم. درکارهای این سه تن نقطه ضعفهائی وجود داشت اما هر سه خدمتگزاران راستین میهن خود بودند.

همچنین درمیان بزرگان تاریخ، نسبت به شارل کن، پادشاه جنگجو وسیاستمدار، پتر کبیر، کاترین دوم، الیزابت اول وفردریک کبیر احساس ستایش بسیار میکردم. من میدانستم که بایدروزیبر مملکتم سلطنت کنم وآشنائی با جریانهای تاریخی مرادرادای وظیفه ام یاری میکرد ازهمان زمان من نسبت به مسائل زندگی روستائی ایران توجه خاص

داشتم وبه‌رفاه وبهروزی کشاورزان ایران می‌اندیشیدم ودرفکر آن بودم که چگونه میتوان عدالت رادرروستاهای ایران پایدار کرد. بعدا" خواهیم دید که درزمان سلطنتم چگونه به این مهم پرداختم.

من درسال ۱۹۲۱ ازبندرپهلوی، درکنار خزر، عازم اروپا شدم. هنگامی که این شهررا ترک کردم، بندری کوچک وحقیر بود وچون به سال ۱۹۲۶ به ایران بازگشتم، آنرا شهری زیبا وپررونق ونوسازی شده یافتم. تهران نیز دراین مدت دستخوش تغییرات بسیار شده‌بود. به دستور پدرم حصارهای کهنه و مخروبه شهررا برافکنده، خیابانهای وسیع وزیبا احداث‌کرده‌بودند وتهران اندک اندک چهره یک شهر آباد اروپائی رابخود میگرفت.

پس از مراجعت‌وارد دانشکده افسری شدم وبه سال ۱۳۱۸ بادرجه ستوان دومی از آنجافارغ‌التحصیل وسپس درمقام ولایتعهد به سمت بازرس مخصوص قوای مسلح ایران منصوب گردیدم. از این پس هرروز چند ساعت درکنار پدرم بودم وهمراه وی در بیشتر مسافرتهای داخلیش شرکت میکردم.

پدرم مایل بود که من از نزدیک با مسائل مملکتی آشنا شوم وراه وروش پادشاهی رابیاموزم. اوکه درسالهای وحشتناک ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۱ مصائب ومشکلات ناشی ازجنگ جهانی رااززنزدیک دیده وشناخته بود، از مخاطرات یک جنگ جهانی دیگر برای استقلال وتمامیت ایران سخت بیم داشت.

سال بعد، دراول سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ دوم‌جهانی آغاز شد.

فصل دوم

«فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن»

جنگ دوم جهانی و عواقب فوری آن

برخلاف آنچه بعضی از صاحبنظران نوشته‌اند، پدرم نسبت به هیتلر حسن نظری نداشت و نظرات سیاسی و نظامی وی را خطرناک میدانست. بهمین سبب علی رغم حضور تعداد قابل ملاحظه‌ای از متخصصین فنی آلمانی در ایران، بلافاصله پس از شروع جنگ دوم جهانی بیطرفی کامل ایران را اعلام کرد.

امید بزرگ ایرانیان، بیطرفی

ایرانیان امیدواری خود را نسبت به صیانت بیطرفی کشور تا پایان مرحله اول جنگ جهانی و آغاز حمله قدرتهای محور به شرق، همچنان حفظ کردند. بعد از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ و حمله قوای آلمان به روسیه، ما بار دیگر بیطرفی ایران را تائید و تاکید کردیم. پیشرفت سریع قوای هیتلر در خاور و باختر، جنگ را به مراحل حساسی میکشاند.

روز بروز روشنتر میشد که اتحاد شوروی بدون کمک موثر و فوری سایر متفقین تاب پایداری در مقابل آلمانها را نخواهد داشت. رساندن کمک به شوروی از طریق شمال و بندر مورمانسک بسیار دشوار بود و استفاده از مدیترانه و دریای سیاه تقریبا" غیر ممکن. ترکیه، تنگه‌های بسفر و داردانل را مسدود ساخته بود و اسکندریه در معرض تهدید قوای مارشال رومل

قرار داشت . آلمانها بر یونان و بلغارستان مسلط بودند و در تابستان ۱۹۴۲ نیروهای زرهی آلمان حتی به چاههای نفت مای کپ در قفقازیه رسیدند.

برای متفقین یک راه مطمئن کمک به روسیه بیشتر باقی نمانده بود و آن خلیج فارس بود، در نتیجه ایران بصورت یک فضای سوق الجیشی و نظامی فوق العاده حساس و مهم درآمد.

ملک فاروق، که من خواهرش را به همسری اختیار کرده بودم، از طریق سفیر مصر در ایران به من اطلاع داد که نقل و انتقالاتی در قوای بریتانیا در دست انجام است و چه بسا که هدف آنان حمله به ایران باشد.

من فورا" پدرم را در جریان گذاشتم و او به وزیر مختار ما در لندن، آقای مقدم، دستور داد که در مورد هدفهای انگلستان، دقیقا" تحقیق و نتیجه را گزارش کند. در همین احوال بود که هواپیماهای ایتالیائی چند بمبی بر مناطق خلیج فارس فرو ریختند و گفته شد که کشتیهای تجارتی آلمانی در این خلیج مسلح هستند. شاید معمول توافق با متفقین بر اساس اجازه عبور اسلحه و مهمات از ایران میسر بود. ولی مراجعه و سئوال وزیر مختار ما در لندن، بدون پاسخ ماند.

سفرای روس و انگلیس در تهران ما را شدیدا" تحت فشار قرار داده بودند که اتباع و متخصصان آلمانی و ایتالیائی را از ایران اخراج کنیم و ما نخستین تدابیر لازم را در این زمینه اتخاذ کرده بودیم که ناگهان در سپیده دم سوم شهریور ۱۳۲۰ قوای روس و انگلیس به ایران حمله کردند.

حملهٔ قوای روس و انگلیس بایران

آغاز سلطنت من

روسها ، با نیروهای زرهی فراوان، ازمرزهای شمالی ایران درآذربایجان وخراسان گذشتند وبه خاک ایران تاختند. پنج لشگر انگلیسی از جنوب وغرب به ایران حمله‌ور شدند. نیروی هوائی بریتانیا اهواز، بندرشاهپور وخرمشهر رابمباران کرد وهواپیماهای شوروی تبریز، قزوین، بندرپهلوی رشته رضائیه را. اما دردو کشور مراقب بودندکه به تاسیسات نفتی خسارتی وارد نیاید.

محمد ساعد، سفیر مادرمسکو با مولوتف وزیر خارجه شوروی ملاقات کردوضمن اعتراض علت شرکت روسیه رادرحمله انگلیسها به ایران جویا شد. ولی جوابی دریافت نکرد. ما بعدها" متوجه شدیم که گشایش راه ایران برای رساندن کمک به روسیه در مذاکرات چرچیل وروزولت به هنگام امضای منشور آتلانتیک مورد توافق قرارگرفته بود.

رضاشاه درشهریور ۱۳۲۰ دستورختم مخاصمات راصادر کرد. متفقین به دولت ایران اطلاع دادند که قوای مسلح آنها در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ تهران را اشغال خواهند کرد. به محض دریافت این خبر پدرم به من گفت "آیا توفکر میکنی که من حاضرم از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟" درروز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ پدرم استعفا داد.

متن استعفانامه وی بوسیله محمد علی فروغی نخست وزیر در مجلس شورای ملی قرائت شد.

مجلس شورای ملی استعفای پدرم راپذیرفت وبه اتفاق آراء تائید کرد. مشکل بزرگ ما دراین هنگام عبور ازشهر برای رسیدن به مجلس واداءسوگند

از طرف من بود. زیرا روسها و انگلیسها تهران را اشغال کرده بر همه نقاط آن مسلط بودند.

من در میان احساسات شورانگیز هزاران تن از مردم تهران به مجلس رفتم و سوگند یاد کردم. به هنگام بازگشت هیجان مردم چنان بود که حتی خواستند اتومبیل مرا روی دست بلند کنند و بر شانه‌های خود حمل نمایند. در آن لحظات پرمخاطره تجلی احساسات شورانگیز میهنی ایرانیان، برای من تأثیر و دلگرمی بی نظیری بود که هرگز فراموش نخواهم کرد.

عجب آنکه سفرای روس و انگلیس در مراسم تحلیف حضور نداشتند! ظاهراً" بعضی از انگلیسها طرفدار سلطنت یکی از شاهزادگان قاجار بودند که افسر بحریه بریتانیا بود.

بهرحال، سه روز بعد از انجام مراسم تحلیف سفرای دولتین، شناسائی رسمی سلطنت مرا اعلام کردند. شک نیست که پشتیبانی ملت از من عامل اصلی این رویه بود.

دولتین روس و انگلیس، امیدوار بودند که من یک پادشاه مطیع و فرمانبردار باشم. در سیاست اصلی آنها تغییری حاصل نشده بود و ایران را به دو منطقه اشغالی تحت نفوذ خود تقسیم کردند.

در این هنگام من از پدرم، که تا آخرین حد توانائی برای حفظ و صیانت استقلال و تمامیت ایران تلاش کرده بود پیامی پرهیجان دریافت کردم، که بر روی صفحه ضبط شده بود "فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن."

من دیگر پدرم را ندیدم. مرگ وی در ژوهانسبورگ به سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) غمی عمیق در من پدید آورد و احساس کردم که به احترام خاطره او و به پیروی

ازراهی که رفته بود باید کوشش برای حفظ استقلال وتمامیت وموجودیت ایران راادامه دهم. میدانستم که مانند سالهای ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ایران دردوراهی مرگ وزندگی قراردارد. ولی مادرسال ۱۳۲۰ بودیم ومن بیست ودوسال بیش نداشتم.

شناسائی رسمی وصریح حاکمیت واستقلال ایران

پیش ازهرچیز، می بایست که به حل وفصل مسائل ودشواریهای ناشی از حضور قوای روس وانگلیس درایران بپردازم: درزمستان ۱۳۲۰ موفق شدیم قرارداد سه جانبه ایران، اتحاد جماهیر شوروی بریتانیا رامنعقد نمائیم. متفقین درماده ۵ این قرارداد تعهد کردند که شش ماه پس از پایان مخاصمات قوای خودراازایران خارج کنند.

ماده ۶ قرارداد دراصول، تمامیت ارضی و حاکمیت ایران رابرسرزمین خودمورد تائید قرار میداد. اما علیرغم این تعهداز ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ من مجبور شدم بی وقفه برای دفاع ازاستقلال وتمامیت ارضی ایران وجلوگیری ازمداخلات دودولت درامورکشورم مبارزه کنم.

درزمینه اقتصادی، پیدایش بازار سیاه وسوء استفاده متفقین ازتنگناههای اقتصادی کشور دشواریهای بزرگی ایجاد کرد، من به سختی موفق شدم ازپیاده کردن وانتقال کارخانه‌های اسلحه‌سازی ایران به‌روسیه جلوگیری کنم. ولی درمقابل ناچار شدیم همه کارخانه‌های کشوررا به اختیار متفقین بگذاریم که این خود تقبل سهمی قابل ملاحظه در تلاشهای نظامی آنان بود.

به هنگام نخست وزیری احمد قوام، یکی از سفیران کشورهای اشغالگرایران نزدمن آمدواظهار

داشت که نظر به اعتماد متفقین به حسن رفتار آن نخست وزیر، دولتین تقاضا و انتظار دارند عکسهای مخصوص قوای اشغالی طبع و منتشر گردد. با توجه به اینکه مجلس شورای ملی صریحاً با این امر مخالفت کرده بود، من به سردی پاسخ دادم که خارجیان حق دستور دادن و مداخله در امور ایران را ندارند.

درزمینه سیاسی، مشکل بزرگی که پدیدار شد، دعاوی تجزیه طلبی دربعضی ازمناطق مملکت بود که ازخارج تشویق وپشتیبانی میشد; روسها به پیروی ازروش دیرین خود یک حزب وابسته به سیاست شوروی یعنی حزب توده را درایران ایجاد کردند که از آن زمان تاکنون، باطور علنی وبا درخفا، همواره بر ضد حاکمیت ملی ووحدت مملکت قیام واقدام کرده و میکند. هزینه روزنامه ناشر افکار این حزب در ابتدا بوسیله شخصی بنام مصطفی فاتح تامین میشد که ازمدیران عمده شرکت نفت ایران وانگلیس بود. فاتح همچنین مشاورسیاسی ژنرال فریزر نماینده نظامی بریتانیا درایران بودکه چند ماه بعدکوشش کردکه فرماندهی کل قوای مسلح ایران ازمن سلب شود، کوششی که چندسال بعدازآن، ازسوی مصدق تجدید شد.

شوروی فعالانه ازقیام جدائی خواهانه قاضی محمددرکردستان وپیشه وری درآذربایجان پشتیبانی کردند وبرخلاف تعهدمندرج درقرارداد سه جانبه و اعلامیه کنفرانس تهران، پس ازموعد مقررقوای خود راازخاک ایران خارج نساختند. وضع آذربایجان به سرعت، سخت بحرانی شد. شورشیان پادگان تبریز رامحاصره کردند وفرمانده پادگان تحت فشار شورویها تن به تسلیم داد. فرمانده مذکوربعداً "بهمین علت دردادگاه محکوم به اعدام شداما من وی را مورد

عضو قرار دادم.

بودن یا نبودن

شورشیان، پس از تسلیم پادگان تبریز، خودمختاری آذربایجان و کردستان را اعلام کردند. اما در برابر اوضاع بحرانی منطقه و مقاومت دلیرانه و یکپارچه مردم آذربایجان و کردستان، هاری ترومن رئیس جمهوری ایالات متحده در هشتم مارس ۱۹۴۶ اتمام حجت قاطعی به مولوتف وزیر امور خارجه شوروی فرستاد که در پی آن قوای روس ایران را ترک کردند و سرانجام سرزمین ما از قوای اشغالگر بیگانه پاک شد. اما نبرد و تلاش برای بقای ایران پایان نیافت و لازم آمد که ما همچنان به مبارزه برای حفظ استقلال کشور ادامه دهیم. به دنبال کوششهائی تجزیه طلبانه در شمال غربی کشور، زمزمه هائی نیز در بعضی از ایالات جنوبی برخاست. سپس منطقه خوزستان و شهر آبادان که توده ایها در آن نفوذ بسیار داشتند، دچار اغتشاش و ناامنی شد. ایلات و عشایر منطقه فارس و اطراف اصفهان، سر به شورش برداشتند. پیدا بود که انگلیسها کوشش میکنند که در صورت ادامه نهضت تجزیه طلبی در شمال غربی، یک منطقه نفوذ در جنوب برای خود بوجود آوردند. پیروزی بر این گروههای تجزیه طلب و شورشی آسان نبود، اما فیصله دادن کار در آذربایجان و کردستان بس دشوارتر بود. چراکه شورویها قوای قابل ملاحظه ای را در این دو منطقه مسلح و آماده کرده بودند.

در این هنگام نخست وزیر ایران، ابراهیم حکیمی بود؛ مردی هوادار انگلیسها، اما وطن پرست که چون روسها با وی سخت مخالف بودند، استعفا داد و احمد قوام بجانشینی او انتخاب شد. بلافاصله

بعدازتشکیل دولت، قوام راهی مسکو شد و درآنجا موافقت‌نامه‌ای پیرامون بهره‌برداری ازمنابع نفت ایالات شمالی ایران با روسها امضاء کردکه طبق‌آن پنجاه ویک درصد سهام ومنافع ازآن شورویها وچهل ونه درصد متعلق به ایران میشد. خوشبختانه در موافقت‌نامه تصریح شده‌بود که تنفیذ واجرای‌آن موقوف به تصویب قوه مقننه است.

قوام، پس از مراجعت به ایران وبه اتکای موافقت‌نامه واگذاری بهره‌برداری نفت شمال به روسها، با تجزیه طلبان آذربایجان وارد مذاکره‌شد وبرای ارضای خاطرآنان ازمن خواست‌که که به‌افسران شورشی دودرجه ترفیع بدهم یعنی مثلاً" ستوان یکم رابه سرگسردی ارتقاء دهم. من به او پاسخ دادم‌که اگردستم راقطع کنند، چنین فرمانی راامضا نخواهم کرد.

غالب فرماندهان نظامی ما، جز سپهبد حاجیعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش، باآغاز اقدامات نظامی برای بازپس‌گرفتن آذربایجان وکردستان موافق نبودند وازمداخله قوای شوروی در ایران بیم داشتند. با این وصف من تصمیم به مقابله با حوادث واقدام قاطع برای نجات آذربایجان گرفتم. گرچه بسیاری ازسیاستمداران وفرماندهان نظامی با این اقدام موافق نبودند، اما ما اطلاع داشتیم که تدارکات نظامی شورشیان هنوز به حدکمال نرسیده وازجمله افرادی که برای کسب تعلیمات درزمینه قوای زرهی ونیروی هوائی به‌روسیه اعزام داشته اندیکسال بعدبازخواهند گشت. من شخصاً" ترجیح میدادم که شرافتمندانه درنبرد به خاطر استقلال وتمامیت وآزادی کشورم جان بسپارم، تا اینکه پادشاه کشوری سرافکنده باشم.

دراین هنگام مقاصد خودرا با امریکائیان درمیان گذاشتیم. جرج آلن سفیر امریکا، که ازدوستان صمیمی ایران بود، پشتیبانی کامل دولت ایالات متحده را ازاقدام ایران به من اطلاع داد، ولی افزود که به خاطر ایران، امریکا باشوروی وارد جنگ نخواهد شد. من هم چنین انتظاری نداشتم، ملتم یکپارچه ازقیام واقدام برای نجات آذربایجان پشتیبانی میکرد وهزاران جوان باشور و هیجان میخواستند داوطلبانه به صفوف ارتش بپیوندند. همین پشتیبانی وشوروشوق بزرگترین دلگرمی ومشوق من بود.

قوام السلطنه نیز سرانجام از مصالحه و مذاکره باشورشیان چشم پوشید واقدامات ما برای بازپس ستاندن ونجات آذربایجان آغاز شد.

من وسپهبد رزم آرا، شخصا" براقدامات ونقل وانتقالات نظامی مراقبت میکردیم. ما مکررا" گاه بایک طیاره یک موتوره کوچک وگاه بایک هواپیمای دوموتوره بیشکرافت که هردوفاقد بیسیم ورادیو بودند، برفراز صحنه‌های نبرد آینده پرواز میکردیم که دقیقا" طرحهای نظامی رابااوضاع محل تطبیق دهیم. سرانجام براثر قیام شجاعانه مردم آذربایجان وپیشرفت قوای نظامی، نیروهای پیشه‌وری، که جیره خوار روسها بود، متلاشی شدو خودوی باتفاق همدستانش به خاک شوروی گریختند.

سفیر شوروی دراین هنگام بدیدار من آمد و از جریان اوضاع، که میگفت صلح جهانی رابه خطر انداخته است!، ابراز نگرانی کرد. من سیاست ایران رابه روشنی برای وی تشریح کردم وگفتم که ما، هیچکس راتهدید نمیکنیم وفقط بخاطر تامین استقلال ووحدت کشورخویش میکوشیم وبهرتقدیر

شورشیان نیز تسلیم شده‌اند.

بدینسان توطئه‌ای که برای اضمحلال ایران فراهم شده بود، با شکست مواجه گشت.

فراموش نکنیم که روس وانگلیس برای باراول با قرارداد ۱۹۰۷ میخواستند ایران را تجزیه وبه مناطق نفوذ تقسیم کنند وبعدم پس از جنگ جهانی اول نتوانست تمامیت ووحدت ایران را به قیمت کوششها وتلاشهای جان فرسا تامین کنند.

همین اندیشه تجزیه ایران به مناطق نفوذ پس ازجنگ دوم نیزاز سرگرفته شد: درسال ۱۹۴۵وزیر خارجه بریتانیا بوین ووزیر امور خارجه ایالات متحده بابرنز درکنفرانس مسکو به روسها پیشنهاد کردند که آذربایجان، کردستان وخوزستان به ایالات خود مختار تبدیل شوند. استالین ابتدا پیشنهاد راپذیرفت. ولی ظاهرا" مولوتف عقیده داشت که با اندکی انتظار خواهند توانست سرتاسر ایران را تحت نفوذ خوددرآورند. بهمین سبب سرانجام استالین با پیشنهاد ونظر امریکا وانگلیس موافقت نکرد. طبیعتا" روسها نه ازعکس العمل و مقاومت من اطلاع داشتند، نه از شجاعت سربازان ایرانی ونه ازوفاداری و یکپارچگی ودلبستگی ملتم دردفاع ازمیهن وتاج وتخت.

باتمام این احوال، کوششها وتحریکات داخلی برای تضعیف وتخریب مملکت ادامه یافت. رسالت ووظیفه من حفظ وصیانت استقلال ووحدت ملی بود وعوامل فساد وستون پنجم داخلی، باالهام ازبعضی ازسیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوششها وتحریکات داخلی برای تضعیف وتخریب مملکت ادامه یافت. رسالت ووظیفه من حفظ وصیانت استقلال ووحدت ملی بود وعوامل فسادوستون پنجم داخلی، باالهام

ازبعضی ازسیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوششها برخاستند. سلاح آنان نیز، مانندکسانی که امروز برایران تسلط یافته‌اند، جز دروغگوئی وعوام فریبی نبود.

فصل سوم

برنامهٔ هفت ساله

مصدق ودوران عوام فریبی ها

درسال ۱۳۲۶، من عازم آذربایجان شدم. جشن درسرتاسر استان وجه به هنگام مراجعت به تهران استقبال مردم، باشور وشوق وهیجانی وصف ناپذیر همراه بود که هرگز ازیاد نخواهم برد واکنون که بدان می‌اندیشم، خوددچار تاثر وهیجان شدیدمیشوم.

دیگر زمان نوسازی وتجدید بنای کشور فرارسیده بود، طرفداران قوام درانتخابات مجلس پیروز شده‌بودند. اونیز چون من توجه داشت که باید برنامه‌های وسیع وجدی برای توسعه وسازندگی ملی تدوین واجرا کند.

پایان ماجرای موافقت نامه باروسها

لابد خوانندگان بیاددارند که موافقت نامه‌ای میان احمد قوام باروسها درمورد نحوه بهره‌برداری مشترک ازمنابع نفت شمال ایران براساس ۲۹-۵۱ منعقد شده‌بود.. روسها درتصویب نهائی این موافقت نامه وتشکیل شرکت نفت ایران وشوروی اصرار فراوان داشتندودرحقیقت میخواستند درشمال کشور منطقه نفوذی برای خود، مشابه‌آنچه انگلیسها در جنوب بهم زده بودند، فراهم آورند.سرانجام مطلب درمجلس شورای ملی ایران مطرح شد وقانونی با ۱۰۹ رای موافق و۲۷ رای مخالف درمورد سیاست نفتی

کشور بتصویب رسید، رهبر مخالفان دکتر محمدمصدق بود که بعداً" ازاو سخن خواهم گفت.

دراین قانون تصریح شده بودکه:

اولاً هرنوع مذاکره بادولت شوروی درموردواگذاری امتیازات احتمالی نفت بآن کشور کان لم یکن و ملغی‌الاثر اعلام میشود.

ثانیاً - درآینده، بهیچ عنوان وشکلی دولت ایران مجازبه واگذاری امتیازات نفتی به خارجیان نخواهد بود.

ثالثاً - بدولت اجازه داده شددرصورت اکتشاف منابع جدید نفتی درسه سال آینده، جهت فروش نفت حاصل، با دولت شوروی وارد مذاکره شود.

علی رغم قسمت سوم تصمیمات فوق، روابط ایران باهمسایه نیرومند شمالی به تیرگی گرائید وبه شدت بحرانی شد. تیرگی روابط با شوروی ما را وادار کرد که برای تضمین امنیت خود وتدارک اسلحه وتجهیزات لازم بادولت ایالات متحده به توافق برسیم.

زمانی که روحانیون برای سلامت و توفیق من دعا میکردند

ایران اندک اندک بخود میآمدونیرو وتوانی میافت. باوجود تحریکات حزب توده درمناطق نفتی، تولید نفت کشور منظماً" افزایش می یافت: نوزده میلیون تن درسال ۱۹۴۶ بیست ویک میلیون تن درسال ۱۹۴۷ وبیست وپنج میلیون تن درسال ۱۹۴۸ که بیست و چهار میلیون تن آن تصفیه وصادر شده بود.

کشور ازخطری حتمی نجات یافته بود واندک اندک بآرامش واعتماد بازمیگشت که ناگهان سوء قصد نامرغخرآرائی به جان من وقوع یافت که تاامروز

بطور قطع ریشه آن را نیافته‌ام ، بلافاصله بعد از این سوء قصد باردیگر اکثریت قریب باتفاق ایرانیان نسبت به من احساسات گرمی ابراز داشتند چراکه دریافته بودند که نابودی من،کشور را درجه هرج ومرج ونابسامانی وخونریزی ، که متاسفانه امروز دستخوش آن است ، فرومیبرد. دراینجا باید بگویم که جامعه روحانیت ایران نیز دراین ابراز احساسات عمومی شریک وسهیم بود وبرجسته ترین روحانیون ومراجع مذهبی کشور صریحاً اعلام داشتند که نجات مرا معجزه‌ای برای ایران میدانند. راستی که احساسات ملت ایران دراین هنگام عمیق وصمیمانه بود.

هم میهنانم بخوبی دریافته بودند که آنها ومن با یکدیگر ازچه مخاطراتی گذشته وچگونه به نجات وطن توفیق یافته‌ایم. آنها بخوبی درک میکردندکه درپرتو اتحاد ویکدلی وهمبستگی،ملت وشاه ایران به چه کامیابیهای بزرگ دیگری دست خواهند یافت

من نیزبخوبی احساس میکردم که اگرچه من آماج تیر دشمنان ایران قرارگرفته‌ام قطعاً "راه درست را انتخاب کرده‌ام وچون تفضلات خداوند مرا نجات داده است بی‌چون وچرا باید به پایمردی‌ادامه دهم وازتلاش بازنایستم.

اصلاح قانون اساسی

خطوط اصلی نخستین برنامه کشور

درسال ۱۳۲۸ به هنگام افتتاح مجلسین، ضرورت اصلاح قانون اساسی را متذکر شدم. قانون اساسی ۱۹۰۶ ما ازقوانین اساسی بلژیک الهام گرفته بود، اما در آن قانون حق انحلال مجلسین برای پادشاه

پیش‌بینی نشده بود. در اطلاعیه ۱۳۲۸ این اختیار که برای تامین تعادل قوای سیاسی در کشور ضروری است، به پادشاه تفویض شد.

قبل از این اصلاح، نمایندگان مجلس شورای ملی حتی به هنگام انجام انتخابات به تشکیل جلسات ادامه میدادند و بدینوسیله در جریان اخذ رای مداخلات نامشروع داشتند. در زمان جنگ، سفارتین روس و انگلیس هر یک صورتی از داوطلبان مورد نظر خود داشتند و به اتکای قوای اشغالی در دولت میکوشیدند آنها را به نخست وزیر تحمیل کنند. برای مقابله با این وضع غیر قابل قبول، من از محمد مصدق که دعوی رهبری ملی داشت و بعدا " رئیس جبهه ملی شد خواستم که دولتی تشکیل دهد و پس از اصلاح قانون به انجام آن ضمن جلوگیری از مداخلات نامشروع دولتین و متنفذان داخلی بپردازد. مصدق پاسخ داد که به سه شرط حاضر است ماموریت تشکیل کابینه را بپذیرد، نخست آنکه، انگلیسها با این امر موافق باشند.

دوم آنکه، هر بامداد با من ملاقات کند و تعلیمات لازم را دریافت دارد. سوم آنکه، محافظان مخصوصی را در اختیار او بگذارم.

من به مصدق پاسخ دادم که در انتخاب نخست وزیر هرگز با انگلیسها مشورت نکرده و نخواهم کرد و اگر در تقاضای خود اصرار دارد ناچار خواهیم شد که نظر روسها را نیز استفسار کنیم. مصدق گفت "در ایران بدون موافقت انگلیسها هیچکار نمیتوان کرد" اما روسها به حساب نمی‌آیند. در پی این مذاکرات شگفت انگیز، من حسین علاء وزیر دربار را به نزد انگلیسها و سپهبد یزدان پناه افسر سابق بریگاد قزاق را برای کسب نظر به نزد روسها فرستادم، روسها

بلافاصله موافقت خودرا با اطلاعاتی که پیشنهاد میکردم اعلام داشتند ولی انگلیسها مخالفت کردند. درنتیجه مصدق ازقبول سمت ریاست دولت پوزش خواست وجریان مسخره انتخابات همچنان ادامه یافت. نیک به یاد دارم که دراین زمان مطبوعات انگلیس جریان انتخابات درایران را مطابق اصول دموکراسی میدانستند.

پس از انجام تغییرات لازم در قانون اساسی، تهیه نخستین برنامه هفت ساله توسعه اقتصادی ایران آغاز شد. هدفهای اصلی برنامه بهبود وضع خطوط ارتباطی، کمک به بسط وتوسعه کشاورزی وافزایش تولیدات نفت بود.

۶۵۶ میلیون دلار اعتبارات برنامه اول بدین ترتیب تقسیم میشد:

رفاه اجتماعی	٪۲۸/۶
کشاورزی	٪۲۵
حمل ونقل وارتباطات	٪۲۳/۷
منابع ومعادن	٪۱۴/۳
توسعه تاسیسات نفتی	٪ ۴/۸
مخابرات	٪ ۳/۶

درفصل رفاه اجتماعی، توجه خاص به آموزش وبهداشت معطوف شده بود. مقرربود که درهراستان یک بیمارستان ۵۰۰ الی ۷۰۰ تختخوابی بنا شودو ترتیبات پیش گیری ازبیماریها، گسترش وبهبود یابد. درهمین برنامه ساختمان ۵۰۰۰ مدرسه ابتدائی، ۱۵۰ دبیرستان، ۲۶ مدرسه حرفه‌ای پیش بینی شده‌بودوامیدوار بودیم که به این ترتیب یک میلیون کودک و ۱۷۵۰۰۰ بالغ از نعمت سوادبرخوردار شوند. بالاخره احداث سه دانشگاه

دراستانهای مختلف کشور دربرنامه منظور گردیده بود.

درزمینه کشاورزی، آغاز مکانیزه کردن کار کشاورزی، احداث سدها وترعه ومراکز تولید برق، دربرنامه منظور گردید.

درزمینه صنعت قراربود که اولویت خاص برای صنعت ذوب آهن، نساجی، آجرسازی محصولات شیمیائی وسپس اکتشاف وبهره برداری ازمعادن قائل شویم.

درقسمت ارتباطات علاوه برمرمت ۶۷۰۰ کیلومتر راههای موجود، احداث سه هزار کیلومتر راههای جدید، اتمام ساختمان راه آهن تهران به تبریز، تهران به مشهد وتهران به یزد پیش بینی شده بود. همچنین قراربود که بندرهای کشور درخلیج فارس ودریای خزر مرمت وتجهیز شود وبرای بهبود وضع فرودگاهها وسپس شبکه مخابراتی ملی اقدامات اولیه صورت گیرد.

تقویت ارتش، تجدید سازمان ژاندارمری به منظور خلع سلاح عشایر نیز مورد نظربود. درزمینه مسائل اجتماعی تجدید نظردرقوانین جزائی ومدنی، افتتاح دادگاههای جدید به منظور تسریع درفعالیت دستگاه قضائی، اصلاحات اداری، عمران مناطق عشایری میبایست مورد توجه خاص قرار گیرد.

البته درسالهای بعد کشورما توانست همه این هدفهای برنامه اول راپشت سر بگذارد. ولی متاسفانه اجرای برنامه هفت ساله اول از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۳۲ یعنی به هنگام حکومت مصدق وبحران نفت، دربوته تعطیل ماند.

قتل سپهبد رزم‌آرا

در این اوان ما به مذاکرات خود با شرکت نفت ایران وانگلیس ادامه میدادیم. هدف آن بود که عواید ما از محل نفت بطور قابل ملاحظه افزایش یابد دولت ساعد نتوانست این مهم را به انجام رساند. دولت علی منصور نیز توفیق نیافت. سرانجام سپهبد حاجیعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش (که بهنگام نجات آذربایجان نیز همین سمت را داشت) مامور تشکیل کابینه شد، اما مذاکرات نفت بدرازا کشید، من غالبا" از خود سئوال کرده ومیکنم که آیا از همین زمان توقف بهره برداری از منابع نفت جنوب که در زمان حکومت مصدق تحقق یافت، مورد نظر انگلیسها نبود وآیا بهمین سبب مانع توفیق مذاکرات نمیشدند؟

رزم‌آرا که یک نظامی قابل وباکفایت بود در مقابله با تحریکات وبازیهای پارلمانی از خود تدبیر لازم نشان نداد واشتباهات وی در همین زمینه بود که با تبلیغات جبهه ملی بدست مصدق بهانه‌های بسیار داد.

این تشکیلات به اصطلاح ملی، پس از جنگ بدست مصدق بنیان نهاده شد، ومخصوصا" در عدم ارجحی راه افراط میرفت. از سال ۱۳۲۹ شعار ملی کردن نفت، بصورت شاه‌بیت اهداف سیاسی جبهه ملی درآمد. من با ملی کردن نفت موافق بودم. ولی راه وروشهائی راکه مصدق برای نیل به آن توصیه میکرد، تائید نمی کردم.

در این زمان جبهه ملی به ترتیب دادن، تظاهرات خشونت آمیز برضد دولت پرداخت و کینه

ونفرت نسبت به وی را درمیان توده‌های مردم تشویق کرد. درروز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ سپهبد رزم آرا بدست یکنفر از فدائیان اسلام، هنگامی که برای شرکت دریک مراسم مذهبی به مسجد بزرگ شاه تهران آمده بود، به قتل رسید.

پس از قتل رزم آرا بوسیله افراطیون دست راستی، حسین علاء که مردی محترم ودنیا دیده بود، مامور تشکیل کابینه شد ومقرر گردید که پیش از هر کار راه حلی معقول ومطلوب برای بحران نفت بیابد. ولی اغتشاشات وتظاهرات فروکش نکرد. مصدق که این تظاهرات را رهبری میکرد به ملت وعده میداد که خارجیان را ازایران براند وروزانه صدها هزار لیره استرلینگ درآمد برای کشور تحصیل کند. مجلسیان که تحت تاثیر مصدق واقع شده بودند به من توصیه کردند که وی را درمقابل مسئولیتهایش قراردهم وبه نخست وزیری برگزینم. همه عقیده داشتند که زمان تفویض مهام امور به مردی چنین کاردان فرا رسیده است. من درصحت این قضاوت عمومی تردید داشتم، وجریان اوضاع ثابت کرد که حق با من بود.

علت عدم اعتماد من به مصدق آن بود که درگذشته تناقضهای بسیار میان گفتار وکردارش مشاهده کرده بودم. مصدق رسما" بیانگر احساسات ملی ضد استعماری ومیهن دوستانه ایرانیان بود و اعلام میداشت که باید از اعطای هرگونه امتیاز به خارجیان اجتناب کرد واین رویه را "سیاست موازنه منفی" مینامید ودرحقیقت بزرگترین نقطه ضعف او همین منفی بودن درهمه شئون بود. مصدق یک روز با آب وتاب بسیار به من میگفت که رضا شاه درساختمان راه‌آهن سرتاسری ایران اشتباه کرد،

زیرا راه حمله به روسیه را به روی انگلیسیها گشود! با این وصف بیاد آوریم که در زمان جنگ هنگامی که سمت نخست وزیری را به مصدق پیشنهاد کردم وی موافقت قبلی دولت بریتانیا را شرط قبول آن دانست!

مصدق و سیاست «موازنهٔ منفی»

داوری درباره سیاستمداری چون مصدق آسان نیست. در شخصیت وروبه او تناقضات فراوان وجود داشت. ناطقی زبردست بود، اما میان گفته‌ها وکردارش هماهنگی وجودنداشت وبه آنچه می‌گفت عمل نمی کرد. گاه دچار شوق والتهاب وهیجان بود وگاه دستخوش سرخوردگی وافسردگی ونومیدی کامل. درسخنرانیهایش فریاد میزد، می‌گریست، دچار اغماء میشد.

بعضی ها اورا باربسپیر وبعضی دیگر با ری ینز مقایسه کرده‌اند، وحتی برخی از صاحب‌نظران باشخصیتهای کمدیهای کلاسیک ایتالیائی!

برروبهم می توان گفت‌که مصدق رفتاری کاملاً معقولی نداشت وبیشتر تابع احساسات بود. ولی من سرانجام به این نتیجه رسیدم که وی با انگلیسها ارتباط ووابستگی داشت. اسنادی که وسیله سردار فاخر حکمت رئیس اسبق مجلس شورای ملی ایران انتشار یافت ومدارک منتشره از بایگانی وزارت امورخارجه بریتانیا وسفارت آن کشور درایران،همه دال برصحت این استنباط من است. چگونه میتوان قبول کرد، مردی که هشت سال قبل ازآن، موافقت انگلیسها راشرط اصلی قبول سمت ریاست وزرا دانسته بود، این بار بدون موافقت وتائید آنان نخست وزیری راپذیرفته

باشد؟ درکشورهای دیگر نیز، سیاست آنگلوساکسونها مردان بظاهر مخالف را که میشد بنحوی بررفتارشان تسلط داشت، به حکومت رساند. بالاقل کسانی راکه تصور میشد بررفتارشان تسلط داشت، زیرا اشتباهات فراوانی رامیتوان ذکرکرد.

هنگامی که در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق مامور تشکیل کابینه شد، ۷۳ سال داشت. وی یکی از ملاکین بزرگ ایران بود که سرانجام به آرزوی دیرین خود، یعنی قدرت مطلق، میرسید. من که از قدرت طلبی وی اطلاع داشتم، باو توصیه کردم که درهمه چیز شرط حزم واحتیاط رابجای آورد. به وی گفتم که دشمنان استقلال سیاسی واقتصادی ما فراوان ومکارند وبرای اجتناب ازمخاطراتی که درپیش است باید بااحتیاط وتدبیر پیش رفت.

دوروز بعد ازانتصاب مصدق به نخست وزیری مجلس شورای ملی لایحه اجرائی قانون ملی شدن نفت را تصویب کرد. من بااین لایحه کاملاً" موافق بودم و بلافاصله آنرا تنفیذ کردم، اما عقیده داشتم که براساس آن باید باانگلیسها به مذاکره پرداخته مصدق بااین امرمخالف بود وعقیده داشت که ازطرفی اقتصاد بریتانیا وجهان غرب بدون نفت ایران فلج خواهد شد واز طرف دیگر ایران کاملاً" قادراست که نفت خودرا به بازارهای دنیا صادر کند. به همین سبب دولت مصدق باهمه پیشنهادهائی که به منظور ترتیب بهره برداری وصدور نفت ایران شد، چه پیشنهادهیات اعزامی به ریاست استوکس وهاریمن چه پیشنهادبانک بین الملل، چه پیشنهاد حکمیتی که چرچیل وترومن ارائه دادند مخالفت ورزید.

مصدق که اسیر منفی بافی سیاسی خود بود، موفق شدکه راه رابر هرتوافقی در زمینه بهره برداری

ازمنافع نفتی ایران سد کند. نتیجه آنکه بهنگام عزلش،درست همان وضع روز اول نخست وزیری، یعنی تصویب قانون اجرائی ملی شدن نفت بود ونه یک گام بیشتر.

اما باید گفت که "شرکا"ی دیروز ومخالفین بعدی مادراین اوان بیکار ننشستند. در مقابل تظاهرات ضد خارجی وطرد کارشناسان غیر ایرانی، شرکت نفت ایران وانگلیس دفاتر خودرا تعطیل کرد ونه تنها دیگر درآمدی ازمحر نفت عاید ایران نشد، بلکه براثر مخالفت انگلیسها، ایران از فروش نفت به خارج نیز ناتوان وعاجز ماند.

فعالیت پالایشگاه بزرگ آبادان تقریبا "تعطیل شد. شرکت نوبنیاد ملی نفت ایران ذخائرفراوانی درانبارهای خودداشت ولی نه میتوانست آنهارا بفروشد ونه قدرت حمل ونقل وصدور نفت راداشت.

اختلاف ایران وانگلیس سرانجام به دادگاه بین‌المللی لاهه کشید وازلحاظ حقوقی اصل ملی شدن نفت به تائید رسید. قاضی انگلیسی به نفع ایران رای داد وقاضی روسی ازحضور دردادگاه امتناع کرد! امابه‌هرحال درعمل کاری ازپیش نرفت.

هرج ومرج داخلی وخطرمداخلهٔ خارجیان

دوماه پس از نخست وزیری مصدق، دولت بریتانیا رزمناو موریتیزیوس رابه نزدیکی بندر آبادان اعزام داشت وقوای خودرا درسرحد عراق وچتربازان رادرقبرس متمرکز کرد وبه تهدید ایرانیان پرخاست. درآن موقع من سفیر بریتانیای کبیر را احضار کردم وبوی گفتم "باید بدانید که درصورت تجاوز به خاک ایران، من بپشاپیش

سربازانم به دفاع ازکشور برخواهم خاست ."

درتیر ۱۳۳۱ واضح شدکه پیش از این نمیتوان به مردی که کشور را به ورشکستگی کشانده اعتماد کرد. از هنگام ملی شدن نفت تا آن زمان ما حتی موفق به فروش یک قطره نفت نشده بودیم. هیچ توافقی ممکن نبود، برنامه عمرانی هفت ساله بعلت فقدان اعتبارات لازم متوقف شده بود و مملکت بسوی پرتگاه میرفت.

مصدق که از آینده نامطمئن و پریشان خاطر بود، تحت تاثیر اطرافیانش از من خواست که فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ را بوی تفویض کنم. من صراحتاً با این توقع مخالفت کردم و درنتیجه وی در تاریخ تیر ۱۳۳۱ استعفا کرد و احمد قوام به نخست وزیری رسید.

من شخصاً "اللهیار صالح" را که یکی از سران جبهه ملی و مردی منطقی و معقول بود برای تصدی نخست وزیری مناسبتر میدانستم. اما اکثریت مجلس به احمد قوام ابراز تمایل کرد. قوام السلطنه گرچه سیاستمداری مجرب بود، اما در آغاز مرتکب اشتباهاتی جبران ناپذیر شد و با ملی کردن نفت مخالفت ورزید.

اشتباه فاحش قوام، تهران را به آشوب کشید از بیست و هفتم تا سی ام تیر ۱۳۳۱ تظاهرات خشونت آمیزی در پایتخت صورت گرفت. من به ارتش دستور دادم که از تیراندازی بسوی مردم خودداری کند و سرانجام برای اجتناب از بروز یک جنگ داخلی بار دیگر مصدق را به نخست وزیری منصوب کردم و شرائطش را پذیرفتم.

تصور میکنم که دراین هنگام مصدق بخوبی میدانست که کشور روبه ویرانی میرود اما چنان از یک طرف

دستخوش احساسات عوام فریبانه وضد خارجی وازطرف دیگر آنقدر درمسائل اقتصادی بی اطلاع بود که جز ادامه راه قبلی، کاری نمیتوانست انجام دهد.

ازاین پس دیگر مصدق دربست زندانی متحدان افراطی چپ وراست خودشد. اوکه خودرا قبلاً "قهرمان دفاع ازهمه اصول قانون اساسی ایران میخواند، برخلاف همه قوانین مملکتی به فعالیت مجلس سنا پایان دادودیوانعالی کشوررا منحل کرد، انتخابات مجلس شورای ملی را متوقف ساخت درحالیکه هشتاد نماینده ازمجموع صدوسی ودونفر انتخاب شده بودند وچون اکثر همین نمایندگان منتخب نیز بااو مخالفت کردند برای تعطیل مجلس شورای ملی، متوسل به ترتیب یک همه پرسی شد.

دراین همه پرسی، رای گیری مخفی نبودوناچار آراء موافق اکثریت یافتند. سپس مصدق برای تحمیل عقاید خود به برقراری حکومت نظامی پرداخت که قبلاً" همواره باآن مخالف میبود (اصولاً" مصدق درتمام مدت زمامداریش بغیرازیکروز بااستفاده ازحکومت نظامی به اداره امورپرداخت)وچون صندوقهای دولت خالی بود، محرمانه دستورداد که بدون پشتوانه وبدون رعایت مقررات پولی وبانکی، اسکناس انتشار دهند که درنتیجه تورم شدیدی پدیدار شدوبه وخامت اوضاع افزود.

ازطرف دیگر ،مصدق قادربه جلوگیری ازگسترش نفوذ حزب توده نبود. طرفداران حزب توده اندک اندک در همه جا نفوذ یافتند، مخصوصا" درارتش که دراین هنگام مستقیما" تحت نظر مصدق بود که شخصا" به پیروی ازسیاستی که انگلیسیها در زمان جنگ پیشنهاد میکردند، وزارت جنگ را بعهده داشت.

سرتیپ ریاحی

ازمصدّق تابازرگان

همه این مشقّات وبحران اقتصادی، به اینبهانه به ایران تحمیل شدکه مصدق میخواست ایران را از سلطه نفوذ انگلیسها نجات دهد. نتیجه اعمال این شدکه انگلیسها تسلط خودرا بربازارهای نفت ایران همچنان حفظ کردند، حال آنکه ازاین منابع دیگر حتی یک دینار عاید ایران نمیشد. نفت مــا در انبارها باقی ماند وباستخراج نشدولی انگلیسها مشکلات خود ومشتریان خود رابا افزایش خرید نفت به قیمت ارزانتر ازعراق وبخصوص ازکویت حل کردند. تصور میکنم درکویت قیمت استخراج هربشکه نفت دراین هنگام نه سنت بوده ودرایران سیزده سنت! بدین ترتیب انگلیسها درهمه جبهه‌ها پیروز شدند، گوئی هدف واقعی مصدق درست خلاف آنچه بود که اعلام میکرد.

باید اضافه کردکه "دوستان" انگلیسی مصدق هنگامی که احساس‌کردند که دیگر برای آنها مفید نیست ومیتوان بدون دخالت وی راه حلی برای مشکل نفت پیدا کرد، اورابه حال خودرها کردند.

درمرداد ۱۳۳۲، پس از حصول اطمینان از پشتیبانی ایالات متحده امریکا وانگلیس، که سرانجام سیاست مشترکی راآغاز کرده‌بودند وپس ازبررسی اوضاع باکرمیت روزولت نماینده سازمان مرکزی اطلاعات ایالات متحده ،برآن شدم که برای یافتن راه حلی وارد عمل شوم: در۲۵ مرداد ۱۳۳۲

سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی را مامور کردم که فرمان برکناری مصدق را بسوی ابلاغ کند وسپهبد فضل الله زاهدی راکه ازدوستان پیشین مصدق ووزیر سابق دولت او بود به نخست وزیری برگزیدم.

مصدق برخلاف نص صریح قانون اساسی ایران، به فرمان برکناری خود، اعتنا نکرد وباین هم اکتفا ننموده به یک کودتای نظامی دست زد. مامور انجام این توطئه کسی جز سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش نبود. کودتای نظامی مصدق باشکست مواجه شد. ولی شرکت دراین توطئه خلاف قانون اساسی کشور مانع آن نشدکه ریاحی درزمان سلطنت مستبدانه !! من ثروتی عظیم ازراه فعالیتهای ساختمانی فراهم آورد واکنون همین شخص وزیر جنگ بازرگان است.

پس ازابلاغ فرمان برکناری مصدق، من که ازطرحهای سیاسی وجاه‌طلبی های او کاملا" باخبر بودم، تصمیم گرفتم که برای جلوگیری ازهرگونه خون ریزی کشور راترک کنم وایرانیان رادرانتخاب راه آینده کشورآزاد بگذارم. این تصمیم بی مخاطره نبود. ولی باتعمق وتامل وسنجش نتایج، آنرا اختیار کردم. پس از ترک ایران، ابتدا باهواپیمای دوموتوره شخصی خود به بغداد رفتم. سفیر مادربغداد، حتی درمقام توقیف من برآمد! ولی من به زیارت عتبات عالیات شتافتم وسپس راهی رم شدم ودرآنجا بودکه از سرنوشت فلاکت بارسیاستمداری که ایران رابه ورشکستگی و سقوط کشانده بود، آگاه شدم.

بیداری ایرانیان

باید گفت که ملت ایران درآستانه سقوط حتمی، بخود آمد ونسبت به خطر عظیمی که حیات کشوررا تهدید میکرد، آگاهی ووقوف یافت.

پس ازآنکه من ایران راترک کردم، کشور سه روز دچار فتنه وآشوب بود. بخصوص دردوروز اول در تهران، هواداران مصدق وتوده ایها، تظاهرات وسیع وخشونت آمیزی ترتیب دادند. درروز سوم یعنی ۲۸ مرداد کارگران، واصناف ودانشجویان وپیشه وران وصاحبان مشاغل آزاد، سربازان وپاسبانان همه زنان ومردان وحتی کودکان، باهمتی بی نظیر و شجاعتی وصف ناپذیر به میدانها وخیابانها ریختند وبه مقابله با تفنگها ومسلسلها وحتی تانکهای دیکتاتورغیر مسئول پرداختندواوضاع رایکروزه دگرگون کردند. براثر یک تیراندازی اخطارگونه، مصدق باپیژامه ازخانه خود گریخت وبه زیرزمین یکی از منازل مجاور پناه برد. ناگفته نماندکه بدستور مصدق ۲۷ چوبه داردرمیدان سپه تهران برپاکرده بودند که درملاء عام تعدادی ازمخالفین وی را که تنی چند ازآنان یاران سابق خود وی بودند، اعدام کنند.

پس از این ماجراها، من بی درنگ به وطن بازگشتم وبااستقبالی پرشور وگرم ازجانب هم وطنانم مواجه گشتم. گرمی ووسعت احساسات مردم درحقیقت رای اعتمادی بی چون وچرا به من بود. من تا آن زمان پادشاهی بودم که سلطنت رابه ارث دریافت کرده بودم واز آن پس پادشاه منتخب ملتم شدم.

مصدق درمقابل دادگاه به بازی خود ادامه داد: گاه میکوشید جلب ترحم کند، گاه شوخی میکرد، گاه با خشونت سخن میگفت. بهرحال توانست نمایشی برای مطبوعات بین المللی فراهم آورد. بعضی ها عقیده داشتند که چون مصدق از خاندان قاجار منسوب بود، نسبت به سلسله ما دشمنی خاص داشت. من از این موضوع مطمئن نیستم. ولی میدانستم که در دادگاه، به عنوان قیام و اقدام علیه قانون اساسی، بخاطر محکومیت به مرگ مواجه است. پس در نامه ای به دادگاه نوشتم که شخصا" از همه تقصیرات او نسبت به خودم چشم پوشی می کنم، درنتیجه با تخفیف مجازات مصدق به سه سال زندان محکوم شد وبعد از پایان مدت محکومیت به ملک بزرگ خود احمد آباد، که درغرب تهران واقع است، رفت ودرسال ۱۳۴۶ درگذشت.

محاکماتیکه بعداز سقوط حکومت مصدق انجام یافت، حقایق شگفت انگیزی راپیرامون جریانات سیاسی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ برهمگان روشن کرد. ازجمله آنکه شماره افسران قوای مسلح که عضو حزب توده بودند دراین مدت ازیکصدوده تن به ششصدتن رسیده بود. نقشه حزب توده آن بودکه ازمصدق برای برکناری من استفاده کندوسپس خوداورا دوهفته بعدازرفتن من ازمیان بردارد، حتی کمونیستها تمبرهای جمهوری خلق ایران را که میبایست بعد ازبرکناری مصدق اعلام شود، آماده چاپ وانتشار کرده بودندکه من این تمبرها رابه چشم خوددیده ام.

قیام ملت ایران به هواداری از من این نقشه ها رابرهم زدوپس از استقرار مجددحکومت قانونی درایران، حزب توده به فعالیتهای زیرزمینی

وتخریبی پرداخت. اندکی قبل ازاین ماجرا استالین درگذشته بود وبراثر تغییر تدریجی سیاست شوروی رویه حزب توده نیز بعداً " دچار تحولاتی شد.

پشتیبانی سیاسی ومالی روسها از حزب توده محل تردید نیست. بعضی ها، انگلیسها ومخصوصاً " امریکائیان را متهم کرده اند که درجریان قیام مردم علیه مصدق به مخالفین وی کمکهای مالی کرده اند. مدارک انکار ناپذیر نشان میدهد که در این جریان سازمان مرکزی اطلاعات امریکا شصت هزار دلار خرج کرده است. آیا میتوان تصورکرد که با این مبلغ ناچیز ودرمدت چندروز ترتیب یک قیام ملی به منظور برانداختن یک حکومت غیرقانونی میسر باشد.

نزدیک به سی ماه لازم آمد که چهره واقعی مصدق، بصورت آن شاگرد جادوگر افسانه ها، بر ایرانیان روشن وشناخته شود که چه جریانها برانگیخت بدون آنکه خود قادر به تسلط برآنها باشد.

درآخر ماه مرداد ۱۳۳۲ حکومت اراذل واوباش برکوچه وخیابانهای شهر پایان گرفت وایرانیان توانستند درصلح وصفا وامنیت به کاروزندگی خود بپردازند، ولی درطی این مدت کشور دچار ویرانی، سخت مقروض شده بود ودرحقیقت طی مدت کمتراز سه سال صدها میلیون دلار ازدست داده ومتضرر شده بودیم.

درفصل بعد خواهیم دید که ایران چگونه توانست مساله نفت را حل کند.

فصل چهارم

از عصر نفت تا دوران اتم

تاریخ نویسان روایت کرده اند که آتش معبد مقدس زرتشت در آذربایجان هرگز خاموش نمیشد. چنین پیدا است که این شعله ها نه تنها بر تاریخ ملت ما پرتوافکن نبود، بلکه آینده ایران را نیز روشن و تابناک ساخت.

فراموش نکنیم که نخستین چاه نفت بدستور داریوش کبیر حفر گردید. این چاه در منطقه شوش گوشه ای از خوزستان نفت خیز قرار داشت که بیست و پنج قرن بعد شاهد حفر چاههای کنونی در آن بودیم.

تاریخ نفت، پرماجراترین فصل تحولات اقتصادی وسیاسی بسیاری از ملل عالم در عصر حاضر است. فصلی مملو از تحریکات، توطئه ها، نشیب و فرازها، دگرگونیهای سیاسی و اقتصادی، سوء قصدها، کودتاها وانقلاب های خونین. حوادثی که در سالهای اخیر بر میهن ما گذشت و ماجراهائی که امروز ایران با آن مواجه است. همچنین حوادث منطقه خاورمیانه بدون بررسی دقیق مساله نفت، قابل فهم و تجزیه و تحلیل نیست.

یک تاریخ غیرانسانی

امپراطوری عظیم نفت، یکی از غیرانسانی‌ترین حکومتهائی است که تاریخ جهان بخود دیده، حکومتی که نه اصول اخلاقی بر آن حاکم است و نه ملاحظات

اجتماعی وانسانی. اگر تحمیلات وسوء استفاده‌های ناجوانمردانه تراست های بزرگ نفتی جهان درکشور ما پایان گرفت، نه به آن خاطربود که این جهانخواران اصول انصاف ومروت وانسانیت را پذیرفتند،بلکه بخاطر پیروزی ملت ایران درمبارزه‌ای بودکه درابتدای قرن بیست آغاز شد.

چنانکه دیدیم، امتیاز نفت ایران در سال ۱۹۰۷ برای مدت شصت سال به ویلیام ناکس دارسی اعطاء شد. این امتیاز شامل بود برحق اکتشافات استخراج، تصفیه وفروش وصدور نفت درسرتاسر خاک ایران، بجز پنج ایالت شمالی، شرکت صاحب امتیاز متعهد بودکه ۱۶٪ ازمنافع حاصل رابه دولت ایران بپردازد. درقرارداد تصریح شده بود که ایران حق مداخله ونظارت درامورشرکت را نداردو ایرانیانی که درتاسیسات نفتی کارمی‌کنند،درامور نفتی ومدیریت اشتغال نداشته، فقط در حدکارگر ساده وغیر متخصص خواهند بود.

دارسی، پس از اخذ این امتیاز همه حقوق خودرا به دولت بریتانیا واگذار کردوبدین ترتیب شرکت بزرگ وتوانای نفت ایران وانگلیس بوجود آمد که به سرعت یکی از پرنفوذترین شرکتهای نفتی جهان شد.

درسال ۱۳۱۲ دولت ایران توانست قرارداددارسی را لغو کند. قرارداد جدیدی که منعقد شد،درآمد چندان بیشتری عاید کشورما نمی‌کرد.درموافقتنامه سهم ایران ازهربشکه نفت صادره از۰/۱۷ دلاربه ۰/۲۳ دلارافزایش یافت وحوزه عمل شرکت نفت ایران وانگلیس به مساحتی برابریکصدهزارمیل مربع کاهش یافت، همچنین شرکت مکلف گردید، درموارد ممکن ازاستخدام خارجیان خودداری کند.

تحقیرها و بی‌عدالتی‌ها

در این میان منافع شرکت نفت ایران و انگلیس به ارقام سرسام‌آوری رسید، نه تنها یکصد میلیون دلار سرمایه‌گذاری اولیه شرکت کاملاً در اوایل دهه ۱۹۲۰ — ۱۹۳۰ مستهلک گردیده بود، بلکه درآمد شرکت به بیست برابر این رقم بالغ میشد. ایران از این درآمدهای سرشار سهم شایسته‌ای نداشت. سهامداران شرکت، یعنی دردرجه اول دریاداری انگلستان، و نیز خزانه آن کشور به درآمدهای سرشاری رسیدند؛ بعنوان مثال درسال ۱۹۵۰ درحالیکه شرکت فقط ۴۵ میلیون دلار حق‌الامتیاز به دولت ایران پرداخت، میزان مالیات تادیه‌شده به خزانه بریتانیا ۱۱۲ میلیون دلار بود و این خود معیاری است برای سنجش میزان سود سهامداران ! !

علاوه براین، شرکت نفت ایران و انگلیس در روابط خود با ایران، سیاست تبعیضی در پیش گرفته بود، چراکه حق‌الامتیازی که به عراق و کویت و سایر ممالک پرداخت میشد، به مراتب بیشتر بود همچنین تمامی گازی راکه از استخراج نفت حاصل میشد میسوزاندند و از این ممر هیچ چیز عاید ایران نمی شد.

انگلیسها حتی به اجرای همین قرارداد نیز تن درندادند ومخصوصاً به تربیت کارشناسان فنی ایرانی وکاهش تعداد کارگران خارجی راضی نشدند. دستمزد ایرانیان ناچیز و بمراتب کمتر ازخارجیان بود و برخلاف تعهد خود، انگلیسها از تامین مسکن برای کارگران ایرانی سرباز زدند. درحالیکه شرکتهای نفتی امریکائی با دولت عربستان سعودی قراردادهائی

برمبنای ۵۰-۵۰ منعقد کرده بودند، حق الامتیازی که شرکت نفت ایران و انگلیس به ما میپرداخت حتی کمتر از سی درصد بود وقسمت مهمی از عواید ومنافع حاصل ازبهره برداری نفت ایران را، انگلیسها درسایر ممالک برای توسعه اکتشاف واستخراج وتصفیه نفت سرمایه گذاری میکردند.

درحقیقت رفتار انگلیسها با ایران چیزی نبود جز تحمیل وتحقیر وبی‌عدالتی.

ایران سرانجام به بهره برداری از نفت خود توفیق یافت

دربیست ونهم اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس شورایملی ایران رسید. من گرمترین وپرشورترین طرفدار این قانون بودم، ولی عقیده داشتم که باید به همراه آن به مذاکره با شرکتهای نفتی پرداخت تا ترتیب صحیح ومعقولی برای استفاده ازثروتهای کشورداده شود. اقداماتی که بعداً" درزمینه اجرای قانون صورت گرفت، همه آمیخته باعدم تدبیر وناشی گری ودر نتیجه بی حاصل بودوبتوقف تقریباً" کامل فعالیتهای اقتصادی درایران منتهی شد.

بریتانیای کبیر، ازدولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت بردو ۲۸۰۰ تن متخصصان فنی خودرا ازکشورما خارج کرده به منع فروش نفت ازجانب ایران پرداخت. نتیجه آنکه شرکت ملی نفت ایران که تازه تاسیس شده بود، حتی به نصف قیمت موفق به فروش وصدور نفت نشد، تنها یک کشتی کوچک نفت کش حاضر به حمل نفت صادراتی ایران شد که انگلیسها آنرا هم دربندر عدن ضبط وتوقیف کردند. طی مدت سه سال نه تنها ایران ازمحل نفت درآمدی

نداشت، بلکه مبالغ زیادی را صرف نگاهداری تاسیسات نفتی نمود.

پس از مذاکرات طولانی سرانجام درسال ۱۳۳۳ ما قراردادی با یک کنسرسیوم مرکب از هشت شرکت نفتی بزرگ جهان امضاء کردیم. مقرر شد که این شرکتها بصورت "عامل" شرکت ملی نفت، عمل نمایند. مدت اعتبار قرارداد ۲۵ سال بود وامکان تمدید آن به مدت پانزده سال دیگر یعنی هرپنج سال یکبار پس از انقضای موعد وجود داشت درقرارداد اصل ۵۰ — ۵۰ ملحوظ شده بود ونیمی ازسود بهره برداری نصیب ایرانیان میشد.

سه سال بعد، ما توفیق یافتیم که برای نخستین بار شرکت ملی نفت ایران رادرمجموع فعالیتهای نفتی کشور شریک وسهیم گردانیم وآن قراردادی با شرکت آجیپ بریاست انریکو ماته‌ئی بودکه شرکت مشترک نفت ایران وایتالیا تشکیل شدوپنجاه درصد سهام آن متعلق به ایران بود. اندکی بعدقرارداد دیگری برهمین اساس با شرکت نفت پان امریکن برای استخراج نفت فلات قاره ایران تشکیل شد وچون در هر دوقرارداد ازیک طرف شرکت ملی نفت ایران مالک پنجاه درصد سهام شرکت بهره برداری کننده بود واز طرف دیگر دولت ایران پنجاه درصد مالیات ازمنافع را دریافت میداشت، عملا" سهم کشور به ۷۵٪ میرسید. مضافا" اینکه درقراردادبا کمپانی شل ۸۵ میلیون دلار بعنوان حق القدم وبلاعوض به دولت ایران پرداخت گردید.

از این پس سیاست نفتی ایران بر این اصل قرار گرفت که دیگر مطلقا" هیچ نوع امتیازی به هیچ شرکت خارجی داده نشود وشرکتهای خارجی یا به عنوان واسطه ویا بعنوان شریک به هزینه خود به اکتشاف

بپردازند واگر به نفت دست یافتند آن زمان دولت ایران درهزینه ومنافع استخراج وبهره‌برداری شریک وسهیم باشد.

چه بسیار جلسات ومجامع که برای بحث دراین موضوع از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ تشکیل شد. دراین تاریخ بودکه سرانجام توفیق یافتیم قرارداد خود را با شرکتهای عامل نفت بکلی دگرگون سازیم ومالکیت کامل ومطلق ایران رابرمنافع وتاسیسات نفت بی چون وچرا مستقر سازیم. درحقیقت دراین زمان بودکه قانون ملی شدن نفت پس ازتقریبا " یک ربع قرن تلاش ایران ومن به نتیجه نهائی خود رسید وآرزوی ماجامه عمل پوشید. ازاین پس شرکتهای عامل نفت دیگر خریدار ساده‌ای بیش نبودند و ایران نه تنها مدیریت کامل همه تاسیسات نفتی خودرا بعهده گرفت، بلکه درتعیین شرایط فروش نفت نیز آزادی کامل یافت.

مرگ انریکو ماته‌ئی

از ۱۳۳۷ که شکیبائی من دربرابر تحمیلات و سوء استفاده‌های شرکتهای بزرگ نفتی واقعا "بپایان رسید وما درمقامی بودیم که میتوانستیم با آنان جدا" به مقابله بپردازیم، اندک اندک حوادث و وقایعی غریب وشگفت انگیز وقوع یافت. وقوع چنین حوادثی، درانقلابی ترین دوران تاریخ بهره‌برداری ازمنابع نفتی جهان شاید شگفت آورهم نباشد، چراکه منافعی بس مهم درمعرض خطرقرار گرفته بود، که برای حفظ آنها نه ازنیرنگ وخدعه دریغ شد و نه ازخشونت، نه ازافترا، نه حتی از جنایت شرکتهای بزرگ نفتی برای مقابله باکشورهای

تولید کننده نفت توسل بهرسلاحی را جائز میشمردند.

درواقعه دارای اهمیت وتوجه خاص است:

نخست، مرگ ناگهانی انریکو ماته‌ئی رئیس شرکت نفت ایتالیا که یک قرارداد نفتی انقلابی با ایران منعقد کرده بود.

هنگامی که من ماته‌ئی را شناختم وی مردی بود تقریباً" پنجاه ساله، فعال وپرتحرک که بازارهای نفتی جهان را میشناخت وبه خطراتی که درمبارزه با شرکتهای بزرگ نفتی جهان متوجه اوبود، وقوف کامل داشت. ولی همیشه عادت داشت بگوید " من وقت ترسیدن ندارم." ماته ئی برای صرفه جوئی در وقت همواره با هواپیما باهلی کوپتر سفرمیکرد وظاهرا" مجموع ساعات پرواز او به ۵۷۰۰ میرسید. هت کوچک وی همواره آماده پرواز بودوخلبانی ماهر ومحتاط بنام سرگرد برتوزی داشت.

درساعت ۱۷و۲۵ دقیقه روز ۲۷ اکتبر ۱۹۶۲ هواپیمای وی از یک فرودگاه سیسیل پرواز کرد، وقراربود که درساعت ۱۸/۵۷ درفرودگاه میلان فرود آید. ویلیام مک لال، رئیس دفتر مجله معروف تایم درایتالیا دراین سفر ماته‌ئی راهمراهی می کرد، برفراز فرودگاه میلان هوابارانی ومه آلودبودوبرج مراقبت آخرین پیام سرگرد برتوزی رادریافت کردکه اعلام آمادگی فرودآمدن مینمود، ولی‌دیگرازوی‌پیامی نرسیدودرساعت ده بعدازظهر خبرداده شدکه‌هواپیمای وی درنزدیک باسکاپ درایالت پاوی سقوط کرده و هیچکس ازاین حادثه جان سالم بدرنبرده‌است اضافه کنیم که دراوائل ماه اکتبر طی بازرسی همین هواپیما یک بمب درآن کشف کرده بودند.

درگزارش رسمی، علت سقوط هواپیما فقدان دید کافی ذکرشد. آیا باید این گزارش راپذیرفت و

مرگ وی را یک حادثه دانست؟

به اتفاقات دیگری بپردازیم:

به محض اینکه ایران حاکمیت مطلق ثروتهای زیرزمینی خودرا بدست آورد، بعضی ازوسائل ارتباط جمعی دنیا مبارزه‌ای وسیع علیه کشور ما آغاز کردند ومرا پادشاهی مستبد خواندند. فعالیتهای ضد ایرانی سازمانهای باصطلاح دانشجوئی درخارج از کشور تشویق شد. این مبارزه درسال ۱۳۲۷ آغاز شد، در سال ۱۳۴۱ به اوج خود رسید، ولی هرگز ازپای ننشست وگرچه پس از انقلاب شاه وملت دراین سال، درمقابل پیشرفتها وتحولات ایران، تاحد زیادی دشمنان ما ناچار به سکوت شدند، اما دوباره مبارزه تبلیغاتی خودرا درسال ۱۳۵۴ ازسرگرفتند.

سیاست نفتی ایران

سیاست نفتی ایران، نقطه مقابل کوته بینی شرکتهای بزرگ نفتی جهان بود. وزرای نفت کشورهای صادر کننده نفت دراواخر دسامبر ۱۹۷۳ به دعوت من درتهران گردآمدند. درهمین مجمع بودکه به تاریخ ۲۳ دسامبر تصمیم گرفته شد نرخ یک بشکه نفت از ۵/۰۳۲ به ۱۱/۶۵۱ دلار افزایش داده شود. وسائل ارتباط جمعی جهان بلافاصله مرا متهم به تخریب اقتصاد غرب وبلکه دنیا کردند. برای روشن کردن رویه و دیدگاههای خود، طی یک کنفرانس مطبوعاتی که اندکی بعد درکاخ سعدآباد برپا شد، توضیح دادم که حتی قیمت جدید کافی نیست ومعتدل ومعقول است، چراکه فروشهائی به نرخ هربشکه ۱۷ دلار انجام شده و پیشنهادهائی تا معادل هر بشکه ۲۳/۶۰ دلار دریافت گردیده. افزودم که قصدما

ایجاد نابسامانی وعدم تعادل دراقتصاد جهانی نیست، بلکه سیاست جدید نفتی ما به ایجاد تعادل طویل المدت اقتصاد دنیا کمک خواهد کرد چراکه قیمت نفت باید با هزینه تولید منابع دیگر نیرو وجانشین آن هماهنگ ومتناسب باشد.

بسیار غیر عادی وحتی زننده بود که قیمت نفت ازبهای آب معدنی اویان هم کمتر باشد. حال آنکه نفت ماده‌ای است بسیار مهم که در آن سال حدود هفتاد هزار محصول مختلف از آن مشتق میشد وساختن بسیاری از این محصولات به درجه‌ای از پیشرفت صنعتی ووسائل پیچیده نیاز داشت که سهم قیمت نفت درکل بهای آنها بسیار ناچیز بود. عقیده من آن بود که باید به نفت بیشتر بصورت ماده اولیه محصولات ومصنوعات پتروشیمی نگریست که بتدریج کاملتر وپیچیده تر ومتنوع ترمیشود.

استفاده ازنفت برای تولید حرارت یا روشنائی یا راه بردن خطوط آهن، ازدیدگاه من سیاست عاقلانه‌ای نبود ونیست. من عقیده داشتم ودارم که باید درسیاست نیرو، آینده نگربود وفقط به زمان حال نیاندیشید ونگفت "ازپس مردن من عمر چه دریا چه سراب."

علیه سیاست کوته بین، شرکتهای نفتی بود که که من اعلام خطر کردم.

ارائه راه‌حلّ سازنده برای جلوگیری ازنابسامانی اقتصاد جهانی

برای آنکه بتوان تدریجاً نفت رافقط بصورت ماده اولیه صنایع شیمیائی وپتروشیمی بکاربرد لازم بود وهست که منابع جدیدی برای تولید نیرو فراهم شود، چون بهره‌برداری ازانواع مختلف ذغال

سنگ ومنابع نیروی ناشی ازآفتاب ویا مواد گداخته زیرزمینی ، باجذرومد اقیانوسها ودریاها . تنها هنگامیکه قیمت نفت ارزان وبامرفه باشد، هیچ کس بدنبال بهره‌برداری ازاین منابع گران قیمت نخواهد رفت واگر استفاده ازنفت ارزان به آهنگ کنونی ادامه یابد، دنیا درآینده نزدیک بابحران کمبودفاحش منابع نیرو وسقوط کامل اقتصادی مواجه خواهد شد. نتیجه آنکه توجه عاجل به سایر منابع نیرو ضروری وحیاتی است. ضمن همین توضیحات بود که شش سال پیش گفتم که فروش نفت به قیمت عادلانه نهایتاً مربه صرفه وصلاح کشورهای صنعتی خواهد بود. ولی باید میل به قیمت عادله را متدرجاً ودرمراحل مختلف انجام داد تا آماده‌سازی منابع جایگزین، ازطریق سرمایه‌گذاریهای ضروری میسر ومقدور باشدونیز اقتصاد جهان بتواندیک برنامه درازمدت وسنجیده صرفه‌جوئی درنفت رابه مرحله اجرا وعمل درآورد. عقیده من این بود وهست که بر پایه این دوسیاست، ازیک طرف سرمایه‌گذاری در منابع نیروی جایگزین نفت وازطرف دیگرصرفه‌جوئی تدریجی درمصرف آن، جهان خواهد توانست بدون مشکل عمده به دوران جدید منابع نیروی پایان ناپذیری چون اتم وخورشید برسد.

عقیده من این بوده وهست که سیاست نفت ارزان سیاستی است کوته نظرانه که باتلاف منابع موجود نفت خواهد انجامید وجهان رابا یک فاجعه عظیم اقتصادی مواجه خواهدکرد.

لازمه سیاست قیمت عادلانه نفت آن بود وهست که مرحله به مرحله وبه تدریج، درقیمت فروش نفت تجدید نظرشود تا کشورهای مصرف کننده وبخصوص ممالک صنعتی بتوانند اقتصاد خودرا باآن تطبیق

دهند. به همین سبب بود که پیشنهاد کردم برای احتناب ازورود دریک دورتسلسل باطل وجهنمی،میان کشورهای صادرکننده نفت وممالک عمده مصرف‌کننده از جمله اعضای سازمان همکاری وتوسعه اقتصادی، یعنی کشورهای بزرگ صنعتی غرب، هماهنگی های لازم ازطریق مذاکرات جدی ومستمر بوجود آیدوقیمت نفت براساس توافق آنها درحدی که برای اقتصاد جهان قابل تحمل باشد، تعیین گردد.

بعدا" درباره پیشنهاد های دیگرخود درزمینه راه وروشهای احتناب ازپیدایش یک بحران اقتصادی جهانی سخن خواهم گفت:

عجب نیست اگر به اشاره واغوای گروههای فشار بین المللی، وسایل ارتباط جمعی جهان غرب فقط به قسمت اول پیشنهادهای من یعنی افزایش قیمت نفت توجه کردند ونه به مجموع آنها. همچنین پیشنهاد کرده بودم که میزان عوارض ومالیاتی که کشورهای صنعتی واردکننده نفت از فروش آن درداخل سرزمین خود وصول میکنند به یک برابر قیمت خرید محدود شود، یعنی آنچه خزانه کشورهای مصرف‌کننده ازمحل نفت دریافت میکنند، بیش ازآنچه حاصل ممالک تولید کننده میشود، نباشد. اما کسی به این پیشنهاد هم توجه نکرد، زیرا بهانه تبلیغات براساس گرانی نفت وتورم راعلیه کشورهای تولید وصادر کننده کاملا" سلب میکرد.

پس ازشش سال جهان نظرات مراتائیدکرد

روزنامه لوموند، که همواره مخالف سیاست ایران وشخص من بوده است درمقاله‌ای که درضمیمه دیپلماتیک خود به تاریخ مارس ۱۹۷۹ تحت عنوان

"بحران نیرووقیمت نفت" انتشار داد، همه این استدلالها راتائید کرد.

دراین مقاله که پنج سال وسه ماه، پس از کنفرانس تهران، انتشار یافت همه آنچه من گفته بودم، مورد تائید قرارگرفته وبرضرورت ولزوم فروش نفت به قیمتی عادلانه صحه گذاشته شده است. دراین مقاله به رسوائی غیرقابل قبول اتلاف سالیانه ۱۲۰ میلیارد مترمکعب گازدرجهان، که بی حاصل وبی مصرف سوزانده میشود، اشاره شده وبه صراحت ذکر گردیده که سهم مالیات وعوارض داخلی درقیمت نفت درکشورهای صنعتی بیش از قیمت خرید آن از ممالک صادرکننده است. سرانجام نویسنده مقاله نزدیک شش سال بعداز من، برضرورت یک توافق جهانی برسرقیمت نفت تاکید میکند.

دراین مقاله دقیقاً همه عقاید وپیشنهادهای من بازگو شده، بدون آنکه اشاره‌ای به کنفرانس مطبوعاتی کاخ سعد آباد شده‌باشد! درمقابل مقاله روزنامه لوموند به یک مطالعه شرکت نفت کنتیننتال درسال ۱۹۷۶ (دایر بر اینکه، امکان رقابت میان پنج منبع دیگرنیرو رابا نفت بوجود خواهد آورد) ویک گزارش موسسه معروف راندکه برای سازمان مرکزی اطلاعات امریکا تهیه شد(دایر براینکه افزایش قیمت نفت به سی دلار هربشکه ذخائر نفتی قابل بهره‌برداری جهان رادوبرابر خواهدکرد) استناد میکند. بالاخره باید گفت که درماه اوت ۱۹۷۸ جیمز شلزینگر وزیر نیروی وقت ایالات متحده، امکان رسیدن قیمت نفت خام رابه چهل وحتی پنجاه دلاردرهربشکه مورد توجه قرار داد.

کافی است به نامها وتاریخها توجه کنیم. سیاستی که وسایل ارتباط جمعی جهان شش سال پیش

"خانمان برانداز" و"تهدید آمیز وشرم آور" میخواندند وهمگان رابه مبارزه باآن دعوت میکردند، امروز به عنوان تنها سیاست معقول ومنطقی مورد قبول وتائید قرارگرفته.

اماکسی که آنراپیشنهاد کردوامروز باحسن تدبیر وتعقل میتوانست وسایل وموجبات اجرای آنرا فراهم آورد، ازصحنه سیاست جهان فعلا" کنار رفته است.

گناه من آن بود که حق داشتم.

تصویب قانون جدیدی پیرامون نفت درایران، به خشم وسائل ارتباط جمعی جهان درباره کشورم وخودمن افزود: طبق این قانون شرکتهای نفتی خارجی فقط به عنوان خریدار نفت ویاطرف قرارداد شرکت ملی نفت ایران حق داشتند درکشور ما عمل کنند. میبایست درمرحله اول به شرکتهای خارجی اجازه اکتشاف درمنطقه محدود ومعینی داده شود ودرصورت حصول نتیجه وکشف نفت شرکت مورد بحث منحل میشد وشرکت ملی نفت ایران میبایست نفت حاصل رابه قیمت بین المللی وباتخفیف حداکثر ۵% به آن بفروشد.

ازاین پس شرکت ملی نفت ایران به احداث پالایشگاههای نفت درافریقاوآسیا پرداخت وبا شرکت نفت بریتانیا دربهره برداری ازنفت وگاز دریای شمال شریک شد وحق مشارکت دراکتشاف منابع نفتی آبهای گروئن لند رابه اتفاق شرکتهای بریتانیائی وآمریکائی ونروژی کسب نمود. هیچیک ازاین توفیقات برای شرکتهای بزرگ نفتی خوشایند نبود.

درسال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران بادرآمدی معادل ۲۲ میلیارد دلار مقام نخست رادرمیان

باشد شرکت سودآور جهان به دست آورد وبا فاصله زیاد برد وشرکت بزرگ اکسون وشل پیشی جست .

بدینسان ، وعده ای که به ملت خودداده بودم که شرکت ملی نفت ایران را به صورت بزرگترین شرکت نفتی جهان درآورم ، جامه عمل به خود پوشید وتحقق پذیرفت .

قبل از آغاز حکومت نفرت وحماقت وسفرگی برایران ، کشورما چهارمین تولید کننده بزرگ نفت دردنیا بودودرمیان ممالک صادرکننده مقام دوم را داشت . بعلاوه شرکت ملی پتروشیمی ایران از یازده کارخانه واحد وابسته ، بهره برداری میکرد وشرکت ملی گاز روزبروز مقام مهمتری درجهان بدست میاورد . همه ذخائر گازایران هنوز به درستی شناخته نشده ، ولی آنچه قطعی است ، مارادرردیف اتحاد جماهیر شوروی ودرمقام نخست جهانی قرار میدهد .

انسانهادرمقابل هرج ومرج

برای تجزیه وتحلیل ودرک صحیح آنچه ازیکسال پیش تاکنون درایران میگذرد ، توجه به چند نکته مهم ضرورت دارد .

تاریخ نشان خواهدداد که با رئیس مملکتی که به آینده ملتش دلبسته بود وجهان رابه همبستگی وتعاون میخواند ، چه رفتاری شد .

برکناری من ، ازصحنه سیاست جهانی باعث شد که بعضی ها بتوانند نظرات مرابنام خود وانمود کنند وسیاست افزایش قیمت نفت راتاحد ارزش اقتصادی واقعی آن به سود خوداجرا نمایند ، حال آنکه من میخواستم این سیاست به نحوهماهنگی اجرا شود وبه نفع همگان باشد .

هنگامی که من از قدرتهای بزرگ غربی مصرا" میخواستم که به اندیشه بهره‌برداری از منابع نیروی جایگزین نفت باشند، کسی به اهمیت این موضوع توجه کافی نکرد وهنگامی که کشورما کوشید خود به این سیاست جامه عمل بپوشاند در راه پیشرفت ما کارشکنی وایجاد موانع بسیار کردند.

من بارها به دو رئیس جمهور ویک معاون رئیس جمهور امریکا گفتم که کشور آنها که تواناترین ممالک جهان غیرکمونیست است، نبایدو نمیتواند به خود اجازه دهد که تامین نفتش درگرو ممالک دیگر باشد.

آیا آنها این گفته مرا بیاد دارند؟ البته اکنون کوشش ایالات متحده براین است که سیاست کاهش وابستگی خودرا به منابع نیروی خارجی به مرحله اجرادرآورد و "بحران ایران" را موجب اجرای این سیاست قلمداد میکنند. ولی امروز دیگر این سخن بهانه‌ای بیش نیست.

ظاهرا" کاهش صدور نفت ایران به خارج، موجب بروز یک "هراس واقعی درکشورهای صنعتی جهان" شده واین بیم وسرگرانی به ممالک درحال توسعه نیز سرایت یافته است.

واقعیت این است که ازوقتی که من از صحنه سیاسی واقتصادی جهان کناررفته‌ام، یک تهاجم همه جانبه‌ای علیه تعادل وثبات اقتصادی وسیاسی دنیا آغاز شده است که بیش از همه متوجه قدرتهای بزرگ غربی است. این بحران درحقیقت وسیله‌ای است برای ایجاد وگسترش عدم ثبات درخاورمیانه ودراقتصاد جهانی.

بهمین سبب امروزه عقیده عمومی براین است که حوادث اخیر ایران تعادل قوارا درجهان بهم

رده و "وضع جدیدی" بوجود آورده است که انسانها باید خودرا باآن تطبیق دهند. متاسفانه این وضع جدید، چیزی جز هرج ومرج ونابسامانی نیست واین میان دعوتی است ازانسانها که خودرا با نابسامانیها منطبق سازند، یعنی آنهارا بپذیرند.

چرا باید چنین باشد، چرا انسانها نباید بتوانند با سیاستی مدبرانه اوضاع را تحت تسلط آورند؟

آنچه من میخواستم، پیش بینی وپیشگیری از این نابسامانی وهرج ومرج بود، که سالها پیش از دیگران فرارسیدن آنرا احساس ومشاهده میکردیم. من بارها گفتم وتکرار کردم که آینده ایران دیگر نباید درگرو نفت باشد. من بارها گفتم که مردم زمان ما باسرعتی وصف ناپذیر، ذخائری راکه طی میلیونها سال فراهم آمده مصرف میکنند. طبق پیش بینی های کنفرانس جهانی نیرو که دراستانبول منعقد شد، درصورت ادامه آهنگ فعلی مصرف نفت درجهان، ذخائر شناخته شده تاسی وهفت سال دیگر به پایان خواهد رسید. بعداً چه خواهد شد؟

سیاست، هنر پیش بینی

پیشرفت بشر وادامه برنامه‌های اقتصادی واجتماعی کشورهای جهان هنوز بستگی تام به نفت دارد. توسعه اقتصادی نیز منوط به ادامه وصول درآمد نفت است که درسال ۱۹۷۷ به ۲۱ میلیارد دلار بالغ شده بود. درحدود سی سال دیگر که تعداد نفوس ایران به ۶۵ میلیون نفر بالغ خواهدشد، منابع نفتی ما به پایان می رسد. برای آن زمان از هم اکنون باید چاره اندیشید. سیاست چیزی نیست جز

هنر پیش بینی.

درنتیجه ما برآن شدیم که نیروگاههای بزرگ تولید برق اتمی بسازیم. دونیروگاه اول که در نزدیکی بندربوشهر ساخته میشدبه آلمانها سفارش داده شد وقرار بود به ترتیب درسالهای ۱۳۵۸و ۱۳۵۹ به پایان برسد ویکسال پیش متجاوز ازهشتاد درصد کارهای آن انجام شده بود. نیروگاههای سوم وچهارم که درکنار شط کارون احداث میگردید، به فرانسه سفارش داده شده بودو تاریخ پایان ساختمان آنها به ترتیب ۱۳۶۲ و۱۳۶۳بود. اکنون ساختمان این نیروگاهها تعطیل وتمام وجوهی که مصرف آنها شده بود بدور ریخته شده است. احداث چهارده نیروگاه دیگرنیز دردست بررسی بودو سرانجام می بایست قدرت تولید برق اتمی ما به ۲۵۰۰۰ مگاوات برسد.

دربهار سال ۱۹۷۷ به دعوت ایران، پانصد تن ازکارشناسان برجسته اتمی جهان برای بررسی درباره استفاده صلح آمیز ازنیروی اتم درتوسعه اقتصادی وچگونگی ترتیب همکاری بین المللی دراین زمینه، درشیراز گردهم آمدند. درپاسخ پیامی که رئیس جمهوری ایالات متحده بمناسبت این کنفرانس برایم فرستاد، من صریحا "یادآور شدم که باید ازبروز هرگونه هرج ومرج وفقدمسئولیت دراستفاده ازنیروی اتم اجتناب کرد، وگرنه انسانیت با مخاطرات جدی روبرو خواهدشد. دراین پیام اضافه کرده بودم که کوشش ایران فقط در زمینه استفاده غیر نظامی ازنیروی اتم است و در این راه باکلیه کشورهای علاقمندجهان همکاری خواهیم کرد.

سیاست نیرو، که مبانی آنرا موقتا " شرح

داده‌ام، یکی ازسرزنشهای اصلی است که نسبت به من ابراز شده . گناه بزرگ من این بود که خواستم به موقع، وقبل از آنکه دیر شده باشد، ایران رااز دوران نفت خارج کنم وبه عصر اتم برسانم، که خوشبختانه حتی درکشورما خطر تشعشعات اتمی نیز به سبب صحراهای بزرگی که داریم موجود نیست .

پس از بهمن ۱۳۵۷ همه طرحهای بزرگ ایران درخارج بااشکالتراشی ومقاومت روبرو شد وآنها را "تحقق ناپذیر" وناممکن جلوه دادند. حال آنکه همین دولتها ومقامات یکسال پیش از آن باشوق والتماس درمقام جلب سفارشها وقراردادهای اجرای آن بودند.گفته شد برقی کردن شبکه خطوط ایران جاه طلبانه وغیر ممکن است . ساختمان راه آهن زیرزمینی تهران، بلند پروازی وتحقق ناپذیر است. شاهراه جنوب به تهران ، بی فایده وناممکن است . ساختمان شاه لوله گاز به شوروی غیر مقدوراست و ....وگناه من این بود که برای میهنم بلند پروازی میکردم ومرا متهم بداشتن "جاه طلبی های شخصی" میکردند . مگرنه این است که احتمال زنده ماندنم تاپایان این طرحهای طویل المدت ناچیز بود. من برای خودم هیچ نمیخواستم، هدف وآرزوی من این بود که همه پیش بینی های لازم برای تامین آینده ایران انجام شود، که وحدت وتمامیت ایران تضمین گردد، که ایرانیان مرفه باشند.

خوشبختانه، علی رغم همه تبلیغات، درستی هدفها وروشهای من برکلیه روشن بینان جهان ودلبستگان به ایران آشکار شده است وسیاست مالیخولیائی بازگشت به قرون وسطی وایجاد رعب ووحشت واختناق دیگر مقبول هیچکس نیست . هدف من

نه خواب وخیال بود ونه اهریمنی .

قسمت سوم

انقلاب سفید

فصل اول

مبانی انقلاب سفید

درسال ۱۳۳۴ دوازده سال ازآغاز مبارزه من برای دفاع ازموجودیت وتمامیت ایران میگذشت، ودیدیم که باچه دشواریهائی روبرو شدم وسرانجام جگونه توفیق بدست آوردم.

لازم آمد که بیست وپنجسال دیگر، هم برای دفاع ازموجودیت ووحدت ایران وهم برای پیشرفت وتوسعه کشورم بکوشم. درصفحات بعدمراحل مختلف این کوشش وتلاش رابازگو خواهم کرد. من یک هدف بیشتر نداشتم وهرگز آنرا پنهان نکردم وآن سازندگی ایرانی مترقی وتوانا بودکه مردمش هم از مواهب ومزایای تمدن مادی برخوردار باشندوهم ازاعتلای معنوی واخلاقی وفرهنگی.

پنج هدف اصلی

برنامه دوم

من بخوبی میدانستم که چنین هدفهای بلند پایه‌ای بامنافع وخواسته‌های سیاستهای بیگانه‌ای که همواره ایران راذلیل وناتوان میخواستند، هماهنگ نیست ودیر یازود باآنها برخورد خواهد یافت. بااینحال، علی رغم فشارهای خارجی وسوء نیت وفساد بعضی ازمسئولان داخلی، دمی از

پای ننشستم وبه تلاش خود ادامه دادم.

طی مدت سی وهفت سال، هیچ چیز مرا از انجام وکوشش برای رسیدن به آرمانهایم باز نداشت وحتی سوء قصدهائی که نسبت به من شــد اراده ام را استوارتر کرد.

درسال ۱۳۲۲ هنگامیکه هنوز آتش جنگ فــرو ننشسته وکشورما با دشواریهای بی‌مانندی روبــرو بود، من هدفهای اصلی سیاست اقتصادی واجتماعی کشورم را درپنج خلاصه کردم.

- نان برای همه
- مسکن برای همه
- پوشاک برای همه
- بهداشت برای همه
- آموزش برای همه

این هدفها را به همه دولتهائی که مباشر امــور مملکتی میشدند، یادآوری میکردم وسرانجام بــا تائید ورای ملت ایران، آنرا به مرحله اجــرا در آوردم.

فراموش نباید کردکه پیش از اصلاح قانــون اساسی درسال ۱۳۲۸ پادشاه دارای اختیارات کافی برای رهبری امورمملکتی نبود. پس از این اصــلاح وکسب اختیار انحلال مجلسین، من توفیق یافتم بعد از حکومت مصدق، دولتهای جدی، میهن پرست وپرکاری را مصدرامورنمایم.

براساس پنج اصل فوق وبه تناسب تدریجــی جامعه ایرانی ونیازهایش اندک اندک اصول ومبانی دیگری برای سیاست اقتصادی واجتماعی کشوراعــلام نمودم، که نتیجه آنها نوزده اصل انقلاب سفیــد ایران است که درفصول بعدی به تجزیه وتحلیــل آنها خواهیم پرداخت ونتایج اجرای آنها را بازگــو

خواهم کرد.

قبلاً گفتیم که چگونه نخستین برنامه هفت ساله کشور با شکست مواجه شد. راستی که ترازنامه دولت مصدق برای ایران نکبت بار بود. در برنامه دوم، قسمت مهمی از برنامه اول، که اجرا نشده و یا ناتمام مانده بود، ملحوظ گشت. هزینه‌های این برنامه به حدود هفتاد میلیارد ریال (اندکی کمتر از یک میلیارد دلار) میرسید.

قسمت عمده اعتبارات موردنیاز برنامه هفت ساله دوم می بایست از عواید نفتی کشور تامین شود. به همین سبب بهره‌برداری صحیح و عقلانی از منابع نفت و گاز کشور، بصورت یکی از هدفهای عمده سیاست اقتصادی ما درآمد که من شخصاً به آن پرداختم. همچنین نوسازی کشاورزی ایران و ایجاد زیربنای لازم برای توسعه آن، در برنامه دوم از اولویت خاص برخوردار بود. در این زمینه بود که احداث چند سد بزرگ و شبکه‌های آبیاری و ایجاد کارخانه‌های کود شیمیائی و مراکز تولید نیرو، در برنامه پیش بینی شد.

پس از سال ۱۳۳۷ طول شبکه خطوط آهن کشور، سه برابر شد. درهمین سال کشورما دارای ۵۰۰۰ کیلومتر جاده‌های آسفالته ونزدیک به سی هزار کیلومتر راههای درجه سوم شده بود واحداث ۲۴۰۰ کیلومتر شاه‌لوله نفت ایران آغاز گردید. سرتاسر ایران را شورسازندگی وپیشرفت فراگرفته بود.

همچنین درسال ۱۳۳۷ بود که توفیق یافتیم سرانجام به کمبودهای مالی وارزی که از حکومت مصدق بارث رسیده بودپایان دهیم وبرای اول بار درتاریخ ایران تعادل پرداختهای خارجی ایران بصورت مثبت درآمد.

زمین از آن کشاورزان

ازهمین زمان، من اصلاحات ارضی راضروری ترین تدبیر برای تحول اجتماعی ایران میدانستم، که درفصل بعد مفصلا" به آن خواهیم پرداخت.

درسال ۱۳۲۰ املاک اختصاصی خود را به دولت منتقل کردم که متاسفانه کاری باآنها نکرد. درنتیجه ناچار شدم که آنها را بازپس بگیرم و مستقیما" برتقسیم اراضی واملاک سلطنتی میان کشاورزان نظارت کنم تا انجام پذیرد. کار تقسیم املاک سلطنتی تاحکومت مصدق به خوبی پیش میرفت، ولی چون او به قدرت رسید، اجرای طرح را متوقف کرد. پس از سقوط دولت او، کار از سرگرفته شدواین بار کامیاب شدم که آنرا به آخر برسانم.

برای کمک به روستائیان، بانک عمران روستائی بنیان نهاده شدوعلیرغم مقاومتها ومخالفتها، قانونی درزمینه تقسیم اراضی خالصه ودولتی به تصویب قوه مقننه رسید. درنتیجه نزدیک به ۲۰۰/۰۰۰ هکتار ازاین اراضی تاسال ۱۹۵۵ میان ۲۲/۰۰۰ زارع تقسیم شد وبالاخره دربهمن ۱۳۴۱قانون محدودیت مالکیت اراضی مزروعی به تصویب ملی رسید.

دراین هنگام بودکه من نخستین اصول ومبانی ملی واجتماعی ایران رااعلام کردم وبه تائیدو تصویب ملت رساندم. تااین زمان بیشتر کوشش من متوجه حفظ وصیانت استقلال وتمامیت ارضی ایران بود که در معرض مخاطرات جدی قرار داشت. با وجود همه دشواریها، من درهمین مدت بحرانی وپر تلاطم توفیق یافتم که املاک سلطنتی را میان زارعین تقسیم کنم وحدی نود دارائی شخصی خود را

به فعالیتهای فرهنگی وعمرانی وخیریه اختصاص دهم. با اتکاء به پشتیبانی ملتم بودکه برنامه وسیع اصلاحات اجتماعی خودرا درکنگره کشاورزان (زمستان ۱۳۴۱) به اطلاع ایرانیان رساندم. درششم بهمن ۱۳۴۱ ملت ایران به اکثریت نزدیک به اتفاق آراء شش اصل اول انقلاب سفید را تصویب کرد و بدینسان انقلاب ایران برمبنای رای عمومی وارادهٔ ملت ازقوه به فعل پیوست.

دوران برنامه‌های عمرانی ملی ازهفت سال به پنج سال کاهش داده‌شدتا با واقعیات ونوسانهای اقتصادی هماهنگی بیشتری پیداکنند. وپس از آغاز انقلاب سفید بود که سه برنامه پنجساله عمرانی کشور (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷) تماما" به خدمت ترقی اجتماعی وتوسعه اقتصادی ایران، یعنی انقلاب اجتماعی وملی مادرآمد.

درهمین زمان من به هم وطنانم یادآور شدم‌که اگر بعضی ازاحزاب وفرقه‌های سیاسی مرام ومسلک خودرا تنهاراه نجات میدانند واگر بعضی دیگر، پیشرفت کشوررا درمنازعات طبقاتی وبرتری جوئیها جستجو میکنند، نیروی اصلی انقلاب ما آن است که برای تحقق استیلای یک طبقه اجتماعی ویا یک نظام عقیدتی پی ریزی نشده. انقلاب سفیدما براساس شعارهای پیش ساخته وتکراری نیست بلکه درمکتبها ومرامها ونظامهای عقیدتی دیگر هرچه رابه خیر وصلاح ملت ایران باشد اختیار میکنیم وبکارمی‌بندیم. به ایرانیان گفتم که هدف اصلی من آن است که ایران راطی مدت بیست سال به حدتوسعه وپیشرفت ممالک مترقی جهان برسانم ومسلما" درمراحل نهائی، کاردشوارتر خواهد بود.

اصلاحات ارضی درسه مرحله انجام شد. درمرحله

اول مقرر گردید که هیچ مالکی بیش از یک ده نداشته باشد ومازاد این نصاب به کشاورزانی که در اراضی مربوط به بهره برداری وفعالیت مشغول بودند، فروخته شد وترتیب بازپرداخت قیمت اراضی بزرگ مالکان ازطریق فروش سهام کارخانجات دولتی، فراهم گردید.

درمرحله دوم اصلاحات ارضی که از سال ۱۳۴۴ آغاز شد مالکانی که راسا" به بهره برداری اراضی مزروعی خود نمی پرداختند مکلف شدند یا آنها را به صورت طویل المدت (سی سال) به زارعان اجاره داده ویا بفروشند.

بالاخره درمرحله سوم، مقرر گردید که صاحبان اراضی استیجاری یا به تقسیم عواید با مستاجران بپردازند ویا براساس قراردادهای اجاره به فروش اقدام کنند.

همچنین مقررشد که اراضی مزروعی موقوفه عام به اجاره نودونه ساله به زارعان واگذار شود و اراضی مزروعی موقوفه خاص را دولت خریداری کند وسپس به کشاورزان بفروشند.

درعوض مالکان حفظ ومالکیت اراضی بایر به شرط بهره برداری وآبادی آنها، برای مالکان باقی ماند. البته بدون آنکه نحوه بهره برداری کشاورزی بربهره کشی فرد ازفرد استوار باشد.

نخستین آتش افروزی علیه اصلاحات

به هنگام ارائه اصول ششگانه انقلاب به ایرانیان یادآور شده بودم که اگرتائید وتصویب آن به رای عمومی واگذار میشود به آن خاطر است که دیگر هیچکس نتواند دراین اصول تغییری بوجود آورد، ونظام ارباب ورعیتی را باردیگر تجدید

کند وبرتری واستیلای منابع فردی برمنفعت عمومی را تحقق بخشد.

ملت ایران درسال ۱۳۴۱ ندای مرا دریافت و نظرات وپیشنهادهایم را باشور وهیجانی بی مانند به اکثریتی قاطع تصویب وتائید کرد. اما شش ماه بعد بایک شورش خونین روسای ایلات درجنوب کشور واغتشاشات دامنه داری درتهران درجهت مخالفت با اصلاحات اجتماعی روبروشدیم. درمخالفت با پیشرفت ایران آشوبگران وآتش افروزان دنباله کارنفتیها راگرفتند.

شورش جنوب واغتشاشات تهران بوسیله گروهی ازخانها وبزرگ مالکان ترتیب یافت که چاره دیگری برای مبارزه ومقابله با اصلاحات ارضی نمیدیدند. اتحاد ملعون میان عوام سرخ وسیاه که در زمان حکومت مصدق آغاز شده بود، اندک اندک انجام یافت اما هنوز مکتب غریب (مارکسیسم اسلامی) یعنی جمع غیرممکن بین اضداد پدیدار نشده بود.

اغتشاشات خرداد ۱۳۴۲ جنبه کاملا" ارتجاعی وغارت وچپاول وآتش افروزی به دست اراذلواوباش داشت.

محرک اغتشاشات، غارتها آتش افروزیها، فرد ناشناسی بنام آیت الله خمینی بود که مخصوصا" با اصلاحات ارضی وآزادی زنان شدیدا" مخالفت میورزید. دراین هنگام وی از اعتبار وحمایتی در داخل کشور برخوردار نبود وعملا" مورد عفو قرار گرفت وتبعید شد.

درده سال متعاقب این حوادث بودکه "مارکسیسم اسلامی" درایران پدیدار شد. برای هرمسلمان معتقد این ترکیب غیرقابل تصوراست زیرا مارکسیسم مکتبی است مبتنی بر مادی گرائی مطلق ونفی و

انکار وجود پروردگار ودین را "افیون ومخدر ملتها" میخواند. خوشبختانه درمیان روحانیون فقط آشوبگران ومتفکران مالیخولیائی یافت نمیشود، بسیارند آنهائی که جدا وصمیمانه به رسالت معنوی وروحانی واخلاقی خوددر اعتلای انسانها، عمل میکنند. اما این گروه نتوانستند مانع فعالیت مارکسیستهای اسلامی بشوند که تصور میکنند میتوان میان کمونیسم واسلام تلفیق وتالیفی به عمل آورد.

امروزه، روحانیونی که تن به قبول افکار مالیخولیائی حاکم برایران نمیدهند یا مجبورند گوشه عزلت اختیار کنند وتنها به عبادت اکتفا وباحتی جلای وطن کنند. وگرنه با خشونت "پاسداران انقلاب" مواجه میشوند وباتحویل "دادگاههای انقلاب اسلامی" میگردند که قضاوت نمی کنند، بلکه فقط محکوم میکنند.

چگونه میتوان براندیشه‌های مالیخولیائی و عوام فریبانه کسانی که میخواهند کمونیسم رابا اسلام تلفیق کنند وسخنان پیامبر خدا راهمتراز نوشته‌های ضددیانت قرار میدهند، صحه نهاد؟ چه بزرگ است مسئولیت کسانی که ایران رابنام دین دچار چنین هرج ومرج بی مانند کرده‌اند.

دنیا بخوبی می بیند که از چند ماه پیش به اینطرف، ایران دستخوش ناامنی، آدمکشی، نفاق حکومت وحشت واختناق وکینه ودرآستانه یک جنگ داخلی است.

تاریخ قضاوت خواهد کرد که من ایران راازهمه بلیات مصون ومحفوظ نگاه داشتم.

پاسخ من به تاریخ جزاین نیست.

فصل دوم

اصلاحات ارضی

ازهمان سال ۱۳۲۰ که با دشواریها ومسئولیتهای بسیار ودرمقتضیاتی توان فرسا با مسائل ملی روبرو شدم. همواره ازخود میپرسیدم آنچه برای ملت ایران ازهرچیز دیگر درتلاش برای بقا وهستی ودر مبارزه اش با تخریب ونیستی، سودمندخواهد بودچیست؟ طبیعتا" وحدت ملی در مفهوم جامع وکاملش ونیز حفظ وصیانت روح ایرانی که تغییرپذیر وقابل جایگزینی نبوده ونیست. اما میبایست که به جهات وجوانب مادی زندگی نیز توجه کرد. منطبیعتا ومطرتا" یک سیاستمدار حرفه ای نبودم ورسالتم آن بود که آنچه رابرای میهنم تحقق پذیر است، ازآنچه نیست تمیز وتشخیص بدهم. من نمیبایست بدنبال آنچه شاید کمال مطلوب، اما تحقق ناپذیر بود بروم، چه درزمینه مسائل معنوی واخلاقی وچه در زمینه مسائل اقتصادی ومادی، میدانستم که درسیاست باید واقع بین بود. من بخوبی میدانستم حکومتی که از ترکیب افکار کمونیستها وملاهای درواقع خداشناس الهام بگیرد، تخیلی، خطرناک وبدفرجام بیش نیست ومتاسفانه جریان حوادث، درستی پیش بینی های مرا نشان داد.

اصول ومبانی

هیچ چیز را نمی توان ونباید ازمردم پنهان داشت ومن هرگز چنین نکرده بودم. درکتاب انقلاب سفید، یادآور شده بودم که مادرسیاست ملی ایران روش اختناق افکار وتحدید آزادیهای فردی واجتماعی وحق انتقاد راکنار خواهیم گذاشت، تا توسعه وترقی ایران یک ظاهر سازی نباشد. در همین کتاب افزوده ام که باید به باورهای معنوی وحقوق فردی واجتماعی احترام گذاشت، به تشدید وتحکیم همکاری وتعاون بین ملتها پرداخت، اصلاحات بنیادی را بر تدابیر ظاهر فریب ترجیح داد ودرمقام ایجاد یک اقتصاد دموکراتیک واعتلای فرهنگ ملی برآمد.

درزمستان ۱۳۴۱ به هنگام سخنرانی درنخستین کنگره ملی شرکتهای تعاونی روستائی، شش اصل نخستین انقلاب سفید را به ملت ایران عرضه داشتم که عبارت بودند از:

۱ ـ اصلاحات ارضی والغای نظام ارباب ورعیتی.
۲ ـ ملی کردن جنگلها ومراتع.
۳ ـ تبدیل کارخانه‌های دولتی به شرکتهای سهامی وفروش سهام آنها جهت تضمین اصلاحات ارضی.
۴ ـ مشارکت کارگران درسود خالص کارخانه‌ها.
۵ ـ تجدید نظر اساسی درقانون انتخابات به منظور اعطای حقوق کامل وبرابر سیاسی به زنان.
۶ ـ ایجاد سپاه دانش به منظور سواد آموزی واشاعه فرهنگ درروستاها.

این برنامه کاملا" عملی وقابل اجرا ومنطبق با باورها، سنتها ونیازهای ایرانیان وضرورتهای اقتصادی واجتماعی زمان بود. سپس بتدریج این

شش اصل با افزودن سیزده اصل دیگر بشرح زیر تکمیل گردید، که هریک باقتضای تحول جامعه وتوسعه امکانات ملی وپیدایش نیازها ومقتضیات جدید، به ملت ایران ارائه گردید.

۷ ـ ایجاد سپاه بهداشت، از مشمولان طبیب ودندان پزشک وپرستار به منظور تامین نیازهای بهداشتی ودرمانی روستاها.

۸ ـ ایجاد سپاه ترویج وآبادانی به منظور عمران ونوسازی روستاها وشهرها.

۹ ـ ایجاد خانه‌های انصاف درروستاها، به منظور تعمیم عدالت دردهات کشور وحل مسائل حقوقی کوچک روستائیان بوسیله خودشان درروستاها وبراساس کدخدامنشی.

۱۰ ـ ملی کردن تمام منابع آبهای زیرزمینی کشور.

۱۱ ـ نوسازی شهرها وروستاها، باهمکاری سپاه ترویج وآبادانی.

۱۲ ـ انقلاب اداری وآموزشی.

درسال ۱۳۵۴ پنج اصل دیگرافزوده شد که عبارتند از:

۱۳ ـ تامین امکان فروش سهام واحدهای بزرگ صنعتی به کارگران.

مقررشد دولت اعتبارات لازم رابصورت وام دراختیار کارگران قرار دهد که بازپرداخت وامها ازمحل سود سهام تامین گردد.

۱۴ ـ مبارزه باتورم وگرانفروشی ودفاع از منافع مصرف کنندگان.

۱۵ ـ آموزش رایگان واجباری درهشت سال اول تحصیل.

آموزش رایگان درهمه مقاطع تحصیلی بشرط قبول اصل خدمت به دولت یا درمحلی که دولت معین میکند، درزمانی معادل سالهای استفاده ازمزایای آموزش رایگان.

۱۶ – تغذیه رایگان برای کودکان خردسال درمدارس شیرخوارگان تادوسالگی ومادران نیازمند.

۱۷ – تعمیم بیمه‌های اجتماعی به همه ایرانیان.

وبالاخره:

۱۸ – مبارزه بامعاملات سوداگرانه اراضی واموال غیر منقول، به منظور جلوگیری ازافزایش نامعقول قیمت منازل مسکونی وآپارتمانها و مال الاجاره.

۱۹ – مبارزه بافساد ورشاء وارتشاء.

قبلا" درباره مراحل سه گانه اصلاحات ارضی سخن گفتم. درپایان مرحله سوم، دیگر ازمالکیت بزرگ اراضی مزروعی درکشور ما خبری نبود وهمه کشاورزان مالک اراضی مزروعی خود شدند.

برای درک اهمیت این موضوع باید توجه داشت که درسال ۱۳۳۵ معادل ۷۱٪ جمعیت ایران روستانشین بود وبیش از نیمی ازاراضی مزروعی به‌بزرگ مالکان تعلق داشت که حدود سی نفر ازآنان، ازجمله بعضی ازروسای ایلات، هریک مالک بیش از چهل روستا بودند. ۰/۲٪ (دودهم درصد) مالکان اراضی بیش از ۳۳/۸٪ اراضی مزروعی رادراختیار خود داشتند.

این بزرگ مالکان،غالبا "یا درتهران ویا درخارج ازایران میزیستند، واداره املاک آنها با مباشران وپیشکارانشان بودکه بیشتر باروشهای قرون وسطائی عمل میکردند وعملا" مانع توسعه وگسترش کشاورزی نوین درایران بودند.

وظایف بانک اعتبارات و توسعه کشاورزی

برای برکردن خلائی که از الغای نظام ارباب رعیتی پدید آمده بود، به بانک اعتبارات و توسعه کشاورزی ماموریت تقبل و انجام طرحهای مختلف مربوط به اجرای اصلاحات ارضی در کشور واگذار شد. در نهایت امر، این بانک بیش از ۲۰۰ شعبه در سرتاسر کشور تاسیس کرده بود و وامهای ضروری را در اختیار تعاونیهای روستائی، اتحادیه‌های کشاورزان و طبیعتاً خود زارعان قرار میداد. گروههای سیار وزارت کشاورزی و بانک منظما" به مناطق کشاورزی که دچار خشکسالی و یا آفت شده بود، میرفتند و کمکهای لازم را به کشاورزان و دامداران معمول میداشتند.

میان سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ میزان وام پرداختی بانک به کشاورزان از بیست میلیارد ریال تجاوز کرد. به موازات این اقدامات، شرکتهای تعاونی و تعاونیهای کشاورزی با کمک و همیاری کشاورزان بنیان گرفت و توسعه یافت و چون تعداد کشاورزان فراوان شد به منظور تامین هماهنگی در فعالیت این شرکتها، ترتیب تمرکز آنان در اتحادیه‌های منطقه‌ای داده شد.

در سال ۱۳۴۲ سازمان مرکزی تعاون روستائی با سرمایه‌ای معادل یک میلیارد ریال بوجود آمد. وظایف این سازمان عبارت بود از آماده سازی و تربیت مدیران و متخصصان لازم برای اداره تعاونیهای روستائی و کشاورزی و اتحادیه‌های تعاونی، آموزش اعضای این شرکتها، بازاریابی برای محصولات کشاورزی، تشویق و گسترش صنایع دستی روستائی، ایجاد ارتباط میان تعاونیهای روستائی و کشاورزی و تعاونیهای مصرف.

هدف غائی ورسالت نهائی سازمان، میبایست آن میبود که کشاورزان آزاد و مستقل را به آن حد از توانائی فنی وامکان مالی برساند که خودراساً همه امور مربوط به خودرا به دست گیرند وسهام سازمان را نیز مجموعاً خریداری ومدیریت آنرا متقبل نمایند.

بانکهای اعتبارات کشاورزی و شرکتهای تعاونی کشاورزی وروستائی، سازمانها و تاسیسات متعارف کشاورزی نوین درهمه جهان بشمار میرود. ولی لازم است دراینجا به سازمان دیگری درکشاورزی جدید ایران اشاره نمایم، که درکشورهای دیگر مشابه آن تاسیس نشده ومیتواند به عنوان تجربه‌ای سودمند وموفق موردبررسی قرارگیرد. مرادشرکتهای سهامی زراعی است.

شرکت‌های سهامی زراعی

هدف ازتشکیل این شرکتها افزایش بازده و بهبود کیفیت محصولات کشاورزی از طریق تجمیع واحدها ومکانیزه کردن کشاورزی وبکار بردن روشهای نوین کاشت وبرداشت است.

هرکشاورز، به قدر ارزش زمین خوددرشرکتهای سهامی زراعی سهیم وشریک میشود ولی به کاشت حصه خود همچنان ادامه میدهد، امابدون موافقت شرکت حق فروش آنرا ندارد وسهامداران شرکت در خرید آن حق تقدم کامل دارند. وراث وی نیز بجای زمین، ازسهام شرکت بعنوان حق الارث دریافت میدارند وبدین ترتیب ازقطعه قطعه شدن زمین که موجب کاهش بازده فعالیت کشاورزی است، جلوگیری میشود. تشکیل شرکتهای سهامی زراعی، ضمن حفظ اصل مالکیت خصوصی اراضی مزروعی، موجبات تجمیع قطعات کوچک

مزروعی وایجاد واحدهای بزرگ مکانیزه رافراهم میآورد وتلفیق مطلوبی است میان مالکیت خصوصی وبهره برداری جمعی.

تاسیس شرکتهای سهامی زراعی این امکان را برای کشاورزان صاحب زمین درایران تامین کرد که نیروهای خودرا برای بهبود وتوسعه کارخویش متمرکز سازند وازعواید قابل ملاحظه‌ای نیز برخوردار شدند.

نتایج پانزده ساله اجرا وتحقق واصلاحات ارضی را میتوان درچند رقم خلاصه کرد:

- بیش ازدومیلیون خانواده کشاورز ایرانی، مالک اراضی مزروعی خود شدند.
- پرداخت بیش از ۲۰ میلیارد ریال وام ازطریق ۲۸۷۰ تعاونی روستائی به ۲/۸۰۰/۰۰۰ نفراعضای آنها
- تاسیس ۱۴۷ اتحادیه شرکتهای تعاونی که بیش از ۲۸۰۰ تعاونی فوق الذکر درآنها عضویت یافتند.
- تشکیل ۸۹ شرکت سهامی زراعی با نزدیک شصت هزار سهامدار وعضو که فعالیت آنها برمساحتی معادل چهارصد هزار هکتار اراضی مزروعی شامل میشد.

کلیه این شرکتها سودآور ودارای بهره وبازده اقتصادی رضایت بخش بودند.

- تشکیل ۳۵ شرکت تعاونی کشاورزی تخصصی که در مساحتی معادل ۸۸۰۰۰ هکتار بفعالیت زراعی اشتغال داشتندوحیطه کاشت وبرداشت آنان بر ۵۷۰۰۰ خانواده کشاورز شامل میشد.
- ایجاد ۱۰۲۲ خانه فرهنگ روستائی که نزدیک به دومیلیون تن، ازخدمات متنوع آموزشی وفرهنگی آنان استفاده میکردند. همچنین برابر ۲۵۰/۰۰۰ کودک روستانشین سه تاشش ساله از ۷۴۹ مجتمع مهد کودک وشیرخوارگاه وکودکستان استفاده کرده، علاوه برخدمات بهداشتی ومقدمات آموزش یک وعده غذای

رایگان دریافت میکردند .

- درطی مدت پانزده سال مورداشاره ، تولیدات کشاورزی ایران بطور متوسط سالیانه پنج درصد افزایش یافت ، بعبارت دیگر درهمین مدت مجموعاً دوبرابر شد .

تاثیرانقلاب سفیدبرزندگی روستاها

فراموش نکنیم که علاوه براصلاحات ارضی که مستقیماً وبدون واسطه زندگی روستائی ایران را دگرگون کرد ، همه اصول دیگر انقلاب نیز برآن تاثیر مثبت ومطلوب نهادند : اصل سوم تامین اعتبارات لازم برای اجرای اصلاحات ارضی را میسر ساخت ، باین معنی که پنجاه وپنج واحد صنعتی بهشرکتهای سهامی تبدیل شدندکه ارزش سهام آنها به ۷/۷ میلیارد ریال بالغ میگردید .

سرمایه این شرکتها به ۱۵۴/۰۰۰سهام ۵۰/۰۰۰ریالی منقسم گردید وبوسیله بانک اعتبارات وتوسعه کشاورزی ایران به معرض فروش گذاشته شدوازآن محل امکان تادیه غرامات مالکین اراضی مزروعی، فراهم گشت . این تدبیر نه تنها گردش سرمایه‌ها وتوسعه فعالیت صنعتی راموجب گشت ،بلکه قشربون قابل ملاحظه‌ای ازافراد جامعه بصورت شریک وسهامدار شرکتهای بزرگ صنعتی کشوردرآمدندومستقیماً دربسط وتوسعه ملی وثمرات رونق اقتصادی سهیم گردیدند .

بدیهی است بعضی ازبخشهای اساسی اقتصاد کشور مانند خطوط آهن، صنایع اسلحه سازی، استخراج معادن ذغال سنگ، تولید برق، صنعت نفت ، استخراج وبهره‌برداری ازمعادن مس همچنان درمالکیت واداره دولت ، که نماینده مصالح عمومی بود، باقی مانده

حال آنکه کارخانه‌های دولتی دربخشهای صنایع غذائی، ریسندگی وبافندگی، مصالح ساختمانی و.... به بخش‌خصوصی منتقل گردید.

دردوران پانزده سال مورداشاره دولت به نوسازی وتجهیز همه صنایع تحت مالکیت‌خودپرداخت وتاصنعت ویاواحدی به حدکارآرائی مکفی نرسید، نسبت به فروش‌آن اقدام نشد. کار تجدیدبنای صنایع کشور به سازمانی خاص بنام گسترش ونوسازی صنایع واگذار شده‌بود که بابرنامه‌ای منظم به این مهم میپرداخت.

فصل سوم

اقدامات سپاه دانش، سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی

سپاههای دانش، بهداشت و ترویج و آبادانی که هر سه بر اساس اصول انقلاب شاه و ملت تاسیس شد، نقشی بس مهم و اساسی و موثر در آبادانی روستاها و گسترش خدمات بهداشتی، آموزشی و رفاهی و فرهنگی در میان کشاورزان و همه روستانشینان، ایفا نمود.

افراد این سپاهها را مشمولان وظیفه مرد و نیز دختران داوطلب تشکیل میدادند. مخصوصاً " شور و شوق و هیجان دختران در این خدمت، حیرت انگیز بود. خود من هنگام بازدید از یک مرکز آموزش دختران داوطلب از آنان پرسیدم کدام یک مایل است دوران خدمت خود را در روستاها بگذارند. بدون استثنا همه اعلام آمادگی و ابراز تمایل کردند.

پیش از سال ۱۳۴۲ فقط ۱۶ تا ۲۴٪ کودکان لازم التعلیم، به تناسب مناطق مختلف کشور، به مدرسه میرفتند و دیگران از این نعمت محروم بودند. در مقابل ۷۴٪ کودکان شهرنشین از خدمات آموزشی استفاده میکردند. البته قانون تعلیمات اجباری در سال ۱۳۲۱ به تصویب رسیده بود، ولی امکان اجرای آن وجود نداشت. و در سطح کل کشور و در مجموع طبقات سنی، ۸۵٪ ایرانیان از نعمت سواد محروم بودند و خواندن و نوشتن نمیدانستند.

من بخوبی میدانستم که برای حل این مشکل باید از شور و شوق جوانان ایران یاری جست. آنها

امکان داشت وقابل تصوربود که جوانان مشمول خدمت وظیفه عمومی حاضر به خدمت درروستاها برای سوادآموزی وگسترش آموزش نباشند وپاسخ آنان به این ندای ملی منفی باشد؟ ابدا". پاسخ جوانان ایران مثبت وتوام باشوروهیجان واخلاص عمل بود واحترام وستایش همگان رابرانگیخت وحتی موجب تعجب وتحسین درممالک خارجی شد وکشورهای متعدد ازاین اصل انقلاب شاه وملت الهام گرفتند.

سپاه دانش توفیقی بی مانند به دست آورد: فقط درسطح روستاهای کشور طی مدت پانزده سال، تعداد دانش آموزان مدارس سپاه دانش ۶۹۲٪ افزایش یافت ودرپنج سال اول ۵۱۰/۰۰۰ پسر و ۱۲۸/۰۰۰ دختر همچنین ۲۵۰/۰۰۰ مردسالمند و ۱۲/۰۰۰ زن سالمند ازآموزش این سپاهیان استفاده کرده وخواندن ونوشتن فراگرفتند.

درهمین مدت سپاهیان دانش موفق شدند با کمک وخودیاری روستائیان ۱۰۷۰۰ مدرسه ساده درروستاها بسازند و ۷۲۰۰ بنای قدیمی رامرمت کنند.

سپاهیان دانش درهمین مدت توانستند ۹۴۵۰مسجد بنا کنند و ۸۲۰۰ مسجد راتعمیرکردند،همچنین ۵۰۰۰ حمام عمومی و ۶۰۰۰۰ کیلومتر راه روستائی احداث نمودندکه درآنها ۲۴۵۰ پل کوچک و ۴۰/۰۰۰ آبرو تعبیه شده بود. اینان درایجاد وسواری ۸۷۰۰مزرعه نمونه واجرای برنامه غرس ۲/۵۰۰/۰۰۰اصله درخت بمنظور ایجاد فضای سبز وباباغات قابل استعمال وتاسیس ۷۵۰۰ باشگاه ورزشی روستائی ونصب ۵۰۰۰ صندوق پست درروستاها نیز همکاری ومشارکت مستقیم و موثر داشتند.

تاپایان سال ۱۳۵۷ بیست وهشت دوره ازپسران

و ۱۸ دوره از دختران به خدمت سپاه دانش رفتند، که مجموع تعداد آنان به بیش از یکصدهزار تن بالغ گردید. بسیاری از این گروه پس از پایان دوره سپاهیگری به خدمت وزارت آموزش و پرورش درآمدند و کار تعلیم نوجوانان و جوانان را ادامه دادند. بعضی دیگر در راهبری خانه‌های انصاف مشارکت موثر نمودند.

هزینه مدارس سپاه دانش ثلث هزینه مدارس متعارف مشابه بود و همه خدمات عمرانی و فرهنگی و اجتماعی جنبی را سپاهیان برایگان و داوطلبانه انجام می‌دادند.

بخشی مهم از این خدمات به عهده سپاه ترویج و آبادانی بود که براساس اصل هشتم انقلاب و شاه و ملت دوسال بعد بنیان گرفت و در آغاز کار وظایف مشخص دیگری نیز برعهده داشت.

سپاه ترویج و آبادانی

نخستین وظیفه هریک از افراد این سپاه، تهیه "شناسنامه" هر روستا بود. این شناسنامه مشتمل بود بر اطلاعات دقیقی درمورد موقعیت و مشخصات جغرافیائی، کشاورزی، اقتصادی و فرهنگی هرناحیه. براساس تکمیل این پرسشنامه و اطلاعاتی که بدست می‌داد، می بایست بررسیهای دقیقتری درمورد مسائل و معضلات محلی به عمل آید و وزارت کشاورزی و عمران روستائی ماموریت داشت که براساس مجموع پرسشنامه‌ها شناسنامه جامع و کاملی از همه روستاها و زندگی روستائی ایران فراهم آورد.

کار دیگر این سپاهیان، آموزش و ترویج روشهای نوین کاشت و برداشت بود و می‌بایست درمزرعه نمونه

کوچکی که مساحت آن ازیکهزار متر کمتر نباشد، عملاً" طرز استفاده وفواید این راه وروشها به روستائیان آموخته شود. همچنین سپاهیان ترویج وآبادانی وظیفه داشتند شیوه‌های بهبود کیفیت دامداری، تهویه وتنظیف محلهای نگاهداری دامها وتلقیح آنها را به کشاورزان بیاموزند ونیز فعالیتهای اجتماعی وفرهنگی را درروستاها گسترش دهند.

بعضی ازاقدامات وخدماتی که این سپاهیان در ۶۶،۷۵۴ روستای کشورما انجام دادند به قرار زیراست: احداث راهها وشبکه‌های آبرسانی روستائی، انجام کمکهای بهداشتی و درمانی بروستائیان در غیبت سپاه بهداشت، ساختمان حمامهای عمومی، مدارس، کتابخانه‌ها، نصب موتورهای کوچک مولد برق وبهره‌برداری ازآنها، کمک به بهره‌برداری ازشبکه پست وتلگراف وتلفن، احداث ابنیه عمومی، ازجمله محل استقرار تعاونیهای روستائی ومدارس ....

تشکیلات سپاه بهداشت وپیش بینی شبکه پزشکی ازطریق تلویزیون

فوقاً" به فعالیتها وخدمات سپاهیان دانش وسپاهیان ترویج وآبادانی اشاره کردیم. قسمتی ازخدمات سپاهیان بهداشت جنبه عمومی واختصاص به پاکسازی وبهسازی محیط زیست، تامین آب آشامیدنی وامثال اینها داشت ولی وظیفه ورسالت اصلی آنان، انجام خدمات پیشگیری ودرمان بیماریها بود.

درطی هشت سالی که ازفعالیت سپاه بهداشت گذشته بود، تعداد روستائیان که ازخدمات بهداشتی ودرمانی استفاده میکردند، ازیک میلیون نفر به

هشت میلیون نفر بالغ گردید. توفیق این سپاه چنان بودکه درسال ۱۳۵۲ تصمیم گرفته‌شد، همه خدمات بهداشتی ودرمانی درسطح روستاهای کشور به آنان تفویض‌شود وبدنبال این تصمیم سازمان سپاه‌بهداشت ومراکز بهداشتی ودرمانی روستاها تشکیل گردید.

درسال ۱۳۵۶ سازمان فوق ۱۴۲۲ مرکز بهداشت و درمان روستائی و ۱۲۲۰ پزشک دراختیار داشت. همچنین چهار صدآزمایشگاه تشخیص‌طبی وتعداد قابل ملاحظه‌ای درمانگاههای ثابت وسیار دراختیار این سازمان بود که هزینه تهیه وبافعالیت بسیاری‌از آنها راخود روستانشینان تقبل کرده بودند. نقش روانی سپاهیان بهداشت رانباید ازدیده بدورداشت. حضورآنان درروستاها وخدمات موثر وملموس ومحسوسی که انجام میدادند سبب‌شد که روستانشینان به طب جدید اعتماد پیدا کنند وازمراجعه به اشخاص‌فاقد صلاحیت اجتناب نمایند وبدین ترتیب "سپاهی" به عنوان عامل درمان ونجات وسلامت دردل روستانشینان ایرانی مقامی والا یافت.

درحقیقت افراد این سه سپاه سربازان انقلاب اجتماعی وملی ایران بودند. سربازانی که درپیکار بافقر وجهل وعقب‌افتادگی میکوشیدند واز هیچ مانعی هراس نداشتند ودرحیطه مسئولیت وعمل خود ازهیچ خدمتی برای بهبود شرائط زندگی هم میهنانشان دریغ نمی ورزیدند.

حقوق ومزایای این سپاهیان ،دقیقا" معادل افسران همرتبه آنان درقوای مسلح بود. به عنوان مثال، یک فارغ التحصیل دانشگاه، چه زن، وچه مرد، حقوق ومزایای معادل ستوان یکم ارتش دریافت میداشتند. چرا که میان آنان تفاوتی نبود.

فراموش نکنیم که طی این دوران، اندک اندک

سطح زندگی وقوه خرید درکشور ما ارتقاء یافت و نتیجه عواید عمومی نیزرو بتزاید رفت ودستگاههای دولتی سوا سستند بنوبه خودسهم هزینه‌های عمرانی، رادرسطح روستاهای کشورافزایش دهند. آنچه سپاهیان انجام دادند، درحقیقت مکمل ومزید بر برنامه‌های متعارف عمران وتوسعه ملی بود زیراکه مفهوم تحول واحساس ترقی رابه قلب روستاهای دورونزدیک ایران بردند وبدین ترتیب کشاورزان وروستائیان ازنزدیک دگرگونی کشورخود رااحساس نمودند.

تلاش سپاهیان انقلاب، باعث تسریع درهمه برنامه‌های عمرانی شدوسرانجام این امکان رابه وجود آورد که ایران، ازمدار عقب افتادگی خارج شود ودرشمار ممالک متحول درآید.

برنامه آینده ما این بودکه از طریق ماهواره‌هائی که ایران قصد خریداری آنراداشته یک شبکه درمانی تلویزیونی بوجود آوریم به نحوی که هرطبیب ساده دریک روستای دورافتاده بتواند باپزشکان متخصص درتهران یا مراکز بزرگ تماس بگیرد، بیمارخود راارائه دهد وچاره‌جوئی نماید. ایجاد چنین شبکه‌ای می توانست امکان مراجعه به برجسته‌ترین متخصصان وپزشکان رابرای دورافتاده‌ترین ایرانیان بوجود آورد.

بااستفاده ازماهواره‌ها واجرای برنامه‌ای که مجموعاً" سی میلیارد دلارتمام میشد، قراربود یک شبکه کامل مخابراتی برای سرتاسر کشوراحداث شود ودرنتیجه ایران ازحیث مخابرات درصف مقدم ممالک دنیاقرار میگرفت.

ازدیدگاه من، این عمل یکی از جنبه‌های عمده واصلی تمدن بزرگ بشمار میرفت.

توسعه جنگلها و مراتع

اکنون به عوامل دیگر انقلاب اجتماعی و ملی ایران میپردازیم.

یکی ، ملی شدن جنگلها و مراتع

ودیگری ، ملی شدن منابع آب

هردوی این اصول باسنتهای کهن ملی ومذهبی ایرانیان وضرورتهای کنونی بسط وتوسعه اقتصاد کشورهماهنگی تام وتمام داشت .

متاسفانه مساحت جنگلهای ایران چندان زیاد نیست ، برروی هم ۳،۴۰۰،۰۰۰ هکتار جنگل دردامنه های شمالی کوههای البرز واستانهای ساحلی دریای خزر وجوددارد وتاسه میلیون هکتار دیگر بطور پراکنده درسایر نقاط کشوروازاین مجموع فقط ۱/۲ میلیون هکتار ازلحاظ صنعتی قابل بهره برداری است ومابقی براثر حوادث وفقدان نگاهداری صحیح درگذشته ، نمیتواند به فوریت مورد استفاده قرار گیرد .

براساس اسناد ومدارک موجود ، ایران ازعهد عتیق تااوائل قرن هیجدهم دارای جنگلهای متعددو متنوع بود . مساحت جنگلهای موجود درداخل سرحدات کنونی ایران ، درزمان هخامنشیان به بیش از ۱۶ میلیون هکتار میرسید . انهدام جنگلهای ایران اززمان حمله مغول آغاز گشت وخصوصا" درسه قرن اخیر واوائل قرن بیستم به حداعلای خودرسید . میان سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۲ تقریبا" یکصدوسی هزارتن ذغال چوب ازقطع اشجار جنگلی ایران استحصال گردید که بیش ازسی وسه هزارتن آن به خارج صادر شد .

درطول تاریخ، جنگلهای ایران تحت نظام مالکیت شخصی نبود وطبق اصول اسلامی نیز شطها ورودخانه‌ها وجنگلها ومراتع ودریاچه‌ها ومردابها قابلیت تملک خصوصی وفردی نداشته متعلق به عامه مردم است، دردوران خانخانی وضعف قدرت مرکزی، بزرگ مالکان وصاحبان قدرت ونفوذ، بتدریج بخشی مهم ازجنگلها ومراتع کشوررابه مالکیت خوددرآوردند وبه نحوی غیر عقلائی موردبهره‌برداری قراردادندوتخریب وانهدام آنهارا باعث شدند. درنتیجه قسمتی مهم از جنگلهای ایران از میان رفت ودرمناطق مرکزی،صحرا توسعه وگسترش فراوان یافت.

من، درسال ۱۳۴۲ یادآورشدم که جنگل ثروتی است طبیعی وملی که درپیدایش وگسترش آن دست بشر دخالت نداشته وبنا براین حاصل کاروکوشش شخص یااشخاص معینی نمیتواندباشد، بلکه طبیعت آنرا بما ارزانی داشته تاهمگان ازمواهبش بهره‌مندشوند، طبیعتاً" این بیان من برمراتع نیز شمول داشت. مساحت مراتع ایران به هیجده میلیون هکتار میرسید که حدود ۸ میلیون آن مراتع معمولی وده میلیون هکتار آن بیشه زار وباکم وبیش مشجربود، این مراتع برای تغذیه نیمی ازدامهای کشورکافی بود ونه بیشتر، بهمین سبب دامهای ایران نحیف بودند واز غذای کافی برخوردار نمیشدند وکمبود مرتع سوء استفاده‌های زیادی راسبب میشد.

تصویب‌نامه قانونی اجرای اصل ملی کردن جنگلها ومراتع در بهمن ۱۳۴۱ قطعیت یافت واز آن پس همه جنگلها ومرتعهای ایران بصورت ثروتی ملی متعلق به همه ایرانیان درآمد وترتیبی برای پرداخت غرامات معقولی به مالکان خصوصی داده شد.

حفاظت بهره‌برداری وتوسعه جنگلهای کشوربه

سازمان جنگلبانی محول شد. برای تجدید واحیای جنگلها، هرگونه تردد غیر مجاز وبهره‌برداری در قسمت مهمی ازجنگلهای کشورممنوع گردید وبه شرکت ملی نفت ایران ماموریت داده شد که مراکز متعدد توزیع مواد نفتی درسطح روستاها ونقاط دورافتاده کشوربوجود آورد تانیاز مردم به مصرف ذغال چوب ازمیان برود.

درطی این مدت ۹ میلیون اصله درخت در۲۶ نقطه کشور کاشته شد و۲۸۰۰۰ هکتار کمربند سبز دراطراف شهرهای بزرگ وبا حاشیه راههای اصلی کشوراحداث گردید وچندین جنگل بزرگ بصورت پارک جنگلی ملی درآمد.

بعلاوه درمساحتی برابر ۸۰۰,۰۰۰ هکتار، نهالها وبوته‌های مخصوص برای جلوگیری از پیشرفت شن درصحاری مرکزی ایران کاشته شد.

درزمینه مراتع، مقررات خاصی برای استفاده دامداران ازآنها وضع گردید وحقوق وامتیازات بزرگ مالکان سابق براین اراضی ملغی شد ووزارت کشاورزی ماموریت یافت برنامه خاصی برای توسعه وبهره‌برداری مراتع ملی به مرحله اجرا درآورد.

تلاش ملّی برای تامین آب

درسال ۱۳۴۷ اصل ملی شدن منابع آبهای تحت الارضی وسطح الارضی درسرتاسر کشور به تصویب رسید. تصویب این اصل هم برسنتهای ملی دیرین ایرانی به زمان هخامنشیان میرسد، استوار بود وهم برتعالیم دین اسلام.

متاسفانه ایران درطول تاریخ خود همواره با کمبود آب مواجه بوده است تاآنجا که داریوش بزرگ

دعا میکرد که اهورامزدا ایران را ازخطردشمن ، دروغ وخشکسالی محفوظ نگاه دارد.

درحالیکه متوسط میزان سالیانه بارندگی درجهان ۸۶۰ میلی متر است ، این رقم در ایران از ۲۳۱ میلی متر تجاوز نمیکند. مجموع منابع آب ایران ، به نسبت بارندگی مطلوب وباخشکسالی بین ۲۸۰ تا ۵۲۰ میلیارد مترمکعب متغیر وبطور متوسط برابر ۳۷۸ میلیارد مترمکعب است .

ازاین مجموع درحدود ۷۳٪ به جنگلها ، مراتع ،اراضی غیرمزروعی وبادیم اختصاص میابدویابه دریاچه‌ها و دریاها میریزد. درحدود ۲۷٪ یعنی بطور متوسط تقریبا" ۱۰۲ میلیارد مترمکعب ،ازطریق رودخانه‌ها وچشمه سارها ، دردسترس وقابل استفاده است .

درسال ۱۳۴۶ حدود ۶۶/۸ میلیون مترمکعب برای تامین نیازهای شهری وصنعتی وکشاورزی‌ایران کفایت داشت‌که ازاین رقم ۲۶/۲ میلیارد مترمکعب آن فقط به مصرف زراعت میرسد.

این ارقام بخوبی نشان میدهدکه اگر فقط یکسال کمبود باران درکشورباشد چه مشکلی پدید میاید واگر خشکسالی تکرار شود چه‌فاجعه‌ای است ، همچنین افزایش‌سریع نفوس ، توسعه شهرها ،گسترش صنایع ذوب‌آهن فلزات ، پتروشیمی ، تولید برق و ارتقاء میزان مصرف ، ضرورت ووجوب اتخاذواجرای یک‌سیاست‌جامع ودرونگر تامین وتوسعه منابع‌آب و جلوگیری ازاتلاف‌آنرا برهمگان روشن ساخته و میسازد.

قبل از سال ۱۳۴۲ پنج سدبزرگ وکوچک درکشور ماساخته شده‌بود. پس ازاین تاریخ هشت‌سدبزرگ براین رقم افزوده شدکه‌مجموعا" ظرفیت دریاچه‌های زیر این سدهابر ۱۳ میلیارد مترمکعب‌بالغ گردید

وامکان آبیاری ۸۰۰۰۰۰ هکتار اراضی مزروعی (از جمله ۴۰۰۰۰۰ هکتار اراضی جدید) را تامین نمود. ظرفیت نصب شده تولید برق این سدها به ۱۰۸۴مگاوات بالغ گردید. هنگامی که من ناگزیر از ترک ایران شدم، پنج سدبزرگ دیگر دردست ساختمان بود که تنها یکی از آنها، یعنی سد رضاشاه کبیر بر روی شط کارون، میتواند ۱۵۰۰۰۰ هکتار اراضی جدید زراعی راسیراب و ۱۰۰۰ مگاوات برق تولید نماید. با ساختمان دوسد دیگر برشط کارون، که دردست بررسی بود، میزان تولید برق دراین مجموع به ۴۰۰۰ مگاوات بالغ میگردید. بعلاوه مطالعاتی برای استفاده ازآبهای زیرزمینی این منطقه آغاز شده بود.

طرح دیگری که درزمینه تامین منابع آب دردست انجام واتمام بود، مرکز شیرین کردن آب دریا درساحل خلیج فارس بودکه میبایست به مددنیروی برق حاصل ازنیروگاههای اتمی تحقق یابد.

قرار بود آب حاصل ازاین طرح، هم به مصارف شهری وخانگی ورفع کمبودهای موجود درشهرها و روستاهای سواحل جنوبی کشوربرسد وهم به مصارف صنعتی وکشاورزی.

هدف نهائی وطویل المدت ما این بود که سطح اراضی زیر کشت رااز ۲/۷ میلیون هکتار به ۱۵ میلیون هکتار برسانیم وبرای نیل به این منظور لازم بود که هم نیروهم آب کافی دراختیار باشد.

تولید نیروی برق ایران درسالهای ۱۳۴۲تا ۱۳۵۷ از ۲/۲۸۸ میلیون کیلووات ساعت به بیش از ۲۰ میلیارد کیلووات ساعت وظرفیت نصب شده مراکز تولید برق، از ۸۵۰ مگاوات به ۷۵۰۰

مگاوات رسید وقرار بود که درسالهای ۱۳۵۹و ۱۳۶۰ ، ۲۴۰۰ مگاوات تولید برق ازنیروگاههای اتمی نیز به این رقم اضافه شود. برنامه نهائی ما آن بود که طی بیست سال آینده ۲۵۰۰۰ مگاوات برق اتمی تولید کنیم.

ملاحظه میشود، ارزش اتهاماتی که درزمینه عدم توجه کافی به کشاورزی نسبت به سیاست من وارد آمد، تاچه اندازه بود. درکشوری که با کمبود آب مواجه است ، لازم آن بودکه ابتدا سرمایه‌گذاری های سنگین وعمده دراین قسمت انجام شود وآنچه درتوان بود انجام شد.

فصل چهارم

انقلاب سفید و کارگران

بر اثر انقلاب شاه و ملت، ۲/۵ میلیون خانواده ایرانی، یعنی حدود دوازده میلیون نفر، مالک اراضی مزروعی خود شدند. اگر چنین تحولی خوشایند بزرگ مالکان روحانی و غیر روحانی نبود و نیست، تعجب نباید کرد.

اصل دیگر سیاست ما، تاکید و تکیه بر توسعه سریع صنایع کشور بود. من نمیتوانستم یک آن از خاطر ببرم که با توجه به آهنگ افزایش نفوس در ایران، تعداد جمعیت کشور در سال ۱۳۷۰ از پنجاه میلیون نفر تجاوز خواهد کرد و برای اینان باید منبع درآمد و اشتغال فراهم کرد.

جمعیت تهران در سال ۱۳۳۵ برابر با ۱۰۷۰۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل ۷۵۰۰۰۰۰ نفر بود. جمعیت اصفهان در سال ۱۳۳۵ برابر ۲۵۵۰۰۰ و در سال ۱۳۵۷ معادل ۱۰۰۰۰۰۰ نفر بود. جمعیت تبریز در سال ۱۳۳۵ برابر با ۳۰۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل ۹۰۰۰۰۰ نفر بود.

جمعیت مشهد در سال ۱۳۳۵ برابر با ۲۵۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل با ۹۵۰۰۰۰ نفر بود. جمعیت شیراز در سال ۱۳۳۵ برابر ۱۷۱۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل با ۷۵۰۰۰۰ نفر بود.

البته پدیده شهرگرائی منحصر و مختص به ایران نیست. اما نمیتوانستیم از توجه به آن در کشور

خود غافل باشیم وپیچیدگی آنرا بدست فراموشی بسپاریم .

تأمین مسکن برای کارگران

تامین مسکن،یکی ازالویتهای اصلی سیاست ملی ما بود . برای نیل به این منظور میبایست که به اصلاحات عمده شهری، ایجاد شهرهای جدید، اصلاح محلات قدیمی شهرهای موجود وبخصوص جلوگیری از معاملات سوداگرانه اراضی بپردازیم .

برای مبارزه با این معاملات سوداگرانه و جلوگیری ازافزایش سرسام آور قیمت زمین ، اصل هیجدهم انقلاب اعلام شد . اعلام این اصل درسال ۱۳۵۶ صورت گرفت ، ولی قبلا ازآن نیز ازتوجه به این مطلب غافل نبودیم . موثرترین راه جلوگیری ازسوء استفاده ها این بود که دولت راسا" به احداث و ساختمان مسکن برای نیازمندان بپردازد . هم یک برنامه ملی طویل المدت ضرورت داشت وهم یک برنامه فوری وسریع که نیازهای عاجل رابرآورد . یکی دیگرازمبانی سیاست مسکن تامین شرایط مطلوب وتشویق آمیز برای سرمایه گذاری خصوصی درزمینه مسکن بود . بهمین منظوربود که شرکتهای متعدد پس انداز ووام مسکن تشکیل شد ، امکانات بانک رهنی ایران افزایش یافت ، بانک ساختمان وصندوق سرمایه‌گذاری بانکهای ایران دربرنامه‌های خانه‌سازی بنیان گرفت وبالاخره برنامه وسیعی برای ایجاد وتشویق وگسترش تعاونیهای مسکن تدوین گشت .

طبق آمارموجود ، وزارت آبادانی ومسکن به تنهائی تاپایان سال ۱۳۵۷ سی ویک هزارواحد مسکونی (خانه‌های سازمانی ، خانه‌های ارزان قیمت

خانه‌های کارگری ساخته وتحویل داده واحداث نزدیک به چهل هزارواحد مسکونی دیگررا آغاز کرده بود. بعلاوه ۲۰۵۶ طرح شهرسازی وعمرانی درشهرها و ۶۸۹۲ طرح عمرانی وبهسازی درروستاها به انجام رسیده بود.

چنین مقرربود که هرواحد بزرگ صنعتی، هر موسسه اقتصادی ملی باکمک دولت واستفاده ازاراضی ملی بتواند به‌خانه‌سازی برای کارگران وکارمندان خودبپردازدواین خانه‌ها هرچه ممکن است به محل کارنزدیک باشد تا ازرفت وآمدواتلاف وبروز مشکل عبورومرور جلوگیری شود. دراین مدت ۲۱۱۵ طرح رفاهی وفرهنگی برای جوانان نیز به انجام رسید که مشتمل بود برساختمان مدارس ودانشگاهها و بیمارستانها ودرمانگاهها ومراکزورزشی وتفریحی اردوگاههای تابستانی وامثال آنها. همچنین اجرای ۸۷۹ طرح دیگر درحال پیشرفت بود.

البته باید به این طرحها، مجموع فعالیتهای عمرانی وبهسازی سپاه ترویج وآبادانی درسطح روستاها وحتی شهرهای کوچک کشورمان افزوده شود.

به منظور کمک به تامین مسکن دوازده میلیون مترمربع زمین دراختیارشرکتهای تعاونی مسکن گذاشته شد وطی مدت ده سال ۵۴۲/۰۰۰ نفرازوامهای طویل المدت ساختمان وباخرید مسکن استفاده کردند که مجموع این وامها به رقم ۱۰۲ میلیارد ریال بالغ گردید.

باتمام این تفاصیل باید قبول کنیم که برنامه تامین مسکن برای کارگران ازنقاط ضعف سیاست ما محسوب میشد، چراکه باتمام کوششهائی که انجام گرفت، موادی مثل سیمان وآجروامکانات کافی برای نیل به همه برنامه‌ها وهدفهای خود

در اختیار نداشتم .

تامین بهداشت وسلامت کارگران

شمول بیمه‌های اجتماعی برهمه کارگران، یکی دیگر ازهدفهای عمده کشور محسوب میشد. ایران دراین زمینه نیم قرن ازکشورهای دیگر عقب بود ومن میبایست که این تاخیرراسریعا" جبران کنم .

اصل شانزدهم انقلاب به تامین خدمات پزشکی ودرمانی جهت زنان باردار ونوزادان اختصاص یافت که مجموعا" هرسال حدود صدها هزارتن ازمزایای این اصل بهره‌مند میشدند. اعلام وتصویب واجرای این اصل، گامی دیگر درراه تحقق طب ملی وتامین موجبات ووسائل درمان برای همگان بود. بهمراه اعلام این اصل، اجرای برنامه وسیعی درزمینه پیشگیری بیماریهای ساری وانجام تلقیحات ضروری وبهسازی وپاکسازی محیط زیست آغاز گردید .

تصمیم برآن بودکه برای هر یک ازشهروندان، دفترچه درمانی خاص تهیه گرددکه درآن همه سوابق واطلاعات مربوط به سلامت وی مندرج باشد وبه این ترتیب کار تلقیح وردیابی بیماریها ودرمان آنها تسهیل گردد .

من همواره ، کوشش برای تامین بهداشت عمومی وگسترش خدمات درمانی راازهدفهای مقدم و اصلی دولتها تلقی میکردم . گرچه خوانندگان ایرانی این سطور غالبا" با اسامی ومشخصات سازمانهائی که ذکر میکنم آشنا هستند، معذالک یادآوری نام آنها را به منظور تجلیل ازخدماتشان ضروری میدانم :

نخست شیروخورشید سرخ ایران که قدیمی ترین سازمان خدمات درمانی وبهداشتی وامدادکشورما محسوب

میشود: دیگر سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، و بنگاه حمایت مادران ونوزادان وبنیاد پهلوی، هر سه این سازمانها درزمینه درمان ، مبارزه با بیماریهای همه‌گیر، گسترش خدمات بهداشتی، تامین سلامت گروههای مختلف واجتماعی ، خدمات امدادی ، بهسازی ونوسازی محیط زیست ، خدمات وسیع ومتنوعی را به عهده داشتند.

موسسات دیگری که هریک به نوبه خوددرکار بهداشت ودرمان فعالیت داشته وبه اجرای برنامه‌های دولت کمک ویا آنها راتکمیل میکردند، به قرارزیر هستند: جمعیت آموزشی وبهزیستی فرح پهلوی،بنیاد ملکه پهلوی، سازمان ملی حمایت ازنابینایان وناشنوایان، انجمن ملی حمایت کودکان، انجمن ملی مبارزه باجذام، انجمن ملی مبارزه باسرطان، سازمان ملی خون و.......

کوششهای اجتماعی وانسانی شهبانو

بسیاری ازسازمانهائی که به آنها اشاره کردم، تحت ریاست عالیه شهبانو خدمت میکردند که باقلبی رئوف وکوششی بسیار به آنها میپرداخت. کافی است تنها به یک مورد اشاره کنیم:

امروزه درمان جذام، کاری عادی است اما تجدید زندگی فعال جذامیان شفا یافته وبازگشت آنان به اجتماع، با مقاومت افراد وپیش داوریهای مختلف روبرو میشود. برای پیروزی براین مشکل، شهبانو راه‌حل خاصی ارائه دادند: برای جذامیان شفا یافته دهکده خاصی بابرخورداری از همه تاسیسات اجتماعی وفرهنگی ورفاهی ساخته شدکه درآن استقرار یافتند.

جذابیت این دهکده چنان بود که روستائیان بسیار بدان روی آوردند وبا بیماران فعلی یکجا به فعالیت پرداختند وکار ادغام، خود به خود جامه عمل پوشید روزی که شهبانو برای بازدید به این دهکده رفتند، با استقبالی پرشور وهیجان مواجه گردیدند.

تلاش مداوم شهبانو برای ارتقاء وپیشرفت زنان ایرانی باموانع ومشکلاتی ناشی از سنتهای قدیم وباورهای اجتماعی روبرو میشد که لازم آمدبه تدریج دررفع آنها اقدام شود. اندک اندک درمناطق مختلف کشور کلاسهای مختلط بوجود آمد، زنان پذیرفتند که پزشکان مرد به معاینه ومداوای آنان بپردازند، رفت وآمد پرستاران زن موتور سوار که برای انجام خدمات درمانی به روستاها میرفتندامری عادی شد. همه اینها انقلابی بزرگ درزندگی روستاها وشهرهای ایران بود.

شهبانو ریاست عالیه انجمن ملی حمایت کودکان رابعهده داشتند. این انجمن باهمکاری کارشناسان سازمانهای بین المللی که بدانها وابسته بود، باصلاح وتکمیل قوانین مربوط به کودکان توجه خاص مبذول داشت وهمچنین بیمارستانها ،درمانگاههای تخصصی ، شیرخوارگاهها اردوهای تابستانی برای کودکان درسرتاسر کشور تاسیس نمود.

هدف همه سازمانهای اجتماعی ودرمانی که بریاست عالیه شهبانو فعالیت میکردند، تکمیل وتسهیل کاردستگاههای دولتی بااستفاده از خدمات داوطلبانه وکمکهای بخش خصوصی بود ودراین زمینه توفیق بسیار بدست آوردند.

مناسب است اشاره‌ای هم به بیمارستان قلب ملکه پهلوی بکنیم که به همت مادرم بنیان یافت وازمجهزترین وبهترین بیمارستانهای تخصصی درجهان

بشمار میرفت . این موسسه که همه پزشکان آن ایرانی بودند، علاوه برخدمات درمانی ، وظیفه مهمی در آموزش تخصصی بیماریهای قلب وعروق بعهده داشت .

سیاست تامین اجتماعی

اصل هفدهم انقلاب شاه وملت ، به تامین اجتماعی وگسترش وتعمیم آن به همه گروههای حرفه ای و اجتماعی اختصاص داشت . هدف غائی ونهائی سیاست ملی ما آن بود که همه افراد فعال جامعه ، درمقابل خطرات ناشی ازحوادث ، بیماریها ،ناتوانیهای ناشی ازکار بیمه شوند ونیز همه ایرانیان بتوانند از نوعی بیمه ایام پیری و سالخوردگی یعنی بازنشستگی بهره مند گردند . همچنین میبایست تدابیر ومقررات خاص برای حمایت ازنوجوانان خانواده های نوپا ونیزکودکان استثنائی در این مجموعه مقررات ونظامات ملحوظ ومنظور گردد .

باید صراحتا " بگویم که قوانین ومقررات تامین اجتماعی درکشورما ، از مترقی ترین و کاملترین قوانین جهانی دراین زمینه بشمار میامد . بعنوان مثال درپیشرفته ترین ممالک، حقوق بازنشستگی از ۵۰ الی ۶۰ درصد حقوق تجاوز نمیکند ، حال آنکه این رقم درایران در بعضی موارد حتی به صددرصد اصل حقوق میرسید وکوشش برآن بود که میزان مقرری بازنشستگی ازحداقل مصوب حقوق ودستمزد کمتر نباشد وبانوسانهای شاخص هزینه زندگی منطبق گردد .

مشارکت کارگران در سود خالص کارخانه‌ها

اصل چهارم انقلاب شاه وملت، یعنی مشارکت کارگران درسود خالص کارخانه‌ها، درسال ۱۳۴۲ اعلام شد وبه تصویب رسید. اجرای این اصل بر انعقاد الزامی قراردادهای دسته‌جمعی کار نهاده بود که حتی الامکان بدون مداخله مستقیم دولت، کارگران وکارفرمایان بتوانند ازطریق نمایندگان و اتحادیه‌های خود ترتیب مشارکت کارگران را درسود خالص واحدهای صنعتی وصرفه‌جوئی های ناشی ازکاهش ضایعات بدهند.

فقط در سال ۱۳۵۶ تعداد ۵۴/۰۰۰ تن از کارگران بخش خصوصی وبخش دولتی توانستند اضافه درآمدی معادل ۱۲ میلیارد ریال ازاین ممر تحصیل نمایند که تقریباً" برابر یک تا دوماه دستمزد متعارف آنان بود. درطی چهارده سال اجرای این اصل، میزان کل دریافتی ازاین بابت، یکصدوبیست وهشت برابر شد.

دراین رهگذر، بانک رفاه کارگران ماموریت یافت که بااعطای وام به کارگران، ایجاد تعاونیهای کارگران راتسهیل نماید. برروی‌هم چندین میلیارد ریال دراین زمینه پرداخت شدکه ازمحل آن کارگران توانستند به خرید ویاتعمیر منازل ویاتهیه وسایل زندگی بهتر بپردازند. نرخ بهره‌وامهای بانک دربعضی ازموارد فقط ۴٪ یعنی بسیار باصرفه بود.

بدین ترتیب، همکاری واقعی وموثر کار و سرمایه درایجاد وتوسعه واحدهای بزرگ صنعتی

وهمبستگی واشتراک منافع همه عوامل انسانی تولید کارگران، متخصصان فنی ، مهندسان ومدیران ازقـوه به فعل بپیوست .

سه اصل عمده حاکم برقوانین ومقررات کارگـری ما عبارت است از:

۱ ـ هرکارگر ایرانی دارای حق اشتغال وحـــق برخورداری ازتامین اجتماعی است واگر کار خـود راازدست بدهد ودچار بیکاری شود ازبیمه بیکـاری استفاده خواهد کرد.

۲ ـ حداقل دستمزد ، باتوجه به نوسانات شاخـص هزینه زندگی، هرسال تعیین میشود. این حداقـل، باتوجه به بخشهای مختلف صنعت وموقع جغرافیائـی واحدهای صنعتی معتبر است . طبقه بندی مشاغـل بمنظور تعیین عادلانه دستمزدها ، الزامی است .

۳ ـ بازده کار درتعیین میزان دستمزد موثراست . تاکید برای اجرای دقیق این اصل می بایـست ، بهره وری کار رابتدریج افزایش دهد .

همچنین ، کوشش ما برآن بودکه آموزش حرفـه ای رادرجوار فعالیت صنعتی هرچه بیشتر توسعه دهیـم تامیزان مهارت وتخصص کارگران باتوجه بــه نیازهای روزافزون کشور،افزایش یابد .دراین رهگذر، توجه کامل بعمل آمد که درهریک ازمراکز استانها ، واحدبزرگی برای آموزش حرفه ای تاسیس شود که هم به تربیت کارگران جوان وآماده سازی آنان بپردازد وهم به تکمیل مهارت کارگـران شاغل درحین خدمت . همچنین مراکز بازآموزی فعال وپرتحرکی تاسیس شدکه بااستقبال فـراوان کارگران ما مواجه گشت چراکه طبق قوانین کـار ایران، هرکارگر حق داشت تابالاترین سطوح تخصص،

تحصیلات تخصصی ومهارت فنی خودرا دراین مراکز تکمیل کنند.

بالاخره باید گفت که همکاری اتحادیه های کارگری وسازمانهای کارفرمایان بایکدیگر و با دولت همواره درسطحی رضایت بخش بود، چرا که همیشه منافع عالی ونهائی اقتصاد کشوروکارگران ایرانی رامد نظر داشتند.

مشارکت کارگران درمالکیت واحدهای صنعتی

درزمینه مشارکت کاروسرمایه به آنچه فوقا" گذشت، اکتفا نکردیم، برای من، مشارکت کارگران درسود خالص واحدهای صنعتی، سرآغازی بیش نبودو میخواستم که بتدریج کارگران ایرانی درمالکیت واحدهای صنعتی شریک وسهیم باشند تا هرنوع دوگانگی وتضاد میان عوامل اصلی تولید ازمیان برداشته شود.

درتابستان ۱۳۵۴ اصل سیزدهم انقلاب درزمینه گسترش واحدهای صنعتی به تصویب رسید. واحدهای بزرگ صنعتی که حداقل پنجسال ازتاسیس آنها میگذشت، مکلف شدند وضع خودرا به شرکت سهامی عام تبدیل وتا معادل ۴۹٪ ازسهام خودرا دردرجه اول به کارگران وکارمندان همان واحد ودرمرحله بعد به عامه مردم بفروشند.

واحدهای صنعتی بخش عمومی نیز متعهد شدند تا ۹۹٪ سهام خودرا به معرض فروش بگذارند تا به این ترتیب مالکیت واحدهای تولیدی وصنعتی هرچه بیشتر عمومیت یابد وهمگان دربسط وتوسعه اقتصاد ملی شریک وسهیم شوند. تصویب این اصل، یکی از مبانی دموکراسی اقتصادی درایران بود ونقطه

عطفی درتحول اجتماعی، وسیاسی جامعه ما محسوب میشد، زیراکه میبایست همبستگی واشتراک منافع گروههای عمده صنعتی رادر راهبری اقتصاد صنعتی وپیشرفت وتوسعه ایران به مرحله تحقق رسانده و همچنین ازپیدایش انحصارهای بزرگ وکارفرمایانی بصورت فئودالهای دیروز جلوگیری کند.

اعلام وتصویب این اصل، ابتدا باتعجب و انتقاد وحتی مخالفت بسیار مواجه شد. اما پس از یکسال، خود کارفرمایان متوجه شدند که روابط صنعتی وبازده کاربهبود یافته ودرنتیجه سودبیشتری هم نصیب خود آنها خواهد شد.

آشوبگران وابسته به حزب توده و عوامل ارتجاع بیش از همه بااین اصل مخالف بودند، زیرا که مشارکت کارگران درمالکیت واحدهای صنعتی ورفع تضادهای طبقاتی، آنان راخلع سلاح میکردوبهترین بهانه تخریب وبراندازی راازآنان سلب مینمود، آنها، شکست این تجربه راالزامی وغیر قابل اجتناب میدانستند وازعدم تحقق پیش بینی های خود سخت دل آزرده وعصبی شدند. چرا؟ پاسخ به این سئوال دشوار نیست.

قرار بود سهام بیشتر واحدهای صنعتی بخش دولتی، البته باستثنای صنایع اساسی وکلید چون نفت وگاز وپتروشیمی وراه آهن واسلحه سازی وبرق وفولاد، درپائیز ۱۳۵۷ به معرض فروش گذاشته شود. درهمین اوان بود که درتهران ومشهد واصفهان وتبریز وقم، اغتشاشات وتظاهرات خشونت آمیز همراه باقتل وغارت وآتش افروزی به وقوع پیوست وشهرهای مارابه خون وآتش کشید. همین حوادث بودکه سرانجام به تغییراتی منتهی شدکه مطبوعات بین المللی آنرا "هرج ومرج پایان ناپذیر"

و"کلاف سردرگم" نام گذارده‌اند.

قبل از این تاریخ، ۱۵۲ واحد بزرگ صنعتی که به خانواده‌ها ویا گروههای محدودی از سهامداران تعلق داشت، سهام خودرا به معرض فروش گذاشته و ۱۶۲/۰۰۰ تن از کارگران آنها، این سهام را خریداری کرده بودند. کارفروش سهام ۲۲۰ واحد بزرگ صنعتی دیگر باسرمایه‌ای معادل ۱۷۰ میلیارد ریال نیز دردست اجراوانجام بود.

درغالب موارد، خرید سهام بوسیله کارگران ازطریق اعطای وامهای خاص تسهیل شدوشورائی بنام نظارت برگسترش مالکیت واحدهای صنعتی براین مهم نظارت داشت. وامهای پرداختی می بایست درمدت ده سال از محل سود سهام خریداری شده مستهلک شود.

درخاتمه، بدنیست به ذکر چند رقم بپردازم:

پانزده سال پیش حداقل دستمزد یک کارگرساده معادل ۲۰۰۰ ریال درماه بود. درسال ۱۹۷۸ حداقل دستمرد یک کارگر ساده معادل ۱۰،۰۰۰ ریال درماه بودکه می باید تقریبا" ۲۰٪ هم بابت حق مشارکت درسود خالص واحدهای صنعتی به آن اضافه کرد.

کارگران درغالب موارد ازخانه‌های ارزان قیمت، غذای ارزان قیمت درکارگاه وامکان خرید پنج کالای اصلی یعنی نان وگوشت وقند وبرنج وروغن به قیمتهای ارزان وتثبیت شده بهره مندبودند بسیاری ازفروشگاههای کارگری طبق گزارشهائی که به من رسیده، طی آشوبها واغتشاشات سال گذشته به آتش کشیده شده ونابود گردیدند. بالاخره باید گفت که فرزندان وکودکان این کارگران میتوانستند ازآموزش رایگان درهمه مقاطع تحصیلی استفاده کنند.

درسال ۱۳۵۴ به هنگام بازدید از کارخانه قند قوچان یکی ازکارگرها درپاسخ سئوال من ازوضع زندگیشان گفت که نزدیک به ۸۰٪ کارگران دارای وسیله نقلیه شخصی هستند وسیمی از آنان ازخدمه خانگی استفاده میکنند.

چنین بود وچنین است، پاسخ من به تاریخ درباره توسعه اقتصادی واجتماعی ورفاه کشاورزان وکارگران.

فصل پنجم

انقلاب در دستگاه قضاوت

گفته‌اند که دستگاه قضاوت در ایران، گهگاه تحت تأثیر ونفوذ ارباب قدرت وثروت وغیر عادلانه بوده است، شاید چنین باشد. اما من شخصاً جز رضایت وخوشنودی از حاصل کار خانه‌های انصاف، که براثر انقلاب شاه وملت ایجاد شد، در مردم ندیدم.

پدرم، دستگاه قضائی ایران را بکلی نوسازی کرد و قوانین مدنی، جزائی وتجاری جدیدی با الهام از قوانین اروپائی، بخصوص فرانسوی بتصویب رساند. از آن پس دستگاه قضائی ایران از مداخلات ونفوذ روحانیون بدور ماند وباصطلاح "غیرمذهبی" گردید. ولی البته دستگاه جدید قضائی کشور چنانکه باید وشاید نبود، شبکه آن در سرتاسر کشور گسترش نداشت ومخصوصاً روستانشینان از آن بی بهره بودند هزینه‌های قضائی سنگین بود وساکنان روستاها که غالباً از نعمت سواد محروم وفاقد توانائی مالی کافی بودند، نمیتوانستند درمقابل دستگاه دادگستری از حقوق خود بطور شایسته دفاع نمایند.

مسائل روستانشینان غالباً بسیار ساده و بیشتر به حمه زمین آنان واختلافاتشان با همسایگان برسر تعیین حدود اراضی، استفاده از حق آب ویا مالکیت دامها بود. درمورد این دعاوی کوچک، میبایست به دادگستری شهرها مراجعه کنند، از خدمات وکلای دادگستری استفاده ومراحل

مختلف قضائی را طی نمایند، مراجعه به دیوان عالی کشور، درمرحله تمیز، مستلزم آمد ورفت به پایتخت کشور بود.

همه این دشواریها باعث میشد که روستائیان بجای مراجعه به دادگستری، باآنهمه هزینه رفت وآمد وانتظار، دربسیاری ازموارد مسائل فیمابین خود را باخیرنگ وخشونت حل نمایندودرنتیجه پرونده های متعدد اختلافات محلی برسر زمین ودام بوجودآمده، بیشتر وقت ونیروی ژاندارمری ومراجع دولتی وقضائی رابخود اختصاص داده بود.

یک جنبه مسأله این بود وجنبه دیگر آنکه روستائیان بهتر از قضات حرفه ای، قادر به درک و حل وفصل دعاوی کوچک ومربوط به آب وزمین ودام و امثال آن بودند وطبیعتاً" طرفین دعوا رابا روابط خاص محلی بهتر وبیشتر میشناختند. پس چنین بنظر آمد که اگر برای حل وفصل این قبیل مسائل و دعاوی ازریش سفیدان وسالخوردگان وخبرگان محلی ومورد اعتماد روستائیان کمک گرفته شود، هم مشکلات مردم زودتر حل میشود، هم از اتلاف وقت و نیرو وهزینه بسیار جلوگیری میگردد وهم کار دستگاههای اداری وقضائی سبک وسهل خواهد شد.

خانه‌های انصاف

اساس کارخانه های انصاف برحل وفصل مسائل ودعاوی کوچک از طریق کدخدا منشی واطلاعات محلی نهاده شد. نخستین خانه انصاف درزمستان ۱۳۴۲ درروستای مهیار ازتوابع اصفهان گشایش یافت. تعداد خانه های انصاف درپایان سال ۱۳۵۶ به ۱۳۵۷

رسید که نزدیک به ۱۹۰۰۰ روستای کشور درحیطـــه عمل وصلاحیت آنان بود.

خانه انصاف درحقیقت یک دادگاه واقعـــی روستائی است که پنج تن قضات آنرا اهل هرده برای مدت سه سال انتخاب میکنند. اعضای خانه‌هـــای انصاف افتخارا" خدمت میکنند ودرنتیجه عدالـــت وقضاوت رایگان دراختیار روستائیان قرارمیگیرد. آئین دادرسی درخانه‌های انصاف ساده وبی پیرایه بود وقضات درانتخاب راه وروش تحقیق وتجســس آزاد بودند وچون همه نسبت بیکدیگر آشنائی داشتند کارهای مردم سریع وآسان فیصله می یافت.

فعالیت خانه‌های انصاف با استقبال وتوفیـــق فراوان روبرو شد. این خانه‌ها، درنخستین ســال فعالیت خود به ۱۸۰۰۰ پرونده رسیدگی وآنهارا حل وفصل کردند ودرپایان سال ۱۳۵۶ تعداد کـــل پرونده‌هائی که درخانه‌های انصاف رسیدگی شـــده و فیصله یافته بود از سه میلیون تجاوز کرد. چـه هزینه‌ها که بدین ترتیب صرفه جوئی شد.........

توفیق کار وفعالیت خانه‌های انصاف تنها جنبه کمی ومقداری نداشت. بررسی کارشناسان ومتخصصان نشان می دهد که آراء صادره بوسیله خانه‌هـــای انصاف عادلانه، منصفانه ومنطقی وعاری ازعوامل نفوذها بوده است. استادان حقوق وقضات بسیاری از این نتیجه مثبت ودرخشان اظهار تعجب کردنـــد. اما من، که روشن بینی وذکاوت وشم قوی روستائیان ایرانی رابخوبی می شناختم، ازابتدای کار نسبـــت به نتیجه آن خوشبین بودم.

براثر، همین توفیق بودکه تصمیم گرفته شـــد درشهرها نیز برای رسیدگی به دعاوی کوچک ومحلـــی دادگاههای منتخب اهل هرمحله وشهر تشکیل شود.

این مراجع در ۱۳۴۵ آغاز بکار کردند و شوراهای داوری نام گرفتند.

آنها نیز از پنج قاضی اهل محل برای مدت سه سال تشکیل میشدند. فقط میبایست یکی از این پنج تن از میان افراد آشنا به حرفه قضائی و مسائل حقوقی (قضات شاغل یا بازنشسته، وکلای دعاوی ......) انتخاب شود زیرا که مسائل و دعاوی شهری مشکلتر و پیچیده‌تر و تا حدی فنی تر بود. خدمات شوراهای داوری، که غالباً در محل مدارس و شهرداریها و عمارات و ابنیه عمومی دیگر تشکیل میشد، رایگان بود.

در پایان سال ۱۳۵۶ در ۲۰۳ شهر ایران مجموعاً ۲۸۳ شورای داوری به فعالیت مشغول بود که از ابتدای تاسیس بیش از ۷۵۰/۰۰۰ پرونده رسیدگی و آنها را حل و فصل کرده بودند.

در سال ۱۳۵۶ تصمیم گرفته شد که حیطه صلاحیت خانه‌های انصاف و شوراهای داوری گسترش یابد و رسیدگی به بیشتر دعاوی در مرحله بدایت به آنان محول شود تا در کار قضاوت تسریع قابل ملاحظه‌ای بوجود آید و از اتلاف وقت و هزینه بسیار اجتناب شود.

توفیق خانه‌های انصاف و شوراهای داوری، همانند کامیابی سپاهیان دانش و بهداشت نشان دهنده برتری راه حلهای انقلابی بر راههای متعارف در حل و فصل مسائل اجتماعی در یک جامعه در حال بسط و توسعه سریع بود.

در طی مسافرتهای متعددم به شهرها و روستاهای کشور، غالباً از روستائیان درباره خانه‌های انصاف و فعالیت و نتایج کارشان پرسش میکردم. پاسخها همه جا گرم و آمیخته با تائید بود و نشان

میداد که مردم به آراء آنها اعتماد واطمینان دارند. درحقیقت فعالیت خانه‌های انصاف دارای جنبه کدخدامنشی وحل وفصل دعاوی بطور دوستانه و خانوادگی بود واز تبدیل موضوعات بسیار کوچکی به دعاوی واختلافات پیچیده واحیاناً " سیاسی جلوگیری میکرد.

تشکیل خانه‌های انصاف، یک ابتکار انقلابی وموفق ویک تجربه شجاعانه بود. مشارکت قضات منتخب مردم درامور قضائی، جنبه وجلوه‌ای ازسیاست کلی توسعه وتصمیم مشارکت مردم درراهبری امور عمومی بودکه همواره بدان توجه فراوان داشتیم. بدینسان، ما به همگان نشان دادیم که سرآمدان ونخبگان برگزیده مردم قادرند مسائل آنها راحل وفصل کنند وبه حکومت عامه جامه عمل بپوشانند.

درحال حاضر همه کوشش کسانی که مدعی حکومت برایران هستند براین است که سرآمدان ونخبگان جامعه ایرانی راازمیان ببرند وبیاارکشوربرانند وتاحدی هم توفیق یافته‌اند. اماسرانجام باشکست روبرو خواهند شد ونخواهند توانست به مقصود خود نائل شوند.

ابتکار تشکیل خانه‌های انصاف وشوراهای داوری درزمینه دستگاه قضائی، پاسخ من به تاریخ بوده است.

فصل ششم

انقلاب آموزشی و اصلاحات فرهنگی

دفاع از تمدّن ایرانی و هویت ملّی

همه دیدند و می‌دانستند که من بیش از هرچیز به اندیشه آینده ایران بودم. هم رسالت و وظیفه من این بود و هم اقتضای منش و طبیعتم. مفهوم سازندگی آینده ایران، توجه به آموزش جوانان بود. به همین سبب درکنار تامین بهداشت و سلامت ایرانیان سیاست آموزشی، از الویت خاص برخوردار بود.

بهنگام آغاز سلطنت پهلوی فقط صدی یک از ایرانیان باسواد بودند. آری، درکشوری که صدها تن از برجسته‌ترین نوابغ انسانیت، چون فارابی و رازی و حلاج و ابن سینا، غزالی و فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ و نظامی و خیام و روزبهان و رودکی و شیخ بهائی و فرخی سیستانی، منوچهری و سنائی و عطار و خاقانی و خواجه نظام الملک و پروین اعتصامی و ....، را تربیت کرد، تنها یک درصد از مردم خواندن و نوشتن می دانستند و اثری از آموزش واقعی نبود.

طبیعتا" آغاز هرکار دشوارتر است و امکانات ما هم محدودتر بود. طبق سرشماری ۱۳۳۵ ، ۱۴/۹٪ از ایرانیان باسواد بودند و از چهار میلیون نفر کودکان لازم التعلیم فقط ۱/۷۲۰/۰۰۰ تن آنان توانستند در آن سال به مدرسه راه یابند.

پس می بایست درجستجوی راه‌حلهای انقلابی برای مبارزه با بیسوادی و گسترش آموزش بود. من

قبلاً باین تدابیر وراه‌حلها ، یعنی تشکیل سپاه دانش ، اشاره کردم .

حاصل کارسپاه دانش وکوششهای متعارف اداری را درزمینه گسترش آموزش عمومی میتوان درچند رقم بیان وخلاصه کرد .

طی پانزده سال میزان افزایش تعداد دانش‌آموزان درمقاطع مختلف تحصیلی به شرح زیراست :

کودکستانها	٪۱۳۵۰
مدارس ابتدائی	٪ ۵۶۰
دوره‌راهنمائی	٪ ۲۶۳
مدارس متوسطه	٪ ۳۳۱
مدارس حرفه‌ای وفنی	٪۱۵۵۰
مدارس سپاه دانش	٪ ۶۹۲

تعداد کل دانش‌آموزان ودانشجویان کشور ، طی همین مدت از ۱/۵ میلیون نفربه بیش ازده میلیون تن رسید . این کامیابی بزرگ بیش ازهمه مرهون ومدیون سپاه دانش است‌که نه تنها به کار اصلی خود یعنی آموزش بیسوادان پرداخت ومیلیونها تن راازنعمت خواندن ونوشتن، برخوردار ساخت ، بلکه شوروشوقی وصف‌ناپذیر نسبت به دانستن وآموختن درهمه گروههای جامعه بخصوص درمیان روستائیان بوجود آورد . براکثر کوشش سپاه دانش ، نسبت تعداد دانش‌آموزان درروستاها طی مدت پانزده سال از ٪۳۹/۴ به ٪۵۲/۸ کل دانش‌آموزان کشور بالغ گردید که این درصد تقریباً " باتناسب جمعیت روستانشین درمجموع نفوس مملکت برابر است .

باید افزود که باحتمال قریب به یقین میزان افزایش بودجه آموزش وپرورش ایران طی این مدت ، دردنیا بی نظیر است :

بودجه آموزش وپرورش دربرنامه سوم عمرانی کشور

تاریخ وفرهنگ وتمدن ایرانی وزبان وادبیات فارسی وآداب وسنن محلی ومنطقه‌ای بعمل آید. درمنشور انقلاب آموزشی، توسعه سریع آموزش فنی وحرفه‌ای به موازات مدارس ابتدائی ومتوسطه وتجدید نظراساسی دربرنامه مدارس اخیرالذکر توصیه شده‌بود که همه اینها متعاقبا" به مرحله اجرا درآمد.

اجرای سیاست عدم تمرکز درمدیریت آموزش وپرورش وتفویض اختیارات به مسئولان در سطوح‌مختلف اداری واستانها وشهرستانها تیزیکی دیگر از تدابیری بودکه درمنشور انقلاب آموزشی مورد توجه خاص قرار گرفت.

بمنظور توسعه وگسترش آموزش فنی وحرفه‌ای، بهره‌گیری ازوسایل سمعی وبصری وترتیب برنامه‌های بازآموزی درخارج ازساعات کار، توصیه شده بود، چنانکه قبلا" یادآور شدم، ایران درصددتهیه ماهواره بودکه ازطریق آنها رساندن تصاویر تلویزیونی وآموزش تلویزیونی به دورافتاده‌ترین روستاهای کشور نیز میسر ومقدور باشد.

گسترش وتشویق پژوهشهای علمی اصیل، برقراری‌رابطه وهمکاری میان هیجده دانشگاه ویکصد وسی وهفت موسسه آموزش عالی کشور بابخشهای صنعت وکشاورزی همچنین توسعه ورزش وتربیت بدنی درهمه مدارس کشور نیز درمنشور انقلاب آموزشی مقام مهمی داشت

درزمینه ورزش برنامه وسیعی به منظور احداث ورزشگاههای عمومی وزمینهای ورزشی وتجهیز مدارس وترتیب مسابقات وتشویق وبزرگداشت قهرمانان به مرحله اجرادرآمد که همه دیده‌اند و میدانند.

برگزاری بازیهای آسیائی ۱۳۵۳ در تهران،که کشورما درآن مقام دوم رایافت، توفیقی بزرگ

تاریخ وفرهنگ وتمدن ایرانی وزبان وادبیات فارسی وآداب وسنن محلی ومنطقه‌ای بعمل آید. درمنشور انقلاب آموزشی، توسعه سریع آموزش فنی وحرفه‌ای به موازات مدارس ابتدائی ومتوسطه وتجدید نظراساسی دربرنامه مدارس اخیرالذکر توصیه شده‌بود که همه اینها متعاقباً به مرحله اجرا درآمد.

اجرای سیاست عدم تمرکز درمدیریت آموزش وپرورش وتفویض اختیارات به مسئولان در سطوح‌مختلف اداری واستانها وشهرستانها نیزیکی دیگر از تدابیری بودکه درمنشور انقلاب آموزشی مورد توجه خاص قرار گرفت.

بمنظور توسعه وگسترش آموزش فنی وحرفه‌ای، بهره‌گیری ازوسایل سمعی وبصری وترتیب برنامه‌های بازآموزی درخارج ازساعات کار، توصیه شده بود، چنانکه قبلاً یادآور شدم، ایران درصددتهیه ماهواره بودکه ازطریق آنها رساندن تصاویر تلویزیونی وآموزش تلویزیونی به دورافتاده‌ترین روستاهای کشور نیز میسر ومقدور باشد.
گسترش وتشویق پژوهشهای علمی اصیل، برقراری‌رابطه وهمکاری میان هیجده دانشگاه ویکصد وسی وهفت موسسه آموزش عالی کشور بابخشهای صنعت وکشاورزی همچنین توسعه ورزش وتربیت بدنی درهمه مدارس کشور نیز درمنشور انقلاب آموزشی مقام مهمی داشت

درزمینه ورزش برنامه وسیعی به منظور احداث ورزشگاههای عمومی وزمینهای ورزشی وتجهیز مدارس وترتیب مسابقات وتشویق وبزرگداشت قهرمانان به مرحله اجرادرآمد که همه دیده‌اند و میدانند.

برگزاری بازیهای آسیائی ۱۳۵۳ در تهران،که کشورما درآن مقام دوم رایافت، توفیقی بزرگ

برای ایران بود، حال آنکه ایرانیها برچین و هندوستان که جمعیتشان بیش از بیست برابر ایران بود سبقت جستند.

هدف نهائی سیاست آموزشی ما این بود که بتوانیم زنان ومردانی تندرست وتوانا وآگاه برای جامعه فردای ایران تربیت کنیم. زنان ومردانی که قادر به مقابله با مسائل دشوار تمدن جدید وحل وفصل آنها باشند. زنان ومردانی که از حس میهن دوستی واعتماد به نفس وصفات اخلاقی برخوردار باشند.

آموزش رایگان برای دانشجویان

درابتدای سلطنت من، قانون آموزش اجباری ورایگان ازتصویب قوه مقننه گذشت، اما کشور امکانات ووسائل اجرای آنرا نداشت. انجام سپاه دانش وگسترش آموزش رایگان درسطح روستاهای کشور، گامی بزرگ دراین راه بود. من آرزو داشتم که آموزش درهمه سطوح برای همه ایرانیان رایگان باشد. بهمین سبب اصل پانزدهم انقلاب شاه وملت اعلام شدکه بر طبق آن همه دانش آموزان و دانشجویان درمقابل تعهد خدمت به دولت، ویا در محل ووظیفه‌ای که دولت معین نماید، ازآموزش رایگان کامل بر خوردار شوند. این تدبیرمخصوصا" برای دانشجویان بسیار مفید بود زیرا نوعی بیمه وتعهد دولت درمقابل آنان برای تهیه شغل مناسب محسوب میشد. براثر اجرای این اصل مجموعا" ۷/۲۰۰/۰۰۰ نفرازآموزش رایگان بهره مند شدند که نزدیک به شش میلیون نفرآنان ازتغذیه رایگان درمدارس برخوردار بودند.

یکسال پیش تعداد دانشجویان ما در دانشگاهها ومدارس عالی کشور نزدیک به ۲۰۰/۰۰۰ تن ودرخارج نزدیک به یکصد هزارتن بودکه نیمی از گروه اخیر درایالات متحده امریکا به تحصیل اشتغال داشتند.

پردیس دانشگاه نوبنیاد پهلوی درشیراز ودانشگاه اصفهان که هردو دردست ساختمان بود، میبایست از زیباترین ومجهزترین مجموعه‌های آموزش عالی در سرتاسر جهان شود.

بیشتر دانشجویان ما علاوه برآموزش رایگان ازکمک هزینه تحصیلی استفاده میکردند وطبیعتا" سن آنان اجازه نمیداد که بدانند بیست وچند سال قبل که هنوز متولد نشده بودند، کشورشان باچه تنگناها وچه دشواریهائی مواجه بود وآنچه راکه داشتند ودراختیارشان بود کاملا" عادی میدانستند.

امروزه که من به وقایع دوسال گذشته می‌اندیشم گه‌گاه به خود میگویم که شاید مادراتخاذ بسیاری ازاین تدابیر شتاب کردیم.

شاید میبایست شرائط ورود به دانشگاهها رادشوارتر میکردیم. اشتباه دیگر من آن بود که در سیاست کلی کشور مقام واعتباری که باید وشاید برای استادکاران، کشاورزان ماهر، ارباب حرف وصنایع وامثال آنها که بمدد بازوی خود کار میکردند قائل نشدیم ولاجرم همه بسوی دانشگاهها روی آوردند ومدرک گرائی به کلیه گروههای اجتماعی وطبقات سنی سرایت کرد.

مافکر میکردیم که باید خودرابرای مقابله با عصر صنعت خودکار والکترونیک آماده کنیم، بی بی حساب دردانشگاهها راگشودیم وشاید توجهی که میبایست به جنبه‌های معنوی وروانی آموزش معطوف نداشتیم.

بسیاری ازدانشجویان ما، فرزندان خانواده‌های ساده روستائی بودند که پدرانشان حتی روستاهای خودرا ترک نکرده وبه شهرهای بزرگ نیامده بودند.

اینها یکباره وارد بهترین دانشگاههای داخل وخارج کشورشدند ودرشهرهای بزرگ ومحیط پرسروصدای شهری به زندگی پرداختند. این جهش درشرائط زندگی، خالی ازنتایج دشوار وبعضاً" نامطلوب انسانی وروانی نبود. گروهی به تنبلی وبیکاری گرائیدند وگروهی دیگر به خشونت اعتراض وفزون طلبی دائم.

ادامه این خشونتها دریکسال اخیردانشگاههای ایران را دچار نابسامانیهای فراوان وهرج ومرج کرد. استادان مورد اهانت قرارگرفتندواکنون عملاً" همه مدارس عالی کشور ما بحالت تعطیل درآمده است. بعنوان نمونه ازدوهزار تن افراد هیات علمی دانشگاه تهران، نزدیک به ۱۲۰۰ نفر آنان یابوسیله کمیته‌های مجهول الهویه تصفیه شده ویاتقاضای بازنشستگی کرده ویاعازم خارج شده‌اند.

دراین شرائط، سرنوشت جوانان مستعد ماچه خواهد شد؟ اگر دانشگاهها تعطیل شوند، اگر فراگیری دانشها وفنون جدید برای فرزندان ایران میسر نباشد، چه نتیجه‌ای جزباز گرداندن کشور به گذشته وتوقف پیشرفت ملی بدست خواهد آمد؟

بزرگداشت فرهنگ وهنر ایرانی

من هرگز فرهنگ را مختص گروهی خاص ومحدود

نمیدانستم وگسترش واعتلای فرهنگ ایران را ازمبانی اصلی سیاست ملی ومملکتی تلقی میکردم که مخصوصاً " شهبانو توجه ودقت بسیار معطوف بدان کرد.

نخستین کوشش ما. حفظ وصیانت هنرهای سنتی وباستانی ایران وتجدید حیات آنها بود. همچنین توجه بلیغ به شکوفانی فرهنگ وهنر اصیل ونوین ایران معطوف شد. ایجاد کتابخانه‌های متعدد موسسات تحقیقاتی وآموزشی ، موزه‌ها ، فرهنگسراها برپائی جشنواره‌ها ، تشویق نویسندگان وشاعران وهنرمندان ، همه براجرای این اصل تکیه داشت و آنقدر روشن است که نیازی به تفصیل درباز گفتن آن نیست.

بسیاری ازمردم ایران تصور میکردند که هر چه متعلق به گذشته است ، کهنه ومخالف ترقی و حتی ارتجاعی است . این باور، یکنوع بی اعتنائی به فرهنگ وسنتی وگونه‌ای غرب‌گرائی افراطی در بعضی گروههای اجتماعی بوجود آورده بود. مبارزه با این طرز تفکر برای ما ازاهمیت خاص برخوردار بود تا ایرانیان به بزرگی وتنوع وجامعیت فرهنگ وتمدن وهنرهای خود بیشتر وبهتر پی ببرند و بدینسان مبانی وحدت وهویت ملی تحکیم شود.

درهمین دیدگاه بود که به شعروادبیات وتاریخ ایران، مقامی والادربرنامه‌های تحصیلی اختصاص داده شد. همچنین تلویزیون ملی ایران درحفظ واشاعه موسیقی ملی وسنتی ایران سهم قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد.

به موازات این برنامه ها ، به شناسائی و شناساندن هنر پیشرو نیز توجه کامل مبذول شد که جشنواره شیراز تخت‌جمشید، میعادگاه نوپردازان هنر جهانی ، نمونه‌ای شایسته ازآن است.

میل دارم دراینجا تعدادی از برجسته ترین شاعران وهنرمندان معاصر ونوپرداز کشورمان رانام ببرم: نخست نیما یوشیج، بنیان گذار شعرنو درایران . سپس شاعرانی چون فریدون مشیری، نادر نادرپور، ابتهاج (سایه) ، اخوان ثالث، سهراب سپهری، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، سیمین دانشور، سیمین بهبهانی.............درزمینه هنرهای نمایشی: بیژن واردوان مفید (که برادر دیگرشان بهمن به سینما پرداخت) آربی اوانسیان ....

درزمینه سینما : پرویز کیمیائی ، جلال مقدم، گلستان ، هژیر داریوش ، داریوش مهرجوئی، بهرام بیضائی ، کیمیاوی ....

درمیان نقاشان ومجسمه‌سازان، بهمن محصص ، اویسی ، پرویز تناولی ، دریابیگی ، آغداشلو، ابوالقاسم سعیدی ، فرامرز پیلارام، یکتائی، زنده رودی ، ایران درودی، پروانه اعتمادی، محجوبی...........

بدیهی است نامهای بسیاری راذکر نکرده‌ام که همه رااهل نظر بخوبی میشناسند.

دردوران سازندگی شتابان کشور، مسائل ناشی ازمعماری ، دارای اهمیت خاص بود. تعدادی از مهندسان ومعماران ایران، گرایش محسوسی به تقلید از غرب نشان دادند. بسیاری ازساختمانهای قدیمی ومحلات سنتی شهرهای ما متاسفانه به‌بهانه‌نوسازی ویران شد وجای خودرابه بناهای بی هویت وناهماهنگ باآب وهوا وشرائط محیط وزندگی ایرانی داد. دراین زمینه نیز شهبانو به تلاش برخاست وتوفیق یافتیم بسیاری ازبناهای قدیمی را مرمت کرده واز تخریب محلات ونقاط سنتی جلوگیری کنیم.

خوشبختانه باید بگویم که بسیاری از معماری

ایرانی نیز باالهام ازشرائط اقلیمی وسنتهای ملی هنر ایرانی، درابداع سبک جدید معماری ایران توفیق یافتند وبه نحوی مطلوب شیوه‌های نورا باخصائص قدیم ایرانی تلفیق کردند.

فصل هفتم

کوشش برای انقلاب اداری

دیوان سالاری (بوروکراسی) مشکلی است جهانی که اختصاص به ایران ندارد ولی متاسفانه ازدیرباز درکشورما بصورت یک تاسیس اجتماعی ومقاوم درآمده. قبلا" یادآور شدم که بخشی از اصل دوازدهم منشورانقلاب ما اختصاص به انقلاب اداری ومبارزه بادیوانسالاری داشت. مامیدانستیم که دراین رهگذر به مبارزه باهیولائی میپردازیم که درگذشته همواره پیروز بوده است:

هیولای کاغذبازی، کندکاری، کارامروز به فردا نهادن، که برای پیروزی برآن بیش از هر چیز به تغییر بنیادی دررفتارهای فردی، روانی واخلاقی ضروراست ومیدانستم که این تغییربنیادی، کاری آسان نیست.

اصلاحات آموزشی، شرط لازم اصلاحات اداری

عقیده من همواره برآن بود که دستگاه اداری باید درخدمت مردم باشد وکارمندان موظفند باحس مسئولیت وروح قاطعیت وسرعت عمل به حل وفصل مسائل مردم وتمشیت امورمملکت بپردازند. ولی میدانستم که باید درروبه سازمانهای اداری نسبت به مردم تغییر حاصل شود وهم دررفتار مردم در برابر دستگاه اداری.

ضرورت انقلاب اداری ازاین جهت احساس میشد

که حجم کاردستگاههای اداری مملکت به سبب افزایش سریع نفوس وبسط وتوسعه اقتصاد ملی واجرای اصل عدم تمرکز وایجاد سازمانهای جدید روزبه روز افزایش می یافت .

ما به دشواری تلاش خویش آگاه بودیم و می دانستیم که باید به اصلاحی بنیادی در سازمان اداری ایران پرداخت . بهمین سبب انقلاب اداری و آموزشی رالازم وملزوم یکدیگر می دانستیم . هدف انقلاب آموزشی درهمه سطوح ومقاطع تحصیلی آن بود که مردم ایران ازدرایت وبینش وتدبیرلازم برخوردار شوند وطبیعتا " این برخورداری حسن جریان امور اداری مملکت راباعث می شد.

باید مجددا " به این نکته اشاره کنم که یکی ازاهداف تشکیل سپاههای دانش ، بهداشت وترویج وآبادانی نیز این بود که درسطح روستاهای کشور ازسنگینی دستگاه اداری کاسته شودوروحیه جدیدی بوجود آید. آرزوی من آن بود که براثر انقلاب آموزشی، این روحیه برهمه افراد جامعه تسری یابد وهرایرانی، بادانش وآگاهی لازم، خود راعضوی موثر ومسئول ازجامعه متحول ایران بداند.

براجرای انقلاب اداری، یک شورای مرکزی تشکیل شد ونمایندگان آن ماموریت یافتند که در همه سازمانهای دولتی به تغییر واصلاح روشهای اداری بپردازند. دراین زمینه ،نتایجی بدست آمد ،بعضی ازتشریفات سبکتر وآسانترشد ودرچند جا اصل عدم تمرکز جامه تحقق پوشید. همچنین کوششی قابل‌ملاحظه برای آشنا ساختن مسئولان اداری باروشهای جدید مدیریت واستفاده از"کامپیوتر"درسازمانها معمول گشت .

مقاومت سرسخت دیوان سالاری

تأسیس بازرسی شاهنشاهی

درطی سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ اندک اندک برهمه مشهود گشت که دیوان سالاری ودیوانسالاران ، سخت دربرابر این اصلاحات مقاومت میکنند ونفوذ ناپذیرند. هیولای دیوانسالاری تغییرشکل میافت اما توانا وپابرجاست .

ما ، درسال ۱۳۲۸ سازمان بازرسی شاهنشاهی راتشکیل داده بودیم. تشکیل این سازمان درحقیقت چیزی نبود جز احیای یک سنت قدیمی ایرانی که در زمان هخامنشیان "چشم وگوش شاه" مینامیدند، که بازرسانی ازجانب پادشاه درهمه نقاط ایران مامور مراقبت درامور ورسیدگی به شکایات مردم بودند. تاسیسات مشابهی دربعضی ازکشورها منجمله ممالک اسکاندیناوی وجوددارد.

هیات بازرسان شاهنشاهی، مستقیما" درمقابل خود من، مسئول بودند ووظیفه داشتند که مشکلات ونارسائی ها را ، بی اغماض یادداشت کنندوبه من گزارش دهند. هرایرانی میتوانست به این بازرسان مراجعه وشکایت خودرا عنوان وطرح نماید واین بازرسان موظف بودند، دقیقا" به این مراجعات رسیدگی کنند، ولو ناچیز واندک بوده باشد.

بمدوبست ، نادرستی ، کندکاری چنان در خلقیات گروهی ازاعضای دستگاه اداری، ومراجعان آنها ، ریشه داشت که وجود همین بازرسی تا حد زیادی ازبروز آنها پیش گیری میکرد.

بازرسی شاهنشاهی، درسال ۱۳۴۰ منحل شد

ودرسال ۱۳۵۵ باشکلی نوین بنام "کمیسیون شاهنشاهی تجدید حیات یافت . دراین کمیسیون نمایندگان سازمانهای اداری، حزب رستاخیز ملت ایران، اطاقهای بازرگانی وصنایع ومعادن ووسائل ارتباط جمعی شرکت داشتند. کمیسیون شاهنشاهی ماموریت یافت دقیقا" به برنامه‌های وزارتخانه‌ها و سازمان های دولتی رسیدگی کند وهرجا اشتباه، کندی، نقص ویا سستی درکار باشد گوشزد نماید و احیانا" خاطیان ومقصران را تنبیه کند.

کمیسیون شاهنشاهی، درحقیقت شکلی جدید در درنحوه تجزیه وتحلیل وانتقاد امور عمومی بشمار میآمد ومن تصور میکردم که درعمل موثرتر ازنحوه کار احزاب سیاسی کشورهای غربی خواهد بود. متاسفانه ، نتایج کارکمیسیون شاهنشاهی مانند بسیاری دیگر ازتدابیری که در سالهای اخیر اتخاذ شده بود، براثر حوادث زمستان گذشته مشهود نگردید واین طرح به ثمر نرسید.

درمیان همه اصول انقلاب ما ، انقلاب اداری دشوارتر بود چراکه تحقق آن با یک دگرگونی بنیادی درروحیات مردم وروشهای اداری بستگی داشت . به موازات این کار، ما به اجرای اصل عدم تمرکز پرداخته بودیم که لازمه آن ایجاد وتاسیس سازمانهای جدید درسطوح مختلف کشور بود. درحقیقت پیشرفت این دوبرنامه ، به موازات یکدیگر مسابقه‌ای بود با زمان که فرصت توفیق درآن دست نداد.

تحقق بعضی ازبرنامه‌های بنیادی ، احتیاج به مدت زمانی طولانی دارد. درزمینه اصلاحات اداری، متاسفانه من وقت کافی نیافتم ومتاسفانه دستگاه اداری ایران دراین رهگذر یاری نداد.

فصل هشتم

آزادی زنان

درنهضت بزرگ نوسازی ایران، که به آن "تمدن بزرگ" نام دادم، زنان ایران، سهم ومسئولیت مادی ومعنوی بزرگی داشتند.

به حکم انصاف وعدالت، برابری کامل زنان ومردان درهمه حقوق، ازجمله سیاسی، امری الزامی بود. بهمین سبب براساس اصل پنجم انقلاب شاه وملت، قانون جدید انتخابات، زنان را ازحق انتخاب کردن وانتخاب شدن، برخوردار نمود.

آزادی زنان

براساس ماده ۱۰ قانون انتخابات قبلی، زنان درردیف مجانین وورشکستگان به تقصیر ومتکدیان حرفه‌ای ومحکومین دادگستری، ازحقوق سیاسی محروم بودند.

این طرز فکر هم اکنون باردیگر، باکسانی که قدرت وحکومت رادرایران غصب کرده‌اند، درکشور ما حاکم شده. ولی ما، که می خواستیم ایران را به شاهراه ترقی هدایت کنیم، چگونه می‌توانستیم دختران وخواهران وهمسران ومادران خودرا درشمار مجانین ومجرمین تلقی نمائیم؟

اسلام وقرآن، برخلاف آنچه غاصبان کنونی حکومت وقدرت درایران تصور وعمل می‌کنند، مخالف احترام ورعایت حقوق زنان نیست. حقوق زن دراسلام، بمراتب

بیش از آن است که غالباً" تصور میشود. از جمله این حقوق مسلم، یکی استقلال کامل مالی وحق اداره ثروت ودارائی شخصی است که تا این اواخر در بسیاری از ممالک مترقی اروپائی بطور کامل وجود نداشت.

ما، با الهام از فرهنگ وتمدن کهن ایرانی که برای زنان مقامی والا قائل شده وبا الهام از فلسفه ومعنویت اسلام، عقیده داشتیم که باید در جامعه نوین ایران برای زنان ایرانی سهم ومقامی فراخور تعداد وامکانات آنان بوجود آورد، وبه این راه رفتیم. در آئین باستانی زرتشت، حقوق زن ومرد برابر است ودین مقدس اسلام نیز مخالفتی با حقوق سیاسی واجتماعی ندارد. بهمین سبب، من وضع زنان را در جامعه ایرانی، غیر منصفانه غیر عادلانه ونامعقول میدانستم. تحول اجتماعی نشان خواهد داد که حق با من بود وآنچه اکنون در زمینه سلب حقوق سیاسی، فردی وفرهنگی از زنان ایران صورت میگیرد، ارتجاعی وصریحاً" مخالف توسعه وترقی است.

چگونه میتوان قبول کرد که باردیگر، نیمی از نفوس مملکت ما، از همه حقوق محروم شوند ونتوانند در زندگی وسازندگی اجتماعی مشارکت نمایند.

سخنان علی ابن ابیطالب (ع)

اکنون باردیگر چادر در ایران عملاً" اجباری به خواهران ومادران ما تحمیل شده. امکان ورزش کردن از دختران جوان ایرانی سلب گردیده واین فعالیتها برای دختران "شیطانی" تلقی می شود.

برای من حتی قابل تصور نیست که مشارکت

زنان درزندگی اجتماعی عملی "شیطانی" باشـــد .
ارتجاع، کهنه پرستی، تزویر وعوام فریبی غاصبان قدرت وحکومت درایران درزمینه سلب حقـــوق وامکانات زنان ایرانی، مشمئز کننده است .

اگربعضی اززنان، خود آزادانه بخواهندچادر بسر کنند، امری طبیعی است ومن هرگز مخالف آن نبوده‌ام . اماچگونه وبه چه عنوان وحقی میتـوان نیمی ازجمعیت‌کشوررا از لذائذ ورزش محروم کـرد؟ کهنه پرستان ومزدورانی که اکنون برایـــران حاکمند، نمیدانند که توسعه ورزش‌نوعی پیش‌گیری ازشیوع بیماریها وامری مفید بلکه لازم درزمینـه تامین بهداشت عمومی است . آنها نمیدانندیـــا نمیخواهند بدانند که تندرستی بزرگترین سرمایـه هرملت است .

چگونه زنی که چادر بسرداردمیتواندراننندگی کند، درکارهای اداری شریک وسهیم باشد، طبیـب باشد، قاضی باشد........؟ درطی پانزده ســـال اخیر زنان ایران درکلیه شئون زندگی،حرفــه‌ای صنفی واجتماعی باتوفیق کامل شرکت‌کردند ونشان دادند که برای تقبل همه مسئولیتهادر سطـــوح مدیریت ، کفایت ولیاقت دارند . دراین پانـــزده سال زنان ما به مقامهای وزارت ، سفارت ،معاونت وکالت ، استادی دانشگاهها وهمه مناصب ومقامـات مهم مملکتی دست‌یافتند وبخوبی وشایستگی ازعهـده انجام وظایف ومسئولیتهای خودبرآمدند .

دختران جوان ما ، سهمی بزرگ در مبارزه بـا بیسوادی وکامیابیهای تردید ناپذیر سپاه‌بهداشت داشتند . اکنون آخوندها میخواهند زنان ایرانـی را از همه این دستاوردها محروم کنند .

بیم من ازآن است‌که بازگشت‌به خرافـــات

وپیش داوریهای صدسال پیش ، تحمیل مجدد چادر به زنان وسلب حقوق وامتیازات قانونی راسبب شود که نتوانند چنانکه باید وشاید وظایف مادری خود را درزمینه تربیت فرزندان ایران برای قرن آینده انجام دهند. بدیهی است اگرنیمی ازجمعیت یک کشور ازحقوق وامتیازات اجتماعی وسیاسی محروم وحتی آزادانه وبلامانع قادربه تحصیل وکسب علم درهمه شئون نباشد، نیم دیگرنیز نخواهد توانست به همه مدارج ترقی وتکامل دست یابد.

آینده نگران، عقیده دارندکه بر اثر بسط وتوسعه صنایع خودکار انسانها درقرن آینده هفته‌ای سه یاچهارروز بیشتر کارنخواهند کرد. آیا قابل تصور هست که درچنین جامعه‌ای زنان حتی از حق ورزش کردن بطور آزادانه محروم باشندومادران ایرانی مجبورگردند که چادر برسرنهند وخودرااسیر کفن سیاه نمایند؟

قبلا" به آشوبهائی که درسال ۱۳۴۲ بوسیله ارتجاع سیاه برای مبارزه با اصلاحات اجتماعی ایران فراهم شده بود، اشاره کرده‌ام. خوشبختانه این آشوبها دیری نپائید ونور برظلمت پیروز شدوکشور ما توانست مقامی شایسته وفراخور خوددرمیان ممالک جهان بدست آورد.

دراین رهگذر، اکثریت قاطع روحانیون ایران ، به ضرورت ترقی وتحول اجتماعی وقوف یافتند وبسیاری ازآنان صمیمانه دراین راه کوشش وهمکاری کردند.

آیالازم است یادآور شوم که طبق قانون اساسی ایران، پادشاه حافظ ونگاهبان مذهب شیعه اثنی عشری است ومن همواره دراین زمینه کوشا وبه سوگند خود سخت پای بندبوده‌ام.

نمیخواهم دراینجا ازکسی نام ببرم، چه بسیارند روحانیون موجهی که شدیداً" باگفتار و کردار شخصی که اکنون درقم حاکم است مخالفند.

حضرت علی ابن ابیطالب (ع) فرموده است "فرزندان خودرا برای جهان فردا پرورش دهید" آیا سکوت روحانیون درمقابل اعمال ارتجاعی و خرافاتی که درایران صورت میگیرد، مخالف فرموده امام شیعیان نیست ؟

عدالت، اساس و عصاره اسلام است

من هرگز ازانجام تعهد وسوگند خوددرحفظ وصیانت مذهب شیعه اثنی عشری ودفاع ازآن درمقابل حملات مادی گرایان، بازننشستم واکنون عمیقاً" متاسفم که طرز تفکر "مارکسیست اسلامی" یعنی جمع غیر قابل تصور بین اضداد درمیان گروهی از روحانیون ایران نفوذ کرده است.

برداشت من از اسلام ،همواره دقیق ومستند به متون معتبر بوده است، حال آنکه شخص حاکم برقم وبعضی دیگر از"روحانیون" ایران دین رابه نفع مصالح شخصی ومادی واغراض وهوی وهوسهای خود تفسیر وبه بازیچه‌ای تبدیل نموده‌اند.

نص صریح قرآن وروح ومعنویت اسلام شدیداً" کینه ونفرت وانتقام وآدمکشی وغارت ودزدی راکه اززمستان ۱۳۵۷ تاکنون برایران حکومت دارد محکوم میکند. اساس عصاره اسلام چیزی جز عدل وانصاف نیست وانقلاب شاه وملت که برای تحقق عدالت اجتماعی ومشارکت ملی بنیان نهاده شد، مستقیماً" ازاصول وتعالیم اسلام الهام گرفته است.

اعتقادات عمیق مذهبی، اساس زندگی معنوی واخلاقی هرجامعه است که اگر دستخوش مادی گرائی شود، با مخاطرات بسیار روبرو خواهد شد. ایمان، بهترین وموثرترین ضامن سلامت فکری جوامع بشری است که باعث میشود انسانها بمراتب ومدارج عالی روحانی ومعنوی دست یابند واز بند مادیات وخودپرستی رها شوند.

درسطح جوامع نیز، ایمان واعتقاد بزرگترین نیروها است. وهیچ مرام سیاسی ونظام عقیدتی نیست، که انسانها رااز اعتقادات مذهبی ومعنوی بی نیاز گرداند.

بخت بزرگ ایرانیان این بود وهست که در پرتو روحانیت ومعنویت تعالیم مقدس ومترقی اسلام زندگی میکنند ودرمراحل دشوار زندگی اجتماعی وتاریخ خود همواره ازاین منبع کسب فیض کرده اند، همه کسانی که برای تحقق وپیشرفت انقلاب اجتماعی وملی کوشیدند، میدانستند ومیدانندکه تلاش آنها دقیقاً" منطبق با تعالیم عالی اسلام وملهم ازآن بوده است وباید ازاین جهت مفتخر وسربلند باشند.

اعتقاد راسخ من به اسلام وکوششی که برای حفظ وصیانت وتوسعه آن انجام میدادم مانع احترامی عمیق به سایر ادیان حقه نبود وهمواره باالهام ازسنتهای ملی ایرانی کوشیدم که ایران سرزمین همزیستی میان همه افکار وادیان باشد، که متاسفانه اکنون نیست ودستخوش تعصب وخشونت وخرافات شده است.

مانسبت به همه کسانی که درایران میزیستند احترامی عمیق داشتیم، ولو اینکه اهل دیانتی جز اسلام باشند وتعلیم اسلام نیز جز این نیست بی ـ احترامی بمذاهب دیگر وتعصب وخشونت وسلب حقوق سیاسی

وآزادی فکر وعقیده راکه برایران حاکم شده، بدون تردید محکوم کنیم.

فصل نهم

مبارزه با تورم، سوداگری و فساد

اصرار و تاکید همیشگی من بر آن بود که مصالح عمومی باید برتر از منافع خصوصی باشد و همین امر باعث شد که بعضی از گروههای جامعه به مخالفت با سیاستی که اعمال میکردم برخیزند. حتی قبل از آنکه ائتلاف شوم سرخ و سیاه کمر قتل و ویرانی کشورمان را به بندد.

دو هدف از اهداف انقلاب سفید مربوط به مبارزه با فساد و سوداگری بود. من بخوبی میدانستم که بر اثر کوشش برای مبارزه با فساد و معاملات سوداگرانه، افراد صاحب نفوذ و ثروتمند بسیاری به مخالفت با من خواهند پرداخت و چون منافع خود را در خطر ببینند از توسل به هیچ چیز امتناع نخواهند داشت.

دو اصلی که به آنها اشاره کردم، اصول چهاردهم و نوزدهم انقلاب سفید است: یکی مبارزه با تورم و گرانفروشی و معاملات سوداگرانه و دیگری مبارزه با فساد. در کنار تقسیم اراضی و اصلاحات ارضی از یک طرف و مشارکت کارگران در سود خالص و سهام واحدهای صنعتی از طرف دیگر، اجرای دو اصل مورد اشاره باعث شد که اتحاد جدیدی از دشمنان ایران علیه سیاست من بوجود آید.

اصل چهاردهم (که در سال ۱۳۵۴ اعلام شد)، مربوط به تعیین و تثبیت قیمتها بود تا از تورم بی رویه جلوگیری شود و اقدامات ضروری در جهت حفظ و صیانت

حقوق مصرف‌کنندگان بعمل آید. اعلام این اصل بر اثر احساس روزافزون فشار تورمی درکشوروافزایش سریع قیمتها، لازم وضروری به نظر آمد. پیدایش فشارهای تورمی ناشی از افزایش سریع درآمدسرانه (درحدود ۲۰٪ درسال است) بود که به ارتقاء سطح تقاضاهای کالاهای مصرفی وواردات انجامید وهمچنین فزونی عرضه برتقاضا موجب ترقی قیمتها گردید.

تورّم

تورم ناشی از این وضع، باوجود رونق عمومی اقتصاد کشور، درحدود ۲۰٪ ونتیجتاً" خطرناک به نظر میرسید، قوانین ومقررات موجود آن روز کشور کافی ووافی به مقصود،یعنی جلوگیری ازافزایش قیمتها، نبود.

باید یادآور شوم که در بیشتر کشورهای باختری ،جستجوی سودفراوان ازجانب فروشندگان سوداگری، انحصارات مواد اولیه، تعدد واسطه‌ها ومسابقه جهنمی بین دستمزدها وقیمتها، از عوامل اصلی تورم بشمار میرود که‌اگر بدان توجه کافی مبذول نشود ممکن است به اضمحلال جهان غیر-کمونیست منتهی گردد.

درایران از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ جلوگیری نسبی ازفشار تورمی میسر گردید وحتی دربعضی موارد کاهشهائی درقیمتها مشاهده شد، بدون‌آنکه‌علی رغم افزایش‌حجم پول در جریان، کندی درآهنگ بسط وتوسعه‌اقتصادی پدیدآید. اما ازاوائل ۱۳۵۷آهنگ افزایش‌قیمتها سریع وسریعتر شد. قوانین‌ومقررات مملکتی ومنطقه‌ای وشهرداری برای تعیین وتثبیت قیمتها مراعات نگردیدوهرچه‌دولت‌کوشیدازطریق

برانگیختن حس وظیفه شناسی عمومی وجلب همکاری بازرگانان وخرده فروشان وبدون سختگیری، عمل نماید، مثمر ثمر واقع نگردید. اینجا بود که ما اشتباهاتی بزرگ مرتکب شدیم وازدانشجویانی که خود داوطلب شده بودند خواستیم به کارمراقبت درنرخ کالاها بپردازند ودربسیاری موارد، طرزرفتار آنان به عکس العملهائی منجر شد ونارضایتی هائی بوجود آورد، بدون آنکه تعدیل موثری درسیر صعودی نرخ کالاها پدید آورد، خورده فروشان ازیک طرف تحت فشار عمده فروشان وواسطه‌ها قرار داشتند که مرتبا" قیمتها راافزایش میدادندوازطرف دیگر تحت فشار سختگیری بازرسان کم تجربه‌ای که میخواستند با سختگیری موجبات تنزل نرخها رافراهم آوردند. احتمالا" بعضی ازاین دانشجویان بازرس، توده‌ای بودند وسختگیری عمدی آنها به گسترش نارضایتی کمک کرد. بعضی ازبازاریان ازاین سختگیریها ناراضی بودندوبه صف مخالفان پیوستند. عکس العمل دادگاههای منفی درمقابل گرانفروشان خشن وغالبا" عادلانه بود، امابه نارضایتیهای گروهی ازبازاریان وکسبه دامن زد. البته این شدت عمل به خورده فروشان وکسبه جزء منحصر نبود وگروهی ازتجارعمده، مدیران واحدهای صنعتی وفروشگاهها وشرکتهای چند ملیتی تحت تعقیب قرارگرفتند وکالاهائی که انحصار کرده بودند مصادره وبه معرض فروش گذاشته شد ویا پروانه کسب آنان لغو گردید. باتمام این احوال باید گفت که حاصل کارمنفی بود وتوفیقی درمبارزه باتورم بدست نیامد.

مقررات مربوط به اعلام دارائی مستخدمین دولت

اصل نوزدهم انقلاب که به سال ۱۳۵۶ اعلام شد،

مکمل اصل چهاردهم بود. براساس این اصل تدابیر مختلفی برای جلوگیری ازهرگونه سوء استفاده واعمال نفوذهای نامشروع وفساد، اتخاذ شد.

براین اساس صاحبان همه مقامات ومشاغل دولتی میبایست درآغاز شروع کار خود درهرقسمت دارائی خود وهمسر وفرزندان صغیر خودرا رسماً اعلام نمایند واگر دارای سهام شرکتها بودند میبایست یاآنهارا به اسناد خزانه واوراق قرضه ملی تبدیل کنند ویااداره آنهارا به بانکهای مجاز وشرکتهای سرمایه گذاری بسپارندتا ازهرگونه اعمال نفوذ وغرض ورزی احتمالی جلوگیری شود. اعلام این اصل قسمتی ازبرنامه کلی مبارزه با فساد بود واین امکان راموجود میاورد که ازهر نوع سوء استفاده ای جلوگیری شود واگر بعضی از مستخدمان دولت ثروتهای نامشروع اندوخته باشند، به مسئولان مکشوف گردد واقدام قانونی لازم درمورد آنان بعمل آید.

هیچیک ازماموران عالیرتبه دولت ، حتی نخست وزیر، وزیران واستانداران وسفرا ازشمول این اصول مستثنی نبودند زیرا مالازم میدانستیم که زندگی فردی واجتماعی مسئولان ازهرگونه شبهه وخدشه بدورباشد واقوام ویادوستانشان نتوانند به هیچ قیمت ازنفوذ وروابط سیاسی آنان بهره مند گردند.

ازطرف دیگر ضروری بود که مستخدمان دولت حقوق ومزایای مکفی دریافت کنند وزندگی آنان ازهرجهت درحدود شئون اجتماعی ایشان، تامین باشد.

این بود برداشت من ازحکومت عامه ودمکراسی مبنای برابری کامل حقوق وامتیازات وتکالیف

افراد جامعه درمقابل قانون که هرکس بتواند به تناسب کاروخدمت وزحمت خودازمواهب ونعم جامعه برخوردار شود واز نابرابریهای غیرعادلانه جلوگیری گردد.

من قبول میکنم که درکشورهای روبه توسعه، براثر افزایش مستمر درآمد،فساد امری غیر قابل اجتناب است . امانه درسطح دولت .

فصل دهم

بنیاد پهلوی

دارائی شخصی من

با توجه به آنچه درمورد سایر مقامات گفتم، باید اکنون به دارائی شخصی خود وچگونگی وضع بنیاد پهلوی بپردازم.

اگرمندرجات بعضی ازجراید راباورکنیم، من ثروتی بی پایان دارم اما واقعیت چیز دیگراست.

به تصمیم من، بنیاد پهلوی درسال ۱۳۳۷ ایجاد شدواز همان آغاز وظیفه ورسالتی اجتماعی وفرهنگی برای آن تعیین گردید. درسال ۱۳۳۹ مقررات وآئین نامه بنیاد رسما" به تصویب رسید وامکانات لازم وکافی دراختیار بنیاد گذاشته شد.

این امکانات عبارت بود ازاراضی ودارائیهای شخصی من، اموال غیرمنقول، مهمانخانه‌ها وسهام شرکتهای مختلف مانند بانک عمران وبیمه ملی.

ریاست عالیه بنیاد باخود من بود واداره امور آن رانایب التولیه وهیات مدیره به عهده داشتند. یک هیات عالی مرکب از نخست وزیر، روسای مجلسین، رئیس دیوانعالی کشور وتنی چنداز مقامات وشخصیتهای خوشنام وموجه مملکتی برامور بنیاد نظارت کامل داشتند وهرسال گزارش مالی وترازنامه آن رادقیقا" رسیدگی میکردند که سپس چاپ ومنتشر میشد ودراختیار همگان قرار میگرفت.

پرداخت سیزده هزار وام شرافتی به دانشجویان

فعالیت بنیاد پهلوی، مخصوصاً " درقسمت فرهنگی ، گسترش فوق العاده یافت وجوانان دانشجوی بسیاری ازکمکهای آن برخوردار شدند. درآغاز سال ۱۳۵۷ طبق آمار موجود ۱۳۰۰۰ دانشجوی ایرانی در داخل وخارج کشور ازکمک هزینه تحصیلی بنیاد برخوردار بودند. البته تعداد زیادی ازدانشجویان ایرانی از کمک های دولت برای ادامه تحصیل خود استفاده میکردند ولی به تحقیق میتوان گفت که دانشجویان برخوردار ازکمک هزینه بنیاد پهلوی برجسته ترین ومستعدترین جوانان ایرانی بودند.

درایالات متحده آمریکا ، بنیاد پهلوی به احداث آسمان خراش عظیمی درنیویورک پرداخت که ازمحل عواید آن میتوانست همه این قبیل هزینه‌ها را تامین وپرداخت نماید.

یکی دیگر ازمهم ترین فعالیتهای بنیاد بنگاه ترجمه ونشر کتاب بود. تاسال ۱۳۵۶ این بنگاه بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب درزمینه‌های جامعه‌شناسی، ادیان ، شعر وهمچنین ازشاهکارهای ادب ایران وجهان انتشار داده بود.

هرسال بمناسبت عید نوروز نویسندگان ومترجمان بهترین کتب سال ، جوائز خودرا که به وسیله بنیاد پهلوی تامین میشد درآئین خاصی ازخود من دریافت میداشتند. برندگان این جوائز راهیاتی ازبرجسته ترین دانشگاهیان انتخاب میکرد. همچنین بنیاد پهلوی بمناسبت عید نوروز هرسال هدایائی برای بهترین دانش‌آموزان مدارس ابتدائی ومتوسطه درسرتاسر کشورارسال میداشت.

دیگر ازفعالیتهای موثر بنیاد پهلوی مرمت مساجد وتکایا وتامین هزینه آب وبرق ونگاهداری آنها بود. گروه کثیری ازطلاب علوم دینی بویژه شهر قم، ازکمک هزینه بنیاد برای ادامه تحصیل خود استفاده میکردند ونیز تعدادی ازنشریات مذهبی ازکمکهای مالی بنیاد بهره‌مند بودند.

یقین دارم که بسیاری از افراد وسازمانهائی که ازمساعدت بنیاد بهره‌مند شده بودند، این کمکهای ذیقیمت راازیاد نبرده‌اند.

برنامه‌های خانه‌سازی بنیاد

باید به توضیحات فوق اضافه کنم که بسیاری ازفعالیتهای اجتماعی، فرهنگی ونیکوکاری که زیر نظر شهبانو انجام میگرفت، ازکمکهای مالی قابل ملاحظه بنیاد پهلوی بهره‌مند بود. همچنین بنیاد پهلوی، به منظور تعدیل مال الاجاره وبا قیمت خانه‌های مسکونی، به انجام یک رشته برنامه‌های وسیع خانه‌سازی باتوجه به امکانات کشور درتولید سیمان وآجر دست زد. دراین رهگذر ساختمان شش هزار واحد مسکونی درسال ۱۳۵۷ دردست انجام بود.

ثروت شخصی من

من هرگز کوچکترین درآمد وسودی از محل بنیاد پهلوی نداشتم بلکه درزمستان ۱۳۵۷ باقیمانده دارائی‌خود رانیز به این بنیاد بخشیدم. مهم نیست که زمان برای اتخاذ این تصمیم مناسب بود یا نبود، من به ضرورت ووجوب اتخاذ چنین تصمیمی اعتقاد داشتم وازاین کار متاسف نیستم.

باید اضافه کنم که واگذاری دارائی شخصی من به بنیاد پهلوی جنبه وقف داشت . بنابراین کسانی که امروز برایران حاکمند ، ازلحاظ اصول مذهبی حق ندارند درتحقق نیت واقف تغییری به عمل آورند آیا آنها مثلا" به اهمیت پرداخت کمک هزینه تحصیلی به دانشجویان شایسته ونیازمند ایرانی آگاهند؟ متاسفانه نه .

واقعیت اینست که اگر من درایران میماندم به حکم ضرورت ناچار بودم مخارج زندگی خودرا کاهش دهم واگر به ایران بازگردم بازهم ناچار به این کارخواهم بود چراکه قسمت مهم از این هزینه‌ها راشخصا" می پرداختم .

حملات وانتقادات ناجوانمردانه بود . به همین منظور بود که چندماه پیش ازآن فرمان خاصی‌در مورد طرز رفتار افراد خانواده سلطنتی امضاء کردم ومتعاقب‌آن دستور دادم هیاتی مرکب از سه قاضی عالیرتبه برای رسیدگی بشکایات احتمالی تشکیل شود .

آیا چنین کاری تیغ دادن برکف زنگی مست نبود؟

البته باید درانتظار پاسخ به تاریخ باشیم .

فصل یازدهم

بسوی تمدن بزرگ

چه بسیار از کارهای من انتقاد شده و بعضی از این انتقادها درست بوده است. اما کمتر کسی است که امروز بتواند دشواریهای فراوانی، که بر آن پیروز شدیم حتی مجسم نماید، و مسلماً" یادرند کسانی که بگویند اگر کوششهای من نبود اکنون ایرانی وجود نمیداشت.

چنانکه خوانندگان ملاحظه کرده اند مرحله نخست تلاش من تضمین استقلال و وحدت و تمامیت ایران در سالهای ۱۳۲۴ – ۱۳۲۵ و سپس نجات کشور از آشوب و هرج و مرج درسال ۱۳۳۲ بود. سپس به بازسازی و توسعه اقتصاد ایران، استقرار و حاکمیت ملی به منافع نفت پرداختیم و پس از سال ۱۳۴۲ بودکه ایران، با تائید کامل ملت، به شاهراه ترقی قدم نهاد.

راهی که من آنرا تمدن بزرگ نام نهادم.

مارکسیسم اسلامی، مکتبی غریب

درزمستان ۱۳۵۶ بمناسبت یک صدمین سالروز تولد پدرم رضاشاه کبیر، کتابی تحت عنوان تمدن بزرگ انتشار دادم. روی سخن من در این کتاب با هم میهنانم بود ودرطی فصول آن هم تروریسم و هم خشونت ضدتروریسم را شدیداً" محکوم کرده وگفته بودم که خونریزی وایجاد رعب ووحشت از هرسو که باشد، عاملی جز فلج کردن پیشرفت جامعه وتخریب

مبانی مودت وتفاهم بین افراد آن نخواهدداشت .

نکته اینست که این فکر گرایش به تخریب جامعه ، درحقیقت مبنای مکتبی است که بخود "مارکسیسم اسلامی" نام داده . برای من که عمیقاً " خداپرست ومتدین هستم ، حتی تصور تلفیق میان معنویت مذهبی ومادی گرائی مطلق مارکسیسم میسر نیست .

مارکسیسم اسلامی چیزی نیست جز جمع اضداد . مگر نه اینست که لنین وپیش ازاو مارکس مذهب را افیون توده ها میخواندند؟

خوشبختانه باید بگویم که بیشتر روحانیون حقیقی ایران ، حتی کسانیکه برای مذهب یک نقش سیاسی قائلند ، این مکتب را مردود شمرده اند .بعضی دیگر گفته اند که برخی ازآراء وعقاید اشتراکی میتواند مفید واقع شود .آری ممکن است چنین باشد .ولی باید پرسید مفید برای چه کسی؟

امروزه بسیاری ازروحانیونی که با مکتب غریب مارکسیسم اسلامی مخالف بودند یا گوشه عزلت گزیده ومهرسکوت برلب زده ویا اینکه موردتعقیب وآزار وشکنجه به اصطلاح پاسداران اسلامی قرار گرفته اند که بنام "خدا وانقلاب" هرچه میخواهند میکنند .

چطور میتوان قبول کردکه انقلابی هم ازمرام اشتراکی الهام بگیرد وهم ازدیانت مقدس اسلام که مادی گری را به هرشکل وهرنوع وهرصورت محکوم میکند؟

چطور میتوان آیات مقدس قرآن وسخنان پیامبر اسلام را با نوشته های متفکرینی که هدفشان مبارزه بادین واشاعه مادیگری بوده است دریک سطح قرارداد؟

ما درحقیقت برسر دوراهی قرارداشتیم ومن راه معنویت واعتلای انسانها را انتخاب کرده بودم. اکنون ایران تحت تسلط ائتلافی از ارتجاع سیاه وکمونیسم قرارگرفته وبه سوی نیستی وویرانی میرود. در این راه مسئولیت روحانیونی که دست در دست کمونیستهای خداناشناس وضد مذهب نهاده اند وبا آنان به مسابقه درعوام فریبی پرداخته اند، بس بزرگ ونابخشودنی است. متاسفانه برای این روحانیون دیگر راه برگشت وجودندارد وبه حکم تجربه چند سال اخیر محکوم واسیر کمونیستها هستند. درآینده نزدیک دیگر کسی درکنار آنها نخواهد ماند وکمونیستها آنها را خواهند بلعید وباید درمقابل تاریخ پاسخگوی جنایاتی باشند که بنام مذهب مرتکب شده اند. متاسفانه این خطر وجوددارد که سرانجام براثر ائتلاف ارتجاع سیاه وکمونیسم مادی گرائی سرخ برایران مسلط شود وآنوقت همین روحانیونی که امروز دست دردست کمونیستها نهاده اند بوسیله خود آنها محکوم خواهندشد.

بسیج دائم ملّی برای پیشرفت

من بخوبی میدانستم که درراه وصول به تمدن بزرگ، موانع ودشواریهای بسیار وجود خواهدداشت صعود، همواره مشکل است. رسیدن به قله ها وبلندیها آسان نیست. نزول مشکل نیست. هیچکس نمیداند حد انحطاط وسقوط چیست.

تمدن بزرگ، ازدیدگاه من، درست نقطه مقابل حالت اختناق وفساد وانحطاط وهرج ومرجی است که اکنون برایران حاکم است.

ازدیدگاه من، تمدن بزرگ بیش ازهرچیز کوششی

است برای ایجاد تفاهم ملی وصلح وصفای اجتماعی وپیدائی شرایط مناسبی که همه افراد جامعه بتوانند به کاروتلاش برای پیشرفت ملی بپردازند...

یک ملت بزرگ نمیتواند کوشش دسته جمعی خود رادرراه توسعه وترقی متوقف نماید وبه گفته ها وافکار عوام فریبانی که از واقعیات جهانی بی خبرند گوش فرا دهد. کشوری چون ایران با توجه به موقع خاص وبسیار حساس جغرافیائی که دارد، برای تضمین بقاء وتامین موجبات ترقی خود باید درحال بسیج وآمادگی دائم باشد. ولی نه چنانکه لنین میگفت، درحال "انقلاب دائم".

هرملت حق دارد، وباید، به تمدن بزرگ برسد وباچون ما ایرانیان به آن بازگردد. این بیان ناشی ازطبیعت تکامل تاریخ است. وما ایرانیان ازطریق تلفیق ارزشهای سنتی وملی خود با بهترین دستاوردهای تمدنهای دیگر همواره دراین راه کوشا بوده ایم.

درجهان هیچ ملتی نیست که بتواند به پیشرفت مادی بی اعتنا باشد وباخود رااز حاصل ونتیجه اکتشافات واختراعات سایر ملل بی نیاز بداند. هیچ ملتی نمیتواند بدون رابطه وداد وستد با ملتهای دیگر زندگی کند. وگرنه دستخوش رکودوسکون ،اسیر پیش داوریها ومحکوم به فناست.

برای ماوصول به تمدن بزرگ دردرجه اول، انتخاب بهترین دستاوردهای تمدنهای دیگربود ولی عقیده داشتیم که برای این کار باید هویت ملی خودراحفظ کنیم . عقیده داشتیم که بایدایرانی بمانیم تابتوانیم ازپیشرفتهای دیگران بهره گیریم.

آیا امکان توفیق وجود داشت؟

این بود آرمانی که من ۳۷ سال بخاطر آن کوشیدم، آرمانی که راهنمای من در هر تصمیم و هر عمل بود.

امروزه بعضیها عقیده دارند که من با شکست کامل مواجه شدم. ولی کافی است ببینیم چه پیشرفتهای بزرگی نصیب ایران شد. شاید هم بیش از آنچه برای دیگران قابل تحمل بود.

از آغاز انقلاب سفید در سال ۱۳۴۲ تا حوادث اخیر، درآمد ناخالص ملی ایران براساس قیمتهای ثابت از سیصد وچهل میلیارد ریال به پنج هزار و ششصد و هشتاد و دو میلیارد ریال رسید، یعنی پانزده برابر شد. درهمین مدت میزان ذخائر ارزی کشور از ۴۵ میلیارد به ۹-۱۵ میلیارد ریال بالغ شد. میزان رشد سالیانه اقتصاد کشور ما در این اواخر از همه کشورهای جهان بیشتر بود و در سال ۱۳۵۷ به ۱۳/۸ درصد بالغ گردید. درآمد سرانه و سالیانه ۱۳۴۲ برابر با ۷۴ دلار و در سال ۱۳۵۷ برابر با ۲۵۴۰ دلار بود و ببین ما بعد از سال ۱۳۵۳ یکی از ده قدرت اقتصادی مهم جهان در میان ممالک عضو صندوق بین المللی پول بشمار میآمد.

درزمان مصدق بودجه سالیانه ایران ۲۰ میلیارد ریال یعنی درحدود ۴۰۰ میلیون دلار بود، رقم آخرین بودجه ملی که از تصویب قوه مقننه گذشت ۵۷ میلیارد دلار بود که ۲۰ میلیارد دلار آن از عواید نفتی و بقیه از سایر منابع مانند مالیاتها تامین میگردید.

ما موفق شدیم طی مدتی کوتاه درقوانین و

مقررات ایران ، حقوق وامتیازاتی برای کشاورزان وکارگران تامین کنیم که درکشورهای دیگر همین گروهها قرنها برای بدست آوردن آنها تلاش کرده بودند. بسیاری ازامتیازاتی که قوانین ایران برای کارگران صنایع قائل میشدند درکشورهای صنعتی سوسیالیست وغیر سوسیالیست نیز وجود ندارد.

سالهای طولانی لازم آمد تازنان کشورهای پیشرفته بتوانند حقوق مدنی وسیاسی کسب کنند. درکشور ما براثر انقلاب شاه وملت ، زنان از حقوق برابر با مردان درهمه شئون برخوردار شدند که متاسفانه میدانید اکنون برآنها چه میگذرد.

تعمیم کامل آموزش همگانی دراروپا وایالت متحده امریکا قریب به یک قرن ونیم طول کشید. ولی پس از انقلاب ملی واجتماعی ما آهنگ گسترش آموزش درایران بسیار سریع بود . حتی مخالفین من هم مجبور به قبول این نکته هستند زیراهمواره از چندین ده هزار دانشجوئی سخن میگفتند که برضد من تظاهرات میکردند.

مبانی تمدن بزرگی که ایران میرفت به آن دست یابد همینها بود. چه کسی میتوانست با این پیشرفتها مخالف باشد؟ من شخصا" فکر میکردم که کسی مخالفتی نخواهد داشت ، ولی دیدیم که چنین نشد.

هدف من ترقی هرچه بیشتر ایران بودومیخواستم آنچه ازنظر سیاسی ، اجتماعی واقتصادی میسراست برای وطنم فراهم شود، وآنچه در امکانم بودانجام دادم. مسئله اینست که آیا امکان توفیق کامل وجود داشت ؟

خیلی ها درباره سیاست من از خواب وخیال

وبلندپروازی محبت کرده‌اند. کوشش من برای پیشرفت ایران مانند پروازی بود، اما خواب و خیال شـــود، زیرا که تا حد زیادی کامیاب شدیم. اما واقعیت دیگری که اکنون مشاهده میکنیم، سقوط مملکت و کوششی است که برای تدنی و انحطاط آن انجام میگیرد.

آنچه اکنون برایران میگذرد، در آرمانها و عقاید پیشین من کوچکترین تغییری به وجود نیاورده است، ولی بخوبی می‌بینیم که اکنون درمقابل ایران بـــا خطر مرگ و نیستی وجود دارد و با امکان بـــــروز عکس‌العملهای شدید و خونین. ومسئول این وضـــع متعصبین مرتجعی هستند که برنامه‌ای جز کشتـــن، سوزاندن و نابود کردن ندارند. اکنون جهل و بلاهت و وحشت برایران حکومت میکند. چنین حکومتی پایدار نخواهد ماند، زیرا نمیتوان برای مدتی طولانی بـه ملتی بزرگ و هوشمند دروغ گفت.

تجاربی از تاریخ

تمدن بزرگ، اکنون برای ملت ایران به یـک افسانه شبیه است. ایرانیان اکنون دستخـــوش نومیدی شده‌اند، اما تاریخ نشان میدهد، که ملت ما از این گرداب فنا نیز نجات خواهد یافت، ماننـــد آن سیل عظیمی که به زیر سنگلاخها و کوهسارها فـــرو میریزد و ناپدید میشود و اندکی بعد مجدداً بـــه منصهٔ ظهور میرسد.

رستاخیز ملت ایران، رستاخیزی شگفت انگیـــز خواهد بود. رستاخیزی براساس همه ارزشهای ملـــی، براساس سنتهای تمدن ایرانی، براساس نیروی کوشش و آفرینش ایرانیان، براساس اندیشه و هنر و استعـــداد ملتی که در طول زندگی خود دشواریها، شکستهـــا و

پیروزی های مادی ومعنوی بسیاردیده است .

اگراکنون بسیاری ازارزشهای ملی ایرانیان تحت الشعاع روح عوام فریبی ونفاق وانتقام قرار گرفته ، تردیدی ندارم که این ارزشهای جاودان در آینده‌ای نزدیک تجدید حیات خواهد یافت . اکنون پرچم خون وانتقام بدست اشباح سیاه درایران به اهتزازدرآمده . هنوز دوران ویرانی ووحشت ادامه دارد. وملت ایران باتحیر به فجایع وخرابیهائی که گروهی متعصب مرعوب یا مجذوب بوجود آورده‌اند، مینگرد. زندانهای ایران انباشته ازبی گناهان است . ازعمق تاریکی ونومیدی،ملت ایران به روشنائیهای دوران تاریخ پرافتخارخودبازخواهدگشت ودوران امیدواری وسربلندی دوباره آغاز خواهد شد وسرانجام هستی سرتمستی وروشنائی برتاریکی پیروزی خواهد یافت .

تنها سئوالی که اکنون مطرح است اینست : بازگشت به روشنائی چقدر طول خواهد کشید و ایرانیان تاکی به این سراب باور خواهند داشت .

فصل دوازدهم

ارتش ایران در سال ۱۳۶۲

من همواره یادآور شده بودم که ایران هیچ گونه سیاست توسعه طلبی، برتری جوئی و ادعاهای ارضی ندارد. ما نمیخواستیم دیدگاههای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را برهیچکس تحمیل کنیم. نمایندگان ایران درسازمان ملل متحد همواره در جهت تفاهم، تعدیل وآشتی اقدام میکردند.

ملت ایران درحال پیشرفت بود، وبرای ادامه پیشرفت نیازبه صلح داشت. ماخواهان صلح بودیم هم برای خود وهم برای دیگران.

با این وجود، سیاست مستقل ملی ما ایجاب میکرد که وسائل وامکانات لازم برای دفاع از استقلال خوددراختیار داشته باشیم: این وسائل وامکانات چیزی نبود جز ارتش ایران.

سیاست من همواره آن بودکه تسلیحات ارتش ایران درحدلازم وکافی برای تضمین امنیت واستقلال ایران باشد. این یک سیاست مخفی نبود وآنرا به صدای بلند اعلام میکردیم. شاید هم همین سیاست باعث سقوط من شد.

بدنیست دراینجا بگوئیم که ارتش ما درسال ۱۳۶۲ چه میتوانست باشد:

تعداد کل قوای مسلح ایران میبایست از ۵۴۰ هزار نفربه ۷۶۰ هزار تن بالغ گردد. ارقامی که ذیلاً میآورم بخوبی نمایانگر قدرت عظیمی

است که ایران درشرف دست یافتن به آن بود :
ـ ۱۵۰۰ تانک موسوم به "شیرایران" که از طــرف مهندسان انگلیسی برای شرائط ایران طراحی شــده واز هرجهت به تانکهای مشابه برتری داشت . ایـــن تانکها قراربود به موتور جدید، توپ ۱۲۰میلیمتری تله متر بالیزر وزرهی ازنوع تازه مجهز باشــدو همه دستگاههای آن باکامپیوترتنظیم ورهبــــری شود .
ـ ۸۰۰ تانک "چیفتن" باموتور جدید ودستگاههــائی که فوقا" ذکر شد .
ـ ۴۶۰ تانک "۶۰ـ ام" مجهز به دستگاههای جدیــد وتوپ ۱۰۵ .
ـ ۴۰۰ تانک "۴۷ ـ ام" باطرح تجدید نظرشده وتوپ ۹۰ میلیمتری که امکان جایگزینی آن بــا تـــوپ ۱۰۵ وجودداشت .
ـ ۲۵۰ تانک "اسکورپیون" مخصوص عملیات اکتشافــی
ـ تانکهای دیگری ازنوع فوق میبایستی متعاقبــا " سفارش داده شود .

ازنظر توپخانه واحدهای ارتش ایران میبایست دارای قدرت آتش مشابه با واحدهای ارتش پیمــــان آتلانتیک شمالی باشدوما میتوانستیم درآینده بسیــار نزدیک درکارخانه‌های داخل کشور توپهای ۱۰۵، ۱۲۰ ، ۱۵۰وحتی قوی تر تولید نمائیم .

برنامه تکمیل نیروی هوائی ایران تاســـال ۱۳۶۲ به این شرح بود :
ـ ۷۸ هواپیمای "۱۴ ـ اف" مجهز به موشکهــــای فونیکس بابرد ۹۰ مایل ودارای رادار بابـــرد ۱۵۰ مایل. این هواپیماها به شش دستگاه پرتاب موشــک مجهز هستند ومیتوانند درآن واحد موشکهای خـــود رابه شش جهت مختلف پرتاب نمایند .

- ۲۵۰ هواپیمای فانتوم که مرتبا" تعمیروترمیم میشوند وآمادگی کامل برای عملیات مختلف داشتند. قدیمی ترین نوع این هواپیما مجهز به بمبهای لیزر وجدیدترین آنها دارای دستگاههای انحراف موشکهای دشمن بودند.
- بیش از ۱۰۰ هواپیمای " ای - ۵ - اف "
- بیش از ۱۰۰ هواپیمای "۱۴-Y " یا "۱۵-Y"تا برای به تناسب برنامه‌های تولید این هواپیماها درممالک متحده امریکا.
- ۱۶۰ هواپیمای "۱۶ اف " که سفارش داده‌شده بود وبرای خرید ۱۴۰ هواپیمای دیگر ازهمین نوع در مذاکره بودیم.
- ۷ رادار پرنده که میتوانست درارتفاع ۳۵۰۰۰ پا پرواز نماید وخرید آنها موجب صرفه‌جوئی در تهیه ۳۰ رادار زمینی میشد.
- ۲۴ هواپیما ی بوئینگ ۷۴۷ و ۷۰۷ برای رسانیدن سوخت به هواپیماهای درحال پرواز. این هواپیماها باطرح مخصوص به راهنمائی خودمن ساخته شده بود ودراختیار داشتن آنها به مااجازه وامکان میداد که بیشترین تعداد هواپیماهای جنگی را در حال پرواز نگاهداریم ومذاکراتی برای خریدهواپیمای دیگرازاین نوع درجریان بود.
- ۵۷ هواپیمای حمل ونقل ۱۳۰ - سی (هرکولس).
- صدها هلی کوپتر ازانواع مختلف. ساختمان و احداث ماشینهای کارخانه هلی کوپتر سازی ایران عملا" درپایان سال ۱۳۵۷ به اتمام رسیده بودوبه این ترتیب تعداد هلی کوپترهای ارتش ایران با هریک از ممالک عضو پیمان آتلانتیک شمالی هم‌آهنگ می گردید.

باید اضافه کنم درکارخانه‌های اسلحه سازی

ایران مادارای امکان تولید سلاحهای زیربودیم:
- موشکهای ضد هوائی "۲ سام" شوروی.
- موشکهای هوا به زمین ماوریک امریکائی باکلاهک تلویزیونی که بسیار دقیق ودارای برد۱۲ مایل هستند. به من گزارش داده اندکه کارخانه سازنده این موشکها درشیراز پس از حوادث اخیربکلی تخریب و ویران گردیده.
- موشکهای ضد تانک TOW. مادرفکر آن بودیم که به نوع متعارف این موشکها که دارای سرعت کمتراز صوت است اکتفا نکرده وبه ساختن موشکهای فوق صوت " TOW" بالیزر بپردازیم.
- موشکهای ضد تانک شوروی.
- دستگاههای پرتاب موشک تله گیده ازنوع دراگون برای نیروی زمینی بابردی دوبرابر متعارف یعنی ۱۰۰۰ متربجای ۵۰۰ متر.

ارتش ایران درپایان سال ۱۳۵۷ دارای سه تیپ هوابرد بودکه می بایست درسال ۱۳۶۲ به پنج تیپ افزایش یابد.

برنامه نیروی دریائی مابشرح زیر بود:
- چهار رزم ناو هشت هزارتنی بادستگاههای پرتاب موشک دریا به هوا باسرعت MACH-3 (سه برابر صوت) ودستگاههای پرتاب موشک دریا به دریا با سرعت کمتراز سرعت صوت وبرد ۹۰کیلومتر. مطالعاتی برای افزایش سرعت این نوع موشکها به مافوق صوت وامکان پرتاب آنها اززیردریائی درجریان بود.
- دوازده ناوشکن سه هزارتنی مجهز به موشکهای دریا به دریا ازنوع فوق الذکر.
- دوازده ناوچه جنگی ساخت فرانسه.
- سه زیردریائی که سفارش داده شده بودونه زیردریائی که قراربوددراروپا (احتمالاً آلمان فدرال وهلند)

ساخته شود.

- پنجاه‌فلی کوپتر مخصوص نیروی دریائی.

- تعداد لازم کشتی‌های نیروبر،کشتی های تانکر سوخت وغیره........

- هواپیماهای نوع " ORION " ساخت کارخانه‌لاکهید، با بردطولانی ماموراتجام وظایف اکتشافی نیروی دریائی.

بعلاوه ایران قادربود درکارخانه‌های تسلیحاتی خودتوپهای ۲۳میلیمتری ضدهوائی روسی ونوع جدیدی ازتوپ ۳۵ میلیمتری ضدهوائی دولوله‌بهتراز سی‌وپنج میلیمتری سوئیسی وتوپ جدید ۲۰میلیمتری ضدهوائی وتقریبا" تمام سلاحهای مورد احتیاج ارتش، غیر از هواپیمارابسازد حتی قسمت عمده تانک هــــا را می توانستیم بسازیم وهمه راتـعمیروتعمیرنمائیم یک‌کارخانه تعمیر موتور هواپیما دردست‌ساختمان بود که‌درنوع خود بی نظیر وتمام احتیاجات نیروی هوائی وهواپیماهای شرکت‌ملی وسایر هواپیماهـــا رادرایران رفع میکرد.

وظیفه وماموریت‌نیروی دریائی ایران نه تنهـا درمحدوده خلیج فارس‌بلکه انجام هرماموریــت و عملیاتی دردریای عمان وسرتاسر اقیانوس هندبـود.

من همواره تاکید کرده بودم‌که ایران قصدبدست آوردن سلاحهای اتمی ندارد. ولی هدف وبرنامه مــا این بود که ازلحاظ تجهیزات متعارف وغیراتمــی یکی از تواناترین ، متحرک‌ترین وموثرتریــن ارتشهای دنیارادراختیار داشته باشیم که هم قادر به حفظ وصیانت‌حدود وصغور ودفاع‌ازاستقلال‌وتمامیت ایران باشد،هم بتواندمنافع مارادرخلیج فــارس تامین کندوهم درصورت‌لزوم درحفظ صلح وثبــات‌در اقیانوس‌هند مشارکت‌نماید.

یکبار سفیر اتحاد جماهیر شوروی، درگفتگوئی با من ازاینکه رادارهای پرنده ماخواهندتوانست تا پانصدکیلومتری داخل سرحدات شوروی را تحت مراقبت قراردهند، اظهار نگرانی کرد. من به وی جواب دادم که ماهواره‌های شوروی قادرندهمه چیز رادرسرتاسر خاک ایران بدقت ببینندومراقبت نمایند.

دراین منطقه ازدنیا، تنها ایران دارای چنین نیروی نظامی بودکه میتوانست ازهرگونه اختلال واغتشاش بطور موثر جلوگیری نماید. تنها ایران دارای امکانات مالی وبخصوص نیروی انسانی کافی بودکه بتواند چنین ارتشی رادرمنطقه‌ای به این حداز اهمیت وحساسیت اداره کند.

بسیارند کسانی که از سیاست دفاعی ونظامی ما انتقاد میکردندوهدفهای مرامبتنی بربلندپروازیهای بی موردوهزینه طلبی ونیز موجدمخارج زاید میدانستند. بنابراین لازم استکه توضیح بیشتری بدهم.

هنگامی که ایران راترک کردم تخاشر ارزیکشور به بیش از ۱۲ میلیارد دلار بالغ میشد.درآمدهای ارزی ایران به حدی بودکه قدرت جذب همه آن هنوز دراقتصادکشور وجود نداشت وزیربنای اقتصادی ایران احتیاج به تکمیل داشت : می بایست شبکه راههای داخلی درایران توسعه وگسترش یابد.بعلاوه ایران دارای تعداد کافی متخصصین فنی ومواد اولیه منابع خود نبود.هنگامی که من ایرانرا ترک کردم نه‌تنها درکشورما مطلقا "بیکاری وجود نداشت ، بلکه یک میلیون تن خارجی درایران کار می کردند، برنامه‌های وسیعی برای تربیت مهندسان ومتخصصان فنی وکارگران ماهردردست انجام بود.

متاسفانه بافشارهای تورمی ناشی ازعوامل مختلف وازجمله آنچه درسطور فوق یادآورشدم ،روبروبودیم.

بنابراین اقتصاد ایران، ناتوان نبودوبه موازات اجرای برنامه‌های وسیع عمران وتوسعه ملی ماقادر بودیم که بدون حذف طرحهای مفید برای آینده مملکت،به تقویت نیروهای دفاعی خود بپردازیم، بخصوص که این عمل برای حفظ وصیانت استقلال وتمامیت ایران وتضمین امنیت کشورلازم و ضروری بود.

فصل سیزدهم

مبانی سیاست خارجی ایران

قبلاً درباره هدفها ودستاوردهای سیاست داخلی ایران سخن گفتم ودیدیم که چگونه کشورما توانست ، پس از نابسامانیهای زمان مصدق، بسط وتوسعه ملی را درمحیط ثبات وآرامش آغاز نماید.

توفیق ایران دراین زمینه وکامیابیهای انقلاب شاه وملت ، بدون یک محیط حسن همجواری ودوستی باکشورهای همسایه وسایر ممالک جهان وبدون تحقق یک سیاست خارجی واقع بینانه میسر نمی شود واکنون به توجیه جنبه‌های مختلف این سیاست خارجی ونتایج آن می پردازم.

روابط ایران

با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

هدف اصلی من درسیاست خارجی این بود که ایران بهترین روابط را باکلیه کشورهای همسایه وهم مرز داشته باشد. من دراین زمینه توفیق یافتم زیرا مانند هرنظامی باوجدان از جنگ نفرت دارم وصلح رابرای کشورخود واجب می‌دیدم. کوشش من برآن بودکه میان ایران وهمسایگانش احترام متقابل ومتساوی برقرارباشد. سیاست ما باکلیه همسایگان مبتنی بر صلح وصفا بود، ولی

میبایست به آنها تفهیم کنیم که درصورت هجوم به ایران واعمال سیاستی خصم آمیز نسبت به کشورما، با مقاومت سرسخت روبرو خواهند شد.

خوشبختانه ما توفیق یافتیم کلیه مسائل فیمابین را با اتحاد جماهیر شوروی به خوبی حل وفصل کنیم. ازجمله این مسائل،یکی اختلافات مرزی بودودیگری چگونگی تقسیم آب رودخانه ارس که طبق حقوق بین المللی براساس پنجاه وپنجاه به انجام رسید. براساس توافق، دوکشور مشترکا" سد بزرگی برروی رودخانه ارس بنا کردیم که هم مقادیر قابل ملاحظه ای برق تولید میکند وهم منطقه وسیعی را آبیاری می نماید. برنامه های مشترک دیگری هم دراین زمینه طرح ریزی شده بود که میبایست سرانجام تولید مشترک برق ازتاسیسات سد ارس به یک میلیون کیلووات درساعت برسد.

حجم مبادلات بازرگانی ما با اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی قابل ملاحظه واین کشوریکی از طرفهای عمده تجارت خارجی ایران بود. براساس فروش وصدورگاز ایران به اتحاد شوروی، این کشور درشرایط رضایتبخشی مجتمع عظیم ذوب آهن ایران را بنا کرد. فراموش نکنیم که درزمان ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور امریکائیها ازقبول تقاضای ایران برای احداث یک مجتمع ذوب آهن سرباززده بودند. روسها همچنین درزمینه اکتشافات وبهره برداری معادن آهن وذغال سنگ درجنوب خراسان ودراستان کرمان به ما کمکهای شایانی کردند.بالاخره باید گفت که قسمتی مهم ازصادرات وواردات ایران به اروپا ازطریق خطوط آهن اتحاد شوروی انجام میگرفت.

اضافه میکنم که ما معادل چندصدمیلیون روبل

وسائل نظامی وجنگ افزار را ازاتحاد جماهیر شوروی خریداری کردیم وقرار بود مقادیر مهمی اسلحه از چکسلواکی خریداری نمایم.

با استفاده از فرصت باید بگویم که من همواره چه درچکسلواکی وچه درسایرکشورهای اروپائی با استقبالی گرم ومحبت آمیزروبرو شدم وروابطی بس دوستانه با رهبران بعضی ازاین ممالک چون چکسلواکی، بلغارستان، لهستان ورومانی داشتم.

مخصوصا "خاطره‌ای پس دلپذیراز گفتگوهای متعدد خود باآقای چائوشسکو، رهبررومانی دارم که دررفتارش نسبت به من، حتی پس از آنکه مجبوربه ترک وطنم شدم، تغییری حاصل نشده است. وی بنظر من مردی است توانا که ازهیچ چیز برای حفظ وصیانت استقلال کشورش فروگذار نخواهد کرد.

ترکیه، دوست ومتحد ایران

درروابط ما باترکیه هرگز مشکلی وجودنداشت اززمانی که پدرم به دعوت کمال آتاتورک به ترکیه سفر کرد، روابط دوکشور همواره بردوستی و همبستگی کامل مبتنی بوده است. ایران همواره خواهان عظمت، رونق وپیشرفت ترکیه بوده وبرای آن اهمیتی وافر قائل شده است. امروزنیزمن از صمیم قلب خواهان سعادت ملت شجاع ترک هستم.

ترکیه وایران درچهار چوب پیمان بغداد با یکدیگر متحد بودند. پس ازامضاء این قرارداد در سال ۱۹۵۶ سفری به مسکو رفتم وخروشچف که ازانعقاد پیمان بغداد ناراضی بود به من گفت: "این پیمانی است تهاجمی که برضد ما تدارک ومنعقد شده!"

به او گفتم ، درمحافل سیاسی ومطبوعاتـــی از یک خط دفاعی درکوههای زاگرس صحبت میشــــــــود وپرسیدم .

- کوههای زاگرس درکجاست ؟ درروسیه یادرایـران ؟

جواب داد :

- درایران

به وی گفتم :

- پس روشن است که پیمان بغداد جنبه تدافعیدارد، نه تهاجمی .

خروشچف لحن صحبت را عوض کرد وگفت :

- با من شوخی نکنید، خودتان بخوبی میدانید که ما میتوانیم انگلستان را با هفت بمب اتمی وترکیــه را با ۱۲ بمب اتمی نابود کنیم .

چه مفهومی میبایست برای این سخنان قائل شد ؟ اندکی بعد خروشچف اعلام داشت که این پیمان مانند یک حباب صابون منفجر ونابود خواهدشد . بعــــد از یک ربع قرن باید قبول کردکه حق باخروشچف بود .

تلاش برای صلح

درکنفرانس نفتی الجزایر درسال ۱۹۷۵ فرصــت یافتم که مفصلا" باآقای صدام حسین رئیس جمهــوری کنونی عراق مذاکره کنم . ماتوانستیم درهمه مسائل به توافق برسیم . وباحسن نیت کاملی که ازدو طـرف ابراز شد، به اختلافات قدیمی دوکشور پایان دادیـم وسوء تفاهمهائی راکه ازدوران استعمار باقــــی مانده بود ازمیان برداشتیم .

ازجمله توافقهای دوطرف ، حل مسئله شط العرب براساس اصول حقوق بین الملل بود .

من همواره عقیده داشتم که رونق وثبات عراق

وخوشبختی ملت آن، مانند سایرهمسایگان، یکی ازشروط اصلی امنیت ایران است.

براساس همین طرزفکر بودکه بکمک افغانستان شتافتیم تابرمشکلات اقتصادی که باآنها روبروبود، فائق آید. چندی بعد تغییرات عمده در حکومت وسیاست افغانستان روی داد، بدون آنکه دولتهای بزرگ غربی ازخود عکس العملی نشان دهند. ما بلافاصله حکومت جدید افغانستان رابه رسمیت شناختیم وبه کمکهای اقتصادی خودادامه دادیم. ولی هنوز هم ازبی اعتنائی دول بزرگ غربی نسبت به تغییرات وتحولات افغانستان متحیرم وازخود می پرسم که آیا نباید این رویه رابه آغاز یک تغییر جهت بنیادی درسیاست ابرقدرتها تعبیر کرد؟

من نخستین رئیس کشوری بودم که پس ازاستقلال پاکستان به آن کشور سفرکردم. ما همواره خودرا دوست ومتحد پاکستان میدانستیم ودر حد مقدوراز هیچ کمک اقتصادی ونظامی به آن کشور دریغ نکردیم. ولی همواره برای بهبود وتثبیت روابط میان کشور اسلامی پاکستان وهندوستان کوشیدیم ومن بطور کلی هرنوع برخورد ومخاصمه میان دوکشور رابرای صلح جهانی بسیار خطرناک میدانستم.

درهمین رهگذر بودکه بااغتنام از حضور ژنرال یحیی خان رئیس جمهوری پاکستان درتخت جمشید بمناسبت برگزاری آئین دوهزاروپانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران ملاقاتی میان ایشان وآقای پادگورنی صدرهیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی ترتیب دادم. امید من آن بود که بدین ترتیب ازخطر برخورد میان هند وپاکستان به مناسبت بحران بنگلادش اجتناب شود.

متاسفانه سختگیری وعدم انعطاف ژنرال یحیی

خان مانع حصول نتیجه شد وامیدهای من به باد رفت .

همسایگان ما در خلیج فارس

روابط ما باکشورهای جنوبی خلیج فارس پیوسته دوستانه بوده است ، بویژه با عربستان سعودی. من چندین بار به عربستان سعودی، کشوری که استقلال و تمامیت آن برای ما مسلمانان واجد اهمیت بسیار است ، سفرکردم، ازجمله دوبار توفیق زیارت خانه خدا را یافتم. من هم مانند هرمسلمان مومن ومعتقد امیدوارم عربستان سعودی بتواند پیوسته با قدرت ثبات ، رسالت خود را دردفاع ازاماکن مقدسه اسلام که هرسال میلیونها نفربه زیارت آنها میشتابند ، انجام دهد.

تاریخ ، ابن سعود بنیان گذار عربستان سعودی را مردی بزرگ ، شجاع ، غیرتمند، مدیر ومدبر می شناسد. باتوجه به اوضاع دلخراش کنونی ایران باید واقعا" خوشحال بود که عربستان سعودی آزادی و استقلال خودرا حفظ کرده وباید دعاکرد که درآینده نیز چنین باشد.

چندسال پیش آقای رابرتز فرستاده مخصوص وزارت امورخارجه ، بریتانیای کبیر درملاقاتی به من اطمینان دادکه کشورش "هراندازه که لازم باشد" حضور خودرا درخلیج فارس حفظ خواهد کرد.سه ماه بعداز این مذاکره ، انگلیسها باشتاب خلیج فارس را رها کردند ورفتند. اگر اشتباه نکنم این اقدام مقارن بود باورود وعضویت بریتانیای کبیر در بازار مشترک اروپا.

پس لازم بود که بهرقیمت هست ، امنیت خلیج فارس حفظ شود وکدام قدرت غیرازایران میتوانست

چنین مسئولیتی را تقبل نماید؟

به همین سبب بودکه ایران درست یک روز قبل ازآنکه انگلیسها ازخلیج فارس بروند حاکمیت خود را باردیگر برجزایر تنب کوچک، تنب بزرگ وابوموسی مستقر کرد.

دربحرین ایرانیان فقط یک ششم جمعیت را تشکیل میدادند. درنتیجه دولت ایران قبول کرد که برای تعیین سرنوشت این جزیره به آراء مردم آن مراجعه شود وآنها استقلال بحرین را برگزیدند.

درسال ۱۹۷۳ به درخواست صریح سلطان‌نشین عمان من تصمیم گرفتم کمک نظامی به آن کشوربدهم تابتواند استقلال وتمامیت خودرا درمقابل شورشیان ظفار، که ازحمایت کمونیستها و یمن جنوبی برخوردار بودند، حفظ وحراست کنند.

چینیها نیزکه، ابتدا ازشورشیان عمان حمایت میکردند، پس ازبرقراری روابط سیاسی ودوستانه با ایران دست ازاین حمایت برداشتند. دراینجا به خوبی دیده میشود که چین درسیاست خارجی خود همواره نقشی صریح وروشن دارد ومن درمذاکراتم باآقای هوآکوفنگ رهبر چین که درپائیز ۱۳۵۷ انجام گرفت، باردیگر متوجه صداقت سیاست خارجی چین و بینش وبرداشت صحیح این کشور ازاوضاع جهانی شدم.

درعمان سربازان ما بادلاوری به وظائف خود عمل کردند تاآنکه دوست من سلطان قابوس توانست براوضاع مسلط شود ونظم وامنیت را برقرارکند.

تلاش برای تشکیل بازار مشترک کشورهای ساحلی اقیانوس هند و افریقا در برابر مداخلات و برتری جوئی کمونیستها

درمقابل خطرات روزافزونی که منطقه ما را تهدید میکرد، بنظر من لازم آمد که یک سیاست مشترک همبستگی وهمکاری میان کشورهای ساحلی خلیج فارس تدوین واتخاذ شود تا بتوانند امنیت این منطقه حساس را تامین وتضمین نمایند.

من عقیده داشتم که کشورهای ساحلی اقیانوس هند، یعنی ایران، پاکستان، هندوستان، بنگلادش، بیرمانی، مالزی، تایلند، سنگاپور، استرالیا، وحتی زلاندنو والبته باکشورهای ساحلی شرق افریقا باید مشترکا" ومتفقا" امنیت این منطقه را تامین نمایند. فراموش نکنیم که هدف از انعقاد پیمان جنوب شرقی آسیا تامین همین نظر بودکه متاسفانه توفیقی حاصل نشد واکنون این پیمان درحال نزع است.

درهمین رهگذر بودکه در مسافرتی به استرالیا درسال ۱۹۷۴ من پیشنهاد کردم بازار مشترک کشورهای ساحلی اقیانوس هند بوجود آید. متعاقب آن، همین پیشنهاد را درسنگاپور به آقای لی کوآن یو رهبر مدبر آن کشور، ودولت هند نیز ارائه دادم.

طبق پیشنهاد من میبایست پس از مطالعه دقیق، مبادلات نیازها وامکانات کشورهای عضو، برنامه‌های جامعی برای بازرگانی وهمکاری میان آنها تنظیم وتدوین شود. بعنوان مثال، من اعلام کرده بودم که ایران حاضراست درزمینه صنعتی کردن

هندوستان وبهره‌برداری ازمنابع معدنی واراضی کشاورزی آن، تشریک مساعی وکمکهای لازم رامعمول دارد.

بدون آنکه این بازار مشترک تشکیل شده باشد، ماکمکهای اقتصادی قابل ملاحظه‌ای به‌بعضی ازکشورهای افریقائی ساحل اقیانوس هندانجام دادیم وحتی قدم فراتر نهاده وازکمک به‌کشورهائی چون سنگال که در کنار اقیانوس اطلس واقع است وبا بعضی ازممالک داخلی قاره افریقا، دریغ نکردیم. من با رهبران افریقای جنوبی برای یافتن راه حل مطلوبی درزمینه مسئله نامیبیا به مذاکره وتبادل نظر پرداختم. همچنین همه رهبران حبشهای سیاه‌پوست مختلف رودزیا را، به حضور پذیرفتم وآنان راحدا"تشویق کردم که درجستجو وتحقق راه حلی عادلانه وصلح‌آمیز برای مسائل آن کشورهمکاری وتشریک مساعی‌نمایند. این اقدامات من درزمینه استقرار صلح درقاره‌آفریقا موجب ابراز تشکر وحق شناسی امریکائی ها وانگلیسها شده بود.

فراموش نکنیم که ایران ازقاره افریقاچندان دورنیست وفقط شبه جزیره عربستان ودریای احمر بااقیانوس هند ماراازآن قاره جدامیکند. ایران نمیتوانست نسبت به توسعه نفوذکمونیسم درقاره افریقا بی اعتنا بماند. این توسعه درسه محور انجام میگیرد: محور نخست ازلیبی بسوی چاد سودان وسومالی یعنی همان محورمدیترانه دریای‌احمر، اقیانوس هند است. محور دوم درجهت ارتباط میان مدیترانه واقیانوس اطلس است ومحور سوم میخواهد قاره، افریقا رادرحد آنگولا وموزامبیک بدونیم قسمت نماید. حتی من این اندیشه رادرسرپرورده بودم که ایران به تامین اعتبار مالی جهت

ساختمان خط آهن سرتاسری شرق وغرب افریقا کمک نماید.
خوشبختانه درحال حاضر مصرومراکش، براثر رهبری برزبدنت سادات وسلطان حسن دوم، استوار برجای خودایستاده‌اند وازاستقلال وآزادی تمامیت خود دفاع میکنند. من درجای دیگر به تفصیل ازاین دودوست‌خود واین دوشخصیت استثنائی جهان وهمچنین ازآقای سنگور رئیس‌جمهورمدبر سنگال سخن خواهم گفت.

باید مجددا" این نکته رایادآورشوم که محورهای نفوذی کمونیزم درافریقادرجهت ازبین‌بردن تعادل این قاره ترسیم شده‌اند ونشانه وجودواعمال یک سیاست سوق الجیشی طویل المدت هستند که اگر به این نکته توجه نشود فردا، افریقای سیاه‌تبدیل به افریقای سرخ خواهد شد.

من عمیقا" عقیده دارم که تشکیل یک منطقه صلح وثبات دراطراف اقیانوس هندمیتوانست باعث شود که دیگر ایالات‌متحده واتحاد جماهیر شوروی دخالتی دراین منطقه نداشته باشند. پیشنهاد من قابل تحقق ومنطقی بود. ولی آیا ایالات‌متحده واتحاد جماهیر شوروی میتوانستند قبول کنند که این پیشنهاد به مرحله عمل درآید وحضور نظامی آنان دراقیانوس‌هند غیر لازم تشخیص داده شود؟

تلاش برای همبستگی جهانی

شاید ضرورت نداشته باشد که به روابط کشور خود باممالک غربی تاکید کنم. به گمان من ایران ازلحاظ مرامی وسیاسی جزئی از اردوی کشورهای دمکراتیک غربی است وازلحاظ اقتصادی قسمت اعظم

مبادلات ما با ایالات متحده امریکا وسایرکشورهای عضو سازمان همکاری وتوسعه اقتصادی صورت میگیرد. باید اضافه کنم که ما دراین اواخر کوشیدیم مبادلات بازرگانی وروابط اقتصادی خود را باسایر کشورهای امریکای شمالی ونیز ممالک امریکای مرکزی وامریکای جنوبی بسط وتوسعه بخشیم.

من همواره صراحتا" گفته ام که سیاست خارجی ما تنها درخدمت مصالح ایران بود. اما بدیهی است که مصلحت ایران ایجاب میکند که همسایگان ما پیوسته درحالت صلح وثبات وترقی بسر برند. به همین سبب پیوسته به سیاست حسن همجواری عمل کردیم وتاجائی که میتوانستیم از مساعدت ویاری به آنان دریغ نورزیدیم. بازبه همین دلیل است که عقیده داشتیم که باید درسیاست خارجی خود اصل تعادل میان دنیای غرب، اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای اروپای شرقی وجمهوری خلق چین را مراعات نمائیم.

ما به همبستگی عمیق وراستین میان همه ملل جهان عقیده داشتیم وآنرا یکی از مبانی سیاست خارجی خود میدانستیم وامیدوار بودیم که سایر کشورهای جهان نیز به این اصل عمل کنند.

من درسال ۱۹۷۴ پیشنهاد کردم که دوازده کشور صنعتی عمده جهان به دوازده کشور عضو اوپک ملحق شوند وبه اشتراک صندوق بین المللی کمکهای اقتصادی رابوجود آورند وهریک ۱۵۰ میلیون دلار سرمایه آنرا تقبل نمایند. برپایه پیشنهاد من میبایست دوازده کشور از ممالک جهان سوم نیز در شورای این صندوق شرکت داشته باشند تا متفقا" به طرحهای پیشنهادی ممالک درحال توسعه رسیدگی شود وتاکید کرده بودم که باید به اولویت طرحهائی

که به استقلال اقتصادی این کشورها کمک میکنند توجه بیشتر به عمل آید.

پس از سال ۱۹۷۳ سه عامل جدید در این رهگذر پدیدار شد: نخست افزایش تعداد اعضای اوپک، دوم تزلزل وضعف دلار که در آن هنگام پولی محکم بود. سوم قیمت نفت، البته اگر قرار باشد که در حال حاضر به پیشنهاد من توجه شود، باید عوامل فوق را هم درنظر گرفت.

برپایه پیشنهاد من قرار بود سرمایه این صندوق سه میلیارد دلار باشد واکنون مبلغ ضروری، بیست میلیارد است وصلاح خواهد بود که سرمایه‌گذاری اولیه هرکشور عضو، با میزان درآمد آن متناسب باشد بدیهی است نمی‌توان ازعربستان سعودی وگابن یک اندازه کمک انتظار داشت.

پیشنهاد من واقع بینانه بود

براساس نظر من، بانک جهانی ترمیم وتوسعه وصندوق بین المللی پول می بایست به عنوان مشاور فنی وعامل انجام وتسهیل سرمایه، سرمایه‌گذاریها، باصندوق همکاری نمایند وبا اتکاء به منافع آن وامهای بیست ساله با نرخ سالیانه ۲/۵ درصد در اختیار کشورهای درحال توسعه قراردهند. آقای مکنامارا رئیس بانک جهانی وهمچنین مدیر کل صندوق بین المللی پول، این پیشنهاد را به تائید وحسن اعتبار فراوان تلقی کردند. فراموش نکنیم که بر اساس این طرح ازیک طرف کمک موثری به توسعه اقتصادی وصنعتی درکشورهای جهان سوم به عمل میآمد وازطرف دیگر ممالک صنعتی ازسفارش های زیادی برخوردار میشدندوصادراتشان رونق میگرفت.

نتیجه نهائی، تحکیم همکاری وهمبستگی‌بین‌المللـــی بود.

ازدیدگاه من این صندوق میبایست با بی طرفی کامل سیاست عمل کندوامکانات خودرادراختیار همه کشورهای نیازمند، بدون توجه به نظام حکومتـــی آنان،قرار دهد.

چنین سازمانی میتوانست درحقیقت یک بنیـاد جهانی وتعاونی همکاریهای بین المللی باشد. این پیشنهادها درچهارچوب یک طرح بین المللی بـــه منظور حل بحران جهانی نیرواراشه شده بود کـــه متاسفانه نه کشورهای صنعتی باآن موافقت کردند، ونه کشورهای عضو اوپک.

بی شبهه این طرح، شجاعانه و ابتکاری بود. اما تخیلی ودوراز واقع بینی نبودوبه تحقـــق همبستگی وهمکاری بین المللی به منظور نیل بـــه ثبات اقتصادی وسیاسی درجهان، تکیه داشت. روشن است آنهائی که پیوسته درجستجوی نابسامانـــی جهانند، نسبت به این طرح نظر خوبی نداشتند.

درست تجسم کنید: اگر اتحاد سرخ وسیـــاه درایران شکست خورده بود وایران میتوانست بـــه قیمتهای فعلی، روزانه پنج تاشش میلیون بشکـــه نفت صادر کند،چه امکاناتی دراختیار ایران بـود وبه چه پیشرفتهای حیرت انگیزی که نائل نمیشـد. بااین امکانات مامیتوانستیم به هدفهای انقـــلاب شاه وملت برسیم ودرحل وفصل مشکلات جهانی، ازجمله مسائلی که درکنفرانس شمال، جنوب مطرح شده بـود، بطور موثر کمک نمائیم.

درمورد مسائل کنفرانس اخیرالذکر ،من مکرراً باآقای ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه بـــه مذاکره وتبادل نظرپرداختم. میان ما اتفاق نظـــر

کامل وجودداشت وهردو معتقد بودیم که مسائل بزرگ اقتصادی وسیاسی جهان، ازجمله مسئله نیرورابایـد یکجا وبطور کلی حل وفصل کرد. امیدوارم رئیـــس جمهوری فرانسه بتواند، علی رغم دشواریهای موجود، به کوشش وتلاش خود دراین زمینه ادامه دهد.

فصل چهاردهم

بزرگان جهان ما

درزمان سلطنت پدرم، سفیران در امور مربوط به سیاست خارجی سهم ونقش عمده‌ای داشتند، والبته درمورد روابط ما باکشورهای خارجی، متاسفانه سهم سفرای آنها درایران به مراتب بیشتر بود.

امروزه سرعت وسهولت مسافرت چنان است که رهبران کشورها میتوانند غالبا" بایکدیگر ملاقات کرده، مستقیما" به حل وفصل مسائل ومعضلات بپردازند. من به سهم خوددرطی سی وهفت سال سلطنت همواره ازاین شیوه نوین دیپلماسی حسن استفاده کردم.

حتی یک کتاب مستقل برای نقل و تحریرتاریخ ووقایع وداستانهای مربوط به این ملاقاتهاکافی نخواهد بود. این دیدوبازدیدهای سیاسی، درصورت وجود حسن نیت، بهترین روش ازمیان بردن دشواریهاونیل به هدفهای صحیح سیاسی است، بهمین سبب است‌که شاید درطول تاریخ، هرگز رهبران کشورها به قدردوران معاصر، بدیدار یکدیگرنرفته باشند.

وطن پرستی سرسختانه ژنرال دوگل

هنگامیکه ژنرال دوگل درراه مسافرت به مسکو، درسال ۱۹۴۳ به تهران سفر کرد، من پادشاهی جوان

بودم وازهمان نخستین لحظه دیدار، مجذوب شخصیت استثنائی این مرد بزرگ شدم. هنگامیکه دوگل از فرانسه سخن میگفت، من همه آمال وآرزوهای خود رادرباره وطنم، درسخنان اوبازیافتم. هدف اوتجدید استقلال وعظمت فرانسه، درداخل وخارج بود. او از آرمانهایش بافصاحت وبلاغت وصراحت سخن میگفت ومن نیز، احساس میکردم، که آرزوها وامیدهای مشابهی برای ایران دارم، پس از این چندین ملاقات دیگر، چه درپاریس چه درایران با ژنرال دوگل دست دادوهربار رشته های مودت و احترام متقابل مااستوارترشد. بایداضافه کنم که غالباً" ازطریق مبادله نامه نیزبایکدیگر ارتباط داشتیم.

پس از مرگ ژنرال دوگل، من برای حضوردرمراسم مذهبی که بیاد اودرکلیسای نتردام ترتیب یافته بودبه پاریس رفتم. تقریباً" همه رهبران بزرگ جهان دراین آئین حضور داشتند. درمیان آنان تنها کسی که درمنزل شخصی خانم دوگل باایشان ملاقات کردمن بودم وشدیداً" تحت تاثیر این توجه خاص که نشانه روابط استثنائی من باژنرال دوگل بود، قرار گرفتم.

من پیوسته این وطن پرست بزرگ را بمانند معلم وراهنمائی برای خود تلقی میکردم. برای شناخت خدمتی که اوبه فرانسه کرده است کافی است وضع این کشور رادرسال ۱۹۵۶ بازمانی مقایسه کنیم که دوگل ازریاست جمهوری استعفا کرد. آنوقت درخواهیم یافت که اوبرای فرانسه چه کرد.

رهبران سه کشور بزرگ درتهران

برگزاری کنفرانس سه کشور بزرگ درتهران

برای من این امکان رافراهم آورد که برای نخستین بار با دوتن ازرهبران بزرگ جهان یعنی روزولت واستالین ملاقات کنم. لازم به یادآوری است که قبلا" وینستن چرچیل را دیده بودم.

دراین میان، ژوزف استالین تنها کسی بود که با رعایت اصول تشریفاتی سیاسی، شخصا" بدیدار من یعنی رئیس کشور میزبان، آمد. برای دیدار روزولت وچرچیل لازم آمد که به سفارت شوروی بروم.

درباره ملاقاتم با استالین گفتنی بسیار است به عنوان مثال، هرگز فراموش نخواهم کرد که وی باصراحت به من گفت :"برای پنجاه سال آینده آسوده خاطر باشید !" آیا میبایست این بیان را همانند تضمینی تلقی کنم که تزارها به سلسله قاجار داده بودند؟

استالین به حدافراط مبادی آداب بود، تا آنجا که درنگ وتوجه کردکه من قبل ازاوشروع به نوشیدن چای کنم. ما ازموضوعات بسیار سخن گفتیم واوهم برهرموضوعی بادقت خاص توجه میکرد. نکته فوق العاده مهم برای من، تجدیدتسلیحات ارتش ایران بود وعجله داشتم که نیازمندیهای خودمان را به تانک وهواپیما باوی درمیان بگذارم.

به محض اشاره به این مطلب، استالین پیشنهاد کردکه تجهیزات وجنگ افزارهای لازم برای یک هنگ زرهی ویک هنگ هوائی رادراختیار ایران بگذارد که شرایط ونحوه واگذاری وترتیب آموزش افراد بعدا" به توافق طرفین معین گردد. البته من به گرمی ازاین پیشنهاد استالین سپاسگزاری کردم. زیرا میدانستم درصورت حصول توافقی عادلانه این عمل گامی بسوی تجدید حیثیت وتحکیم استقلال کشورم خواهدبود. چندهفته بعد نماینده مخصوص

استالین شرایط این پیشنهاد رابه من اطلاع داد. این شرائط سخت ونامطلوب بود. روسها میخواستند که جنگ زرهی درقزوین وجنگ هوائی درمشهد، یعنی هـر دوقسمت شمالی کشور مستقر شود وتاپایان جنگ فرماندهی آن زیر نظر ستاد ارتش شوروی باشد. چون این شرائط مخالف استقلال وحق حاکمیت ملی ایران بود، ازقبول آن سرباز زدم ودر نتیجه روابط من با استالین تیره شد.

باهمه این تفاصیل، باید قبول کنم که استالین سرداری بزرگ ودرحقیقت فاتح جنگ جهانی دوم بود. درکنفرانسهای تهران، یالتا وپوتسدام بازیگراصلی استالین بودکه توانست عملاً نظرات خودرا به دوهمتای دیگرش تحمیل کندو شرائط مناسبی برای اتحاد جماهیر شوروی درصحنه جهانی تحمیل نماید که این کشور هنوز هم ازآن منتفع است.

اکنون که به بحث درباره روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی واستالین پرداخته‌ام بدنیست بگویم که مناسبات من باجانشینانش همیشه آسان نبود. من ازمرام اشتراکی ونظام عقیدتی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی بکلی دوربوده وهستم ودرتمام مدت سلطنت خود باآن مبارزه کردم ومیدانستم که این مبارزه خطراتی رادربر دارد واین خطرات را پذیرفتم. عدم تفاهم میان شورویها ومن تاسال ۱۹۵۶ که برای نخستین باربه مسکو سفر کردم، کم وبیش بطول انجامید. ملاقات من با خروشچف چند روزی بعدازانعقادپیمان بغدادصورت گرفت. قبلاً جریان این ملاقات وعکس العمل خروشچف راباز گو کرده‌ام. مذاکره بانیکیتا خروشچف آسان نبود. او مردی سخت وگاه لجوج بود اما درشخصیت ورفتارش یک جنبه ساده ودرعین حال محیل روستائی وجودداشت

که خالی از لطف نبود. بهرحال ما به توفیق رسیدیم که روابط دوکشور باید برحسن همجواری استوار باشد و از آن پس هردو دولت به این سیاست عمل کردند.

با آقای لئونید برژنف هم در ایران و هم در مسکو ملاقات و مذاکره داشتم. گرچه این مذاکرات گهگاه بسیار حساس و دقیق بود، ولی من از آنها خاطره‌ای بس دلپذیر دارم و صرفنظر از اختلافات مرامی و عقیدتی برای آقای برژنف احترامی خاص قائلم و او را سیاستمداری توانا و کم نظیر میدانم.

آقای برژنف به اجرای سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و اصول قطع نامه‌های هلسینکی سخت دلبستگی دارد. او موفق شده است کشورش را به حداعلای قدرت برساند. اتحاد جماهیر شوروی اکنون بزرگترین نیروی اتمی جهان را در اختیار دارد، و بزودی دارای تواناترین نیروی دریائی جهان خواهد شد. برتری نیروهای زمینی، هوائی و هوابرد اتحاد جماهیر شوروی چنان است که نیاز به مقایسه و بازگوئی آن نیست.

بازگردیم به کنفرانس تهران و ملاقاتهائی که داشتم. طی این کنفرانس بودکه الزاما" جهت دیدار روزولت به سفارت شوروی رفتم. در این هنگام روزولت در حداعلای قدرت و نفوذ جهانی خود بود و چقدر متعجب شدم وقتی با لحنی جدی از من خواست که پس از پایان دوران ریاست جمهوریش او را به عنوان متخصص جنگلکاری در ایران استخدام کنم!! نمیدانستم این تقاضا را چگونه تلقی کنم؟ آیا میبایست فکرکنم که از نظر روزولت آینده ایران آنقدر مطمئن است که باید به فکر جنگلکاری زمینهایش بود؟!

نخستین ملاقات من با وینستون چرچیل هنگامی

صورت گرفت که وی درراه سفربه مسکو توقفی کوتاه درتهران داشت. دراین ملاقات ما به تفصیل پیرامون چگونگی رهبری عملیات جنگی به تبادل نظرپرداختیم باوجود جوانی، من دیدگاههای نظامی وسیاسی خود رابرای چرچیل شرح دادم. عقیده من آن بود که متفقین باید ازجنوب یعنی از ایتالیا وبالکان به اروپا حمله کنند، زیرااین دومنطقه راضعیف تر میدانستم ودلایل دیگری نیز برشمردم.

چرچیل، مطابق معمول برصندلی راحتی لم داده و باتعجب وتحیر به من نگاه میکرد. درتمام مدتی که من صحبت میکردم مستقیماً" به چشمان من نگاه میکردچون سخنانم به پایان رسید سکوت کرد وچیزی نگفت.

سالها بعد، به هنگام مطالعه خاطراتش دریافتم که چرچیل عقاید آن روزی مرا تائید میکرد. اوباهمت وخونسردی فراوان کشورش رابه پیروزی هدایت کرد.

پس از جنگ چندبار باچرچیل ملاقات داشتم. دریکی ازاین دیدارها، که چرچیل مجدداً" نخست وزیر انگلستان شده بود، طی ناهاری درخانه شماره ۱۰ داونینگ استریت، بانو چرچیل نظر مرا درباره نقش آینده همسرش درسیاست انگلستان پرسید. اوفکر میکرد که شاید چرچیل بتواند پس از پایان دوران نخست وزیری، نقش یک مرشد و راهنما ومشاور غیر فعال سیاسی رادرکشورش ایفا کند. من بااین عقیده موافق نبودم وبه خانم چرچیل گفتم که حیثیت واعتبار جهانی شوهرش چنان استکه باید نقطه پایان زندگی سیاسی اش همان مقام رهبر پیروزمند جنگ و نخست وزیری باشدنه چیز دیگر.

رهبران امریکا

هنگامی که به ملت بزرگ ونجیب امریکا می اندیشم، گذشته ازروزولت نام رهبرانی چون ژنرال آیزنهاور، ریچارد نیکسون، هنری کیسینجر، ترومن، ارل هاریمن ولیندون جانسون به‌خاطرم می آید.

قطعا" مورخان اززنرال آیزنهاور بیشتر بعنوان یک سردار ویک رهبر نظامی سخن خواهند گفت. من بیشتر به جنبه‌های اخلاقی واحساسی شخصیت وی فکر میکنم. آیزنهاور، مردی بود واقعا"نیک نهاد که عمیقا" دردل هم میهنانش جای داشت پس ازمرگش من خودرا اخلاقا" موظف دانستم که درمراسم تشییع جنازه این سردار بزرگ وشخصیت استثنائی شرکت کنم فراموش نکرده بودم که بهنگام ریاست جمهوری وی دولت امریکا برای نجات ایران ازخطر هرج ومرج وسقوط به من کمک کرد. باید گفت که سیاست خارجی ایالات متحده امریکا دراین زمان بوسیله مردی مصمم وتوانا چون جان فوستر دالس رهبری میشدوسیاستی بود فراخور شایسته یک قدرت بزرگ جهانی.

ازسال ۱۹۵۳ تاکنون پیوندهای مودت ودوستی استواری میان ریچارد نیکسون ومن وجوددارد.در آن زمان اومعاون رئیس جمهوروقت امریکا یعنی ژنرال آیزنهاور بودکه درزمان حکومتش روابط ما باآن کشوردرحد اعلای خودقرارداشت. این حسن رابطه کامل درزمان ریاست جمهوری نیکسون وجرالد فورد ادامه یافت.

درزمینه سیاست خارجی امریکا، بینش نیکسون

واقع بینانه بود. دوتصمیم مهم وی یعنی خروج امریکا ازجنگ ویتنام وبرقراری روابط عادی ودوستانه باجمهوری خلق چین، هردوعاقلانه ومدبرانه بود. همچنین وی برای حفظ تعادل قوادر جهان وصیانت حیثیت ونفوذ اعتبار آن درصحنه بین المللی اهمیتی خاص قائل بود که درخورتوجه است.

قبل ازاینکه نیکسون به ریاست جمهوری امریکا نائل شود، من مفصلا" درتهران باوی مذاکره وگفتگو داشتم ودرهمه مسائل مهم جهانی تفاهم کامل میان ماحاصل شده بود که براین اساس درصحنه سیاست بین الملل باید هرکشور درجستجوی پیوندها و متحدان طبیعی خود باشد، یعنی ممالکی که با آنها مستمرا" دارای منافع مشترک میباشد وازپیوندهای زودگذر احتناب کند. نیکسون ومن بایکدیگر توافق داشتیم که یک متحد قوی ومطمئن بهترازده کشور متزلزل وناتوان است.

بهنگام اقامتم درمکزیک، ریچارد نیکسون نشان دادکه به پیوندهای دوستی ومودتش، میتوان اعتماد داشت.

باهنری کیسینجر، درمشاغل ومسئولیتهای مختلفش تماس داشتم: نخست هنگامی که رئیس شورای امنیت ملی بود ونیز درزمان وزارت امور خارجه نیکسون وجرالد فورد. اومردی است هم مطلع از سیاست جهانی وهم کاردان مجرب، درروابط اجتماعی وسیاسی پای بند اصول ومعتقد به ضرورت حفظ قدرت سیاسی وبین المللی امریکا ورعایت اصل تعادل درصحنه جهانی. باید اضافه کنم که درزمینه تاثیر عوامل سیاسی، جغرافیائی درمسائل وروابط بین الملل اتفاق نظر کامل میان ما وجودداشت و دارد.

کیسینجر، مردی است واقعاً" هوشمند، زیرک ونکته سنج، صفات وخصائصی که کمتر دربزرگان جهان مشاهده میشود.

روابط ایران وامریکا درزمان وزارت امور خارجه کیسینجر به عالیترین حدخود رسیدکه جلوه‌ای ازآن انعقاد وقرارداد بازرگانی پنجساله وپنجاه میلیارد دلاری میان دوکشور بود.

درمیان سایر رجال سیاسی امریکاکه ازآنان خاطره‌ای دلپذیر دارم، باید به ارل هاریمن، پرزیدنت ترومن وپرزیدنت جانسون اشاره کنم، نخستین دیدارمن با هاریمن درزمان جنگ صورت گرفت ازآن پس اوهمواره نقشی مهم درسیاست خارجی ایالات متحده وروبه حزب دمکرات داشت وموردا حترام بسیار بوده وهست. ترومن دردورانی بس دشوار زمام امور رابدست گرفت وپیوسته با قدرت وحس تصمیم به مقابله با مسائل پرداخت. من شخصا" لیندن جانسون رایک رئیس جمهوری وشخصیتی بزرگ تلقی میکنم که مقامی فراخور خوددرتاریخ بدست نیاورد. همسرش لیدی برد نیز بانوئی شایسته است.

ژرژششم، بوین ولئوم بلوم

نخستین سفررسمی من به عنوان پادشاه ایران به خارج ازکشور، درسال ۱۹۴۸ به لندن صورت گرفت. این مسافرت به مناسبت بازیهای المپیک انجام شدو شاید بهمین سبب وبه علت گرفتاری ماموران تشریفات بودکه ترتیب برنامه‌ها درحدمطلوب انجام نشد، ولی ژرژششم وخانواده‌اش با محبتی خاص مراپذیرفتند که درنتیجه ازاین سفر خاطره‌ای دلپذیر دارم.

طی چند روزاقامتم درلندن مذاکرات مفصلی با

آقای بوین وزیرخارجه انگلستان داشتم. هنگام صحبت ازثروتهای طبیعی ومنابع معدنی ایران، اشاره‌ای به استان کرمان شد. بوین بلافاصله گفت:

– آری متوجه شدم. کرمان که درمنطقه نفوذ ما واقع است."

با تعجب به وی جواب دادم:

– من تصورمیکردم سرتاسر کشورایران جزئی ازدنیای آزاداست."

بوین جواب داد:

– بلی مقصود من همین بود."

سه ماه بعداز مذاکرات بود که فخرآرائی در دانشگاه تهران به من سوء قصد کرد. درهمین سال (۱۹۴۸) یک سفررسمی به فرانسه کردم که طی آن مذاکراتی مفصل با لئون بلوم یکی ازرجال معروف فرانسه وگی موله داشتم. میان ما تفاهم کامل برقرار شد مخصوصا" وقتیکه سخن ازبرنامه‌های رفاه اجتماعی درایران رفت.

همچنین روابط حسنه‌ای میان من وسایر روسای ممالک غربی وجودداشت که درشمار آنها قبلا" به پرزیدنت ژیسکاردستن اشاره کردم.

بزرگان افریقا

ملاقاتهای من با امپراطوری اتیوپی هایله‌سلاسی همواره گرم ومحبت‌آمیز بوده است. من نسبت به شجاعت وشهامت وی درمقابله باحمله ایتالیا احساس تحسین میکردم. مذاکرات بین ما همیشه گرم وصریح بود وچندبار بخود اجازه دادم که به امپراطور، انجام اصلاحات اجتماعی رادرداخل کشورش توصیه کنم.

هنگامیکه امپراطوربرای دفاع از کشورش به

جامعه ملل آمد وتوفیق نیافت من محصل جوانی بودم. جامعه ملل درحفظ استقلال وموجودیت اتیوپی عاجز ماند. سازمان ملل نیز امروزه درموارد مشابه موثرتر ازجامعه ملل دیروز نیست واتیوپی هم امروز چه سرنوشتی دارد !؟

ما درنظر داشتیم کمکهای اقتصادی بیشتری به کشورهای ساحل عاج، گابن وسنگال انجام دهیم. روابط من با پرزیدنت سنگور بسیار دوستانه است. وی درصحنه جهانی ازحیثیت بزرگی برخوردار است وهمگان اورا نه تنها استاد مسلم زبان وادبیات فرانسه وشاعری برجسته، بلکه رهبری توانا ومدبر میشناسند. درملاقاتهایم با پرزیدنت سنگور مخصوصا" درباره فرهنگ افریقای سیاه که بسیار مورد علاقه اوست، سخن گفتیم. بخصوص که من نیز به اعتلای فرهنگ ایران دلبستگی عمیق داشته ودارم.

نظریات پرزیدنت سنگور درتدوین واجرای سیاست آمریقائی ایران بسیار موثر ومفید بود. متاسفانه من شخصا" نتوانستم به سنگال سفر کنم. ولی شهبانو درمسافرت رسمی خود به انجا با استقبالی گرم وپرشور مواجه شد.

دوستان عرب

دوست من سلطان حسن دوم اززمان ولایت عهدی، شجاعت وشهامت ومیهن دوستی خودرا ثابت کردوهرگز ازمواجهه با خطرات بیمی نداشته وندارد.

سلطان حسن دوم، پادشاهی است هوشمند ودانا که تحصیلات عالیه خودرا دررشته حقوق دردانشگاه بردو انجام داده است. وی هم به فرهنگ جدید اروپائی وهم به معارف اسلامی آشنائی کامل دارد.

شاید ضروری نباشد که بگویم تا چه حد آرزومند توفیق وی وسعادت ملتش هستم.

همچنین باید فرصت را مغتنم شمرده سپاسگزاری خود وخانواده‌ام را از میهمان نوازی وپذیرائی گرم ایشان نسبت به ما بازگو کنم.

البته نباید فراموش کنیم که انورالسادات هنگامی زمام امور مصر را بدست گرفت که کشورش درجنگ شکست خورده وملتش دل آزرده وسرگشته بود. او نبرد را با استفاده از جنگ افزارهای روسی از سر گرفت وبرای نخستین بار مصریان را به پیروزی رسانده، سپس بخاطر حفظ صلح وصیانت استقلال کشورش به خدمت مستشاران شوروی خاتمه داد وراهی انحصاراً "درجهت منافع ملت مصر درپیش گرفت. روشن بینی سیاسی وشهامت وواقع بینی انورالسادات، نیاز به بازگو ندارد. به همین سبب است که اورا باید یکی از مردان بزرگ تاریخ ویکی از برجسته‌ترین مراجع سیاسی مصر تلقی کرد.

از صمیم قلب برای توفیق این رهبر بزرگ و سعادت ملتش دعا کنیم.

درباره ملک حسین پادشاه اردن هاشمی، هرچه بگویم کم است. من اورا نه تنها یک دوست، بلکه یک برادر تلقی میکنم. او انسانی است تمام عیار، رئوف، مهربان، باشهامت که کشورش را درشرائطی بس دشوار با تدبیر کامل رهبری میکند.

ملک حسین، بارها با همّت وشجاعت، با نشیب و فرازها ودشواریها به مقابله پرداخت وشایسته آن است که ملتش را به هدفهای بلندی که دارد نائل سازد. دراین مورد مناسب است جریان واقعه‌ای را یاد آور شوم.

چندسال پیش به تحریک جمال عبدالناصر،

کودتائی درار دن ترتیب داده شده بود .به سرکردگی یک ژنرال ، یکی ازپادگانهای آن کشور شورش کرد . ملک حسین با تهور وشجاعتی وصف ناپذیر تنها وبدون محافظ ، به میان افسران وسربازان شورشی رفت .با آنان سخن گفت وسخنانش آنقدر موثرافتاد که همه برایش کف زدند ودربرابرش به خاک افتادندوغائله پایان یافت .

تیتو، چائوشسکو، هواکوفنگ

برای تکمیل توضیحاتم ، باردیگر به کشورهای کمونیست بازمیگردم تایادی ازسه رهبر برجسته این ممالک ؛ مارشال تیتو ،پرزیدنت چائوشسکو وآقای هواکوفنگ بنمایم .

به استثنای ایران ، یوگسلاوی تنهاکشوری است که با مقتضیات وشرایطی بس دشوار ومخاطره آمیز با استالین به مقابله برخاست . تامین اتحاد ملل وجوامع مختلف یوگسلاوی ، کاری آسان نبود وباید صراحتاً گفت که مارشال تیتو دراین مهم توفیق حاصل کرد .

انشاءالله که جانشینانش نیز بقدر اوکامیابی یابند .

پرزیدنت چائوشسکو ، رئیس جمهوری رومانی ، مردی است میهن پرست که باشهامت وسرسختی از استقلال وسربلندی کشورش دفاع میکند . میان ما ، پیوندهای دوستی صمیمانه وجودداشته ودارد . روابط اقتصادی ما ورومانی ، همانند سایرممالک اروپای شرقی منظماً درحال بسط وتوسعه بودکه این خود نشانه تاکید ما بریک سیاست مستقل ملی است .

سرانجام باید اشاره‌ای به صمیمیت و یکرنگی رهبران چین بکنم. به هنگام مسافرت رسمی آقای هواکوفنگ به ایران، که بحران کشور ما به حد اعلای خود رسیده بود، من بخوبی احساس کردم، که چین تنها قدرت جهانی است که صمیمانه به حفظ استقلال و قدرت و اعتبار بین المللی ایران علاقه دارد.

باید این فصل را با تجلیلی از پرزیدنت لوپزپورتیو، رئیس جمهور مکزیک پایان بخشم که اکنون در کشور زیبایشان زندگی میکنم و این سطور را به رشته تحریر میاورم.

هنگامی که به سال ۱۹۷۵ برای نخستین بار طی یک مسافرت رسمی به مکزیک، با ایشان ملاقات کردم، تصور این ایام را نداشتم و فکر نمیکردم که روزی در مکزیک زندگی خواهم کرد.

پرزیدنت لوپزپورتیو مردی است با شهامت که سخت به استقلال اقتصادی و سیاسی کشورش دلبستگی دارد و به خاطر آن تلاش میکند. توفیق ایشان و خوشبختی ملت مکزیک، آرزوی من است.

فصل پانزدهم

در راه تحقق دموکراسی شاهنشاهی

سیاست داخلی ما از سه اصل الهام میگرفت: مشارکت، عدم تمرکز وتوسعه وتحکیم هرچه بیشتر دمکراسی. آرزوی من آن بود که ملت ایران هرچه بیشتر دراداره امور عمومی واقتصادی شریک وسهیم باشد ومیکوشیدم تا ازطریق بثمررسانیدن انقلاب سفید به این هدف نائل شویم.

خانه‌های انصاف، شوراهای داوری، شوراهای ده وشهر واستان، شهرداریها واستانداریها عوامل تحقق سیاست جلب مشارکت عمومی بودند. مشارکت کارگران درسود خالص وسهام کارگاههای صنعتی میبایست ما را به جنبه اقتصادی این هدف نزدیک کند.

البته طبیعی بودکه دراداره امورلشکری، ژاندارمری، پلیس، رهبری سیاست خارجی، مالیه عمومی ونیز سیاست آموزشی، اصل تمرکز بایدمراعات گردد. درقسمت اخیر کوشش ما برآن بودکه ضمن حفظ لهجه‌های محلی، زبان فارسی راهرچه بیشتر بعنوان یکی از عوامل اصلی وحدت ملی درسرتاسر کشورگسترش دهیم.

ما عقیده داشتیم که دلبستگی به ده‌وشهرومنطقه منافاتی با عشق به وطن واحد، یعنی ایران ندارد.

ازدیدگاه من، سیاست جلب مشارکت عمومی، دراداره امور سیاسی مملکت، میبایست بموازات اجرای اصل عدم تمرکز، تحقق پذیرد.

برای این منظور میبایست دستگاه اداری کشـــور زیرورو شود وکارمندانی صدیق ، دقیق، پرکـــار، مبتکر ومیهن دوست تربیت شوند . پیش بینی میشد که درسال ۱۳۶۰ سه میلیون نفر به تعداد کارگـــران ایرانی افزوده شود، ولی ما این امکان رانیـــز داشتیم که در۱۳۷ دانشگاه وموسسه آموزش عالـــی و صدها موسسه آموزشی حرفه‌ای ونیز ازطریـــــق دانشجویان خوددرخارج ازکشور هزاران مدیر ومهندس وطبیب ومتخصص فنی و....... مورد احتیاج مملکـــت راآماده کنیم . تابدین ترتیب دراداره اموروقفـــه وعدم تعادل پدید نیاید . بعلاوه نیروهای مسلـــح ایران بازار کارمناسبی رابرای جذب جوانان مـــا تشکیل میدادند .

سلطنت وحکومت

تحقق دمکراسی، مسلما" بدون طلب مشارکـــت عمومی واجرای اصل عدم تمرکز، امکان پذیرنمـــود، دراینجا باید خاطره‌ای رادکر کنم :

روزی پدرم به من گفت ، "میل دارد کشـــوری برای من به ارث بگذارد که دارای سازمانهای قـــوی سیاسی باشد که بتوانند خود به خود امور مملکـــت رابگردانند" . من درآن موقع خیلی جوان بودم و از این سخن آزرده خاطرشدم وآنرا تعبیر به عدم اعتماد پدرم نسبت به کفایت خود کردم .

هنگامیکه رضاشاه استعفا کردو ایران بـــه اشغال خارجیان درآمد ، دریافتم که با انتقال سلطنت وتاج وتخت به من، آنهم دریک مشروطه سلطنتی،قدرت بخودی خود به من انتقال نیافته است . همان زمان تصمیم گرفتم که باید برای ایران ، یک سازمـــان سیاسی واداری قوی ومتکی به مشارکت مردم فراهـــم

کرد.

شاید بتوان مراسرزنش کردکه دراجرای اصل عدم تمرکز، تندروی کردم، من امیدوار بودم که حزب رستاخیز، بتواند آماده سازی وآموزش سیاسی افراد وآحاد جامعه رابخوبی انجام دهد. ولی چنانکه خواهیم دید، این حزب باشکست روبرو شد.

تحقق مشارکت، اجرای اصل عدم تمرکز، تفویض مدیریت اموزعمومی به مردم، انجام انتخابات آزاد درهمه سطوح، میبایست درچهارچوب سلطنت مشروطه جامه عمل بپوشد.

ایران همواره یک شاهنشاهی بوده وهست، یعنی ترکیبی ازاقوام مختلف، بازبانها، مذاهب، خلقیات وفرهنگهای متنوع. وظیفه پادشاه همیشه تامین وحدت ملی وتحقق همبستگی میان ایرانیان بوده است ومن میکوشیدم که این رسالت راازطریق برپائی یک دمکراسی شاهنشاهی انجام دهم.

تلفیق این دوکلمه بایکدیگر نباید موجب تعجب باشد؛ طبق قانون اساسی ایران، پادشاه دارای اختیارات وسیعی است ومیتواند اندیشه‌ها و برنامه‌های خودرابه قوه مجریه بقبولاند. ولی این اختیارات ناشی ازملت ومشروط به اصول قانون اساسی است. طبق قانون اساسی ایران، پادشاه سلطنت میکند نه حکومت.

ازدیدگاه من، دمکراسی شاهنشاهی عبارت بود ازاتحاد همه اجزای تشکیل دهنده ملت ایران زیر پرچم ودرداخل سرحدات مقدس سرزمین ما. دمکراسی شاهنشاهی، عبارت بود ازاتحاد تمام گروهها وطبقات به منظور تلاش مشترک درراه ترقی میهن.

پس نباید تعجب کردکه این همه کوشش برای جلوگیری ازپیشرفت ما وتحقق هدفهای ملی مابعمل آمد.

فصل شانزدهم .

کامیابیها و ناکامیهای ما

کامیابیهای انقلاب سفید را که بعداً " انقلاب شاه و ملت نام گرفت ، میتوان دریک جمله خلاصه کرد: براثر انقلاب شاه و ملت ، ایران توانست از حالت عقب افتادگی معنوی، اقتصادی و اجتماعی که پنجاه سال پیش گریبانگیرش بود، رهائی یابد و از قرون وسطائی به جهان معاصر گام نهد.

ویرانیهای ناشی از انقلاب و جنگ داخلی کنونی وهرج ومرج حاکم برکشورما ممکن است باردیگر ایران را به عقب بازگرداند ومیهن را از سیر توسعه وترقی برای مدتی طولانی منحرف کند.

واقعیت ارقام

اکنون ناچارم واقعیاتی را به مدد ارقام بیان کنم.

سازمان ملل متحد،ترازنامه درخشان یکربع قرن کوشش ما را انتشار داده است . برطبق این گزارش ، ایران درهمه شئون سیاسی، اقتصادی اجتماعی وآموزشی درصدر کشورهای درحال توسعه قرار داشت . طبق آخرین برنامه پنج ساله ،میزان رشد سالیانه اقتصادکشور ۲۵درصدپیش‌بینی‌شده بود .ما توانستیم‌درسال ۱۹۷۵به‌رقم ۴۲درصدرشدسالیانه به قیمتهای‌جاری برسیم ،تورم‌درآن سال۱۸درصدبودیعنی

چهار برابر ژاپن ! آمار سازمان ملل متحد نشان میدهد که میزان متوسط رشد وتوسعه سالیانه اقتصاد ایران ازآغاز انقلاب سفید تاپایان سال ۱۳۵۷ سیزده درصد بوده است.

درطی مدت ۲۵ سال، درآمد سرانه وسالیانه ایرانیان از ۱۶۰ دلار به ۲۲۰۰ دلار (طبق آمار سازمان ملل متحد) ویا ۲۵۴۰ دلار (طبق آمار رسمی کشور خودمان) رسید.

طی این بیست وپنج سال ، سرتاسر ایران یک کارگاه عظیم توسعه وپیشرفت وساختمان بود. دانشگاهها ، مدارس ، موسسات حرفه ای،بیمارستانها راهها ، خطوط آهن، سدها ، مراکز تولید برق،لوله های انتقال گازونفت ، کارخانه‌ها ، مراکز هنری وفرهنگی، ورزشگاهها ، تعاونیها ،شهرها وشهرک وروستاهای بسیار ساخته شد.

درسال ۱۹۱۱ مسیحی قانونی برای اجرای تعلیمات اجباری به تصویب رسیده بود اما امکان تحقق آن وجود نداشت . نه مدرسه وجودداشت . ونه معلم. درسال ۱۲۹۹ تعداد کل معلمین مدارس ابتدائی، متوسطه وعالی کشور فقط ۴۰ هزار نفربودوایران حتی یک دانشگاه هم نداشت.

درآغاز سلطنت من تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان ۴۰۰ هزار تن بوده ودرسال ۱۳۵۷ازده میلیون نفر تجاوز کردکه نزدیک به ۲۰۰ هزار تن آنان درهیجده دانشگاه و۱۳۷ موسسه آموزش عالی به تحصیلات بالاتر از متوسطه مشغول بودند. پنجاه سال پیش ۹۹ درصد جمعیت ایران بی سواد بودند. این رقم درآغاز سلطنت من به ۸۰ درصدودرپایان ۲۵ درصد رسید.

آیا میتوان منکر این واقعیات شد؟ ممکن است

روشهائی که به کاربرده شد قابل انتقاد باشد اما انکار نتایج بدست آمده غیرممکن است. ملت ایران فطرتا" وطبیعتا" مستعدترقی وتعالی است وحتی پیامبر اسلام نیز از این خصیصه ملی ایرانیان غافل نبود.

توسعه اقتصادی، تنها راه نیل به دمکراسی واقعی

مخالفین، سختگیریها واحیانا" خشونت سالهای اخیررا مورد انتقاد قرارداده ومرا به استبداد و حکومت مطلقه وعدم رعایت حقوق بشر متهم کرده اند. همه این اتهامات قابل بحث است. ولی قبل از بحث درباره آنها، باید به این سئوال پاسخ داد که آیا ماراه دیگری داشتیم؟

ایران، باموقع خاص سیاسی وجغرافیائی خود، کشوری بود باصطلاح "درحال توسعه". تعداد نفوس کشور درسال ۱۳۴۷ بیست وهفت میلیون نفربود که درپایان سال ۱۳۵۷ به سی وشش میلیون نفررسیدو درسال ۱۳۷۰ به پنجاه میلیون تن بالغ خواهد شد، یعنی هرسال باید برای یک میلیون نفرغذا وکار فراهم کرد.

اگر بپذیریم که تنها راه تحقق یک دمکراسی راستین، وجود یک اقتصاد سالم وتواناست باید الزاما" قبول کنیم که کشورهای درحال توسعه، ناگزیرند برای نیل به دمکراسی، ابتدا همه نیروها ومنابع وامکانات خودرا برای ایجاد زیر بنای اقتصادی لازم تجهیز نمایند.

درروزگار ما استقلال سیاسی، بدون یک اقتصاد توانا مفهومی ندارد. توسعه اقتصادی، شرط لازم و واجب تحقق دمکراسی سیاسی ونیل به ترقی اجتماعی است. قدرت اقتصادی ضامن آزادی وحق حاکمیت

ملتهاست. پس ناچار بودیم برای نیل به دمکراسی واقعی ابتدا به سازندگی اقتصاد ملی خود بپردازیم.

کشورهای درحال توسعه برسر دوراهی

کافی است نگاهی به نقشه جهان بیاندازیم تا دریابیم که تنها بیست و پنج کشور، از صدوپنجاه کشور جهان دارای حکومت دمکراسی به مفهوم غربی آن هستند. همه این کشورها، چه آنها که دارای اقتصاد صنعتی پیشرفته هستند و چه آنها که کشاورزی مترقی دارند، از یک سطح زندگی عالی برخوردارند.

صرفنظر از این گروه محدود، اگر بطور مثال هندوستان را درنظر بگیریم، این کشور دارای حکومتی است به ظاهر دمکراتیک، ولی مردم آن با فقر بیماری، اختلافات داخلی، کم سوادی و تعصب در برابر پیشرفت گریبانگیر هستند، و برای تحقق واقعیت دمکراسی در آن کشور چاره‌ای نیست جز ایجاد یک اقتصاد نوین.

دراینجا به عمق مطلب و یکی از دلخراش‌ترین مسائل عصر حاضر میرسیم: کشورهای درحال توسعه دربرابر یک دوراهی قرار دارند. یا باید برای همیشه درحال عقب افتادگی باقی بمانند، یا به هر قیمت که هست، علیرغم دشواریها، موانع فقدان تجربه و نبودن متخصصین، براه توسعه و پیشرفت قدم بگذارند. دراین راه با مخالفتها و سختگیریهای کشورهای صنعتی مواجه‌اند. زمان به زیان آنها کار میکند، فاصله غنی و فقیر روز به روز بیشتر می‌شود.

ممالک پیشرفته امروز، هنگامیکه ترقی و توسعه خود را آغاز کردند با چنین مسائل و موانعی روبرو نبوده، چنین رقیبان خطرناک و توانائی نداشتند و توانستند اقتصاد خود را توسعه بخشند و به یک

نظام دمکراتیک نائل آیند.

فراموش نکنیم که کشورهای پیشرفته امروزی غالباً با نهایت خشونت نسبت به ممالک عقب افتاده وسرزمینهائی که تادیروز مستعمره بودند رفتار کردند. قسمت مهمی از ثروت کنونی کشورهای صنعتی ازغارت کشورهای عقب افتاده بدست آمده است.

تصویری کاذب و خونین از دمکراسی

هنگامیکه، من اجرای برنامه غربتی وهمه جانبه خودرا برای خروج ایران از تاریکی اعصار و قرون وجبران عقب افتادگیهای چند صد ساله، آغاز کردم بخوبی میدانستم که کامیابی دراین رهگذر، مشروط به آماده سازی وتجهیز همه نیروهای ملی است. میدانستم که باید یک حالت بسیج دائم و آمادگی مستمر درکشوروجودداشته باشد تابتوان دربرابر عوامل مخرب ومخالف با پیشرفت، یعنی مرتجعین، بزرگ مالکان، کمونیستها، محافظه کاران وهمچنین تحریکات بین المللی، ایستادگی کرد. میدانستم که بسیج یک کشورکارآسانی نیست و پایمردی وتلاش بسیار میخواهد. اگر میگذاشتم که خرابکاران هرچه میخواهند بکنند، مسلماً امکان توفیق بدست نمی آمد، واگر دست روی دست میگذاشتم وازبیم دشواریهاکاری انجام نمیدادیم مسلماً ایران در عقب افتادگی ورکود باقی میماند ودراین صورت، حکومت دمکراتیک سرابی بیش نبود. فراموش نکنیم که دمکراسی، اگر باگرسنگی، نادانی وناتوانی و انحطاط مادی ومعنوی مترادف وهمراه باشد مسلماً واقعیتی نخواهد داشت.

پس ما ناگزیر بودیم که راه خود راانتخاب

کنیم، انتخاب ما میان استبداد وحکومت مطلقه از یکسو وروشهای انسانی وآزادمنشانه ازسوی دیگر نمود. انتخاب ما درحقیقت میان اغتشاش وهرج ومرج بی حاصل ازیکطرف وحفظ مصالح واقعی میهن ازطرف دیگر بود.

آنچه درپایان سال گذشته ودرسال جاری در ایران میگذرد مرا ازهرتوضیحی در، این زمینه بی نیاز میکند. اکنون درایران اثری ازدمکراسی نیست. آنچه هست برخوردهای خونین است میان گروههای رقیب، که مرامی جزعوامفریبی ودروغگویی وهدفی جز حفظ قدرت، ازطریق ارعاب ووحشت ندارند. هرج ومرج حاکم برایران چنان است که انجام هیچگونه انتخاب آزاد امکان ندارد وسلسل ونارنجک جایگزین ورقه رای شده است.

همکاری با جهان غرب

اکنون که ایران درحال ویرانی است وروبه نابودی می رود، اندک اندک، جهان غرب به سهم و نقش ما درحفظ تعادل بین المللی وتعلق ما بدنیای آزاد، هنگامیکه من درراس امور کشوربودم، پی میبرد. میان ایران وجهان غرب، نه تنها پیوندهای استوارنژادی، فرهنگی ومرامی وجود داشت بلکه همبستگی ومنافع مشترک اقتصادی نیز ما را به یکدیگر متصل ومربوط میکرد وما بخوبی میدانستیم که اگر اروپا دچاربحران شدید شود، ایران ازآثار ونتایج آن برکنار نخواهد بود.

ایران، یکی از کشورهای دمکراتیک غرب بود وپیوندهای بسیاری ما را به اروپا مربوط ومتصل میکرد. حجم مبادلات ایران با اروپای غربی، ازجمله

فروش نفت ، خرید کالاهای سرمایه‌ای واجـــــرای قراردادهای عمرانی، پیوسته در حال افزایش بود. پایان اجرای شاه لوله دوم گاز باعث میشد کـــه ایران بتواند سالیانه سیزده میلیارد مترمکـــعب گاز ازطریق اتحاد جماهیرشوروی به اروپاصادرکند ومابرای سیصد سال ذخائر گاز کافی داشتیم، تحقق این طرح، همکاری اقتصاد میان ایران، اتحـــاد جماهیر شوروی واروپای شرقی واروپای باختـــری رابه میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش میداد.

پس از خرید قسمتی ازسهام کروپ وبابکـــوک، من قصد داشتم میزان مشارکت دولت ایـــران را در موسسات اقتصادی بزرگ بین المللی بازهــــم افزایش دهم. بعنوان مثال ماقصد داشتیم درایران نوع جدید، لوکوموتیو برقی باتلفیق الگوهــــای آلمانی وسوئدی بسازیم. من میخواستم ایــران را درمدیریت شرکتهای بزرگ بین المللی شریک وسهیم وازپیشرفته‌ترین تکنولوژی بهره‌مندسازم. تمــام این طرحها برای ایران، موجد درآمدهای بسیـــار وسودآور بود. ازجمله درصنایع پتروشیمی، مـــا از سرمایه‌گذاریهای خوداستظار درآمدهای قابل ملاحظه داشتیم.

همکاری اقتصادی باایران،یکی ازعوامل ثبات اقتصادی اروپای غربی بود وبه کشورهای این منطقه امکان میداد درمقابل خرید نفت، کالاهـــــای سرمایه‌ای وتکنولوژی خودرا به ممالک نفت‌خیزصادر کنند.

سیاست همکاری وتفاهم واتحادما باکشورهـــای ساحل خلیج فارس واقیانوس هند، برمنافع مشتـرک و واحترام متقابل نسبت‌به اصول حقوق‌بین المللـــل استوار بود وموجب تحکیم روابط این منطقه حســاس

با دنیای غرب میشد. کشورهای غربی، نه تنها به لحاظ نوع دوستی ورعایت اصول انسانی، بلکه ازنظر حفظ وصیانت منافع خودباید به حل وفصل مسائل ومشکلات کشورهای بسیار فقیر وعقب مانده جهان توجه خاص وفوری مبذول دارند. چنانکه بارها گفته ونوشته‌ام اگریک نهضت جهانی برای کمک به کشورهای تهی دست جهان، تحقق نیابد،وقوع یک فاجعه بین المللی غیر قابل اجتناب خواهد بود. ما برای نجات جهان ازاین فاجعه تنها به حرف اکتفا نکردیم وهرچه درامکان داشتیم، انجام دادیم.

تشکیل حزب رستاخیز یک اشتباه بود

یکی ازاشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز دراسفند ۱۳۵۲ (چهارم مارس ۱۹۷۴) بودکه به توصیه من صورت گرفت. هدف من ازاین پیشنهاد آن بود که همه گروههای صنعتی و اجتماعی بتوانند آزادانه دراین حزب عقاید ونظرات واندیشه‌های سازنده خودرا ابراز دارند، وازطریق این حزب همگان دراداره امور مملکتی شریک وسهیم شوند وامکان شناسائی استعدادها فراهم شود. میل داشتم، حزب رستاخیز ملت ایران، یک مکتب آموزش سیاسی وتربیت استعدادها وگسترش حس مسئولیت اجتماعی باشد. تشکیل این حزب به موازات اجرای سیاست عدم تمرکز اداری صورت گرفت. هدف من آن بود که رستاخیز عامل تحکیم مبانی وحدت ملی ودرحقیقت مکمل سیاست عدم تمرکز باشد. آرزو داشتم زنان و مردان ایرانی با حس تحرک ودلبستگی خود به ایران زمین، ازحزب رستاخیز، سازمانی فعال وفراگیر وموثر بوجود آورند.

متاسفانه این تجربه با ناکامی روبرو شد،

پرزیدنت انورالسادات نیزدرمصر ناچارشد، حزب واحدرا ازمیان بردارد وکشورش را به نظام چندحزبی برگرداند.

قدرمسلم این است که حزب رستاخیز ملت ایران درتحقق هدفهای خود، توفیق نیافت و نتوانست به آرمان همکاری وگفت وشنود ملی وبسیج همه نیروهای جامعه درراه ترقی وطن، جامه عمل بپوشاند. ناگفته نماند که زنان ومردان بسیاری بخصوص درمیان جوانان، باشوق وشور دراین حزب فعالیت کردند.

ناکامی دیگرسیاست ما، آن بودکه درآماده سازی وتربیت کادر لازم برای اداره امور مملکت، توفیق کامل بدست نیاوردیم. البته این عدم توفیق، موقت ودرحال رفع بود. ولی موجب بروز مشکلات و برخوردهای اجتماعی وانسانی شد. همچنین سیاست تامین مسکن ما مقرون به توفیق نبود ویکی از تنگناهای پیشرفت ملی محسوب میشد.

مبارزه بازمان

پیش بینی من آن بود، که ماخواهیم توانست در ظرف سه یاچهارسال براین مشکلات فائق آئیم. مدارس عالی فنی ما میتوانستندطی چهارسال، چهاردوره فارغ التحصیل به جامعه تحویل دهندوتعدادزیادی متخصص فنی درسطوح پائین تر، میبایست به بازار کار وارد شوند. طی این سه یا چهارسال تولیدفولادکشوربه ده میلیون تن درسال، بالغ شود. تولیدفرانسه ۲۵میلیون تن است واین برنامه تولیدما برای اواخر قرن بیستم بود. دراین مدت تاسیسات بندری عظیم چاه بهار درنزدیکی مرزپاکستان ونیزتاسیسات بندرعباس به پایان میرسیدوحتی کشتی‌های پانصدهزارتنی میتوانستنددرآنجاها پهلوگرفته ویادرخشکی تعمیرشونده

دراین مدت برنامه‌های بزرگ دیگری نیز چون توسعه خطوط آهن وساختمان شاهراههای سرتاسری، به ثمر میرسید.

ماآماده بودیم، که هروز ۵ تا ۶ میلیون بشکه نفت ازچاههای خود استخراج وصادر کنیم تا باعواید آن بتوانیم زیربنای لازم رابرای ورودبه قرن بیست ویکم بوجود آوریم.

مبارزه من، مبارزه بازمان بود. که شاید اکنون همه متوجه مفهوم وهدف آن بشوندودریابند چراانقلاب درسال ۱۳۵۷ وقوع یافت وهمه چیز را متوقف کرد. اگربرای من این امکان باقی میماند که دوران کوتاهی راکه دربیش داشتیم‌بدون دشواری عمده وباکامیابی، بگذرانم وبه سرمنزل مقصود برسم، ملت ایران ازقدرت ورفاه بی مانندی برخوردار میشد.

باید قبول کنم که برای دفاع ازکشور خود ونظام سیاسی آن، درمقابل دروغ پردازیها و تبلیغات سوء کارمهمی انجام ندادیم. اکنون من بخوبی متوجه شده‌ام که چه برنامه وترتیبات وسیع وحساب‌شده‌ای برضد ما به مرحله اجرا درآمد. من آنچنان بخودم اطمینان واعتمادداشتم که به حملات واهانتها ودروغ پردازیها اعتنائی نکردم و سرانجام زنان ومردان وبویژه جوانان بسیاری دستخوش تبلیغات سوء وانحرافی شدند. بخش بزرگی ازجوانان ایران، متوجه هدفها وآرمانهای من نشدند وشاید امروز دریافته باشند که چه‌اشتباهی کردند.

دربیست وهشتم مرداد ۱۳۵۷ (۵ اوت ۱۹۷۸) به ملت ایران وعده دادم که انتخابات صحیح و آزاد درپایان دوره قانونگزاری انجام خواهد شد.درآن

موقع ایران، حکومتی توانا ومسئول داشت. ولی امروز مسئول امور کشور کیست؟

هنگامی که این سطوررا مینویسم، قانون اساسی ایران پایمال شده وهیچ چیز جای آنرا نگرفته است. مجلسی، بنام خبرگان مرکب از ۷۳ نفر که شصت تن ازآنان ملاهستند، به تدوین اصول وموادی سرگرم است که کمترین ارتباطی بادمکراسی وتحقق حاکمیت ملی ندارد.

به محض اینکه من وعده تحقق انتخابات آزادرا به ایرانیان دادم، یک بسیج همگانی برضد این سیاست آغاز شد، زیرا نمی خواستند ملت ایران آزادانه رای ونظر خودرا ابراز دارد.

من اطمینان دارم که انجام انتخابات آزاد، به استقرار وتحقق یک دمکراسی واقعی منتهی میشد، زیرا همه مبانی آن آماده شده بود. ازآنجا که ما باهدف خود، یک قدم بیشتر فاصله نداشتیم، لازم بود که مانع پیروزی ماشوندوچنین شد. بدین سان مرتجع ترین وفاسدترین عناصر، باگروههای چپ افراطی همداستان وهمراه شدند تاسدی درمقابل پیشرفت ایران وتحقق حاکمیت کامل ملی بوجود آورند.

مرا متهم کرده‌اندکه میخواستم، ایرانیان را علیرغم خواست خودشان خوشبخت کنم. هدف من آن بود که ایرانیان را علیرغم دشمنانشان، علیرغم ائتلاف عوامل مخرب، به رفاه وخوشبختی برسانم، نه علیرغم میل واراده خودشان.

برای جلوگیری از توفیق من مرتجع‌ترین ومتعصب‌ترین عوامل مذهبی، که‌رویه ورفتارشان با نص وروح اسلام منافات کامل دارد، با مخربان حرفه‌ای، آدمکشان وغارتگران، ائتلاف کردند وبدین

ترتیب اتحاد نامقدس وشوم سرخ وسیاه برای ویرانی ونابودی ایران، بوجود آمد وکار خودرا آغاز کرد.

قسمت چهارم

اتحاد لعنتی سرخ و سیاه

فصل اول

نقش وسائل ارتباط جمعی

طی سال اخیر وسائل ارتباط جمعی نقش قابل ملاحظه‌ای درجریانهای سیاسی ایران ایفا کردندکه متاسفانه، دربسیاری ازمواقع، باواقع بینی و حقیقت‌گوئی همراه نبوده است.

من کاملا" قبول میکنم که خبرنگاری که به ایران اعزام شده برای تهیه مقاله وگزارش خود اتفاق کوچک یا اغتشاشی رابزرگ جلوه دهد. اما نمیتوانم بپذیرم که سه کشته وده زخمی یک حادثه به دها کشته وصدها زخمی تبدیل شود. متاسفانه درطی دوران نابسامانی اوضاع ایران وسائل ارتباط جمعی عالما" وعامدا" به بزرگ کردن وقایع وتحریف حقایق پرداختند وافکار عمومی رامتشنج وبرضد ایران بسیج کردند.

البته این رویه تازگی ندارد. ومبارزه بعضی ازوسایل ارتباط جمعی باایران درسال ۱۳۳۷ و از هنگامی آغاز شدکه ماکوشیدیم حاکمیت خودرا بر منابع نفت مستقر کنیم. این مبارزه پس از سال ۱۳۵۲ وکوشش من برای فروش نفت به قیمتی عادلانه، روزبروز شدت یافت. من فراموش نمیکنم‌که بعد از نطق موهن وتهدید آمیز آقای سایمن وزیردارائی وقت امریکا درباره من وسیاست کشورهای صادرکننده نفت، لحن مطبوعات غربی بتدریج تغییر یافت ومرا مسئول افزایش قیمت نفت وگناهکار اصلی دانستند.

کوشش کردند نارضائی قابل فهم مردم عادی کشورهای غربی، واز جمله رانندگان وسائل نقلیه را ازگرانی قیمت بنزین، بطرف من منحرف کنند ومرا مقصر معرفی نمایند. اتومبیل رانان غربی فراموش میکردند که قسمت اعظم قیمت بنزینی که مصرف میکنند، بابت عوارض ومالیاتی است که نصیب خزانه عمومی کشورشان میشود ویا سودی است که عاید شرکتهای بزرگ نفتی میگردد. سعی همه درآن بود که مسئولیت خود را پنهان کنند وشاه ایران را مقصر جلوه دهند.

شاید کمتر کشوری بقدر ایران جوانان خود را به تحصیل درممالک خارجی، مخصوصا" ایالات متحده امریکا، تشویق کرده باشد. همه این دانشجویان توقعات بیشتری داشتند وغالبا" فراموش میکردند که ازامکانات ووضع استثنائی برخوردارند. درپائیز ۱۳۵۶ هنگامیکه به اتفاق شهبانو درایالات متحده امریکا بودم، درویلیامزبورگ، صدها دانشجوی ایرانی، درمقابل اقامتگاه ما تظاهرات گرم وپرشور ومحبت آمیزی نسبت به من انجام دادند. من به میان آنان رفتم وساعتی چند به گفتگو پرداختم. کمی دورتر چند نفر نقابدار، با پرچم وعلامت داس وچکش، برضد من تظاهرات میکردند. چرا آنها نقاب به صورت داشتند؟ به گفته مطبوعات غربی ازبیم ساواک ولی حقیقت آن بود که اکثر آنان ایرانی نبودند وآشوبگران حرفه ای بودند که در مقابل دریافت مزد به تظاهرات میپرداختند. حقیقت اینست که دراین تظاهرات تعداد طرفداران من پانصد نفر وشمار مخالفان حدود پنجاه تن بودند. فردای آن روز درمطبوعات، تعداد تظاهرکنندگان معکوس بود. شمار موافقان را پنجاه ومخالفان را پانصد تن اعلام کرده بودند. هنگام ورود ما به

واشنگتن هزارتن از ایرانیان مقیم امریکا به استقبال ما آمده بودند. بار دیگر چند تن آشوبگر نقابدار با چوب وچماق وزنجیر به ایرانیان حمله کردند. باز هم مطبوعات امریکا به طرفداری ازمهاجمین پرداختند. حتی یکی از آنها سئوال کرد چه کسی به طرفداران شاه مزد می‌دهد. اما هیچکس نپرسید آشوبگران از کجا می‌آیند وچه کسی آنها را رهبری می‌کند!

واقعیت اینست که چه درداخل وچه درخارج کشور، کوشش بزرگی برای انحراف ومشوب کردن اذهان جوانان ودانشجویان ما به عمل آمد که آنان را به اغتشاش وبراندازی تشویق کنند. شنیده‌ام که هزینه این برنامه تخریبی که نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار بود از طرف دولت لیبی تامین گردید.

رویه بنگاه سخن پراکنی انگلستان (بی.بی.سی.) نیز شگفت‌آور بود. از آغاز سال ۱۹۷۸ برنامه‌های فارسی این بنگاه صریحا " وعلنا " درمخالفت وضدیت با من تنظیم میشد. گوئی یکدست نامرئی همه این برنامه‌ها را تنظیم ورهبری میکند.

من فکر میکنم که بعضی ازجراید غربی با نکسر ارقام دروغین درباره کشتگان حوادث مختلف وتخریب حقایق فقط قصد داشتند میزان فروش خود را بالا ببرند.

چگونه می‌توانیم دراین رهگذر به وضع خاص پیرمردی که درنوفل لوشاتو منزل داشت واز این دهکده علنا " با استفاده ازوسایل ارتباط جمعی جهان غرب، ایرانیان را به آدمکشی وشورش دعوت میکرد، اشاره‌ای نکنیم؟ میدانم که بسیاری ازفرانسویان از این وضع ناراضی وناراحت ومتعجب بودند وهستند هنگامی که پیرمرد مورد اشاره ازعراق اخراج شد من میتوانستم ازدولت فرانسه بخواهم که مانع فعالیتش

نبود، ولی میدانستم که این تقاضا حاصلی نخواهد داشت ، زیرا این پیرمرد بازیچه ناتوانی دردست دشمنان خارجی ایران بود وبس .

البته باید گفت که بسیاری ازروزنامه‌نویسان باشرافت وصداقت وخونسردی حقایق اوضاع ایران را بازگو کردند. درزمان سلطنت من همه خبرنگاران خارجی، چه موافق وچه مخالف ، میتوانستندآزادانه به ایران بیایند وهرچه میخواهندبنویسند.براستی چه هیاهوئی بپا میشد اگر درآن زمان دولت ایران محدودیتهای مشابه آنچه امروز هست برای آنان بوجود میاورد. درآخرین هفته‌های سلطنت من،رادیو وتلویزیون ایران، اخبار وتصاویر همه تظاهرات داخل مملکت را پخش میکردند.

قبل از پایان این فصل ، باید به‌جرایدی‌اشاره کنم که باشرافت وواقع بینی هشدارهای مرادرباره آینده منعکس‌کردند. بعنوان مثال درپائیز ۱۳۵۶ آرنودوبورگ‌گراوخبرنگار مجله نیوزویک ، بامن مصاحبه‌ای کردونظر مرادرباره سناریوئی که در دانشگاههای جنگ اروپا مطرح شده بود پرسید.

سناریو این بود: یک رژیم دست‌چپ افراطی در ایران مستقر شده ودرمقابل احساس‌خطر،از شوروی تقاضای کمک میکند. شورویها قبول کرده با یک لشکرکشی برق آسا ازدریای خزر تاخلیج فارس‌راتحت تصرف وکنترل خود درمیاورند.

خبرنگار نیوزویک ، از من پرسید:

"به عقیده شماباتوجه به رویدادهای ویتنام، زئیر آنگولا و......عکس‌العمل ایالات متحده امریکا چه خواهد بود؟"

پاسخ دادم:

"بسیاری ازامریکائیها ، حتی بعضی ازاعضای مجلسین

آن کشور ظاهرا" اطلاع ندارند که ایران وایالات متحده یک قرارداددوجانبه بسیار مهم بایکدیگر امضاء کرده‌اند که طبق آن امریکا موظف است در صورتیکه یک کشور کمونیست یا تحت نفوذکمونیستها به ایران حمله کنند، به کمک ما بشتابد. پس باید ایالات متحده تصمیم بگیردکه به تعهدات خود عمل خواهدکرد یانه. ما ایرانیان هرگز از انجام تعهدات خودسرباز نخواهیم زد."

خبرنگار نیوزویک مجددا" اصرارکردوگفت:

"آیا تصورنمیکنید که ممکن است درصورتیکه خطری متوجه تامین نفت مصرفی کشورهای غربی نشود، ایالات متحده به نحوی با مسکو توافق نماید؟"

پاسخ دادم:

"باید دانست درچه هنگام وبه چه قیمت امریکائیان ازخود عکس العمل نشان خواهندداد وخطرجنگ را خواهند پذیرفت. این یک نکته روشن نیست وبستگی به برداشت شما امریکائیها ازچگونگی تامین منافع خودتان دارد واحترامی که برای انجام تعهدات خود قائل هستید. آیا قبول خواهید کردکه یک رژیم مستقل متحد ودوست شما سرنگون شود."

خبرنگار نیوزویک سپس این نکته رایادآور شد که مجموع دیون کشورهای توسعه نیافته به ممالک پیشرفته به ۲۵۰ میلیارددلاربالغ میشودواضافه کردکه سه کشور سوئد، کانادا وهلندقبول کرده‌اند که ازدریافت نزدیک به یک میلیارد دلارازمطالبات خود چشم بپوشند وبه این ترتیب کشورهای بدهکار امیدوارند به لغو کلیه تعهدات خود نسبت به بستانکاران توفیق یابند. من دراین زمینه ابراز شک وتردید کردم وگفتم:

"من به توفیق گفت وشنودشمال وجنوب امیدند

بسیارداشتم. متاسفانه این مجمع به بیان شکوه‌ها وشکایتها گذشت. درحال حاضردنیای غرب درآن حد ازتوانائی نیست که‌ازوصول مطالبات‌خود چشم بپوشد، ولی اگردرپایان قرن حاضرآئین نوینی‌در مناسبات‌وروابط اقتصادی میان کشورهای پیشرفته‌و ممالک عقب‌افتاده، بمرحله اجرادرنیاید ومشکل دیون به نحوی حل نشود، خطر بروز جنگ وجودخواهد داشت. نه منطقی است‌نه قابل قبول ونه منطبق بااصول اخلاقی که نوددرصد ازمنافع ثروت‌جهان فقط دراختیار ده‌درصد ازنفوس‌کره زمین باشد."

پس‌ازآن برای مجله نیوزویک عقایدشناخته شده‌خودرا دراین زمینه بازگو کردم: "توزیع مجددثروتهای موجود مطرح نیست، چراکه مشکل را فقط برای چهار یاپنج سال حل خواهندکرد. باید به کشورهای درحال توسعه کمک‌کردکه از حالت عقب‌افتادگی‌خارج شوند وبرای خود منابع جدید ثروت‌بوجود آورند. ایالات‌متحده امریکا،کشورهای اروپای باختری وژاپن بیش‌از سایرممالک به‌انجام این برنامه کمکی قادرند. حتی شرکتهای چندملیتی، که تاکنون رویه سیاستی کوته‌بینانه داشته‌اند می‌توانند دراین رهگذر مفیدواقع شوند."

قبلاً چندین بار یادآور شده‌بودم که‌کشورهای کمونیست‌نیز می‌توانند‌دراین زمینه، نقش‌وسهمی مفید وموثر داشته باشند،زیراآنهاهم دارای منابع عظیم ثروت‌هستندوازیک تکنولوژی پیشرفته برخوردارند که‌آنرا به قیمتی مشابه امریکا، نه ارزانتر، به کشورهای جهان سوم میفروشند.اکنون نیزعقیده دارم‌ومیگویم‌که‌کشورهای کمونیست‌نیزباید درجستجوی‌یک راه‌حل جهانی برای مشکل تامین نیرو شریک‌باشند ومانند‌اروپای غربی‌وژاپن‌قبول مسئولیت

نمایند.

البته بیان حقیقت‌آسان، ودفاع ازآن کم خطر نیست ....

فصل دوم

شاگردان جادوگر

درخارج ایران چنین تصور میشود که رهبران اصلی حوادث اخیر ایران انحصاراً روحانیون شیعه هستند که تعداد آنان درحدود شصت هزار نفر است.

این برداشت تصوری باطل بیش نیست که رفع اشتباه دراینجا ضرور بنظر میرسد.

قبلاً یادآور شدم که پدرم قصدداشت درسال ۱۳۰۲ حکومت جمهوری رادرایران اعلام کند ومخصوصاً جامعه روحانیت بعنوان اینکه دیانت با جمهوری سازگار نیست، مانع اعلام واجرای این تصمیم شد.

هنگامیکه پس از استعفای پدرم به سلطنت رسیدم، من نسبت به حفظ وصیانت قانون اساسی ومذهب شیعه اثنی عشری سوگند یادکردم وازآن پس همواره درایفای تعهد خودکوشیدم وانحرافی ازاجرای تعالیم عالیه اسلام مبنی بر عدالت وصداقت ورشوفت نداشتم وهمیشه خداوند متعال راحافظ و راهنمای خوددانستم.

بیشتر یادآورشده‌ام که درسالهای قبل، سلب اختیارات قضائی وآموزشی ازروحانیون باعث نارضائی گروهی ازآنان گردید وگفتم چگونه یک اقلیت محدود ومرتجع به مخالفت با اصلاحات اساسی من، بخصوص تقسیم اراضی وآزادی زنان، پرداخت.

من یقین دارم که درمقابل این اقلیت محدود، اکثریت قاطع جامعه روحانیت با سیاست من موافق

بود. آنها بخوبی میدانستند که مادرراه ترقی و تعالی ایران، پیش میرویم وصمیمانه با من همراه بودند. هنگامیکه دربهار ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) برای زیارت مرقد امام هشتم شیعیان به مشهد رفتم، جمعی کثیر ازروحانیون وفاداری وپشتیبانی خودرا نسبت به من ابراز داشتند ودراین شهرمقدس با استقبالی عظیم روبرو شدم.

مبارزه سیاسی با من ازمیان جامعه روحانیت آغاز نشد، بلکه دراواخر سال ۱۹۷۶ گروهی از چپ‌گرایان ومحافل سیاسی غیر مذهبی با برخورداری ازحمایت شخصیتها وگروههای سیاسی خارجی، مبارزه وشایعه پراکنی ودروغ پردازی راآغاز کردند.

دراوائل سال ۱۹۷۸ تنی چند ازروحانیون درمتن این مبارزه تخریبی ظاهر شدند وسپس بتدریجکه کار نابسامانی واغتشاش بالا گرفت وبی نظمی برکشور حاکم شد تعداد بیشتری ازآنان به این جریان پیوستند. اما بسیاری ازآنان درمقابل ارعاب ووحشتی که اکنون درایران وجوددارد ناچارشدندمهر سکوت برلب زنند ویقین استکه باآشوبگران همداستان نیستند.

رهبری اقلیت آشوبگر وفریب خورده جامعه روحانیت ازنوفل لوشاتو بوسیله پیرمردیکه ادعا میکرد به‌نام خداسخن میگوید‌صورت گرفت. من تردیدی ندارم که اکثریت جامعه روحانیت ایران، اکنون ازوضع دلخراش کشورمان وازرنجهای بی‌پایان هموطنانشان درعذاب هستندوسیاستی راکه هزاران قربانی داشته، دهها هزار خانواده راپریشان و بی پناه کرده وایران رابه ویرانی کشانده تائید نمیکنند، زیراآنچه امروز درایران انجام میشود صریحا" مخالف اصول مقدس اسلام است.

گروهی ازکسانی که اکنون ظاهراً" برایران حکومت می‌کنند، با وجود اشتباهات، فجایع وجنایاتی که بنام آنان صورت گرفته ویا احتمالاً" خودشان مرتکب شده‌اند، بهرحال یا درکسوت روحانیت ویا متدین هستند. آرزومندم که این اشخاص هرچه زودتر متوجه خطاهای خود بشوند وبراه راست بازگردند ودریابند که انقلاب امروز ایران درراه خداوقرآن نیست، بلکه درخدمت بدکاران وبداندیشان است. آنها به روشنی می‌بینندکه اکنون همه آشوبگران حرفه‌ای ومخالفین دیانت واسلام به اردوی آنان پیوسته‌اند. آنها بخوبی می‌بینندکه براثر اتحاد شوم سرخ وسیاه، کارگردانان جریانهای تخریبی و انقلابیون کمونیست حرفه‌ای، اندک اندک زمام همه امور را درایران بدست بگیرند. حزب توده برای استقرار وتوسعه نفوذخود، نیاز به فقر وبیکاری ونابسامانی ونفرت دارد واین هدیه‌ای است که شاگردان جادوگری که امروز تصور می‌کنند برایران حاکمند، تقدیم حزب توده کرده‌اند.

اگر این وضع ادامه یابد، دیری نخواهدپائید که همه چیز برای استقرار قدرت نهائی حزب توده آماده خواهدشد وملاهائی که دراین ماجراکارگردان بوده‌اند، درآتشی که خود برافروختندخواهند سوخت وپیروانشان رانیز خواهند سوزاند.

فصل سوم

عزاداریهای پیاپی و جنایت آبادان

مطبوعات جهان برای نخستین بار طی سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) از تروریسم در ایران سخن گفتند. حقیقت اینست که از سالها پیش، من و وزیران و فرماندهان ارتش، هدف سوء قصد و توطئه‌ها بودیم.

من دوبار بطور معجزه‌آسا از خطر سوء قصد نجات یافتم. جریان نخستین سوء قصد را قبلا" یادآور شده‌ام. باردوم در ۲۱ فروردین سال ۱۳۴۴ (۱۰ آوریل ۱۹۶۴) بود که سرباز جوانی بنام شمس‌آبادی به‌هنگام ورود به دفتر کارم در کاخ مرمر، مرا هدف قرار داد و دوتن از محافظان من به قیمت جان خود او را از پای درآوردند. تحقیقات بعدی نشان داد که یک بار دیگر چپ‌گرایان افراطی توطئه را ترتیب داده بودند. مغز متفکر این توطئه شخصی بود بنام پرویز نیکخواه که به ده سال حبس محکوم شد و اندکی بعد، من وی را عفو کردم. پس از رهائی از زندان، نیکخواه جزء طرفداران پابرجای سلطنت شد و به همین علت پس از حوادث اخیر تیرباران گردید. همدستان نیکخواه در این توطئه غالبا" مهندسان فارغ‌التحصیل از دانشگاه مجستر بودند که آنها را هم نیز عفو کردم.

در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ نخست وزیر وقت، سپهبد رزم‌آرا در مسجد شاه تهران، بدست یک متعصب مذهبی کشته شد.

اول بهمن ۱۳۳۴ (۲۱ ژانویه ۱۹۵۶) نخست وزیر

وقت حسنعلی منصور، بدست یک متعصب مذهبی دیگر، موسوم به محمد بخارائی، ازپای درآمد. بسیاری از افسران ارشد وامرای ارتش ایران (ازجمله سرلشگر موسوی، سرلشگر طاهری وسپهبد فرسیو) ،بدست تروریستها به قتل رسیدند. طی سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ سه سرهنگ امریکائی نیز درکوچه‌های تهران بدست تروریستها ازپای درآمدند.

صورت اسامی کسانیکه قربانی تروریستها شدند، طولانی است. بسیاری ازآنها هیچگونه مسئولیتی در کارهای دولتی ویا امنیتی نداشتند.

ازاواخر ۱۳۵۵ به بعد حمله به رژیم ایران ازیک پشتیبانی موثر خارجی برخوردار شد. عفو بین المللی وانجمن بین المللی حقوقدانان ونیز چند سازمان دیگر، تقاضا کردند که برای تحقیق به ایران بیایند. من این تقاضارا پذیرفتم به این شرط که گروههای بررسی، گزارشها وتوصیه‌های خودرا دراختیار مابگذارند تابتوانیم براساس آنها به تغییرات واصلاحات لازم بپردازیم. بیشتر این پیشنهادات وتوصیه‌ها راهم انجام دادیم. شاید بی فایده باشد که بگوئیم که مطبوعات جهانی درباره اصل گزارشها وانتقادهای آنان هیاهوی بسیار بپا کردند اما تصمیمات واصلاحات مارا ازیاد بردند ودر بوته اجمال گذاشتند.

درآغاز سال ۱۳۵۷ ناگهان عملیات تروریستی وبراندازی خاتمه یافت ومن دریافتم که طرح دیگری درحال تکوین است. ناگهان سیاستمدارانی که تا آن موقع مهرسکوت برلب زده بودند، به روی صحنه ظاهرشدند. واضح بودکه گردانندگان بازی براثر ناکامی تروریسم تغییر روش داده بودند.

نخستین گردانندگان این بازی جدید اشخاصی

ثروتمندی بودند که درپرتو حمایت رژیمی که آنرا شدیداً محکوم میکردند، به مال ومکنت وثروت رسیده بودند، وازحمایتها وارتباطات زیادی در کشورهای غربی برخوردار بودند. اینها یکباره هیاهووعوامفریبی خودرا آغاز کردندودرخواست داشتند که درایران، یک دمکراسی پارلمانی واقعی، برقرار شود.

من هم طرفدار یک دمکراسی واقعی بودم که به استقلال وتمامیت ایران صدمه‌ای وارد نسازد. ولی نمی خواستیم که به قیمت یک شبه دمکراسی‌عوامفریبی وحزب بازی برایران حاکم شود.

ازاین پس تبلیغات مداوم وهیاهوی این "آزادیخواهان"، روزبه روز توسعه یافت. هر چه بیشتر ، من درراه آزادسازی تشکیلات گام می‌نهادم وتصمیماتی درجهت تامین خواسته‌های آنان اتخاذ می کردم، برنابسامانی اوضاع افزوده میشدوهرسر تدبیری راحمیر به ضعف می‌کردند.

چون کاربه درازا کشیدوکسانیکه هوای کسب قدرت راداشتند به مقصود خود نرسیدند، بازیگران جدیدی بروی صحنه آمدند وچندتن ازملاها کارگردانی طرح تخریب رابدست گرفتند وسرانجام اتحاد سرخ وسیاه، قطعیت یافت.

نخستین اغتشاشات درشهر مقدس قم روی داد که طی آن شش نفربه قتل رسیدند. ازاین پس برپاکردن مراسم عزاداری به مناسبت سوم ، هفتم و چهلم کشته‌شدگان بهانه برپائی تظاهرات، ایجاد اغتشاش وتحریک به قتل گردید تا هر بار بتوان مراسم عزاداری جدیدی برای مقتولین بپاکرد وآتش خشم وتعصب رابرانگیخت. البته ازدیدگاه مذهبی، چنین سوء استفاده شرم آوری از غم واندوه دیگران قابل

قبول نیست. به من گزارش دادند که درمقابل درورودی گورستانها گروهی آشوبگر حرفه‌ای همسر جنازه‌ای را از اقوام متوفی بزور وعنف گرفته در اطراف آن تظاهرات بپا میکردند وآنرا یک قربانی جدید ساواک قلمداد میکردند.

چندی قبل ازآن نیز افراد سالمی را با مرکورکرم به صورت زخمی درآورده درمقابل دوربینهای خبرنگاران بی اطلاع یا مغرض خارجی قرارداده بودند. چنین روشهائی احتیاج به توصیف ندارد.

عمل غیرقابل بخشش دیگرآشوبگران، سوء استفاده اززودباوری واحساسات دانشجویان بود. ابتدا دانشگاهها را به آشوب کشیدند وسپس برای گسترش نابسامانی به تحریک درمدارس متوسطه وابتدائی پرداختند ومتاسفانه موفق شدند.

البته من انتظار نداشتم که جوانان ایران، محافظه‌کار باشند ومیدانستم که برای آرمانهای خود حاضر به تلاش وفداکاری هستند، اما نمیدانستم که فریب دروغ پردازان وآشوبگران راخواهند خورد.

اشتباه بزرگ ماآن بود که ازوسائل ارتباط جمعی خود برای مبارزه باانديشه‌های مخرب استفاده نکردیم وباجوانان به گفت وشنود نپرداختیم. یقین است که دراین صورت بسیاری ازآنان تحت تاثیر اندیشه‌های ویرانگر قرار نمیگرفت.

حتی دراین موقع اکثریت ایرانیان هنوزازسیاست من پشتیبانی میکردند. استقبالی که درمشهدبهنگام زیارت مرقد مطهر امام هشتم شیعیان، ازمن شدنشانی ازاین پشتیبانی ودلبستگی بود. چند هفته بعد هنگامیکه جمشید آموزگار نخست وزیر، به تبریز رفت سیصد هزارتن دریک اجتماع بزرگ، برای پشتیبانی از دولت، شرکت کردند.

جمشید آموزگار را درتابستان ۱۳۵۶ به نخست وزیری انتخاب کردم. در این انتخاب، هم به مسائل سیاست خارجی توجه داشتیم، وهم به مسائل سیاست داخلی. آموزگار، درمقام نماینده ایران درکنفرانسهای نفتی ومذاکرات اوپک، ازشهرت بین المللی قابل ملاحظه ای برخوردار شده بود. وی تحصیلات عالیه خود را دررشته مهندسی درایالات متحده به پایان رسانیده بودودرآن کشور دوستان بسیار داشت. به صداقت ودرستکاری شهرت داشت وعلاوه براین دبیر کل حزب رستاخیز بود ومی‌توانست ازپشتیبانی آن برخوردار شود.

تصمیم من داثر به تغییرنخست وزیر وانتصاب آموزگار به جای هویدا دلیل عدم رضایت از هویدا نبود. من نسبت به این شخصیت تحصیل کرده وخدمتگذار که سیزده سال مصدر امور بود محبت فراوان داشتم. اماهویدا جدا" خسته شده بود وخود نیز بی علاقه نبود که اندکی ازمسئولیت رهبری اموردولت دورشود. برای اینکه اعتماد واطمینان خودرا نسبت به هویدا نشان داده باشم وی را به وزارت دربار شاهنشاهی منصوب کردم که دراین سمت می‌توانست هم طرف مشورت قرار گیرد، وهم هرروز بامن ملاقات داشته باشد.

ازابتدای تشکیل دولت آموزگار، برضرورت سیاست آزادسازی سیاسی، به شرط آنکه موجب تخریب کشور نشود، تاکید کردم. یکسال بعد بمناسبت جشن‌مشروطیت یادآور شدم که ایران به سرعت دارای یک حکومت دمکراسی، مشابه دمکراسیهای غربی، خواهد شد وتعهدکردم که انتخابات کاملا" آزاد، پس از پایان دوره قانون گذاری صورت خواهدگرفت ودرچهار چوب قانون اساسی، هرشخصیت ویاگروه وحزب مخالف

خواهد توانست به فعالیت سیاسی وانتخاباتی بپردازد.

فصل چهارم

حقایق دربارهٔ
سازمان اطلاّعات وامنیت کشور

بموازات آغاز عملیات تروریستی، سازمان اطلاعات وامنیت کشور آماج حملات بین المللی قرارگرفت. آیا اگرتروریستها ایران رابه خاک وخون نمی‌کشیدند ساواک مجبوربه مداخله وشدت عمل می‌شدومورد حمله قرارمی‌گرفت؟

تهمتهای زیادی به ساواک وارد شده است ،ازجمله گفتند میلیونها نفرازایرانیان برای آن سازمان کارمیکردند. اگر چنین است، بایدپرسیدایی میلیونها نفرکارمند ساواک که قاعدتاً" میبایست وفادار باشند، هنگامیکه حکومت درمعرض مخاطره قرارگرفت کجا بودند؟ حقیقت اینست که تعداد کارمندان ساواک درآغاز سال ۱۹۷۸ سه هزاروسیصد تن بودند ودرپایان این سال ازچهار هزارنفر تجاوز نمی کرد.

سازمانهای مشابه ساواک درهمه کشورهای جهان وجوددارد که وظیفه آنها حفظ پاسداری امنیت داخلی وخارجی هرکشور است. بعنوان مثال باید به "کا - جی - بی" دراتحاد جماهیر شوروی و"سیا" در ایالات متحده امریکا، "اینتلیجنس سرویس"در بریتانیای کبیر و"اس - دی - ای - سی-ای"درفرانسه اشاره کرد.

چه دلیل داشت که ما ایرانیها فعالیت تروریستها رادرسرزمین خودبپذیریم ولی ایتالیائیها مجاز

باشند با بریگاد سرخ یا آلمانیها با گروه معروف "بادر" مبارزه کنند. چرا کسی تعجب نکرد وقتیکه دریک روز ودرآن واحد شش زندانی درآلمان با شلیک گلوله خودکشی کردند وهیچکس نپرسید چگونه آنها اسلحه بدست آورده بودند؟

مبارزه با خرابکاری کمونیستها

ساواک پس ازماجرای مصدق، بمنظور مبارزه با عملیات براندازی کمونیستها درایران تشکیل شد. من نمیخواستم نسبت به رویه دول غربی دربرابر کمونیستها، اظهار نظر وقضاوت کنم ولی فراموش نکنیم که ایران دارای یک مرز مشترک طولانی با اتحاد جماهیر شوروی است. گرچه ما موفق شدیم با این کشور روابط مودت آمیز حسن همجواری وهمکاری اقتصادی برقرار کنیم، با این وجود باید بگویم که پس ازجنگ جهانی دوم، مناسبات ما خالی ازاشکال ونشیب وفراز نبود، زیرا درسالهای جنگ وتا ۱۳۲۵ قسمتی ازخاک ایران دراشغال نیروهای شوروی بود وسپس درآخرین ماههای حکومت مصدق حزب توده چنان قدرت یافته بودکه امیدداشت ایران را تحت تسلط خوددرآورد. پس ما ناچار شدیم، نه بخاطردفاع از رژیم، بلکه بخاطر حفظ تمامیت ملی، این حزب را غیرقانونی وممنوع اعلام کنیم.

ایجاد ساواک، بمنظور مبارزه با فعالیتهای براندازی خارجی وداخلی علیه استقلال وتمامیت ارضی ایران بود. مسئولیت بنیان گذاری ساواک در سال ۱۳۳۲ به سپهبد تیمور بختیار تفویض شد وی دراین کار از "سیا" کمک خواست. تعدادزیادی ازکارمندان ساواک برای طی دوره های آموزشی به

امریکا رفتند ودر اداره مرکزی "سیا" به کارآموزی پرداختند. همچنین دوره‌های کارآموزی وبازآموزی انفرادی ودسته جمعی، برای کارمندان سازمان اطلاعات وامنیت کشور درغالب سازمانهای اطلاعاتی اروپای غربی ترتیب یافت تا با روشهای آنان آشنائی حاصل کنند.

سپهبد بختیار تا سال ۱۳۴۰ برسرکار بود. دراین تاریخ من این شخص جاه طلب وطماع را ازکار برکنار کردم، زیرا ازقدرت خود برای تامین منافع شخصی استفاده میکرد وازتوسل به روشهای خشونت آمیز امتناع نداشت. بختیار به خارج اعزام شد ودر بیروت به توطئه برضد ایران مشغول گشت وچندسال بعدبراثر یک سوء قصد درعراق به قتل رسید.

نقش ساواک وقدرت آن

درایران، مثل هرکشور دیگر خاش وجاسوس خرابکار حرفه‌ای وجودداشت. دولت ما وفرماندهی قوای مسلح ما بخاطردفاع ازامنیت ملی، مجبور بودند ازفعالیت آنان آگاه باشند وباآنها به مبارزه پردازند. این کار وظیفه ونقش ساواک بود ساواک درمقام یک سازمان اطلاعات وضدجاسوسی عمل میکرد وفعالیت داخلی آن بعنوان ضابط دادگستری بودکه این وظیفه هم به توصیه قضات بین المللی دراین اواخر ازآن سلب وبه شهربانی وژاندارمری محول شد.

هسته اولیه ساواک ازگروهی ازافسران مورد اعتماد نیروهای مسلح تشکیل شده بود که به نوبه خود کارمندان دیگری از میان کادرنیروهای مسلح وبافارغ التحصیلان دانشگاهها انتخاب واستخدام

کردند. درنهایت امر، کارمندان غیرنظامی درساواک کاملا" اکثریت داشتند.

دخالت ساواک درامور مربوط به دادگستری، کذب محض است. جریان دادرسی درایران کاملا" شبیه به کشورهای غربی بود، باحق استفاده ازوکیل مدافع حق تقاضای استیناف ومراجعه به دیوان عالی کشور. درآخرین ماههای ۱۹۷۸، مقررات مربوط به بازپرسی نیز تغییر یافت وبه متهمان اجازه داده شد که حتی درمراحل بازجوئی ازحضور وکلای عدلیه استفاده کنند.

مخالفان نظم وامنیت وترقی ایران درباره فعالیتهای ساواک دروغ پردازیهای بسیارکرده اند، ازجمله اینکه تعداد "زندانیان سیاسی"درایران بین ۲۵ هزار تایکصد هزارنفر بوده است. حال آنکه طبق یک گزارش محرمانه که ازطرف مخالفین رژیم تهیه شده ومرصد ساواک مورداستناد قرارگرفته است، طی نه سال یعنی از ۱۹۶۸ الی ۱۹۷۷ تعداد کل کسانی که بدلائل سیاسی بوسیله ساواک توقیف شدند دقیقا" سه هزار وصدوشصت وچهارنفر بوده است.

درهیچ کشوری رئیس مملکت مسئول اعمال پلیس ویاسازمانهای اطلاعاتی نیست که معمولا" زیر نظر وزیر کشور، وزیر جنگ، ویانخست وزیر فعالیت می کنند.

درایران ساواک مستقیما" زیرنظر نخست وزیر بود. معمولا" روسای ممالک به تقاضای وزیر دادگستری ازحق عفو وبخشودگی درمورد محکومین استفاده میکنند. من نیز باگشاده دستی ازاین حق خود استفاده کردم.

بااحساس تاثر بسیار اطلاع یافتم که مرحوم

هویدا نخست وزیر سابق ونیز سرلشکر پاکروان، ارتشبد نصیری وسپهبد ناصر مقدم روسای پیشین ساواک، قبل ازاینکه بدست دژخیمان به قتل برسند همه اظهار داشتند، هیچگاه دستوری ازمن درمورد نحوه رفتار با یک زندانی، یک متهم یا یک محکوم دریافت نداشته اند.

طبق قانون، من حق تخفیف وعفو وبخشودگی مجازاتها راداشتم وچنانکه گفتم، پیوسته باگشاده دستی وبدون محدودیت ازاین حق استفاده کردم. مخصوصا" همه کسانی راکه بجان من سوء قصد کرده بودند، حتی علیرغم مخالفت دادگستری، مورد عفو قراردادم.

طبیعتا" من نمیتوانم ازکلیه عملیات ساواک دفاع کنم. چه بسا ممکن است با تعدادی اززندانیان بدرفتاری شده باشد. ولی به صراحت میگویم که همواره دستور میدادم که ازهرنوع رفتار وخشونتی اجتناب شود. هنگامیکه صلیب سرخ بین المللی در مقام تحقیق پیرامون فعالیتهای ساواک برآمد، دستوردادم همه زندانها رابروی نمایندگان این سازمان بگشایند وبه کلیه توصیه های آنها عمل کردیم وازاین پس دیگر ازکسی شکایت نرسید.

دراینجا باید الزاما" حساب تروریستها رااز حساب زندانیان سیاسی جداکرد. برخورد میان تروریستها وساواک باکارمندان سایر سازمانهای انتظامی غیرقابل اجتناب بود وناچار تلفاتی نیز داشت. هیچکس تروریستها رابه آتش افروزی وغارت وکشتار ملزم نکرده بود. آنها آزادانه راه خشونت رااختیار کرده بودند.

درباره زندانیان سیاسی به معنی خاص کلمه، وبه آتش افروزان وخرابکاران، باید صراحتا" بگویم

که هرگز با آنان بدرفتاری نشد. هیچکس نمی‌تواند نام یک مرد سیاسی را که بدست ساواک نابود شده باشد ذکر کند.

در زمستان ۱۳۵۷ ارتشبد ازهاری نخست‌وزیر وقت دستور داد ارتشبد نصیری، رئیس سابق ساواک، وتنی چند از کارمندان این سازمان، بازداشت و زندانی شوند. من با این تصمیم مخالفتی نکردم زیرا که امیدوار بودم دستگاه دادگستری دقیقاً به اتهامات آنها رسیدگی خواهد کرد و اگر بیگناه باشند تبرئه خواهند شد. ولی نمیتوانم درمورد رفتار به اصطلاح دادگاههای انقلابی با آنان، که برخلاف همه اصول عدالت بود، سکوت اختیار کنم. همه روسای ساواک، بدون محاکمه وبدون حق دفاع به قتل رسیدند. حتی سرلشکر پاکروان که بیشتر فیلسوف ودانشمند بود تا نظامی ودردوران ریاستش هیچکس از ساواک شکایتی نداشت.

آن حقوقدانان بین المللی کجا هستند که هروقت یک تروریست درمبارزه مسلحانه با مامورین انتظامی کشته میشد فریادشان به آسمان میرسید؟ وسائل ارتباط جمعی بین المللی، این جنایتکاران را به قهرمانان آزادی وجنایتکاران کمونیست را به مدافعان حقوق بشر تبدیل کردند.

امروز، چه کسی نسبت به فجایع وجنایاتی که در ایران صورت میگیرد اعتراض میکند؟ به استثنای چند نویسنده وروزنامه نویس باشهامت، هیچکس.

فصل پنجم

تدارک برای ویرانی ایران

درشش ماه اول ۱۳۵۷ اندک اندک ، آشوب وناامنی سراسر کشور رافرا گرفت . برای کاهش تشنج وسلب بهانه ازمخالفین، تدابیر مختلفی اتخاذ شد که از جمله آنها آزادی صدها تن اززندانیان بود .

درتابستان براثر اغتشاشات شدیددراصفهان، دولت مجبور شد درآن شهر حکومت نظامی اعلام کند . ولی اجرای برنامه ویرانی ایران آغاز شده بود و گوئی دیگر جلوگیری ازآن امکان نداشت .

دراوائل شهریور (اواخر اوت) سپهبد مقدم رئیس سازمان اطلاعات وامنیت کشور، مذاکرات خود رابا یکی از مراجع مهم مذهبی برایم نقل کرد که ازمن میخواست به یک اقدام وسیع ونمایشی برای جلوگیری ازسقوط وویرانی کشوردست بزنم . طبیعتاً نسبت به این پیام وتقاضا بی اعتنا نماندم. ولی چه میشد کرد؟ ناچار شدم ازنخست وزیر جمشید آموزگار بخواهم استعفا دهد ودولت جدیدی رابا اختیارات وآزادی عمل بیشتر روی کار آوردم. این تصمیم من یک اشتباه بزرگ بود . زیراآموزگارمردی بود پاکدامن وبا حسن نیت که شاید میبایست درآن هنگام درراس امور باقی بماند .

اعلام حکومت نظامی

جانشین وی جعفر شریف امامی، خواست یکباره

برگشته خط بطلان کشد. رابطه خودرا باحزب رستاخیز قطع کرد، بدون آنکه اعتبار ونفوذی نزد مخالفان بیابد. برای جلب نظر محافل مذهبی تقویم شاهنشاهی رالغو کرد ومجددا" تقویم هجری را رسمیت بخشید و همچنین کازینوها وقمارخانه‌ها راتعطیل کرد.

بااین حال تظاهرات واغتشاشات همچنان ادامه یافت. تاآنجا که دولت مجبور شد درتهران وهشت شهردیگر مقررات حکومت نظامی را اجرا نماید. نخستین روز اجرای این مقررات درتهران هفدهم شهریور (هشتم سپتامبر) است که مخالفان ووسائل ارتباط جمعی‌بین المللی آنرا "جمعه سیاه" نامیدند. درپاسخ نمایندگان مجلسین راجع به تعداد تلفات نخست‌وزیر گفت‌که ۸۵ جواز دفن پس‌از این حوادث صادر شده است‌وری مسئولیت‌همه برخوردهای ناشی ازاجرای قانون راشخصا" میپذیرد.

باوجود اجرای مقررات‌حکومت‌نظامی، آشوب و نابسامانی همچنان ادامه وگسترش یافت. پاسبانان ژاندارمها وسربازان دراین ایام ازخود خونسردی‌و حسن رفتارعجیبی نشان دادند وهرگز درمقام انتقام‌جوئی بخاطر همقطاران متعددشان، که بدست آشوبگران کشته میشدند برنیامدند.

بدیهی است‌اگر مقررات‌حکومت‌نظامی به دقت اجرا میشد، میبایست دادگاههای نظامی تشکیل شود ومتخلفین ازمقررات‌به مجازات‌برسند. ولی درحقیقت اعلام حکومت‌نظامی جنبه اخطار داشت‌وسربازان فقط بروی آتش‌افروزان، غارتگران وگروههای مسلح آتش‌گشودند ودرهرحال مجموع این تدابیر آرامشی پدید نیاورد.

گروههای مسلح، ازکمیته‌هائی که درپناه مساجد تشکیل میشد دستورمیگرفتند. دراین هنگام بود که

علما" گفته شد میان اسلام وکمونیسم منافاتی وجود ندارد. این نظر عریب بوسیله مجاهدین خلق عنوان شدکه درلبنان ولیبی، آموزش دیده بودند.

دراین هنگام مطبوعات چپ گرای غربی، سخن از خشونت وارعاب ووحشت میراندند. نه از آنچه تروریستها ایجاد کرده بودند بلکه ازآنچه درخیال آنها ناشی ازپلیس وساواک بود.

درهمین هنگام بودکه جراید غربی شماره "زندانیان سیاسی" راچند هزارتن اعلام کردند. واقعیت اینستکه دراین موقع شماره زندانیانی که بعلت داشتن پرونده‌های جنائی محکومیت پیدا کرده بودند وهنوز درزندان بسرمی‌بردندازسیصد نفر تجاوز نمیکرد. مقایسه این دورقم حیرت انگیز است، بخصوص اگربیاد بیاوریم که طی مدت نه سال گذشته تعداد کسانیکه به‌دلائل سیاسی بازداشت گردیده بودند دقیقا" سه هزار وصدوشصت وچهار نفر بود.

بطور وضوح، مایک دوره انقلابی راطی میکردیم که برنامه آن به دقت تدارک شده بود.درشهرهائی که حکومت نظامی وجودداشت، گروههای کوچک تروریستی وبراندازی، مسلح به سلاحهای خودکار ومواد منفجره جنگهای چریکی شهری راآغاز کردند متعاقب آن حمله به ابنیه عمومی،مدارس،بیمارستانها بانکها وسازمانهای دولتی آغاز شد. هدف نهائی‌تخریب سریع اداری، اقتصادی وفرهنگی کشوربود.

سفرهای کریم سنجابی ومهدی بازرگان

درمقابل بن بست سعی کردم یک دولت اتحادملی

تشکیل شود. آقای عبدالله انتظام شخص کهنسال وخوش نام قبول کردکه با وجودبیماری ریاست این دولت را به عهده گیرد وبکوشد که اعضای با اطلاع جبهه ملی به عضویت آن درآیند. به این منظور با کریم سنجابی وسایر اعضای گروههای مخالف تماس گرفتم. اما شرایط آنها غیر قابل قبول بود. بیاد آوریم که کریم سنجابی تازه ازنوفل لوشاتوبرگشته بود. مقارن همین زمان رئیس انجمن ایرانی حقوق بشر، مهدی بازرگان، مقاطعه کار وتاجری ثروتمند نیز سفری به نوفل لوشاتو کردوپس ازاقامتی کوتاه درلندن به تهران بازگشت. چندروز بعد پایتخت دچار آشوب واغتشاشی عظیم شد. دردانشگاه تهران وسایر مدارس عالی ومتوسطه شعارهای خشونت آمیز درجهت دعوت به آشوب و"انقلاب اسلامی" داده میشد به قوای انتظامی دستورداده شده بود که از حرکت تظاهرکنندگان جلوگیری کنند ولی درحدامکان وجز درصورت ضرورت قطعی ازتیراندازی خودداری نمایند. آشوبگران ،درغرب ومرکز بیشتر بانکها، صدها مغازه وفروشگاه، دهها هتل وعمارات بزرگ سالنهای سینما وبناهای دولتی رابه آتش کشیدند وغارت کردند. حتی قوای انتظامی نتوانستند از آتش زدن قسمتی ازسفارت بریتانیای کبیرجلوگیری کنند. ساختمان وزارت اطلاعات مورد حمله قرار گرفت وغارت شد.

توقیف امیرعباس هویدا

دربابان این روز دولت شریف امامی استعفا داد ومن از ارتشبد غلامرضا ازهاری، رئیس ستاد ارتش خواستم که کابینه جدید راتشکیل دهد.

ازهاری مردی بود صدیق وشریف وخوش نام که همواره ازدخالت درامورسیاسی احتراز می‌جست .در این هنگام ازشخصیتهای سیاسی هیچکس داوطلب نخست وزیری نبود وارتشبد ازهاری این مسئولیت را بعنوان یک وظیفه سربازی پذیرفت . اونیز کوشید با تدابیری مخالفان راآرام کند وپیش ازهرچیز تصمیم به بازداشت دوازده تن ازشخصیتها ، از جمله امیرعباس هویدا ، گرفت . ارتشبد ازهاری به من گفت ، تنها یک محاکمه واقعی خواهد توانست این شخصیتها رادربرابر مردم روسفید کند . من چندان به این استدلال عقیده نداشتم . ولی هویدا ، که هنوز مـورد احترام من بود آماج اصلی حملات مخالفین بود ، گرچه هدف واقعی خود من بودم .

اندکی بعد قبل ازاین ماجرا به هویدا پیشنهاد کرده‌بودم به خارج برود وسمت سفارت ایران در بروکسل رابپذیرد . اوآنقدر به خود اعتماد داشت که ازقبول پیشنهاد من سرباززد . بعدا " درباره‌جریان وحشتناک قتل وی سخن خواهم گفت .

امیدهاونومیدی‌ها

درنخستین روزهای دولت ارتشبد ازهاری ، آرامش نسبی درکشور برقرار شد . اعتصاب تاحدزیادی کاهش یافت وتولید روزانه نفت‌خام مجددا " به پنج میلیون وسیصد هزاربشکه رسید . دستور اعتصاب عمومی که‌برای روز دوازدهم نوامبرازنوفل‌لوشاتوصادر شده بود باشکست کامل مواجه گشت . دربسیاری از شهرهای بزرگ چون تهران واصفهان ومشهد وتبریز مردم به تظاهر ومقابله بامخربین پرداختند .آنچه مامیخواستیم صلح وصفای عمومی وآشتی ملی بود

بنابراین دولت سعی کرد از برخورد گروههای مخالف وموافق جلوگیری کند.
علاوه برزندانیانی که قبلاً آزادشده بودند، دولت ارتشبد ازهاری یک عفو عمومی وکامل اعلام کرد وآخرین زندانیان سیاسی غیرازآدمکشان اززندان خارج شدند.

ما دراین هنگام با ائتلافی ازنیروهای مسلح مخالف رودررو نبودیم، بلکه با یک بسیج عمومی همه قوای مخرب برای نابودی ایران روبرو ومترقی مواجه بودیم که برای نیل به این منظور میبایست دودمانی که مکرراً مانع سقوط کشورشده بود از اریکه قدرت کنار گذاشته شود.

دراین هنگام بودکه اعتصابهای وسیع سیاسی برای به زانو درآوردن کشورآغاز شد: تهران و شهرهای بزرگ هرروز چند ساعت فاقد برق بودند. وسائل نقلیه عمومی تعطیل شد، کارمندان سازمان آب وشبکه نفت وبنزین وسپس بانکها ووزارتخانه‌ها اعتصاب کردند. هدف این کوششها فلج کردن فعالیت مردم ایران بود تا دولت درمقابل وبران کران ناچار به تسلیم شود. مردم، بیکار وسرگردان و در نتیجه خشن وناراضی درکوچه‌ها وخیابانها قدم میزدند. کارگران وکارمندانی که از شرکت در اعتصاب خودداری میکردند مورد تهدیدقرارمیگرفتند مابخوبی میدانیم که برای فلج کردن شبکه توزیع برق یا نفت، پنج وباشش نفرکافی است وهمین باعث شدکه اعتصاب انقلابی توفیق یابد. زیانهائی که درطی دوماه اعتصاب عمومی به چاهها وپالایشگاههای نفت وارد آمد ازحدوحساب بیرون است وبدین سان کوشش برای برقراری نظم وآرامش وجلوگیری از سقوط کشور، باردیگر با ناکامی

ونومیدی مواجه شد وبدتر ازهمه ارتشبد ازهاری دراواخر دی ماه ۱۳۵۷ دچار یک حمله قلبی گردید ودیگر نتوانست به کارخود ادامه دهد.

امروز بعضیها به من سرزنش میکنند که چرا با اعمال قدرت وشدت مقررات حکومت نظامی را بدقت اجرانکردم وامنیت را به هرقیمت که شده به کشور بازنگرداندم؟

مسلما" این کارممکن بودولی به چه قیمت؟

امروز به من گفته میشود که یقینا" اجرای این تصمیم بمراتب کمتراز دوران خونین هرج ومرج کنونی تلفات دربرمیداشت. پاسخ من اینست که سرزنش پس ازوقوع حوادث کاردشواری نیست ویک پادشاه حق ندارد تاج وتخت خودرا به قیمت ریختن خون هممیهانش حفظ کند.

یک دیکتاتور میتواند حکومت رابنام مرامی که مدافع آنست باخونریزی نگاهدارد. اما پادشاه یک دیکتاتور نیست. میان شاه وملت پیوندی ناگسستنی وجود دارد. یک دیکتاتور تنهاست وبه خود میاندیشد، یک پادشاه تاج وتخت را ازدیگری به ارث برده وباید به فرزندانش انتقال دهد. من دراین فکربودم که پس ازنیل به سطح مطلوبی از توسعه فرهنگی، صنعتی، کشاورزیوفنی، تاج وتخت رابه پسرم واگذار کنم.

درهفته های دشوار پایان سلطنتم، من قسمت مهمی ازوقت خودرابای تلفن میگذراندم ودستورم همواره چنین بود:"کوشش کنید ازخونریزی جلوگیری شود."

روزی که استاندار خراسان باناراحتی بسیار اطلاع دادکه گروهی ازتظاهرکنندگان میخواهندمجسمه مراواژگون کنند به وی گفتم: درحالی که دولت در همه جبهه ها عقب نشینی میکندوتسلیم میشود،چه معنی ومفهومی داردکه برای حفظ یک مجسمه ازقوای نظامی استفاده شود.

فصل ششم

نخست‌وزیری شاپور بختیار

ماموریت شگفت‌انگیز ژنرال هایزر

درتمام این مدت، میکوشیدم به خودتلقین کنم که درمقابل مخالفانی باحسن نیت وحس مسئولیت قراردارم.

آنها استقرار سریعتر دمکراسی ومبارزه با فساد راطلب می کردند. منهم آرزوئی جزاین نداشتم وقبلا" به هردوکار پرداخته بودم.

من میخواستم بهرقیمت، ازتوسل به زورواعمال خشونت اجتناب کنم ودریک محیط صلح وصفا وتفاهم ملی، راههای قانونی برای حل مشکلات بیابم. سرانجام به این نتیجه رسیدم که شاید یک دولت غیرنظامی باعضویت گروهی ازرهبران مخالف بتواند به آشوب خاتمه دهدووضع کشوررابه حال عادی بازگرداند.

توقعات سیاستمداران مخالف

نخست به دکتر غلامحسین صدیقی، عضو جبهه ملی، ماموریت دادم تا برای تشکیل کابینه اقدام کند. دکتر صدیقی رامردی وطن خواه میدانستم واوهیچ شرطی برای قبول این ماموریت قائل نشد. فقط یک هفته برای مطالعه وبررسی ازمن وقت خواست که بلافاصله پذیرفتم.

دکتر صدیقی، به پیروی ازتوقعات جبهه ملی، از من خواست که درایران بمانم، ولی اختیارات خود را

به یک شورای نیابت سلطنت تفویض کنم.

این تقاضا برایم پذیرفتنی نبود، زیرا مفهومش آن بود که قبول میکنم قادربه سلطنت نیستم، اما باید بگویم که دکتر صدیقی تنها سیاستمدار مخالفی بود که مصراً از من خواست ایران را ترک نکنم.

درهمین ایام، آقایان سنجابی وبازرگان که تازه ازاروپا بازگشته بودند، به چنان تحریکات سیاسی ومخالف قانون اساسی دست زدند که دولت طبق مقررات حکومت نظامی ناگزیر ازبازداشت آنان شد.

دکتر سنجابی اززندان بوسیله رئیس ساواک سپهبد مقدم تقاضای ملاقات مرا کرد. برای تسهیل مذاکرات وآماده سازی محیط، ازدولت خواستم سنجابی وبازرگان راآزاد کند. پس از چند روز تقاضای ملاقات سنجابی راپذیرفتم. اوبا احترام بسیار دست مرا بوسید ونسبت به مقام سلطنت وشخص من، ابراز وفاداری بسیار کرد وگفت که حاضراست مقام نخست وزیری راقبول کند، بشرطی که من به بهانه "استفاده ازتعطیلات" راهی خارج شوم. اونه میخواست شورای نیابت سلطنت تشکیل شود، که تشکیل آن قانوناً الزامی بود، ونه میخواست ازمجلسین رای اعتماد بخواهد.

من ازقبول توقعات سنجابی سرباززدم ودرحالیکه شرائط روزبروز دشوارتر میشد، درجستجوی راه حل دیگری برآمدم.

آیا واقعاً رهبران سیاسی مخالف، متوجه وخامت اوضاع وخطراتی که کشورراتهدید میکرد،بودند؟ آیا میدانستند که دیگر مساله حفظ امتیازات وبسرآوردن توقعاتشان مطرح نیست، بلکه حیات وممات ایران درمیان است؟

نخست‌وزیری شاپور بختیار

بی نظمی و اغتشاش در گردش چرخهای اقتصاد کشور، اعتصابات پیاپی و تظاهرات خیابانی عملاً زندگی جامعه را فلج کرده بود. میزان تولید نفت خام که در مواقع ضروری عادی ۵/۸ میلیون بشکه بود در روز چهارم دی ماه ۱۳۵۷ به ۱/۷ میلیون بشکه رسید که فاجعه‌ای برای اقتصاد ایران محسوب میشد. صدور گاز به شوروی دچار اختلال و اشکال شده بود. در این هنگام بود که شاپور بختیار، یکی از اعضای جبهه ملی، بوسیله سپهبد مقدم، رئیس ساواک از من تقاضای ملاقات کرد. من قبلاً بوسیله جمشید آموزگار نخست‌وزیر سابق، تماسی با بختیار داشتم و همچنان به کوشش خود برای تشکیل یک دولت ائتلافی ادامه می دادم. در این اواخر، درحالیکه کریم سنجابی همچنان به اظهارات تحریک آمیز خود ادامه می‌داد شاپور بختیار روشی معتدل برداشت و تقریباً "سکوت کرده بود. درنتیجه شاپور بختیار را به حضور پذیرفتم.

واگر اشتباه نکنم سپهبد مقدم شخصاً" و پنهانی و در خارج از ساعات متعارف ملاقات، به کاخ نیاوران هدایت کرد. بختیار در این ملاقات مکرراً " نسبت به مقام سلطنت ابراز وفاداری کرد و کوشید به من ثابت کند که تنها کسی است که می‌تواند در آن دوران دشوار دولت را تشکیل دهد. او می‌گفت مایل است تمام ترتیبات مندرج در قانون اساسی را رعایت کند، بدین معنی که قبل از مسافرت من به خارج از کشور بعنوان تعطیلات، یک شورای نیابت سلطنت تشکیل شود و از دو مجلس رای اعتماد

بگیرد. این شرائط برای من قابل قبول بود. بختیار با دشواری کابینه خودرا تشکیل داد و از مجلسی رای اعتماد گرفت. اما فرصت نیافت برنامه خودرا که برای خبرنگاران وسائل ارتباط جمعی جهانی شرح داده بود، به مرحله اجرا درآورد. جالب آنکه از همان روز نخست دوستان سیاسیش در جبهه ملی برای سقوط او کوشیدند. عجب اینست که در این هنگام کسی در پی بازگشت آرامش و تجدید فعالیت اقتصادی نبود و تنها مسئله مورد علاقه رهبران کشور سرنوشت پادشاه بود. بعضی از اطرافیان به منظور آرام سازی محیط، به من توصیه میکردند چند هفته‌ای از ایران دور شوم فرماندهان ارتش از من میخواستند در کشور باقی بمانم تا نیروهای مسلح از هم پاشیده نشوند.

حوادث ایران، در این هنگام در راس کلیه اخبار جهان قرار داشت. اکنون میتوانم صریحاً بگویم که همه قبل از این وقایع من احساس میکردم که کار از کار گذشته است. از نزدیک به دو سال پیش من تغییری در رویه امریکائیها احساس میکردم. میدانستم که بعضی از آنها با برنامه‌های تسلیحاتی ایران موافق نیستند و بیم دارند که افسران و متخصصینی که در خدمت ارتش ایران بودند، روزی گروگان شورویها شوند. آیا واقعاً امریکائیها مایل به الغای قرارداد دوجانبه میان ایران و ایالات متحده بودند و میخواستند از ایفای تعهدات خود سرباز زنند؟ من این سئوال را رسماً با دولت امریکا در میان گذاشتم. جواب داده شد:

"ایالات متحده امریکا به تعهدات خود وفادار خواهد ماند." !

چندی بعد با دوست خود، نلسن راکفلر ملاقاتی داشتم. ناگهان از او سئوال کردم: "آیا ممکن است

امریکائیها وشورویها دنیا رابین خود تقسیم کرده باشند."

راکفلر جواب داد:

"قطعا" تهویعد افزود: "لااقل تاجائی که من اطلاع دارم."

درشهریور ۱۳۵۷ هنگامیکه بحران جدی ترشد،سفرای امریکا وانگلیس نزدمن آمدند وپشتیبانی دولتین متبوع خودرااعلام داشتند وگفتند که برخلاف سال ۱۹۵۱ درتائید سیاست دولت ایران اتفاق نظرکامل دارند.

اخطارروزنامه پراودا

تااوایل تابستان، من مرتبا" سفیراتحاد جماهیر شوروی را میدیدم وتقریبا" درهرملاقات،اوبه من درزمینه تفاهم، دوستی وهمکاری دولت متبوعش اطمینان می داد. دراین موقع سفیر شوروی به مرخصی رفت وپس از بازگشت به تهران دیگراورا ندیدم. با این حال اوضاع ایران موجب نگرانی شورویها بود. برای مثال کافی است به مقاله ای که دراواسط پائیز درروزنامه پراودا انتشار یافت، اشاره کنم. در این مقاله، ازجمله عبارات زیر به چشم میخورد:

"اتحاد جماهیر شوروی که دارای روابط حسنه با ایران است، صراحتا" اعلام میکند که باهرگونه مداخله نامشروع، درامور داخلی این کشور، ازهرجا وبهرشکل وبهر بهانه ای که باشد، مخالفت خواهد کرد. جریاناتی که درایران میگذردصرفا" جنبه داخلی داردوباید انحصارا" بدست ایرانیان حل وفصل شود. همه کشورها بایدباتوجه به حق حاکمیت

واستقلال ایران وبارعایت منشور سازمان ملل متحد ازدخالت درامور این کشور اجتناب ورزند. واضح است که هرنوع دخالتی درامورایران، که کشوری است هم مرز با اتحاد جماهیر شوروی وبخصوص یک دخالت نظامی، همانند عملی برضد امنیت ومنافع اتحاد جماهیر شوروی تلقی خواهد شد."

درپانزدهم آذرایالات متحده امریکا، رسماً "اعلام داشت که بهیچ صورت درایران مداخله نخواهد کرد.

با این حال سفرای دولتین امریکا وانگلیس در ملاقاتهای خود تکرار میکردند: "ما همچنان ازشما پشتیبانی میکنیم"!

درطول پائیز وزمستان، مرتباً" این دوسفیر، مرا به ادامه وگسترش سیاست آزادسازی تشویق میکردند. من شخصا" با اصل این سیاست موافق بودم، ولی فکر میکردم که دردوران اغتشاش ونا امنی و بدون داشتن کادرسیاسی لازم، به فاجعه منتهی خواهد شد.

عجب دراینکه غالباً"، شخصیتها با فرستادگانی ازامریکا بدیدار من میآمدند وسیاست مقاومت و إعمال قدرت را توصیه میکردند وچون ازسفیر ایالات متحده می پرسیدم که رویه واقعی آن دولت چیست میگفت که دستوری دریافت نکرده است.

ازمنابع مختلف، اطلاعات دیگری به من میرسید چند هفته قبل ازآن نماینده "سیا" رادرایران به حضور پذیرفتم. از توخالی بودن سخنانش متعجب شدم. هنگامیکه صحبت ازآزادسازی سیاسی شد، خنده شادی برلبانش نقش بست ومعلوم شد، میخواهدازاین موضوع با من صحبت کند، نه درباره امنیت منطقه!

بعداز طریق سفارت انگلیس یکی ازامرای ارتش با وابسته نظامی آن کشور ملاقاتی داشت که به وی

گفت :

"چه وقت متوجه خواهید شد که راه حل مسائل شما سیاسی است."

دراواخر آذر سناتور محمد علی مسعودی به من گزارش دادکه جورج لامبراکیس ، دبیراول سفارت امریکا به وی گفته است:"بزودی درایران یک رژیم جدید وجود خواهدداشت."

اما جریانی که بیش ازهمه ازسوی متحدان چند ساله، موجب تعجب من شد، ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر درایران بود.

ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

دراوائل بهمن ماه خبری حیرت انگیز به من گزارش شدکه ژنرال هایزر چندروزی است درتهران اقامت دارد. من درهفته‌های اخیر از هیچ چیزتعجب نمی کردم. ولی ژنرال هایزر، شخصیت کوچکی نبود. وی درمقام معاونت فرماندهی کل نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی چندبار به تهران آمده وهربارازمن تقاضای ملاقات میکرد.

مسافرتهای ژنرال هایزر به ایران جنبه تشریفاتی نداشت واوبرای دیدار بافرمانده قوای مسلح ایران که یکی از کشورهای عضو پیمان مرکزی بود، به ایران می آمد.

رفت وآمدهای ژنرال هایزر همواره از چند هفته قبل برنامه‌ریزی می شد. ولی این بار جنبه‌ای اسرارآمیز داشت. نظامیان امریکا، باهواپیماهای خودمی‌آمدندومی رفتندوطبیعتا" تابع تشریفات معمول نبودند. ازامرای ارتش درباره مسافرت ژنرال هایزر سئوال کردم. آنها هم چیزی

نمیدانستند حضوراودرایران واقعاً" شگفت انگیز بود ونمیتوانست اتفاقی وبدون دلائل بسیار مهم باشد.

حضوروی درایران، کم کم علنی شدوروزنامه‌های شوروی نوشتندکه ژنرال هایزر برای تدارک یک کودتای نظامی به ایران آمده است. درحقیقت درج این مطلب یکنوع اخطار بود. اندکی بعد روزنامه هرالد تریبیون چاپ پاریس، به شورویها وسایر دول اطمینان دادکه ژنرال هایزر، نه‌برای تدارک یک کودتا، بلکه برای جلوگیری ازآن به ایران سفر کرده است وسرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران امریکا وقوع یک کودتای نظامی درایران است.

آیا چنین خطری وجودداشت؟ تصور نمیکنم. زیرا امیران ارتش ایران به دفاع ازتاج وتخت وحفظ قانون اساسی سوگند یادکرده‌بودند ومسلماً" تا هنگامیکه ازاین قانون تخلف نمیشددست به هیچ اقدامی نمیزدند. احتمالا" سرویسهای اطلاعاتی امریکا میدانستند که‌برنامه زیرپاگذاشتن قانون اساسی درپیش است. پس میبایست ازبروز عکس العمل درارتش ایران جلوگیری کنند. هدف مسافرت ژنرال هایزر به ایران جزاین نبود.

بالاخره من یکبار ژنرال هایزر رابه اتفاق سفیرامریکا،آقای سالیوان ملاقات کردم،تنها چیزی که موردعلاقه هردوی آنها بوددانستن روز وساعت حرکت من ازایران بود. ژنرال هایزر، از ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستادارتش خواست که ملاقاتی بین اوومهدی بازرگان ترتیب دهد. ارتشبدقره‌باغی این تقاضا رابه من گزارش داد.

نمیدانم دراین ملاقات چه گذشت، میدانم که

ارتشبد قره‌باغی ازتمام قدرت‌خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هرگونه اقدام وتصمیمی بازدارد. او اکنون تنها کسی است‌که ازجریان این مطلب اطلاع دارد، زیرا فرماندهان و امرای ارشد ارتش ایران یکی پس ازدیگری به قتل رسیدند وتنها ارتشبد قره‌باغی بوسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت.

پس از آنکه من ایران را ترک کردم، ژنرال هایزر بازچندین روز درایران اقامت داشت. دراین هنگام چه گذشت؟ تنها چیزی که میتوانم بگویم اینست‌که ربیعی فرمانده نیروی هوائی ایران طی "محاکمه"اش به "قضات" گفت: "ژنرال هایزر شاه را مثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد.

فصل هفتم

جلای وطن

قرار براین شد که شهبانو ومن، پس از اینکه آقای بختیار از مجلسین رای اعتماد گرفت برای چند هفته استراحت وتمدد اعصاب ایران را ترک کنیم. آخرین روزهای اقامت درتهران، سخت دشوار بود وشبها با بی خوابی گذشت. معهذا بایست روزها همچنان به کارخود ادامه دهم، حال آنکه تاریخ حرکت نزدیک ونزدیکتر میشد ولحظه‌ای ازوضع دلخراش ایران فارغ نبودم.

نمیتوانم احساسات خودرا به هنگامیکه به اتفاق شهبانو ایران راترک میکردیم وصف نمایم. به حکم تجربه طولانی واحساس قلبی، نسبت به آینده سخت نگران بودم. آرزو داشتم، سفرمن موجب پیدایش آرامش وتسکین تشنجات شود. امیدوار بودم بخت با شاپور بختیار یاری کند ووی بتواند کاری انجام دهد وسرانجام وطن ازویرانی ونابودی نجات یابد.

درفرودگاه مهرآباد بادی سرد میوزید. براثر اعتصاب کارکنان فرودگاه، تعداد زیادی هواپیما درآنجا متوقف بود. درپای پلکان هواپیمای سلطنتی، مقامات مهم کشوری ولشگری ازجمله شاپور بختیار، نخست وزیر، رئیس مجلس شورای ملی، چند تن ازوزیران وفرماندهان نیروهای مسلح به بدرقه آمده بودند.

به همه حاضران توصیه کردم که دررفتار خود

جانب حزم واحتیاط را نگاهدارند. خداوند را به شهادت میگیرم که آنچه میتوانستم برای نجات خدمتگذاران وطن از مخاطرات احتمالی، انجام دادم.

امام جمعه تهران که درمسافرتهای قبلی در فرودگاه حضور داشت ودعای سفر میخواند، این بار غایب بود. بعضیها درمورد این غیبت تعبیرات خاص کردند. حقیقت اینست که او بیمار بود ومتاسفانه چند هفته بعد درژنو درگذشت. البته من مانند همیشه یک مجلد کلام الله مجید به همراه داشتم. احساسات، وفاداری وصمیمیتی که درفرودگاه نسبت به من ابراز شد واقعا" مراسخت تحت تاثیر قرار داد. همه سکوت کرده بودند وبسیاری میگریستند. آخرین تصویری که از ایران، سرزمینی که سی وهفت سال برآن سلطنت کردم، بیاددارم خاطر چهره‌های سرگشته وغمگین واشک آلود کسانی است که به بدرقه آمده بودند.

مرحله اول سفر ما شهر آسوان بود، که در آنجا با استقبال گرم ومردانه پرزیدنت سادات مواجه شدم. البته بزرگواری وشهامتی که درا وسراغ داشتم جزاین هم انتظاری نمی رفت. طی چندروزی که درآسوان اقامت داشتیم محبت وتوجه خاص ومیهمانوازی پرزیدنت سادات وهمسرش برای شهبانوومن بسیار تسلی بخش بود.

پرزیدنت سادات می خواست که ما مدتی طولانی‌تر درمصر بمانیم ولی من احساس می‌کردم که باید باز هم ازایران دورترشوم. درآن موقع میل داشتم به امریکا بروم که فرزندانم درآنجا اقامت داشتند ولی همه ما را ازرفتن به ایالات متحده برحذر میداشتند.

طبق قرار قبلی چندروزی درمراکش اقامت گزیدیم ودرآنجا سلطان حسن دوم پدرانه از ما پذیرائی کرد. هنگامیکه قرار شد به باهاماس برویم سلطان حسن هواپیمای مراکشی را دراختیار ما گذاشت. مشکل ترین مراحل، اقامت ما دراین جزایر بود. زیرا هرروز خبرکشتارهای ایران به ما میرسید. گوئی این کابوس پایانی نداشت. محل اقامت ما درباهاماس ویلائی درکنار دریا بود. که هرکس میتوانست به آن نزدیک شود. بهمین سبب تعداد زیادی پاسبان به محافظت ما گماشته بودندکه حضور آنان نیز خالی ازاشکال نبود. تنها دلخوشی ما در آن چندروز، محبتهای بی دریغ جهانگردان آلمانی وفرانسوی بود.

ازهمان روز اول میدانستیم که اقامت ما در باهاماس جنبه موقت خواهدداشت ودرجستجوی کشوری دیگربودیم که بتوانیم برای مدتی طولانی تر در آن زندگی کنیم.

هنگامیکه قراربراین شدکه به مکزیک برویم بسیار خوشحال شدم. ازمسافرت رسمی خود به این کشور واستقبال گرم مردم آن خاطره‌ای بس دلپذیر داشتم. درطی همان سفررسمی بودکه با پرزیدنت لوپزپورتیو آشنا شدم وبه روشن بینی وی درمسائل جهانی وقوف یافتم.

متاسفانه وضع مزاجی من اجازه ندادکه قسمتهای مختلف کشورزیبای مکزیک راچنانکه میخواستم بازدید کنم. درعوض فرصت تجدید دیدار با هنری کیسینجر و ریچارد نیکسون رایافتم که به من ثابت کرد حتی درمیان امریکائیان نیز دوستان وفادار میتوان یافت.

قرار بود پرزیدنت نیکسون به اتفاق همسرش بدیدار ما بیاید، درآخرین لحظه بیماری پاتونیکسون

مانع مسافرت وی شد وآقای نیکسون به تنهائی نزد ما آمد. بیست وچهار ساعتی که با وی گذرانیدیم برای شهبانو ومن بسیار مطبوع ودلپذیر بود.

این دیدار برای هردوی ما بسیار مطبوع بود. هم بخاطر دوستی استوارمان وهم بخاطر تفاهم وتوافق نظری که درمسائل مهم سیاسی وبین المللی داشته وداریم.

پرزیدنت نیکسون یکبار قبل از انتخاب به ریاست جمهوری ویکبار دیگر درسمت رئیس جمهوری به ایران سفرکرده بود وهیچکس بهتر از او درنیافت که یک متحد قوی دراین منطقه چه ارزشی برای جهان غرب دارد.

فصل هشتم

حکومت وحشت

کسانیکه پس از خروج من، بر ایران حکومت کرده و می کنند، ناتوانی و عدم مسئولیت خود را بطور کامل نشان دادند: شاپور بختیار خواست بر ایران حکومت کند اما قادر به این کار نشد. مهدی بازرگان "نخست وزیر" "جمهوری اسلامی" در حد اعلای ناتوانی است، حکومت وی از لحاظ قانونی هیچ مبنائی ندارد. نه قانون اساسی هست، نه مجلس شورای ملی، نه سنا. از لحاظ سیاسی او بازیچه ای بیش نیست که هر روز به سازی میرقصد. روزی سخنی میگوید و فردای آن خلافش را اعلام میکند و ملاها و مشاورینشان هرچه میخواهند میکنند. اما دیگر حکومت و دولتی در ایران وجود ندارد.

در زمستان گذشته مهدی بازرگان اعلام کرد: "جمهوری اسلامی" که ما بنیان می نهیم، نه حکومت لیبی است و نه حکومت عربستان سعودی، بلکه همانند دولتی خواهد بود که طی ده سال اول خلافت علی وجود داشت." جمهوری اسلامی در بهار سال ۱۳۵۸ رسما اعلام شد و در حقیقت ایران را سیزده قرن به عقب برگرداند.

تعصب کورکورانه

مضحک و در عین حال غم انگیز اینست که آقای

بازرگان قبلاً" رئیس انجمن ایرانی حقوق بشر بود ودرزمان "نخست وزیری"وی حکومت وحشت وارعاب وخشونت درایران مستقر گشت . عجب آنکه جلادانی که برایران حکم میرانند، برخلاف همه سنتهای اسلامی وایرانی عمل میکنند،امابی پروا نام خدارا بر زبان میآورند.

اینها بیش از یازده قرن تمدن قبل ازاسلام ایران راکه سرتاسر افتخار وبزرگی وخلاقیت است بدورریخته اند وجز ده سال دوران خلافت علی ابن ـ ابیطالب (ع) منکر تاریخ بعدازاسلام ایران نیز هستند متعصبین جاهلی که هنوز درایران برسرکارند تصورمیکنندکه پس از دوران علی(ع) ،تنهاکسانی هستند که برطبق اصول عدالت حکومت میکنندتعصبی کورکورانه وجاهلانه ، اکنون وحشت وجنون وحماقت رابرکشور ما مستولی کرده است .

آنچه منطقاً" قابل فهم نیست ، اینست که وسائل ارتباط جمعی جهانی که قبلاً"درکشورما تعداد افراد شهربانی وبازندانیان راهزار بارمبیشتر جلوه میدادندوبرای کشته های خیالی داستانها میساختند، بی آنکه خم به ابرو بیاورندشاهد وناظرکشتار صدهاتن بیگناه هستند. انجمنهای بین المللی حقوقدانان وبادفاع ازحقوق بشر، که آنهمه درباره انسانی کردن دستگاه قضاوت داد سخن میدادند، پس ازروی کارآمدن تفتیش عقاید وآراوحکومت وحشت ودربرابر جنایاتی که اکنون درایران صورت میگیرد،مهرسکوت برلب زده اند. چرا نمیگویند که دردوران "حکومت" فعلی، همه حقوق متهمین و زندانیان زیرپا گذاشته شده؟ چرا به رسمی شدن مجازاتهای بدنی درملاء عام ووحشی گریها دیگر اعتراض نمیکنند، در"دادگاههای انقلاب اسلامی" یک

مورد اتهام بیشتر وجود دارد. همه زندانیان را بعنوان مفسدفی الارض محکوم میکنند. مفسدفی الارض درفقه اسلامی برموارد کفروالحاد، شامل میشود که هیچگونه ارتباطی باجریانهای "دادگاههای" اسلامی ندارد وآنچه درطی این محاکمات انجام شده صریحا " وقطعا " خلاف شرع بوده است.

«خمینی، تشنه خون»

"دادگاههای اسلامی" کوچکترین توجهی به ابتدائی ترین حقوق متهم، ازجمله حق دفاع، ندارند "قضات" این دادگاهها، هرمتهمی راجانی میپندارند. برای آنها هرکسی درزندگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دردوران سلطنت من شریک وسهیم بوده، مقصراست واگر متهمی اعتراض کند ویا در مقام دفاع برآید ویا بیگناهی خودرا اعلام دارد مجازاتش تشدید خواهد شد. دراین "دادگاهها" نه ارائه مدارک ضرورت دارد، نه شهادت شهود، نه دفاع وکلای دادگستری ازمتهمان.

درآغاز بهمن ۱۳۵۷ مهدی بازرگان اعلام کردکه متهمان سیاسی، دردادگاههای علنی ورسمی، محاکمه خواهند شد. چندروز بعدازآن ارتشبد نعمت الله نصیری ازمحلی که درآن بود، ربوده شدوشدیدا " مضروب ومورد شکنجه واقع گردید.

درشب ۲۲ بهمن، همه وی راباچهره خونین وزخم آلود برپرده تلویزیون دیدند که حتی قادربه سخن گفتن هم نبود. بااین حال وی درحضور جلادان خود اعلام کرد که هرگز دستور کشتار وشکنجه زندانیان رانداده است. چهارشنبه بعد درشب ۲۶ بهمن ارتشبد نعمت الله نصیری وسه امیر وفادار دیگر ارتش ایران: سپهبد رحیمی، فرماندار

نظامی تهران، سرلشگر خسروداد، فرمانده هوانیروز وسرلشگر ناجی، فرماندار نظامی اصفهان بدست کمیته‌ها، تیرباران شدند.

درروز ۵ اسفند مهدی بازرگان تهدید کرد که اگراختیارات نامحدود کمیته‌ها معین ومشخص نشود استعفاخواهدداد. روز پانزدهم اسفندرسما "دراین زمینه به وی اطمینان داده شدا ومتعاقب آن توقیفهای غیرقانونی، کشتارها و جنایتها دوچندان گردید. تقریبا" همه فرماندهان واحدهای مختلف نیروهای مسلح ایران تیرباران شدند. سناتور علامه وحیدی که بیش از صدسال داشت وتعدادزیادی ازافرادی که سنشان ازهفتادبیشتر بود به قتل رسیدند. تعداد قربانیان "دادگاههای اسلامی" آنقدر زیاداست‌که تاامروز ارقام دقیقی درباره آنها وجودندارد. درمیان آنها گروهی کثیرازوزرا ومعاونین، سفیران، نمایندگان دومجلس استانداران، شهرداران وامراوافسران ارشدو درجه‌داران وسربازان نیروهای مسلح، افسران‌پلیس وژاندارمری، روزنامه‌نویسان، ناشران‌و خبرنگاران، قضات، وکلای عدلیه، روحانیون، پزشکان، استادان دانشگاهها، قهرمانان‌ورزشی، بازرگانان وصاحبان صنایع و .... وجود دارند. همه اینها، بدون محاکمه، بدون داشتن حق دفاع وبدون رعایت کوچکترین اصول انسانی بقتل رسیدند.

خوشبختانه درزمان حکومت شاپور بختیار وپس ازآن هزاران تن ازایرانیان موفق شدند، مثل خود بختیار ایران راترک کنند وازخطر نجات یابند.

روزنامه‌های بزرگ غربی نامه‌سرگشاده‌ای از پسر بختیار خطاب به خمینی انتشار دادند که چنین ختم می‌شود:

"آقای خمینی، شما تشنه خون هستید، بدستور شما تاکنون صدها تن به قتل رسیده‌اید، بدون آنکه مورد اتهام وعلت محکومیت آنها روشن باشد. شما چاقوکشان خودرا برای غارت خانه پدرم اعزام داشتید. آیا شاپور بختیار رجنا بنکار است؟ پس شما که هستید که موجب مرگ هزاران جوان ایرانی شده‌اید. شما ننگ تاریخ هستید. شما مانع شدید که ایران به دمکراسی نائل آید. شما مسئول شهادت هزاران جوان ایرانی هستید وهرگز یک قهرمان تاریخ نخواهید شد"

این نامه در ۸ مارس درروزنامه لوموند به چاپ رسید. درآن موقع هنوز، کار "دادگاههای" انقلاب اسلامی به اوج خود نرسیده بود. ازآن پس بودکه قتل وغارت درتهران وشهرستانها، ابعاد گسترده‌تری یافت وکمیته‌ها با استفاده از جنگ افزارهای غارت شده، مسلح شده به آزار وشکنجه مردم بی گناه پرداختند. یکی ازکارگردانان اصلی این ماجراها، ابراهیم یزدی، دارنده یک گذرنامه امریکائی بودکه دردولت بازرگان ابتدا معاون نخست وزیر و سپس وزیر امورخارجه شد.

درطی ماه اسفند ۱۳۵۷ بی گناهان بسیاری محاکمه واعدام شدند. برای آنها هیچ پرونده‌ای وجودنداشت موارد اتهام به آنان اعلام نشده بود، طبیعتا "حق دفاع نداشتند. "محاکمات" بطور سری انجام میگرفت و "قضات" نقاب برچهره داشتند.

بدینسان بسیاری ازشهود جریانهای سیاسی و تحولات اخیربه قتل رسیدند. درنخستین روزهای بقدرت رسیدن پیرمرد مقیم قم، امیرانتظام سخنگوی دولت

بازرگان اعلام داشت: "دولت ومخصوصاً" وزارت دادگستری هیچگونه دخالت ونظارتی برجریان دادرسیها وآراء صادره دردادگاههای اسلامی ندارند" یکباردیگر بازرگان بعنوان اعتراض تهدیدبه استعفا کرد امابرسرکار خود باقی ماند!

قتل امیرعباس هویدا

مهدی بازرگان دراواخراسفند واندکی قبل ازآغاز سال نو، تقاضا کردکه "محاکمه" امیرعباس هویدا معلق شود. هویدا، درمراحل آخرزندگی‌اش ازخود شجاعت، بلکه تهوری حیرت انگیز نشان داد.

طی پائیز وزمستان گذشته، برنامه تبلیغاتی وسیعی به منظورلکه دارساختن نظام سیاسی واداری کشورما، درایران وجهان بمرحله اجرادرآمد. امیرعباس هویدا آماج وهدف بیشتر این تبلیغات سوء و مخرب بودوچون مدت سیزده سال زمام امورکشور رابدست داشت، طبیعتاً" بیش از هرکس مورد نکوهش وحمله قرارگرفته بود. من احساس میکردم که هویدا بخوبی متوجه خطری که اورا تهدید میکند، نیست. مسلماً" اگر محاکمه‌ای عادلانه ومطابق موازین صحیح حقوقی، ترتیب مییافت، هویدا وچند تن از وزیرانش که قبل ازوی وباهمزمان باوی بازداشت شده بودند، میتوانستند از خود دفاع کنندوبرائت حاصل نمایند.

هویداکه دردومین روزتشکیل حکومت ارتشبدازهاری بازداشت شده وتحت نظربود، براثراغتشاشات وگشایش همه زندانها، آزادشدوبخانه یکی ازدوستان خودرفت و ازآنجا به نزدیکترین کمیته تلفن کرد ونشانی محل اقامت خودرا داد. اندکی بعدبسراغش آمده زندانیش

کردندوهمانجا نوشتن لایحه دفاعیه ای را آغاز کرد. هنگامی که برای "محاکمه" احضار شد، هنوز تهیه وتدوین این لایحه بپایان نرسیده بودوتقاضای یک ماه مهلت اضافی داشت که مورد موافقت حکام وقت قرارگرفت. سحرگان وی رابه "دادگاه" کشاندند وبدون اینکه حق دفاع داشته باشد به عنوان محاربه باخدا ورسول خدا محکوم به اعدامش کردند. هویدا دردادگاه گفت نه تنها من هرگز باخدا ورسول خدا محاربه نکرده ام، بلکه مسلمان بوده وهستم وبزیارت خانه خدا رفته ام.اگر فکر میکنید من گناهکارم، هرچه لازم است بکنید ولی فراموش نکنید که مادرکشوری زندگی میکنیم که قوانین آن به تصویب قوه مقننه میرسیدوهمه شما از حمایت آن برخوردارید.

بعضی ها میخواهند بدانند، به چه علت بازرگان تقاضای تعلیق محاکمه هویدا راکرد. به نظر من علت آن است که تاآن موقع بی حساب وکتاب آدم کشی شده وکوچکترین توجه به رعایت حداقل تشریفات وظواهر قانونی وشرعی صورت نگرفته بود. هویدا مرد گمنامی نبود ومشاوران واطرافیان آن شخص مقیم قم میخواستند لااقل به قتل وی شکل دنیا پسندی بدهند. پس با عجله "مقررات" خاصی برای دادگاههای اسلامی وضع کردند ودراوائل فروردین ۱۳۵۸ انتشار دادند، که حتی همان مقررات هم در"محاکمه" مجدد هویدا رعایت نشد.

دراوایل بهار۱۳۵۸ امیرعباس هویدا بدست جلادان بارگبار مسلسل به قتل رسید. ولی ظاهرا" قبل ازمرگ براثر بدرفتاریهائی که در زندان با وی شده بود، درحال نزع بود.

هنگامی که خبر قتل هویدا به من رسید، یکروز

تمام خلوت کردم وبه دعا پرداختم. هویدا شاهد وناظر بسیاری ازحقایق ووقایع درباره جلادانش بود وآنها میخواستند بهرقیمت هست اورا ازمیان بردارند. قتل وی، جنایتی شرم آور بیش نبود که درهمه مطبوعات جهان آزاد با عکس العملی سخت وخشم آلود مواجه شد. دولتهای امریکا وانگلستان وفرانسه وآلمان وایتالیا، رسما" ازاین قتل ابرأز تاسف وتاثر ونگرانی کردند وحتی دبیر کل سازمان ملل متحد ازاین بی اعتنائی مقامات ایرانی نسبت به اصول عدالت اظهار تعجب کرد.

با اینحال جلادان، به کارخودادامه دادند.درروز یازدهم آوریل یکی از "دادگاههای انقلاب اسلامی" پس ازتشریفات بسیار کوتاهی، یازده نفر رامحکوم باعدام کردکه نیمساعت بعدبه جوخه آتش سپرده شدند نخستین این گروه از جان باختگان سرلشکرحسن پاکروان بود. تنها جرم وی آن بود، که پانزده سال قبل ریاست ساواک رابعهده داشت.موافقین و مخالفین درشرافت وحس گذشت ومهربانی پاکروان اتفاق نظر داشتند.

وی بارها ازمن عفو وآزادی زندانیان سیاسی و مخالفین ومخصوصا گروهی ازملاها راخواسته وبدست آورده بود.

درهمان روز، سپهبد ناصر مقدم رئیس پیشین ساواک که ازطرف کریم سنجابی نزدمن وساطت میکرد؛ سپهبد حجت کاشانی رئیس سابق سازمان تربیت بدنی وتفریحات سالم ایران، سرلشکر علی نشاط فرمانده گارد جاویدان، سپهبد تقی مجیدی که پانزده سال پیش بازنشسته شده بود، منصورروحانی وعباسعلی خلعتبری وزیران سابق، مهندس عبدالله ریاضی رئیس پیشین مجلس شورای ملی، علامه وحیدی

سناتور صدساله ، سرتیپ علی بیات نماینده مجلس وغلامرضا نیک پی شهردار سابق تهران، بقتل رسیدند

پس از این جنایتها بودکه کمیسیون بین المللی حقوقدانان صریحا " اعلام کردکه نحوه انجام محاکمات دردادگاههای اسلامی مخالف موازین حقوق بشروقراردادها وموافقت نامه هائی است که ایران به آن ملحق شده .

پاسخ "آن شخص" به این اعلامیه حقوقدانان بسیار کوتاه بود وگفت "باید دست فاسدان راقطع کرد......... باید خون ریخته شود........هرچه در ایران بیشتر خونریزی شود، انقلاب بیشتر پیش خواهد رفت"......... ! !

ادامه‌خونریزی وآدمکشی

دراواسط بهار (هشتم مه) پس از یک "محاکمه" کوتاه بیست ویک تن دیگر بدست جلادان بقتل رسیدند. یکی ازآنهادکتر جواد سعید، آخرین رئیس مجلس شورای ملی ودبیر کل سابق حزب رستاخیز ملت ایران بود. درهمین روزدکتر محمد رضا عاملی تهرانی وزیرسابق اطلاعات وجهانگردی وسپس آموزش وپرورش غلامرضا کیانپور وزیر سابق دادگستری ،سرلشگر فتحی امین فرمانده لشگر زرهی همدان، وگروهی ازقضات وافسران ارتش وشهربانی به قتل رسیدند.

ازماه بهمن تاخرداد آدمکشی وخونریزی، حتی یکروز متوقف نشد. بسیاری ازافسران ارشدوامرای برجسته نیروهای سه‌گانه ارتش دراین جریان بقتل رسیدند. باید یادآور شوم که قبل از آن سپهبد بدره‌ای فرمانده شجاع وشرافتمندنیروی زمینی وسرلشگر بیگلری همکار نزدیکش ازپشت سرهدف گلوله

قرار گرفته، به شهادت رسیدند.

در اواخر بهمن ۱۳۵۷ شاخه نظامی کمیته‌های انقلاب درخواست کرد که یک تصفیه کامل و همه جانبه در نیروهای مسلح به عمل آید و یک ارتش واقعی خلق تشکیل شود.

در این جند همه مجموعاً"، نزدیک به ۲۵۰ نفر از امرا و افسران نیروهای سه‌گانه و ژاندارمری و شهربانی کشور، بطور رسمی، بقتل رسیدند.

در شهریور ۱۳۵۸ در مطبوعات جهان اعلام شد که (فراموش نشود که با سوء استفاده از نام اسلام) از ابتدای استقرار "حکومت اسلامی" ۵۷۵ نفر بطور رسمی بقتل رسیده‌اند. کسانی به قتل رسیدند که مملکتی مومن و مسلمان بودند. رقمی که ذکر شده طبیعتاً" شامل برهزاران نفر که در زندانها و یا در عملیات کمیته‌ها و پاسداران شهید شده‌اند، نیست. گروههای متفرق و ناشناخته، با غارت سربازخانه‌ها و انبارهای مهمات، مسلح شده و هرچه میخواهند میکنند و هرکس را بخواهند میکشند، بدون اینکه آماری درکار باشد ....

شماره دقیق قربانیان این "حکومت" چیست؟ مسلماً" هیچکس نمیداند.

بیست هزار زندانی سیاسی

در اواخر فروردین ۱۳۵۸ پاسداران انقلاب سرلشگر سالخورده امیرحسین عطارپور را که نزدیک به سی سال پیش بازنشسته شده بود، توقیف و زندانی کردند. پسر او فریبرز عطارپور، سردبیر روزنامه تهران ژورنال موفق شد سرمقاله شجاعانه‌ای انتشار دهد و در آن اعلام دارد که بیش از بیست هزار تن زندانی سیاسی در

بدترین ونامطلوب ترین شرایط درزندانها بسرمیبرند.

چراکسی به واقعیت اعتراض نکرد ونمیکند؟ قبلاً گفتم که درطول مدت سلطنت من تعداد کسانی که به اتهام جرائم سیاسی بازداشت شدند وبسیاری ازآنان نیز تروریست بودند، سه هزار ویکصدوشصت وچهار نفر بود. تردید نیست که ازماه بهمن ۱۳۵۷ تاکنون دهها هزار نفر به جرائم سیاسی مختلف توقیف شده دربدترین شرایط زندانی گردیده وموردغیرانسانی ترین شکنجه وآزارها قرارگرفته اند. تعدادکسانی که در زندانها به قتل رسیده متاسفانه بسیار زیاد ونامعلوم است.

هیچکس نمیتواند انکار کند که درطول مدت سلطنت من، نمایندگان صلیب سرخ بین المللی همواره مجاز بودند، آزادانه اززندانها بازدید کنند. همه متهمین حق داشتند وکیل بگیرند. محکومین میتوانستند تقاضای تجدیدنظر ودرمرحله نهائی به دیوان عالی کشورمراجعه نمایندوبالاخره امکان تقاضای عفو وبخشودگی وجودداشت که من با گشاده دستی ازآن استفاده میکردم. در"دادگاههای انقلاب اسلامی"، چه تضمینی وجوددارد؟ رویه وطرز عمل ومقررات این دادگاهها، صریحاً "خلاف شرع ومباین تعالیم مقدس اسلام است.

چرا وسائل ارتباط جمعی بین المللی، هنگامیکه حاکمان فعلی ایران اجازه ندادندنمایندگان صلیب سرخ بین المللی به بازدیدزندانها بروند، مهر سکوت برلب زدند؟ واضح است به چه علت نمیخواهند کسی اززندانهای ایران بازدیدکنند. پیرمرد مقیم قم، دررابطه بازندانیان سیاسی گفته است "میبایست همه آنها راکشت وزندانها راخالی کرد اینها متهم نیستند، جنایتکارند، احتیاج به

محاکمه وقضاوت نیست باید آنها راکشت این حرفها نشانه غرب زدگی است .

جای تعجب است که آقای آندرو بانک ، مدافع حقوق بشر ، گوینده این سخنان وصدها عبارت مشابه را مردی مقدس میدانند !

اشتباهاتی بزرگ به نام اسلام

طبق گزارش خبرگزاری فرانسه دراواسط بهار یمزده مه پیرمرد مقیم قم ، تلگرافی به پرزیدنت ژیسکاردستن ، مخابره کردوضمن ابراز تشکر از پذیرائی "دوستان فرانسویش" اظهار تعجب نمود که چرا درفرانسه به خاطر قتل چند جانی و دزد از عدم توجه به اصول حقوق بشر صحبت میشود .

مقارن این احوال حتی درایران ، باوجود سانسور واختناق اعتراضاتی به جریان این دادگاهها صورت گرفت . از جمله ، بتاریخ هشتم خرداد آقای حسن نزیه درمجمع وکلاء دادگستری وحقوق دانان با شهامت اظهار داشت که اشتباهات بزرگی بنام اسلام صورت گرفته است . وی یادآور شدکه نمیتوان مسائل سیاسی ، اقتصادی وقضائی جهان امروزرا "انحصارا" با تکیه به مقررات اسلام حل وفصل کرد وافزود که حتی مراجع عالیقدر مذهبی نیز قبول دارند که استناد به متون حقوقی اسلامی نه مصلحت است ونه ممکن ونه مفید . آقای نزیه درمیان کف زدنهای حاضران یادآور شد که فقدان برنامه اقتصادی وعدم صلاحیت وفساد اطرافیان "آن شخص" کشوررا به بحران کشانده وتنها یک عفو عمومی وکامل خواهد توانست اعتماد رابه مردم بازگرداند .

درباره بحران اقتصادی، کافی است به تعداد بیکاران اشاره کنم که ظاهرا" بیش از چهار میلیون نفر است. درزمان سلطنت من، نه تنها در ایران بیکاری وجود نداشت بلکه بیش از یک میلیون کارگر خارجی درایران مشغول به فعالیت بودند.

حاکمان امروزی ایران با بلاهت وارعاب ووحشت نومیدی رابرایرانیان چیره ساخته‌اند وچنان ویرانی بوجود آورده‌اند که سرانجام آن معلوم نیست.

درعصر حاضر این سومین کوشش برای نابودی و ویرانی ایران است:

باراول درسال ۱۹۰۷ بودکه روسها وانگلیسها ایران رامیان خود تقسیم کردند.

باردوم درسال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) بودکه بازاتحاد جماهیر شوروی وبریتانیای کبیر ایران رااشغال کردند ومیخواستند آنرا قطعه قطعه کنند.

امروزه برای بار سوم درنقاب مذهب برای ویرانی ونابودی ایران تلاش میشود ومیخواهند نوع جدیدی ازاستعمار رابنفع کشورهای سرمایه‌داری به ایران تحمیل کنند که قطعا" امپریالیسم سرخ رابا خشونت بیشتر بدنبال خواهدداشت وراه وصول به خلیج فارس راخواهد گشود.

فصل نهم

دروغ پردازیها، ناکامیها، ورشکستگی

۱۹۰۷، ۱۹۴۵ و ۱۹۷۸ درتاریخ معاصر ایران، نقاط عطف وسالهای سرنوشت ساز بشمار میایند.

دراین پاسخ به تاریخ، باید صمیمانه اعتراف کنم که خواستم ملت کهنسال ایران را با شتابی که شاید بیش از توانش بود به سوی استقلال، همزیستی، فرهنگ ورفاه، یعنی آنچه تمدن بزرگ میخواندم، پیش ببرم. شاید اشتباه اصلی من همین شتاب بود.

میخواستم پیش از پایان ذخائر نفتی کشور، کار سازندگی ایران رابه سرمنزل مقصود برسانم. البته دراین رهگذر، مخالفان بسیار داشتم که کوشیدند مراازپای درآورند. دراین شمار باید پیش از همه ازدارودسته شرکتهای بزرگ نفتی نام برد که نمیخواستند سیاست فروش نفت به قیمت عادلانه، از حیطه تسلط آنان خارج باشد. آنها نمیخواستند به فداکاریهای لازم درجهت توزیع مجدد ثروتها، میان کشورهای صنعتی وجوامع روبه توسعه، تن در دهند.

بهمین جهت بود که برای نمونه وبرای عبرت دیگران، ایران رابه عنوان قربانی انتخاب کردند وبه ویرانی آن برخاستند، ونه کشوری چون لیبی را.

درسال ۱۹۷۶ دوتن از شخصیت های مهم نفتی امریکا گفته بودند که تادوسال دیگر "کار شاه تمام است" اما نمیدانستند که بدینسان اقتصادهمه کشورهای مصرف کننده نفت وجهان غرب دچار تزلزل ودشواری

خواهد شد.

پیش‌بینی سرمایه‌گذاری آینده ایران

ازآنهمه برنامه‌های بزرگ ملی، اکنون چه باقی مانده است؟ باید یادآوری کنم که مادونیروگاه بزرگ مولد برق هسته‌ای، ازمجموع شش نیروگاه خود را به فرانسه سفارش داده بودیم، نیروگاههائی که آغاز بهره‌برداری مجموع آنها، ایران رابصورت یک قدرت صنعتی درمی‌آورد. هریک ازاین دونیروگاه نهصد مگاواتی مستلزم پانزده میلیارد فرانک سرمایه‌گذاری بود. همچنین میبایست به کمک فرانسویها طرحهای بزرگ دیگری چون متروی تهران (ده میلیارد فرانک)، برقی کردن خطوط آهن تهران بندرشاهپور، (ده تا پانزده میلیارد فرانک) ساختمان شاهراه تهران، جنوب ومرکز تحقیقات اتمی تهران رابه مرحله اجرادرآوریم. موسسه اتومبیل سازی پژو، باشرکت ایران ناسیونال قراردادی بسته وتوافق کرده بود که مشترکا" پس از ۱۹۸۳ سالیانه یکصد هزار اتومبیل تولید وقسمتی ازآنرا صادر نمایند. شش هواپیمای ایربوس وهمچنین فرستنده‌های موج کوتاه به شرکتهای فرانسوی سفارش داده شده بود. موسسات خانه‌سازی فرانسوی، درتهران وشیراز، به اجرای برنامه‌های وسیع ساختمانی مشغول بودند.

درپایان سال ۱۹۷۸، بیش ازیکصدوهشتاد موسسه وشرکت فرانسوی درایران سرگرم فعالیت بودندکه اکنون بیشتر آنها ایران راترک کرده‌اند. همه بنگاههای خارجی که درایران به فعالیت مشغول بودند، وضعی مشابه دارندوآنهائی که قسمتی کوچک ازتشکیلات خودرا حفظ کرده‌اندبا مداخلات

وآزار کمیته‌ها دست به گریبانند.

شرکتهای آمریکائی، ژاپنی، آلمانی، ایتالیائی، ......نیز قراردادها و سفارشهای بزرگی را از دست داده‌اند. شاید بیش از همه در این رهگذر ایالات متحده آمریکا زیان دیده باشد. ما با این کشور، یک قرارداد تجارتی پنج ساله امضاء کرده بودیم که رقم مبادلات سالیانه در آن ده میلیارد دلار پیش بینی شده بود.

مطبوعات جهانی افشاء کرده‌اند که مشاور اصلی "آن شخص" ، قطب زاده نامی است که "جاسوس شناخته شده ، اتحاد جماهیر شوروی است." وی رسماً "از شهروندان سوریه است و طبق نوشته همین مطبوعات "طی سالهای طولانی، که در پاریس میزیسته عامل ارتباطی، میان حزب توده وسایر تشکیلات بین الملل سوم بوده است."

ویرانی اقتصاد و تعطیل تجارت

ایرانیان، بیش از همه از تعطیل و توقف برنامه توسعه وعمران ملی وهرج ومرج اقتصادی رنج می‌برند، زیرا عملاً" حاصل سالها کار و کوشش بدست نابودی سپرده شده است.

تولید نفت ما ، هنوز به میزان قبلی نرسیده و طبق گفته مقامات تهران، دیگر به آن نخواهد رسید. اکنون گروهی بی صلاحیت ، مدیریت تاسیسات عظیم نفتی کشور را بدست گرفته‌اند و بعلت نبودن کاردانی وعدم انجام تعمیرات ومراقبتهای لازم، چاههای نفت وپالایشگاهها به سرعت رو به ویرانی میرود و این سرمایه عظیم ملّی در معرض خطر نابودی است.

توده‌ایها بتدریج، زمام امور اتحادیه‌های

کارگران وکشاورزان رابدست گرفته ودرکارخانه وموسسات اقتصادی، حاکم مطلق هستند.شوراهای کارگری اداره بیشتر بنگاههای اقتصادی رادردست دارند، تولید راکاهش ودستمزدها رابی حساب وکتاب افزایش میدهند.

ازآنجا که انضباط، ازواحدهای تولیدی رخت بربسته، حاکمان امروزی ایران، برای جلوگیری ازانهدام آنها دوراه بیشتر نمیشناسند: یا تعطیل ویا "ملی کردن." دربسیاری از موارد، کارفرمایان ازفرط استیصال، تقاضای ملی شدن کارخانه‌های خود راکرده‌اندتابدین ترتیب پرداخت هزینه‌ها و دستمزدها ازخزانه عمومی انجام شود.

فساد وکم کاری وکاغذ بازی برهمه دستگاههای اداری‌حاکم شده است. براثر این جریانها، طی تابستان گذشته عملاً قسمت اعظم صنعت‌کشور به تعطیل ونابودی کشیده شد. ازجمله بنگاههای بزرگ تولید فولاد، مس، آلومینیوم، معدنها، کارخانه‌های اسلحه سازی، موسسات اتومبیل سازی وتراکتور سازی، بقیه بنگاههای تولیدی، درحالت تعطیل ویا نیمه تعطیل هستند ودرمجموع، میزان تولیدصنایع ایران ازبیست وپنج تاسی درصد ظرفیت، تجاوز نمی‌کند. گروههای کارگران وزحمتکشان بیش ازهمه ازاین "انقلاب اسلامی" زیان برده‌اند.

درزمان سلطنت من، امکان کاروفعالیت وارتقاء وپیشرفت اجتماعی، برای همه وجودداشت. اکنون کارگران وکشاورزان وکارمندان با بیکاری وتهی‌دستی ودشواریهای بسیار دست به گریبانند.

ارزش پول کشور به سرعت کاهش می یابدوسرعت تورم‌چنانست، که هرگونه پیش بینی وبرنامه ریزی اقتصادی را، حتی درکوتاه مدت، غیرممکن ساخته.

تقریبا" همه کارگاههای ساختمانی وطرحهای عمرانی تعطیل شده است وشرکتهای بزرگ در شرایط عدم امنیت وهرج ومرج کامل، علاقه‌ای به کارو سرمایه گذاری درایران ندارند.

گسترش فساد

چه چیزها که درمورد شیوع فساد، طی‌دوران سلطنت من، گفته نشد؟ قبلا" دراین مورد توضیح داده‌ام. ولی تعجب میکنم چگونه امروز مطبوعاتی که آنقدر خودرا پای بند اصول اخلاقی میدانستند درباره فساد وتباهی که برایران حاکم است سخنی نمیگویند، چنانکه درمورد تخلف ازاجرای حقوق بشر نیز خاموشی گزیده‌اند.

متاسفانه هرروز درمورد گسترش فساد، دزدی وغارتگری درایران خبرهای تازه‌ای میرسد. پس از سی وهفت سال کوشش، من فکر میکردم که فسادرا در ایران ریشه کن کرده‌ام، متاسفانه اشتباه میکردم. تعداد ایرانیانی که ناچار شده‌اند برای کسب اجازه خروج ازکشور ونجات جان خود رشوه‌های کلان به ملاها وکمیته‌ها بدهند ازحدوحساب بیرون است. قسمت مهمی ازتابلوها وآثار هنری وعتیقه‌های کشور، غارت شده وباهواپیما به خارج صادر وبه سود رهبران رژیم بافرزندان واقوام آنها فروخته شده است.

آیا اینها فساد نیست؟ آیا این اعمال کشور مارابسوی ویرانی ونابودی نمیبرد؟ آیا میتوان تصورکرد که گنجینه‌های هنری وفرهنگی کشوری چنین به تاراج رود؟

نمایشی به نام مراجعه به آراء عمومی

درروزهای اول فروردین ۱۳۵۸ نمایشی بنام مراجعه به آراء عمومی برای تائید جمهوری اسلامی ترتیب یافت. نمایشی مضحک که درآن همه کسانی که بیش ازپانزده سال داشتند میتوانستند رای بدهند. ورقه سبز نشانه موافقت وورقه سرخ نشانه مخالفت بود. اما اخذ رای مخفی نبود وتحت نظرومراقبت پاسداران مسلح صورت میگرفت. درحالیکه درترکمن صحرا، آذربایجان شرقی وغربی، بلوچستان، کردستان وخوزستان زدوخوردهای خونینی برسراین نمایش در جریان بود وهنوز رای گیری به پایان نرسیده بود، رادیو وتلویزیون اعلام کردند که برقراری جمهوری اسلامی با بیش از ۲۳ میلیون رای موافق به تائید ملت ایران رسیده است! مقامات حاکم برایران نمیدانستند یا نمیخواستند بدانند که نیمی ازنفوس کشور یعنی حدود ۱۸ میلیون نفرکمتر ازپانزده سال دارد، واگر هم بفرض محال همه دارندگان حق رای در کلیه نقاط کشور، بدون استثناء دررای گیری شرکت کرده بودند، تعداد کل آراء میبایست پنج میلیون کمتر باشد.

نمایش مضحک مشابه ای برای انتخابات اعضاء مجلس خبرگان ترتیب داده شد. همه احزاب وگروهها وشخصیتهای برجسته سیاسی ومذهبی، شرکت دراین نمایش راتحریم کردند. درحقیقت همه اختیارات بدست گروهی بنام شورای انقلاب میباشد که دربهارگذشته یکی از اعضای آن بنام آیت الله مطهری به قتل رسید.

درایران دیگر ، نه دولتی هست ونه مجلسی . دو

شخصیت سیاسی را فقط ، بجرم آنکه رئیس مجلس شورای ملی بوده‌اند محکوم کردند وبه قتل رساندند. قوه مقننه دیگر وجود ندارد. قوه قضائیه تعطیل شده است. قوه مجریه فقط دراختیار یک نفر است.

اختلافات داخلی

میان رهبران جامعه تشیع، اتحاد نظر وجود ندارد. کسانیکه بنام جامعه روحانیت، برایسران حکم میرانند، اقلیتی کوچک ازروحانیون متعصب ودرجه دوم بیش نیستند که بکلی، از آرمانها و تعالیم مقدس اسلام به دورند واز جریانهای سیاسی اقتصادی واجتماعی دنیای کنونی هیچ نمیدانند. ظاهرا" اختیار امور کشور بدست شورائی است که هیچکس اعضای آنرا نمیشناسد. اینها حق مرگ وزندگی مردم ایران رادردست گرفته‌اند. درحقیقت این نظام، حکومت ظلمت، وحشت وسکون است که درشهر قم مستقر شده.

پس ازحوادث اخیر، تعدادی ازروحانیون نیز به‌قتل رسیدند. ارعاب ووحشت وتفتیش عقاید وآراء مانع آن شد که مراجع روحانی علما" درمورد فجایعی که بنام اسلام صورت میگیرد اظهار نظر وقضاوت کنند. ولی اکنون پرده‌ها کنار میرود وچهره زشت وشوم مسئولان فجائع اخیر برهمه آشکار شده است.

هنگامیکه "آن شخص" تصمیم گرفت یک حرب سیاسی رابرای تحمیل عقاید ارتجاعی وقرون وسطائی خود برایران حاکم کند، عکس العمل هائی بسیار پدیدار شد. نه تنها احزاب وشخصیتها وگروههای سیاسی راست وچپ، حتی آیت الله طالقانی که از یاران "آن شخص" بود واکنون وفات یافته است، به نکوهش وانتقاد برخاستند. حتی جبهه دمکراتیک ملی شدیدا

سیاست "آن شخص" وادعاهای مالیخولیائی وی را مورد حمله شدید قرار داد.

درماه تیر ۱۳۵۷ یکی از همدستان "آن شخص" موسوم به مهدوی کنی به تصفیه کمیته‌ها و آماده‌سازی و تجهیز پاسداران انقلاب پرداخت تا دیگر هیچ مانعی در راه اختناق کامل وجود نداشته باشد و همین هنگام بود که وی اعلام کرد، مجلس موسسان مجمعی شیطانی است. ولی پس از شکست نمایش انتخابات مجلس خبرگان دیگر پنهان کردن ناکامی، ورشکستگی رژیم کمونی غیر ممکن گردید.

تنها، مدتی کمتر از یکسال لازم آمد که عدم کفایت و نادانی مخالفان من برجهانیان روشن وآشکار شود.

اگر کار به اینجا رسید، نه فقط بخاطر آن بود که ملت ایران فریب خورد، که من هم فریب خوردم.

من خیال میکردم که ترازنامه درخشان کوششهای پانزده‌ساله ملت ایران، برای روشن شدن اذهان و بیداری همگان کافی است. وازارائه وتبلیغ دستاوردهای تلاش ملی غافل ماندم، حال آنکه دشمنان با قدرت وامکانات مالی بسیار، به پراپاگاندازی مشغول بودند. کوشش کردند، همه کامیابیهای ما را دگرگون وانمود سازند. دانشگاهها، مدارس، ورزشگاهها، بنیادها، برنامه‌های خانه سازی، مراکز فرهنگی، موسسات کارآموزی، رهائی وآزادی زنان، همه اینها را تخطئه کردند. احترام من به دیانت وجامعه روحانیت مانع آن شدکه درمقابل دروغ پردازان شدت عمل نشان دهم، زیرا باور نمیکردم که کسی به این همه دروغ وناسزا گوش فرادهد.

متاسفانه خیلی دیر دریافتم ومتوجه شدم که بزرگترین ومهمترین دستگاه تبلیغاتی کشور یعنی

تلویزیون عملاً" تحت نفوذ مخالفین وبخصوص توده‌ایها بود. تاآنجا که درآغاز زمستان سال گذشته، ازهزار تن کارمند این دستگاه، فقط یکصد نفر برسرکار خود باقی مانده بودند. البته بعضی کمونیستهای سابق که صمیمانه به انقلاب شاه وملت پیوسته بودند، تاپایان برسرکار خود ماندند و کشته شدند.

جنبه معنوی واخلاقی فاجعه امروز ایران، شایان توجه بسیار است وکمتر ازنتایج اقتصادی آن نیست ورشکستگی کامل وخونین "آن شخص" ممکن است برای دین اسلام بطور کلی، بخصوص مذهب شیعه زیانها ومخاطرات بسیار دربی داشته باشد. ویرانی یک کشور توانای اسلامی که ضامن صلح وامنیت خاورمیانه بود، چگونه میتواند برای دنیای اسلام زیان‌آور نباشد؟ افکار مالیخولیائی دیکتاتورخون آشام مجنونی که بیاری تنی چندازهمدستانش اکنون برایران حکومت میکنندکاملاً" وصریحاً "مخالف اصول وتعالیم دین مقدس اسلام است.

هنگامیکه، "آن شخص" ازعم مخالفانش راتهدید میکرد وبه ملت وعده خون وآتش میداد، بازرگان دراوایل بهمن ۱۳۵۷ اعلام داشت که حکومت اسلامی بهترین نوع حکومت درجهان خواهد بود!

امروز، ماهیت این قبیل گفتارهای ضدونقیض دیگر برهیچکس پوشیده نیست وگویندگان آن رسوای خاص وعام شده‌اند.

چگونه میتوان، انقلابی، که کشورما رادرخطر تسلط خداناشناسان دین ومذهب قرارداده "اسلامی" نامید؟

من اکنون برای سرنوشت میهنم سخت نگرانم واشک وخون میریزم. متاسفانه هرچه پیش بینی میکردم، تحقق یافت. ولی ای کاش اشتباه کرده بودم وایران دچار ویرانی وایرانیان دستگریبان این بحران بی همتا نمیشدند.

ایران، درحال حاضر دستخوش نابسامانی، خونریزی وویرانی است. امایقین است که ملت ایران براین دشواریها نیز پیروز خواهد شد وراه رستگاری راخواهد یافت.........

پایان سخن

درخرداد ماه گذشته، مصاحبه مطبوعاتی خود را، درکوئرناواکا (مکزیک)، با این عبارت پایان بخشیدم: "درایران، اکنون، نه حکومتی هست نه دولتی. کشورم درحال نابودی وویرانی وتجزیه است. آنچه امروز درایران میگذرد، یک جریان ضدانقلابی است بمنظور ویران سازی همه دستاوردهای انقلاب سفید، ومتاسفانه ملت من باشتاب بسوی پرتگاه نیستی، یعنی یکنوع حکومت کمونیستی، به مراتب وحشیانه‌تر، ابلهانه‌تر وحوشی‌تر ازآنچه امروز گریبانگیر ایران است، پیش میرود."

به حکم تجربه داریم، ارعاب ووحشت واختناق وتفتیش عقاید وآراء، هرگز روش درست رهبری کشور نبوده ونمیتواند باشد. کسانی که اکنون برایران حاکمند، نظامی مشابه دوران تفتیش عقاید وآراء (انکیزیسیون) که پنج قرن پیش، دراسپانیا وجود داشت، درکشور ما بوجود آورده‌اند ولی به مراتب خشن‌تر، بی رحمانه‌تر وغیرانسانی‌تر. درآنزمان محکومین دادگاهها، میتوانستند درصورت استغفار وطلب بخشش، ازخطر مرگ رهائی یابند، اما حتی این امکان نیز درایران امروز وجود ندارد.

اسلام، دین عدالت وانصاف ورحمت ومروت است. درحکومت اسلامی امروز ایران، نه ازعدالت نشانی است، نه از انصاف ونه ازعفو ورحمت. هرچه هست

نفرت وانتقام وکشتار است که هیچ ارتباطی با معنویت دین اسلام ندارد. نظام امروزی ایران صریحاً خلاف شرع مقدس ومخالف اسلام است. همچنانکه دوران تفتیش افکار وعقاید، به زیان مذهب کاتولیک تمام شد، متاسفانه این خشونت‌ها وجنایت‌ها نیز ممکن است به زیان اسلام باشد. من تردید ندارم، که اسلام واقعی، احترام به تعالیم مقدس دین حنیف است، نه خشونت وتعصب وبی اعتنائی به عدالت. آیا سلب آزادی وحقوق زنان وتجدید تعدد زوجات را میتوان موافق روح اسلام دانست؟ برعکس، آزادی زنان وبرابری حقوق آنان با مردان وحرمت به شئون اجتماعی وانسانی آنان است که با اصول واقعی اسلام توافق دارد.

آیا تازیانه زدن وسنگ باران کردن ودست بریدن، به این بهانه که از قرون وسطا رایج بوده، اسلامی است وکوشش برای اعتلای وتربیت انسانها واتخاذ سیاست عفو وگذشت وجوانمردی، مخالف اسلام؟

بازگشت به گذشته‌ای تاریک، راه طلحشواریهای ایران نیست. نفی تاریخ وفرهنگ ایران، اهانت به پرچم ایران، که درسایه آن میلیونها ایرانی طی قرون واعصار، برای پاسداری میهن جان باختند، به استقلال ایران کمک نمی‌کنند. انکار خدمات پادشاهانی که طی هزاران سال برایران حکومت داشتند وکشور ما را درنشیب وفرازهای تاریخ رهبری کردند، جز سرافکندگی ملی حاصلی ندارد.

این کینه ونفرت نسبت به ایران وتاریخ ایران وفرهنگ وسنتهای ایرانی، برای چیست؟ مگرنه اینست که حتی پیامبر اسلام نیز ازاینکه درزمان پادشاهی دادگستر، یعنی انوشیروان، چشم به جهان گشوده است

بخود میبالید.

مگرنه اینستکه شاه اسماعیل، مذهب شیعه رادر ایران رسمیت بخشید وتنها کشور شیعی‌مذهب جهان رابنیاد نهاد؟ من عمیقا" ازاینهمه خطرات که هویت ملی ومیراثهای فرهنگی ومعنوی ایرانیان راتهدید میکند، دررنج ونگران هستم زیرا حفظ معنویت وهویت ایرانی ازهرچیز دیگر مهمتر است.

میدانم که اخیرا" درایران شعار داده‌اند: "مرگ برما که گفتیم مرگ برشاه".

میدانم که من دررسیدن به آرمانهای خود بیش ازحد شتاب کرده‌ام ولی فراموش نکنیم که بحران کنونی ناشی ازمداخله عوامل خارجی است، که پیشرفت وترقی ایران مصالحشان رابه خطرانداخته بود.

درست است که ایران، پیش ازاسلام وجودداشته ولی فراموش نکنیم که پیامبر اسلام از ایرانیان بعنوان جویندگان حقیقت یادکرده است:

درطی زندگی خود، من کوشیدم همواره یک جوینده حقیقت باشم. اشتباهات خودرا پذیرفتم ودر مقام جبران ورفع آنها برآمدم. درزمان سلطنت من، ملت ایران درجستجوی حقیقت وجود خود بود. اکنون که دوراز وطن بسر میبرم، پیوسته دراندیشه ایران هستم. به آنهائی فکر میکنم که تادم آخر به پرچم خود وبه پادشاه خودوفادار ماندندوسربلند وشجاع درمقابل جوخه‌های آتش جلادان ایستادند.

به همه وطن خواهان ایران فکر میکنم، که در زمان سلطنت پدرم ومن، کشورمارااز تاریکیهای قرون وسطائی نجات دادند وملتی بزرگ وسربلند بوجود آوردند.

امروز دورازخاک مقدس وطن، پادشاه ایران

برای اثبات حقشناسی خود نسبت به فداکاران و جان باختگان، جز توسل به دعا راه وچاره ای ندارد:

بدرگاه خداوند متعال برای آسایش خاطر رنج دیدگانی که مجبور به جلای وطن شده اند دعا میکنم وهمچنین برای نجات میلیونها ایرانی که در میهن خود احساس غم وغربت میکنند.

ازدرگاه قادرمتعال،تسلی خاطرمادران داغدیده ای راکه فرزندانشان درراه ایران جان باختند طلب میکنم.

ازدرگاه پروردگار توانا مسئلت دارم که جوانان نومید ما را براه راست هدایت کند.

ازخدای بزرگ ایران زمین میخواهم که رونق ورفاه وآزادی وسربلندی را به سرزمین مقدس ما بازگرداند.

ازیزدان پاک طلب میکنم که فریب خوردگان رابیدار وآگاه کند ونفرت وکینه را ازدلهایشان بزداید.

پروردگار توانا، حافظ ونگاهبان ایران وایرانیان باشد.........

کوئرناواکا، مکزیک
شهریور ۱۳۵۸

آخرین روزهای زندگی من

شانزدهم سپتامبر ۱۹۷۹، درمکزیک، کتاب "پاسخ به تاریخ" پایان یافت. هرگزگمان نمی کردم روزی مجبورباشم مطالبی به آن بیافزایم. نوشتن واتمام کتاب برای من، درماههائی که وضع سلامتم روزبه روز وخیم ترمیگردیدوازتب و لرزفراوان رنج میبردم، به مانندمسابقه ای بوددرمقابل زمان. پزشکان معالج من درکوئرناواکا (مکزیک)، بیماری من رادراول یرقان ومالاریا وسپس سرطان غددلنفاوی تشخیص دادند، بیماریی که به مدت شش سال به درمان آن مشغول بودم وظاهراً" تاحدودی تحت کنترل بود.

پزشکان مکزیکی، فرانسوی وآمریکائی راکه برای معالجه خودفراخوانده بودم، ازدرمان بیماری واقعی من درآن روزها ناتوان بودند. به این سبب توصیه میکردندبرای یک معاینهٔ کلی به ایالات متحدهٔ آمریکا سفر کنم زیرا تنها بیمارستانهای هوستون ونیویورک امکانات درمانی کامل رابرای معالجهٔ بیماری من دارا بودند. باميل ورغبت به آمریکا سفرنمی کردم. ازروزی که تهران رادرژانویه ۱۹۷۹ ترک کردم، دولت آمریکا هیچ زمانی نسبت به یک سفراحتمالی من به آن کشورتمایلی نشان نداد. اما در یک نکته هرگز آمریکائیها تردیدی بجای نگذاشتند: "هرزمان که احتیاج مبرمی به درمان پزشکی ویا امنیت من درخطرباشدمیتوانم به ایالات متحده آمریکا سفرکنم".

این مطلب را آخرین بارسفیرآمریکا درباهاما، زمانیکه دولت باهاما به گمان من به علت فشاردولت انگلیس، از تجدید ویزای اقامت ما خودداری کرد، تائیدنمود. بهرحال آن روزها مایل نبودم در ایالات متحده زندگی کنم. من اززمره کسانی نیستم تا به جائی بروم که میل پذیرفتن مرا ندارند. اما من حق دارم فرزندان خودرا درآمریکا تربیت وازطب پیشرفتهٔ این کشوربرای درمان خوداستفاده کنم. آن زمانی که صاحب قدرت بودم تصورمیکردم که اتحادمن با غرب برمبنای اتحادواطمینان دوجانبه برقرار است. شاید این اطمینان و اعتماد یک اشتباه بود.

درماه اکتبرتصمیم گرفتم برای معالجهٔ بیماریم به نیویورک بروم. من بیمارترازآن بودم که بیش ازاین ازرفتن به آنجا خودداری کنم. مشاوران من مقدمات سفررافراهم کردندودر۲۲ اکتبر بسوی فرودگاه شهرمکزیک به راه افتادم. سفیرکبیرآمریکا درمکزیکوسیتی نزدیک هواپیما ایستاده بودتا مدارک موردلزوم را برای ورودبه آمریکا آماده کند. او احتمالا" شاهنشاهی را که دستگاههای ارتباط جمعی وی را مستبد وبه حقوق بشرنشناسانده بودند، بیا چنین چهرهٔ رنجوری پیش خودتصورنمیکرد. طبیعی بود، من تا سرحد مرگ بیماربودم. بعدازپایان کارهای تشریفاتی من وتعدادکمی ازهمراهانم سوارهواپیما شدیم. درمیان راه درفرودگاه فرت لدردال Fort Lauderdale برای ارائهٔ مدارک ورودبه آمریکا فرودآمدیم وازآنجا مستقیما" به فرودگاه لاگواردیا La Guardia، وازآنجا بسوی بیمارستان نیویورک حرکت کردیم. چون مدارک لازم برای سفرازقبل تهیه شده بودامیدوار بودیم بدون دیدن خیمه شب بازی مخبران وعکاسان که با مشکلات امنیتی همراه بود به مقصدبرسیم ووارد بیمارستان گردیم.

نه ماه ازروزی که ایران راترک کرده بودم گذشته بود. ماههای درد، ماههای

تکان دهنده، ماه های تردیدوپیرا زا بهام. قلب من از شنیدن اخبار وضعیت کشورم خونین بود. هرروزاخبار قتل، خونریزی، کشتاردسته جمعی و مرگ دوستان وانسانهای بیگناه به من میرسید. تمام این اعمال وحشتناک حاصل رژیم خمینی بودتا آنچه را که من درمدت سی وهفت سال برای کشورم انجام داده بودم خراب ونابودکند. هیچ کلمه ای ازجانب مدعیان آمریکائی حقوق بشرشنیده نمیشد، مثل اینکه تمام سعی آنها براین بودتا دولت به گمان آنها مستبدمن راازبین ببرند. این یک تجربه تلخی بودومیبایدبه خودمیگفتم که ایالات متحده وبطورکلی تمامی کشورهای غرب معیارهای متضاد ودوگانه ای برای اخلاق وروابط بین المللی بکارمیگیرند: هرمارکسیستی، هرچند هم خونریزومستبدباشد، می تواندموردقبول وپذیرش آنها قرارگیرد. ولی از یک دولت سوسیالیست ویامیانه روویا دسته راستی هرگزچنین توقعی نمی رود. غرب بطوروضوح ازفهم نقشه وسیع سیاست توسعه طلبی اتحادجماهیرشوروی ناتوان است. این ناتوانی هیچگاه مرامتعجب نکرد، لیکن دراین ایام به عدم آگاهی وناتوانی غرب بیش ازپیش پی بردم. سال های طولانی،تقریبا" چهل سال، درهمسایگی رهبران کاخ کرملین زندگی کردم وهیچگاه تردیدی درموردهدفهای روسیه به خودراه نداده ام: آنها بطورمستمردرپی تسلط برجهان هستند. هدف مسکواین است، آنها میتوانندمنتظربمانند، پنجاه سال، یک یا دوقدم عقب برگردند،گاهی مصالحه کنند، خودشان را با رویدادهای جهان وفق دهند، اما هرگز هدف نهائی خودرااز دیده دورنمی دارند. من برای سیاست عدم کشمکش وموازنه نیروبودم، اما نه ازموضع ضعف وتردید که هم اکنون دولت های آمریکا واروپای غربی به آن سرگرم هستند.اگراین سیاست تغییرنکندامکان آن میرودکه اروپا درمدت سه سال به سرنوشت فنلانددچار شود. سیاست عدم کشمکش وموازنه نیروزمانی ارزشمنداست که غرب ازموضع قدرت ویاحداقل ازموضعی متساوی پیروی شود. سال های ۸۰ مطمئنا" سال های بسیارخطرناکی خواهندبود. روسیه درسال ۱۹۸۳ به عالی ترین درجه قدرت خواهدرسید، درحالیکه آمریکااگرروش امروزخودرا نگاه داردبه پائین ترین و ضعیف ترین نقطه خودرسیده است . قدرت واستفاده ازقدرت درمحدوده های ژئوپولیتیکی ازمسائل دلچسب تحقیقات سیاسی دوران کنونی نیستند. نظریه پردازان مشهورعلوم سیاسی با تحقیربه پایگاه ها ومراکزانرژی(انبارهای زغال سنگ) مینگرند. آنها معتقدندکه امنیت ملی تحت الشعاع روابط بین المللی قرارمیگیرد. اما آنها فراموش کرده اندکه جهان ما آن زمانیکه نیروهای دریایی انگلیس دراقیانوس ها به رفت وآمدمیپرداختندودرهرگوشه جهان

"انبارهای زغال سنگ" برای بارگیری کشتی های خودآماده داشتند، مسلما" آن دوران جهان ما امن تر از دوران کنونی بود. حتی درعصر راکت ویا در یک کشمکش اتمی قدرت یک ارتش غیراتمی یک اصل مهم وضروری برای سیاست ملی است. ارتش های غیراتمی را نمیتوان درپایگاه های نظامی خارجی مستقر ویا ازپیمان های غیراتمی صرف نظر کرد. من اطمینان داشتم هر دوی این نیروها ضروری هستند. زمانی که انگلیسی ها درسال ۱۹۶۸ واحدهای نظامی خودرا ازکانال سوئزخارج کردند، شخصا" آمادگی خودرا برای حفظ امنیت درخلیج فارس اعلام کردم-برای انجام این مسئولیت ووظیفه خطیر می بایست ارتش ایران به یک ارتش درجه یک تبدیل میشد، با پایگاه های ویژه، همراه با قابلیت نظامی. من مطمئن بودم هم پیمانان ما، آمریکائیان وانگلیسی ها، به ما کمک های لازم راخواهند نمود، چه نادرست بود این اطمینان ! من در اولین ماه های اقامتم درخارج از ایران مطمئن بودم دولت های غربی صاحب برنامه وسیعی برای جلوگیری از توسعه کمونیزم و موج ضدآمریکائی که به گونه ای برای منافع غرب مهم است دارا میباشند. در پیرامون این مسائل درنخستین روزهای اقامتم درآسوان با پرزیدنت سادات گفتگو میکردیم، اما ماجراهای پی درپی ورویدادهای ماه های اول اقامتم در مصر وبعدها درمراکش به من فرصت کمی را دادتا به یک تحلیل اساسی بپردازم در اول میل داشتم بلافاصله پس از ترک ایران به آمریکا سفرکنم لیکن درحین اقامتم درمراکش ازطریق دوستان آمریکائیم که با دولت روابطی داشتند و ازجانب برخی ازاطرافیان دولت کارترا خباری به من میرسید. این اخبار هرچنددوستانه امابی نهایت محتاطانه بود: "اکنون هیچ زمان مناسبی برای آمدن شما نیست، شایدبهتراست بعدها به اینجا بیایید، بهتراست کمی صبر کنید". تقریبا" تا یک ماه پس از ترک ایران گزارشهائی که به من میرسید گرم ودوستانه بود. گزارش ها حاکی ازاین بود، اگرمیل دارم، البته میتوانم به آمریکا سفرکنم. اما دیگرچنین قصدی رانداشتم. چگونه می توانستم به کشوری بروم که درسقوط من دخالت مستقیم داشت ؟ بیش ازپیش این اعتقاد درمن پیدا شده بودکه آمریکا حقیقتا" نقش بسیاربزرگی را درسقوط من ایفا کرده است. این افکار درهفته ها وماه های اقامت من دربا ها ما تائیدشد.
من به باهاما رفتم زیرا فکرمیکردم میتوانم استراحت کوتاهی داشته باشم، بدون اینکه مزاحم دوستان خودپرزیدنت سادات وسلطان حسن دوم باشم. هرچندکه تصمیم من برای ترک مراکش ورفتن به باهاما کاملا" غیرمترقبه بود اما فکرمیکردم مسافرت راحتی خواهم داشت. سلطان حسن دوم صمیمانه

هواپیمائی را دراختیار فامیلم قرارداد. به فرودگاه ناسائو Nassau که رسیدیم متوجه شدم به دستور دوستم نلسون راکفلر همه چیز به خوبی ترتیب داده شده است. با نمایندگان دولت باهاما برخورد خوبی داشتیم. سپس با همراهانم بوسیلهٔ سه هلیکوپتر به جزیرهٔ زیبای ایسلندپرواز کردیم. من در خود احساس آرامش و اطمینان میکردم. در یک میدان گلف فرود آمدیم. محل اقامت ما بسیار مجهز و در نزدیک اقیانوس بود و کاملا" جوابگوی مایحتاج ما بود. پس از یک گفتگوی کوتاه با مخبران و عکاسان، که منتظر ورودم بودند به استراحت پرداختم. اقامت ما در باهاما دوران راحتی نبود. بیشتر ساعات من صرف شنیدن اخبار جانگداز رادیو تهران میشد. دادگاه انقلابی خمینی مشغول به کار بود. هر روز اخبار وحشتناکی از کشورم به من میرسید. دوستان و نزدیکان من به دست جلادان اعدام میشدند. خانه های طرفداران من غارت میشد، حساب های بانکی آنها بسته، اتومبیل و اموال شخصی آنها همه به غارت می رفت. یک هفته قبل از این خبر اعدام امیرعباس هویدا که سالهای طولانی نخست وزیر من بود مرا به لرزه انداخت. این یک علامتی بود برای شروع کار جلادان وحشی خمینی تا خشم خود را نشان دهند. اخبار جنایات آنها بطور مستمر به من گزارش میشد. این اعمال وحشیانه بر علیه اعضای دولت من و خانوادهٔ آنها از جانب جمهوری به اصطلاح اسلامی انجام می گرفت. چنانچه در اطراف محل سکونتم در باهاما ظاهر میشدم، مسافرانی که برای گذراندن تعطیلات به آنجا آمده بودند گرد من جمع میشدند. این افراد نسبت به من محبت و مهربانی نشان میدادند، از من تقاضای امضاء می کردند و برای خودم و خانواده ام ابراز علاقمندی مینمودند. شایعات افسانه آمیزی در پیرامون من منتشر میشد. شایعهٔ خرید ایسلند یکی از این افسانه ها بود. اطرافیان من برای رفع و تکذیب این شایعات و ابهامات فرصت زیادی را صرف میکردند. هفته های بدی را پشت سر گذاشتیم. اقامت در باهاما هیچ استراحت و آرامشی برای من در پی نداشت. در این ایام رابطهٔ من با آمریکا بسیار کم بود. شوارتز (Schwartz) سفیر آمریکا در آخرین دقایق اقامت من در باهاما یکبار تلفن کرد. لیکن مشاوران من بطور مرتب با دیگر کارمندان سفارت آمریکا در تماس بودند. از منابع خاصی آگاه شدم که خانوادهٔ من میتوانند به آمریکا بروند و هر زمانی هم که شخصا" مایل باشم برای درمانهای پزشکی میتوانم به آمریکا سفر کنم. بطور کلی نشانه هایی از عدم خشنودی و دلتنگی از حضور من در باهاما دیده میشد. مسلما" این مسئله تاثیر فراوانی بر روی دولت باهاما میگذاشت. روابط ما با آنها بسیار محترمانه اما محتاطانه

بود. سه هفته قبل از خاتمهٔ تاریخ ویزای اقامت ما، مشاوران من درخواست تجدید ویزای اقامت کردند. مسئولین امر جواب دادند تا یک هفته دیگر ویزای خود را دریافت خواهیم کرد. ده روز قبل از پایان تاریخ ویزا، مطلع شدیم که ویزای اقامت ما تجدید نخواهد شد. فرصت زیادی نداشتیم ومسئولین امور هرگز دلیلی برای این کار خود ارائه نکردند. نظریهٔ من در مورد تغییر روش آنها این چنین بود. آن زمان از خود میپرسیدم، چه دلیلی وجود داشت تا از ما خواسته شود باهاما را ترک کنیم درحالیکه تنها منبع درآمد دولت باهاما قمارخانه های آنجا بود؟ اما هنوز بریتانیا نفوذ فراوانی در مستعمرهٔ قدیمی خود دارد و این نفوذ در تمامی مستعمرات بریتانیا وجود دارد. بریتانیا هر وقت میل داشت می توانست نخ عروسکهای خود را برای بازی جدیدی بکشد. در گذشته نظریات خود را درپیرامون هدف های سیاسی انگلستان ابراز کرده ام وتاکنون هیچگونه تغییری درسیاست آنها ملاحظه نکرده ام. روش آمریکائیان درمقابل من بسیار محتاطانه وسرد بود، درحالیکه بریتانیا همیشه روشی کینه توزانه درمقابل من داشت. بهمین سبب نخست وزیر باهاما مایل به خارج شدن من از باهاما بود، درحالیکه مبلغ سرسام آوری برای ده هفته اقامت خود درباهاما پرداخته بودیم. دوروز قبل از عزیمت ما از باهاما، یکی از کارمندان عالیرتبهٔ ادارهٔ مسائل خارجی با مشاور من مارک مورس (Mark Morse) پیش من آمدند، وی مایل بود بداند که آیا علاقه ای به اقامت درباهاما دارم یا خیر. این گونه دوروئی وسیاست مزورانه را من بارها درخارج از ایران تجربه کردم واین چیزی بود که در آخرین ماه های اقامت من در ایران با آن روبرو بودم، زیرا هیچگاه ندانستم که آمریکائیان چگونه سیاستی را دنبال میکنند و تا چه حد قابل اطمینان هستند. حال چه می بایدکرد؟ این مهمترین سئوالی بود که برای ما مطرح بود. ما یک دعوتنامهٔ رسمی ازدولت پاناما داشتیم گابریل لویس (Gabriel Lewis)سفیر اسبق پاناما در آمریکا در یک دیدار خصوصی درباهاما ما را به پاناما دعوت کرده بود. هرچندکه در آن زمان به دلایل مختلفی علاقه ای به این مطلب نداشتم، پسرم ولیعهد رضا را برای دیدار به پاناما فرستادم. وی دیداری با ژنرال توریخو (Torrijos)کرد. وی توانست مسافرت کوتاهی به دور پاناما، ودرخاتمه به کنتادورا ایسلند، که امکان داشت محل اقامت آیندهٔ من باشد بکند. مکزیک درراس کشورهائی قرار داشت که من به عنوان محل اقامت ترجیح میدادم. درگذشته از این کشور دیدار کرده بودم، از دیدن مناظر زیبا ومردم آن سرزمین خاطرهٔ خوشی داشتم و دوستی عمیقی با لوپزپرتیو وزیر اسبق اقتصاد مکزیک پیدا کردم. با شتاب، تلاش

برای پیداکردن محل مطمئنی درمکزیک شروع شد. برخی ازدوستان من در ایالات متحده برای پیداکردن محل مناسب کمک میکردند. هنری کیسینجربا لوپزپرتیو رئیس جمهور مکزیک گفتگوکرد. حتی همکاران دولت کارتر هم برای یافتن محل تلاش میکردند. دوروزقبل ازاینکه ویزای مادرباهاما پایان یابدعوتنامه به مکزیک رسید. چندتن ازهمراهان من برای تهیه محل اقامت به آنجا پروازکردند. آنها ساختمانی رادرکوئرناواکاکه تقریبا" بوسیله اتومبیل یک ساعت ونیم فاصله با شهرمکزیک داشت پیداکردند. ساختمان بزرگی بودکه سالها خالی ازسکنه بود. باغ بزرگی داشت که قسمتی ازآن به یک رودخانه ختم میشد. درآنسوی رودخانه، جلگه سرسبزی دیده میشد. محل اقامت ما بسیارزیبا بودهرچندکه آلوده به پشه بود. دردهم ژوئن به طرف مکزیک پروازکردیم وباتعدادی ازهمراهانم به کوئرناواکارفتیم. پرزیدنت لوپزپرتیو دستورات لازم رابرای امنیت ما داده بود. من احتیاج به استراحت وآرامش داشتم. این همان چیزی بودکه درباهاما حقیقتا" فاقدآن بودم. در باهاما مرکزتوجه همگان قرارگرفته بودیم وبطورمرتب مردم درگرداگردما دیده میشدند. سلامت من دراین زمان نسبتا" خوب بود. دیدارهای من درفضای دوستانه ای انجام میگرفت. با پرزیدنت لوپزپرتیو تلفنی گفتگوهای بسیار دوستانه ومحترمانه ای داشتیم. اکنون فرصت آن راداشتم تا به سیاست بین المللی ورابطه آن با رویدادهای ایران فکرکنم و دنیای آزادرامتوجه دگرگونیهای کشورم نمایم. دوستان زیادی به دیدارمن آمدند. از دیدار پرزیدنت نیکسون وهنری کیسینجربسیارخوشنودبا دردمین حال متاثرشدم. هر دوی آنها دوستان قدیمی وارزشمندی هستند. دیدارآنها به من نشان دادکه نه تنها نسبت به سرنوشت من بلکه به مسائل ومشکلات مهمتری توجه داشتند و برای جواب به این مسائل فرصت فراوانی راباهم به تبادل نظرپرداختیم. گفتگوهای طولانی داشتیم ومن متوجه شدم نقطه نظرهای مادرمورد سیاست جهانی هنوزیکسان هستند. درست به مانندزمانی که هرسه مادرقدرت بودیم وروابط بین آمریکاوایران بی نهایت نزدیک بود. دوستی من باریچارد نیکسون ازسال ۱۹۵۲ شروع میشد، زمانیکه معاون آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا بود. رابطه ما به عنوان دوست ومتحد هنگامی مستحکمترشدکه او به عنوان رئیس جمهورایالات متحده آمریکا انتخاب گردید. درسیاست خارجی پرزیدنت نیکسون استعدادقابل توجه درپیش بینی مسائل وقضاوت در مورد انسان ها ورویدادها داشت. سیاست وی در ویتنام وعادی کردن روابط با جمهوری خلق چین بسیارعاقلانه وزیرکانه بود. طرح روشن او بخاطرموازنه

قدرت برای ایالات متحده آمریکا حامل اعتبار وحیثیت جهانی شد. قبل از اینکه وی رئیس جمهور شود، در تهران گفتگوهای فراوانی درپیرامون مسائل بین المللی داشتیم وهردو متوجه شدیم عقاید مشترکی را دارا هستیم. بطور مثال معتقد بودیم هرملتی میباید درجستجوی یک متحد "طبیعی" باشد، متحدینی که با آنها علایق مشترک ودائمی دارند. از اتحادهای مشکوک و متزلزل، که تنها باعث مشکلات دولتهاست میباید دوری جست. یک متحد مطمئن واستوار ارزشش بیشتر از تعداد فراوان متحدینی است که در دقایق حساس ناپایدار ولرزان هستند. ریچارد نیکسون ازجمله آمریکائیانی هست که با دیدارش از من درکوشرنا واکا، وفاداری ودوستی خودرا ثابت کرد. هنری کیسینجر را درشرایط مختلفی دیده بودم. در اول به عنوان رئیس کمیسیون امنیت ملی، بعدها به عنوان وزیرامور خارجه‌ٔ پرزیدنت نیکسون وفورد، وی یک سیاستمدار کامل واطلاعاتش درپیرامون مسائل آمریکا خارق العاده است. او درعقاید خود همیشه استوار و وفادار است ودرخدمت به کشورش آمریکا بسیار احساس مسئولیت میکند وبرای برقراری یک صلح شرافتمندانهٔ جهانی می کوشد. هوش سرشار وی با دو خصیصهٔ ویژه همراه است که متاسفانه فقدان آن درخیلی ازبزرگان جهان ما احساس میشود : شنونده‌ایست صبور و قابل، شوخ طبعی درصحبت. دریک مسئله هردوی ما متفق بودیم که افسانهٔ کهنه کمونیسم اروپائی به عنوان یک اندیشهٔ کارسازبرای بدست گرفتن قدرت در غرب مدتهاست ازبین رفته است. درفرانسه ژرژ مارشه با پشتیبانی ازحزب سوسیالیست فرانسه به رهبری فرانسوا میتران وجه خودرا ازدست داد. این تغییرروش ما را متعجب نکرد. دراواخر سال ۱۹۷۷ دیداری رسمی از کشورهای لهستان وچکسلواکی نمودم، درورشو پایتخت لهستان و پراک پایتخت چکسلواکی احساس کردم که مهمترین تشویش ونگرانی دولتمندان کمونیست آن ممالک پیروزی احتمالی جبههٔ چپ درانتخابات مجلس فرانسه درمارس ۱۹۷۸ می باشد. هیچ مسئله‌ای برای کمونیستها (سران آن دوکشوربرایم شرح میدادند) ناخوشایندتر از این نیست که برای رسیدن به قدرت با گروه دیگری شریک وائتلاف کنند. آنها کل قدرت را خواهانند. اتحاد وائتلاف کمونیستها مانند مارشه (Marchais) درفرانسه، برلینگر Berlinguer درایتالیا وکاریلو Carillo دراسپانیا، برای آنها کافی نیست، تنها موضع مصالحه ناپذیر کن هال (Cunhal) درپرتغال، که تقریبا" نزدیک به قدرت رسیدن وی بود وازبین رفت، برای آنها قابل قبول است. سیاست انعطاف ناپذیرکمونیستها را میتوان دردیگرنقاط جهان ملاحظه کرد.

بیش از چهل هزار مزدور کوبائی با تاکتیک جنگهای پارتیزانی به راحتی شورشهایی را در آنگولا و اتیوپی آغاز کرده اند. آفریقا قارهء آیندهء جهان است مواد خام آن قاره برای دنیای صنعتی غرب بسیار حیاتیست. این قاره در آینده بیش از پیش مهمتر و مورد تهاجم خواهد بود. رقابت قبایل زیر عنوان دولتهای ملی قارهء آفریقا را به تفرقه انداخته. رشته اختلافات نژادی به آفریقای جنوبی نفوذ کرده. کشور چین از نظر صنعتی هنوز ضعیف است. ژاپن میل ندارد قسمت ناچیزی از ثروت جدید خود را برای دفاع از خود مصرف کند. توکیو تاکنون زیر چتر آمریکا خود را پنهان کرده است. تجربهء من نشان میدهد که چگونه اینگونه حمایت ها و یاری ها می توانند متزلزل باشند. در این ایام ایران به طرف هرج و مرج سرازیر میشد. ملتی را که من به دروازه های پیشرفت، قدرت و خودآگاهی می بردم، به مانند جسد پاره پاره شده ای به زمین خون آلوده افتاده است. یک پیرمرد متعصب و فرسوده قصد آن دارد تا مردم را در فقر و فلاکت غرق کند. حقوق زنان را که من به دشواری بر مبنای احترام مقام آنها محکم و استوار کرده بودم به تاریک دوران قرون وسطی برگشته است. بسیاری از برنامه های آبادانی را که آغاز کرده بودم و متاسفانه به اتمام آن موفق نشدم، متوقف شده است. ملاها چه علاقه ای میتوانند به طرح های رآکتورهای انرژی اتمی داشته باشند؟ دو رآکتور اتمی که به ساختن آن اقدام کرده بودیم، می توانستند توانائی نیروی الکتریکی کشور را به ۲۵۰۰ مگاوات افزایش دهند. هر دوی آنها در مکان های مطمئنی برای کنترل تشعشات رادیواکتیو بنا میشدند. با مدارس چه کرده اند؟ با بیمارستانها و دانشگاهها و دیگر مجتمع های اجتماعی و یا کارخانجاتی که ما ساخته ایم چه خواهند کرد؟ من برنامه هایی داشتم تا ایران را به طرف بزرگترین تولیدکنندهء آهن سازی در جهان برسانم. تمام این ها فهرستی طولانی و بلند از رویاهای بر باد رفته! رویاهایی که در شب های بلند مکزیک به سراغم میآمدند.

مکزیک را برای درمان بسوی نیویورک پشت سر گذاشتیم. هنگامیکه به ساحل خلیج فلوریدا رسیدیم شامگاه بود. هواپیما در مکان پیش بینی شده فرود آمد. مشاورین من مکانی را که مربوط به فرود پروازهای دولتی بود تهیه دیده بودند، اما ما در فرودگاه بین المللی فرود آمدیم. کسانیکه در آم فرودگاه کوچک میبایستی ما را استقبال میکردند، می بایست یک ساعت از میان شهر بگذرند تا به هواپیمای ما برسند. در طی دو ساعتی که ما منتظر بودیم، علیاحضرت فرح از هواپیما پیاده شد و به قدم زدن پرداخت. من خسته بودم، تب شدید داشتم، همه چیز نامطمئن بود. به این فکر میکردم چگونه در نیویورک از ما استقبال

خواهد شد؟ خبر عزیمت من از مکزیک به همه جا پراکنده شده بود. خبرنگاران و عکاسان در فرودگاه مکزیک جمع بودند. بالاخره تهیه و تنظیم مدارکی که برای این سفر لازم بود خاتمه پیدا کرد و اجازه یافتیم پروازمان را به سوی نیویورک ادامه دهیم. هواپیما در یک گوشه خلوتی از فرودگاه نیویورک دور از رفت و آمد مسافران عادی فرود آمد. احتیاطات امنیتی بسیار شدیدی پیش بینی شده بود. پلیس نیویورک در همه جا دیده میشد. از عدم حضور خبرنگاران در فرودگاه بسیار خوشحال بودم و از اینکه به نیویورک رسیده ایم و می توانم درمان های پزشکی را ادامه دهم در خود احساس آرامش و اطمینان میکردم. در اتومبیل سوار شدیم و به طرف بیمارستان به راه افتادیم. میل داشتم برای دیدار کوتاهی به خانه خواهرم درمانهاتان بروم. اما از طریق بی سیم پلیس شنیدم عکاسان جلوی در خانه ایستاده اند، به این سبب تصمیم گرفتم مستقیماً" بطرف بیمارستان نیویورک برانیم. مرا به طبقه هفدهم راهنمائی کردند. قبلاً" هم در سال ۱۹۴۹ درهمین اطاقها برای معاینات پزشکی بستری بودم. آنزمان به دیدار پرزیدنت ترومن به آمریکا رفته بودم. گروه پزشکانی که مرا معاینه و مراقبت میکردند زیر نظر بنجامین کن انجام وظیفه میکردند. وی مرا قبلاً" درمکزیک معاینه کرده بود و سبب مسافرت من هم به نیویورک او بود. صبح روز بعد به معاینات کلی از من پرداختند و تقریباً" بیست و چهار ساعت بعد در ۲۴ اکتبر تحت عمل جراحی قرار گرفتم. پس از عمل جراحی یک بیانیه درپیرامون وضع سلامتی خود منتشر کردم. در این بیانیه متذکر شدم در شش سال گذشته به سرطان غدد لنفاوی مبتلا و تحت درمان بوده ام. لیکن بخاطر منافع کشورم این بیماری را پنهان نگه میداشتم. جدیداً" یرقان پیدا کردم که علل آن تاکنون مشخص نشده. آیا این دو بیماری به هم ارتباط دارند یا نه احتیاج به یک تحقیق اساسی هست. پزشکان در بیمارستان نیویورک به این نتیجه رسیدند که بیماری یرقان میبایست به سنگ کلیه ارتباط داشته باشد. ساعت هشت صبح فردا کلیه های مرا برای خارج کردن سنگ ها جراحی کردند. درمثانه هم مقداري سنگ پیدا کردند که دو هفته بعد آنها را هم خارج کردند. دو روز پس از آخرین عمل جراحی شصتمین سال تولد خود را درمیان فامیل نزدیک جشن گرفتم. احساس میکردم نیرو و قدرت خود را دوباره باز میابم. از سراسر جهان نسبت به سلامت من ابراز علاقمندی میشد. محل اقامت من در بیمارستان شباهت فراوانی به یک گلفروشی پیدا کرده بود. بخاطر فراوانی گلها مقدار زیادی از دسته های گل را به بخشهای دیگر بیمارستان فرستادم به این امید تا دیگر بیماران هم از زیبایی

آن گلها لذت ببرند و باعث خوشحالی آنان گردد. نامه‌ها و تلگرافها و تلفنهای بیشماری در بیمارستان دریافت کردم. هزاران نامه بر روی هم انباشته شده بود. تعداد زیادی از آن نامه‌ها از طرف افراد عادی آمریکائی نوشته شده بود که برای من آرزوی سلامت و تندرستی کرده بودند، برخی هم پیشنهاد کمک به من را میکردند. بیاد دارم مردی به من نوشته بود صاحب کلبه‌ای در نزدیکی دریاست و من میتوانم در آنجا زندگی مطمئنی را بگذرانم. از اینگونه دعوتها و پیشنهادات فراوان دریافت کرده بودم. عده فراوانی برای من زندگی راحتی را آرزو میکردند. این ابراز احساسات صمیمانه از طرف آمریکائیان نسبت به من باعث شادمانی و گاهی هم تعجب میشد. به هر حال مغایرت زیادی با رفتار وسایل ارتباط جمعی و متاسفانه سیاست دولت آمریکا داشت. بر علیه حضور من در آمریکا تظاهرات خیابانی صورت میگرفت که بیش از حد اغراق آمیز بود. درحالیکه تظاهرات در پشتیبانی و ابراز وفاداری نسبت به من انجام میگرفت با سکوت از آن میگذشتند. بخاطر دارم در آخرین دیدار رسمی از آمریکا در سال ۱۹۷۷ تظاهراتی بر علیه من انجام گرفت. در ویلیامسبورگ در حدود ۵۰ نفر بر علیه من شعارهایی میدادند، درحالیکه ۵۰۰ نفر به پشتیبانی من تظاهراتی انجام دادند. وسایل ارتباط جمعی از هر دو تظاهرات اخباری منتشر کردند لیکن تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات را کاملا" وارونه انتشار میدادند و با نیشخند میپرسیدند چه کسی برای جمع آوری تظاهرکنندگان به نفع شاه پول پرداخته است؟ هیچکس علاقه‌ای نشان نمیداد تا جواب سئوال خود من را پاسخ گوید: چه کسی تظاهرات ضد شاهی را میپرداخت؟ مسلما" به آنها پول داده شده بود، زیرا درغیر اینصورت تظاهراتی بر علیه من انجام نمی گرفت. درمیان تظاهرکنندگان سیاهان و افراد مو طلایی دیده میشدند که درمیان ایرانیان چنین افرادی به ندرت میتوان پیدا کرد. در تمامی دوران اقامت من در بیمارستان نیویورک ارتباط بسیار ناچیزی با دولتمندان آمریکائی داشتم و زمانیکه نیروی دوباره یافتم سیل دیدارکنندگان سرازیر شد. نه تنها از پرزیدنت کارتر، حتی از اطرافیان وی هم پیامی دریافت نکردم. گاهی به تماشای تلویزیون مشغول میشدم و با تعجب ملاحظه میکردم با چه جدیتی خبرنگاران با مخالفین من در جلوی بیمارستان گفتگو میکنند. مانند همیشه هیچگونه صحبتی از طرفداران من نبود. اتفاقی که اطرافیان مرا بسیار خوشحال کرد این بود که یک هواپیمای کوچک در هوا به دنبال خود پارچه سفیدی را میکشید که بر روی آن "جاوید شاه" نقش گرفته بود. در چهارم نوامبر، دو هفته پس از ورود ما به نیویورک سفارت آمریکا در تهران

توسط عده ای متعصب اشغال و ۵۰ کارمندسفارتخانه به گروگان گرفته شدند. درپیرامون این عمل وحشیانه چیزی برای گفتن ندارم، جزاینکه میخواستند ایالات متحده را بخاطر اجازهٔ ورودودرمان من در آمریکا "تنبیه" نمایند. هر گونه تفسیری دراین زمان کنونی ناشایست مینماید. اما این ماجرا تاءثیر عمیقی درزندگی من داشت هرچندواشنگتن هنوزگفتگوی مستقیمی را با من برقرارنکرده بود، اما نشانه های غیرقابل چشم پوشی موجود بود که مسئولین دولت آمریکا میخواستندهرچه سریعتر، البته اگرنتایج معاینات پزشکی اجازه میداد، مراازکشورخارج کنند. خودمن هم درنظرنداشتم بیش ازآنچه لازم وضروری است درآنجا بمانم. به این سبب درهشتم نوامبر آمادگی خود رابرای ترک ایالات متحده اعلام نمودم به این آرزوتاشایدگروگانها آزادی خودرا بازیابند. بنظرپزشکان این مسافرت، سفری مرگبارمیتوانست باشد. من باردیگراعلام کردم، درروابط دوستانهٔ من با آمریکا تزلزلی بوجودنیامده و به این موضوع اشاره کردم که درزمان حکومت من ۴۵ هزارآمریکائی باصلح و آرامش درایران زندگی میکردند. دولت آمریکا عکس العملی نشان نداد. لیکن پرزیدنت سادات، اشرف گوربال (Ashraf Ghorbal) سفیر مصر رادرامریکا به بیمارستان نزدمن فرستاد، با این پیشنهادتا برای ادامه درمان های پزشکی واستراحت به مصربازگردم. من بی نهایت تحت تاءثیر قرار گرفتم اماحاضرنبودم صمیمیت وبلندهمتی دوست خودراقبول کنم.

محل اقامت مادرکورناواکا برای زندگی ماکافی بود. با اینکه ویزای مکزیک درنهم دسامبرتمام میشد، غم آن راداشتم ویزای مارا تجدیدنکنند. پرزیدنت لوپزپرتیو دردودیدارمختلف، شخصا" به من میگفت مکزیک رامانندوطن خود بدانم. خبرهائیکه درروزنامه ها بخاطرعزیمت من ازآمریکا منتشرمیشددولت مکزیک رابرآن داشت تا آمریکا رادرموردبرگشت ما به مکزیک مطلع کند. مکزیکی ها هیچگونه مشکلی برای اقامت دوبارهٔ مادرمکزیک نمی دیدند باز هم به گفته هایشان اعتمادکردم وبا همهٔ سرخوردگیهائی که ازدنیای غرب داشتم به آنها اطمینان نمودم. من درگذشته ازانتقاددنیای غرب روی گردان بودم وهنوزهم بااحتیاط به انتقادازآنها میپردازم. این موضوع بیش ازپیش روشن شده است که سیاست غرب درایران وبطورکلی درتمامی دنیا، کوتهبینانه وخطرناک وبیشتر مواقع ناشیانه وگاهی ابلهانه است. من بادقت به رویدادها واتفاقات اخیرتوجه کردم واین اندیشه رابدست آوردم. به عنوان مثال گزارش تلویزیونی ازجلسهٔ عمومی سازمان ملل متحددر پیرامون گروگانها رانام میبرم. روی پردهٔ تلویزیون آنتونی پارسونز ظاهرشدکه اکنون

نماینده بریتانیا در سازمان ملل متحد است، یکسال قبل فرستاده ملکه انگلیس در تهران بود (سفیرکبیر انگلیس در ایران)، در آن گزارش تلویزیونی من چیزهایی از دهان او شنیدم که هرگز باورکردنی نبود! من فقط اهم مطالبی را که بیان میکرد بخاطر دارم. او میگفت: "بگذاریم این آدمها در مقابل جلسه عمومی سازمان ملل متحد حاضر شوند تا بتوانند انقلابشان را تشریح کنند". منظورش اعضای شورای انقلاب بود، وی از کسانی صحبت میکرد که تعداد بی شماری از انسانهای بی گناه را به قتل رسانده بودند. این همان آقای پارسونزی بود که در پاییز ۱۹۷۸ زمانیکه انتخابات آزاد در ایران اعلام کردم به من میگفت حتی اگر به قیمت از دست دادن تاج و تخت من تمام شود میباید چنین کاری را انجام دهم، زیرا حداقل در تاریخ به عنوان پادشاهی که به آرمانهای دموکراتیک خود وفادار مانده است نامم خواهد ماند. این گونه رفتارها سابقه بسیار طولانی دارد و مثالیست بسیار روشن برای دوروئی غرب. به عنوان هم پیمان میبایدبه آرمانهای دموکراسی غرب وفادار باشم بدون توجه به اینکه تا چه حد در کشورم امکان پذیر هست. اما جمهوری به اصطلاح اسلامی که تمام ایده آلهای دموکراسی غرب را به کثافت کشیده بود، دعوت صمیمانه میکردند تا به سازمان ملل متحد بیایند، تا نمایندگان "اخلاق نو"، به اصطلاح انقلاب اسلامی برای آنها تشریح کنند. هنگامیکه رفتار پارسونز را دیدم از خود پرسیدم آیا اهداف سیاسی غرب در کشوری مانند ایران غیر از آنچه که هم اکنون به آن عمل میشود چیز دیگری وجود دارد یا خیر؟ آنها سقوط من را میخواستند. دست پنهان بریتانیا در تمامی ماجراهای یک قرن اخیر کشورم احساس میشد. این سیاست پس از ورود آمریکا هم تغییر چندانی نکرد. غربی ها تا آنزمانی حاضر به پشتیبانی من بودند که کنترل کافی بر روی سیاست من داشته باشند. مطمئنا" این سیاست بنا به دگرگونی های جهان تغییر می یافت اما کوشش غرب برای چیدن بالهای من به زمان مصدق بر می گشت. هرزمانی که من راه خودرا تغییر میدادم این فشار از جانب غرب بیشتر احساس میشد. کمپانی های بین المللی نفتی مخالفین قدیمی و آشتی ناپذیر من بودند، پس از سقوط مصدق بخاطر اینکه با انریکوماته ئی قرارداد جدیدی بستم، خشم کمپانی های نفتی را برعلیه خود برانگیختم. انریکوماته ئی کمپانی نفتی ایتالیا (ENI) را به یکی از بزرگترین و مستقل ترین، که در حال رقابت با بزرگان بین المللی نفت بود، تبدیل کرده بود. قرارداد ما برمقدار محدودی از نفت خام بسته شده بود، اما مواد قرارداد ارزش فراوانی داشت. به جای اینکه چون گذشته سود حاصله به پنجاه پنجاه تقسیم گردد ماته ئی

حاضرشد تنها ۲۵ درصد دریافت داردوسهم ایران به ۷۵ درصد رسید. پس ازمدت کمی نوانستم باهمین شرایط قراردادی راباکمپانی استاندارد اویل ایندیا ببندم. اصل تقسیم ۵۰ به ۵۰ بهاین وسیله شکسته شدوکمپانی های نفتی بزرگ هرگزمرا نبخشیدند. درسال ۱۹۵۹، دوسال پس ازقرارداد با ENI اولین تظاهرات دانشجوئی برعلیه من درسراسر آمریکا آغازشد. به گمان من کمپانی های نفتی تظاهرات دانشجوئی راازنظرمالی پشتیبانی میکردند CIA درسازمان دادن این تظاهرات دست داشت . میدانم ظاهرا" تناقضی درآن دیده می شود، زیرا همان سازمان قدرتمندبطور آشکار دولت مرا پشتیبانی میکرد. اما حالا اعتقادمن براین است ، غرب یک جبهه ای بر علیه من سازمان میدادتا هرزمان که سیاست من ازآنها دوری میگرفت بتوانند ازآن جبهه استفادهء لازم رابکنند. این رامن میبایست بیست سال پیش به آن فکر میکردم. زمانیکه نخست وزیرشریف امامی به من گزارش داد، در پشت شورشهای دانشجویان درخارج وداخل ایران برعلیه من آمریکائیان دست دارندوازهرراهی برعلیه من تحریکاتی انجام میدهند. شریف امامی باتمام قدرتش برعلیه این توطئه ها ، که البته خنثی کردن آنها درحوزهء مسئولیت وی بود، فعالیت میکرد. ایالات متحدهء آمریکا خواهان استعفای شریف امامی بودودرپی به قدرت رساندن نخست وزیردلخواه خود. این شخص کسی جز دکترعلی امیمی نبود. فشار آمریکائیان آهسته آهسته زیادترمیشد، تاجائیکه دیگرنمی توانستم مقاومت بیشتری کنم. خصوصا" پس ازانتخاب جان اف کندی به ریاست جمهوری آمریکا . جان اف کندی هرگزمخالف من نبود. من اورا به عنوان یک دوست می شناختم هرچندرابطهء چندانی بایکدیگرنداشتیم به خوبی بخاطردارم دراولین دیدارمن با کندی ها درکاخ سفید، ژاکلین کندی صحبت ازچشمان بزرگ ودرخشان دکترعلی امینی میکردوآرزومیکردمن وی را به نخست وزیری انتخاب کنم. من دکترعلی امینی را به نخست وزیری انتخاب کردم. درآن زمان شایعاتی انتشاریافته بودکه کندی به من به عنوان کمک مالی مبلغی معادل ۳۵ میلیون دلار پرداخته است. این شایعات به کلی بی پایه بود. دکترعلی امینی بودکه پس ازرسیدن به مقام نخست وزیری این مبلغ راازآمریکائیان دریافت کرده بود. دکترعلی امینی دراداره‌ء امور کشوروحل مسائل کشورموفقیتی نیافت، به این سبب مبلغ ۶۰ میلیون دلار دیگرازآمریکا درخواست کردکه موردقبول آمریکائیان واقع نشد. پس ازشکست دکترامینی ، من به یک سری رفورم دست زدم که تحت عنوان "انقلاب سفید" مشهوراست . تقریبا" حدوددەسال ازشدت شورشهای طراحی شده توسط

غربیان کاسته شد. اما دیری نپائیدوپس ازبحران جهانی نفت درسال ۱۹۷۳ وتصمیم من برای بالا بردن ارزش نفت، شورشها دوباره آغازشد. در سالهای ۷۰ فعالیت های مخالفین من تشدیدیافت ودرخاتمه به یک اتحادنامانوس وحیرت انگیزی مبدل شد: کارتلهای بین المللی نفت، دولت های بریتانیا وآمریکا، سازمان های بین المللی خبری، گروه های واپسگرای مذهبی و با تحریک وپشتیبانی کمونیستها که توانسته بودنددرسازمان های دولتی ایران نفوذکنند درکشورم برعلیه من هم پیمان شدند. من اعتقادبه این ندارم که اتحاداین گروه های متغایربیک توطئه حساب شده بود، ولی درعمل نتیجه دیگری دربرنداشت، زیرا باهم همکاری نزدیکی میکردند. همه این گروه ها هدف های خودرا دنبال میکردندتا مرا ازصحنه سیاسی ایران دور نمایند. در سال ۱۹۷۸ کمپانی های نفتی ازبستن قراردادبرای خریدنفت از ایران خودداری کردند. این عکس العمل حساب شده وهم آهنگ، معنی بسیاربزرگی داشت. من فکرمیکردم آنها پیامداین دگرگونی ها را پیش بینی کرده بودندکه می بایددرسال آینده اتفاق می افتاد. همچنین معتقدهستم اعضای دولت کارترخصوصا" طرفداران مک گورنز (Mc Governs) دروزارت خارجه آمریکا سقوط من را با خوشحالی منتظروبه نفع جمهوری به اصطلاح اسلامی فعالیت میکردند. برنامه آنها این است، اگراصولا" چنین برنامه ای وجود داشته باشدوچنانچه اسلام قابلیت وآمادگی آن راداراباشد، مانع توسعه و تحریکات شوروی درناحیه شوند. من ازخودسئوال میکنم با چه چیز؟ آیا سوره های قرآن میتوانندجای تانکها را بگیرند؟ وسایل ارتباط جمعی به سهم خودافکارعمومی را روی حقوق بشرمتمرکزکرده بودند، آنها دولت من را محکوم میکردندولزومیت یک رفورم راضروری میشمردند. آنها برسرچیزی پافشاری میکردندکه آخربه این فاجعه پایان یافت. فکرمیکنم، می توانستم همه اینها رابراحتی تحمل بکنم، اگربه گونه ای یک ارتباط وهماهنگی سیاسی در بطن این اعمال متضاددرهم ریخته که دوستان ومتحدین من بوجود آورده بودند وجودداشت . ماه های طولانی معتقدبودم چنین نقشه ای موجوداست، بارها به مشکلات ومقاصدغرب وسیاست غربی ها می اندیشیدم، بدون اینکه به یک نتیجه عاقلانه ای برسم. قبل ازتماشای نمایش آقای پارسونز درسازمان ملل متحد وباهمه مسائل عینی موجودبه سختی میتوانستم قبول کنم فاجعه ای که درایران رخ داده است نتیجه یک سیاست کوته بینانه، یا اصولا" عدم یک سیاست ومشکلات غیرقابل حل دردولت آمریکا می تواندباشد، لیکن تحلیل و بررسی گذشته وازطرفی رویدادهای اخیر، خصوصا" گروگانگیری به من اجازه

نمیدهدنتیجهٔ دیگری بگیرم. به‌عنوان مثال کافی است به سرنوشت خود من توجه شود. اواخر نوامبر ۱۹۷۹، دولت آمریکا میخواست به هر قیمتی مرا از ایالات متحده خارج نماید. من خودمشتاق به رفتن بودم. در بیست وهفتم همان ماه پزشکان من گزارش دادندبرق گذاشتن گردن خاتمه یافته وزخم‌های مثانه که تب زیادی به همراه داشت، تحت کنترل قرارگرفته است. سنگی در قسمت خروجی مثانه خردوخارج شده است. باهمهٔ اینکه پزشکان من وضعیت مزاجی مرا خوب نمیدانستند، درفکر این بودم هرچه سریعتر به مکزیک برگردم. دوروزبعد در بیست ونهم نوامبر، مکزیکی ها بمب بعدی را منفجر کردند. دولت مکزیک دعوتنامهٔ قبلی، مبنی بر ورودوباره به آن کشور را تائیدکرده بود. اما پس ازتماس گرفتن وکیل من درنیویورک با سفارت مکزیک مطلع شدا جازهٔ ورود به مکزیک را پس گرفته اند. درهمان زمان وزیرامور خارجهٔ مکزیک دریک مصاحبهٔ رسمی درشهرمکزیک اعلام کردبازگشت و ورود من به مکزیک مخالف منافع حیاتی کشورش میباشد. وی هرگز توضیحی در پیرامون "منافع حیاتی کشورش" نداد. مطبوعات کشورمکزیک نوشتندبخاطر وحشت ازحمله به سفارتخانه های مکزیک دراروپا وآسیای مرکزی چنین تصمیمی گرفته شده است. تاکنون ازعلت تغییرسیاست دولت مکزیک بی اطلاع هستم، آنها نفت به فراوانی برای احتیاجات خوددارندونمی بایست وحشتی از کشورهای صادرکنندهٔ نفت درخاورمیانه داشته باشند. شاید دولت آنها امیدواربودبا این حرکت سیاسی نقش مهمی را درکنفرانس جهان سوم بازی نماید وازحضورمن درمکزیک وحشت داشت که شاید این امیدها نقش برآب شود. شنیده بودم کوبائی ها پیشنهاد معامله ای را به آنها کرده بودند: "از عزیمت شاه به مکزیک جلوگیری کنیدتا کاستروازفعالیت برای عضویت در شورای امنیت سازمان ملل دست برداردوازتلاش دولت مکزیک برای عضویت درشورای امنیت پشتیبانی نماید". این فرضیه میتواندتا حدودی درست باشد زیراکوشش های کوبائی ها ناموفق ماندومکزیک به عضویت شورای امنیت انتخاب گردید. حال چه بایدکرد؟ من با دولت کارتربرسرترک آمریکا هیچگونه اختلافی نداشتم، اماامکانات من بسیارمحدودبود. همانطورکه گفته شدشخصا" ازرفتن به مصرراضی نبودم، به علاوه دولت آمریکا ازحضورمن درمصر وحشت داشت، زیراگمان میکردحضورمن درآنجا برای پرزیدنت سادات و روابطش باکشورهای عربی مضرباشد. پاناما یک راه‌حل بودهمانطور هم برگشت به باهاما، درصورتیکه هیچکدام ازاین دوراه‌حل اعتبار و ارزشی نداشتند. به این سبب واشنگتن به من پیشنهادکردبخاطربازیافتن سلامتی‌ام

دریک پایگاه هوائی لاک لند درنزدیکی سن آنتونیو (San Antonio) بسر برم ومن قبول کردم. دردوم دسامبربسوی تگزاس پرواز کردیم. شرک بیمارستان شباهت زیادی به صحنه های خداحافظی درفیلمهای گانگستری سالهای ۱۹۳۰ داشت. تقریبا" پنجاه مامورمسلح اف بی ای در جلسوی درها، درخیابان وراهروی بیمارستان نگهبانی میدادند. پایگاه هوائی لاک لندمرکزآموزش خلبانی بودکه تعدادی ازخلبانان ایرانی هم در این پایگاه آموزش دیده بودند. این مرکزآموزشی یکی از نامطمئن ترین پایگاههای ایالات متحده است. سی هزارنفردرروزداخل وخارج می شدند، درست بهمانندیک فروشگاه پررفت وآمد. درآنجا هیچگونه ناحیهٔ ممنوعه ای وجودنداشت. بخاطرورودمن پنتاگون دستوراتی به فرماندهٔ پایگاه داده بود. فرماندهٔ این پایگاه هیچ اطلاعی ازشدت بیماری من نداشت. ما در بخش بیماران روانی بیمارستان که ظاهرا" مطمئن ترین ساختمان از نظر امنیتی بود واردشدیم. اطاقها با پنجره های آهنی ودرهای بسیارمحکم جلب توجه میکرد. بنظرمن اینطور آمدکه ما به یک زندان فرستاده شده ایم. شهبانو بمحض ورودبرآنجا دچاراضطراب و وحشت شد. برای ما اصلا" امکان نداشت دریک چنین مکانی بمانیم. فرماندهٔ پایگاه به این خاطر پوزش خواست وآسایشگاه افسران را که برای دیدارمیامدند دراختیارما گذاشت. پس ازاینکه محل اقامت خودرا تاحدودی سروسامان دادیم کمی در زندگی ما آرامش ایجادشد. ژنرال آکر (Acker) فرمانده وافسران عالیرتبهٔ پایگاه بسیارصمیمی وبا احترام رفتارمیکردند. هوا بسیارخوب بود. وضع مزاجی من روبه بهبودمیرفت. بطورمرتب راهپیمائی میکردم و چندباری باژنرال آکر و اطرافیان اوغذا صرف کردیم. شهبانوکه بسیارورزشدوست است به بازی تنیس می پرداخت. برخی ازافسران درپایگاههای ایران خدمت کرده بودندبهمین سبب ما موقعیت آن راداشتیم تا آشنایان قدیمی رادوباره ملاقات کنیم. مخالفتی نسبت به اقامت من درآنجا ازهیچکس دیده نمی شد. قسمتی از فشاری که درنیویورک احساس میکردیم به همین سبب داشت ازبین میرفت البته هنوزمکان دلخواه ونهائی رابرای اقامت خودنیافته بودیم. این وظیفه واشنگتن بودتا به ما کمک کندودرپیرامون امکاناتی که قبلا" از آنها صحبت کردیم به بررسی بپردازد. ازاتریش وسوئیس تقاضای ویزا کردیم هردوکشور جواب منفی دادندهرچندکه من رابطهٔ بسیارخوبی با صدراعظم اتریش کرایسکی داشتم و ازسالها پیش درسوئیس صاحب خانه ای بودم. درپیرامون آفریقای جنوبی وانگلیس گفتگوشد. پس ازمدت کوتاهی که ایران راترک

کردم آگاه شدم مارگارت تاچرقول داده است درصورت پیروزی درانتخابات مامی توانیم درانگلستان سکونت گزینیم. زمانیکه او نخست وزیرشد به ما خبر دادند از عزیمت ما به انگلستان وحشت دارد. رفتار انگلیس ها بعد ها هم تغییری نکرد. دولت کارترپاناما را پیشنهاد کرد، درحالیکه شخصاً" به این پیشنهاد فکرمیکردم. دریکی ازروزهای دسامبر هامیلتون جردن، رئیس ستاد کاخ سفید دردوران ریاست جمهوری کارتر، به لاک لند آمد. وی مستقیماً" ازپاناما می آمدوپیشنهاد ژنرال توریخوراجالب توجه وموردقبول می دانست. من این پیشنهادرابااطرافیانم درمیان گذاشتم و ربرت آرماو (Robert Armao) ویک ایرانی که مسائل امنیتی مرا به عهده داشت همراه جردن به پاناما فرستادم تاازنزدیک اطلاعات کافی کسب کنند. آنها محل های کوهستانی رابهتر میدانستند اما خیلی دورافتاده بود وشهرپاناما را به علت جمعیت زیاد وسروصدای فراوان ردمیکردند. بدین ترتیب کنتادوراایسلند رابهترین مکان برای اقامت تشخیص دادند وبایک دعوتنامهٔ رسمی به خط ژنرال توریخو که ما راصمیمانه دعوت کرده بودبازگشتند. هامیلتون جردن با همراهی لویدکوتلر (Lloyd Cutler) مشاور ویژهٔ کاخ سفیدبا مشاوران و بعداً" باخودمن تماس گرفتندتادرنیویورک کارهای موردلزوم راانجام دهند. وکیل من ویلیام جکسن، دکتر کن(Dr. Kean)، مشاورانم همراه با کارمندان کاخ سفیدروی برنامهٔ عزیمت من کارمیکردند. میباید به یک قرار وتعهد زبانی بسیارمهم اشاره کنم که قبل ازعزیمت من اتفاق افتاد : آمریکائیان کمک وپشتیبانی خودرابیان کردند، چنانچه امنیت ویاسلامتی من به خطربیافتد. کوتلر وهامیلتون جردن ازطرف کاخ سفید قول همه گونه همکاری رابه من دادند. مهمتراین که کارمندان کاخ سفیداطمینان دادند بیمارستان پاناما یی پاتیلا میتواندموردا ستفادهٔ من قرارگیردو یا چنانچه سلامت من به خطرافتدبه آمریکا برای درمان بازگردم. هامیلتون جردن به من گفت :"پرزیدنت کارتر قول همه گونه همکاری راداده است". حضور نظامی آمریکائیان درپاناما به من اطمینان بیشتری رامیداد. خصوصاً" هامیلتون جردن ولویدکوتلر رابطهٔ بسیاردوستانه ومحترمانه ای باما داشتند ودر عین حال پاناما هیچگونه رابطهٔ دیپلماسی باایران نداشت به همین سبب مکان مطمئنی برای دورماندن ازفشارهای خمینی بود. امکانات مامحدود وظاهراً" اقامت درپاناما راه حل مناسبی بود. پرزیدنت کارترتلفنی برایم آرزوی سلامتی کردوآمادگی خودرابرای هرگونه کمکی اعلام داشت. این اولین وتنها گفتگویی بود که باپرزیدنت کارتر، اززمانیکه سال نومسیحی (۱۹۷۸) را به

اتفاق هم درتهران برگزارکردیم، داشتم. یک روزفرصت داشتیم چمدانهای خودرا ببندیم. قبل ازطلوع آفتاب جمعه پانزدهم دسامبر لاک لند راترک و با یک هواپیمای باربری بسوی پاناما پروازکردیم. هنورقولها واطمینانهائی راکه آمریکائیان به من میدادند بخاطردارم. اولین هفته اقامت من درکنتادورا تاحدودی راحت گذشت. مناظرآنجا بسیارزیباست ودرخانه‌ای که درنزدیکی ساحل قرارداشت جاگرفتیم. گرمای مرطوب آنجا برای دوران نقاهت من بسیارمناسب بود، برخی ازسیاستمداران پاناماتی مانند ژنرال تُوریخو(Torrijos) وپرزیدنت رویو(Royos) ازمن وخانواده‌ام دعوت کردند ویکبارهم به دیدنمان آمدند. داوید فورست (David Forst) باهمکارانش واردجزیره شدندتامصاحبه‌ای راکه ماه‌ها قبل قرارش راگذاشته بودیم، انجام دهند. من ازاین بابت خوشحال بودم، دعوتی بودبرای یک بحث وگفتگوی منطقی، زیراهمیشه برای من صحبت های دوستانه با نمایندگان وسایل ارتباط جمعی لذت بخش بود. به ندرت اتفاق می افتادخبرنگاران خبرگزاری های مهم، که چندزمانی درتهران بودند، ازمن اجازه مصاحبه خواسته ومن به آنها جواب رددادە باشم. اینگونه گفتگوها به من فرصت آنرامیدادتا نظریاتم را در موردمسائل مهم جهانی ابرازکنم. فورست یک مصاحبه‌گرزیرک و در کارش بسیاروارد بود. به کرات اتفاق می افتادگزارشگران، خصوصا" آمریکائیان با پیش داوری هائی درباره ایران نزدمن بیایند. گاهی آنها ایده هائی ابراز میکردند، مثلا" ایران به چه شکلی باید باشد، درحالیکه بهتربودمیدیدندکشور ایران چگونه وبه چه شکلی وجوددارد، این کشوربه چه شکلی بودویا مهمترازاین درچه راهی حرکت میکند. کشورایران یکمرتبه ازقرون وسطی به دنیای صنعتی رسیده بود. چنین جامعه‌ای راباکشورهائی که قرن هاسنت های دموکراتیک ودانش راپشت سرگذاشته‌اند، مقایسه کردن مانندمقایسه کردن سیب و پرتغال است. اینهاهیچ وقت قابل مقایسه نیستند. پس ازجنگ جهانی دوم آمریکائیان سیاست خاصی رادنبال میکردند. هدف آن بود تا دیگر کشورها رابه سطح ایالات متحده برسانند. مهم نبودتاریخ، سیاست، فرهنگ واقتصادمردم کشورهای غیرآمریکائی درچه مدارجی قرارگرفته بود. ویتنام هنوزدرذهن من زنده است. فرانسویان برخلاف آمریکائیان، بین ممکن و غیرممکن رافرق میگذاشتند. آمریکائیان میل داشتندکشورجدیدی،درستمانند همان چیزی که خودداشتنددرویتنام بسازند. نگودین دیم (Ngo Dinh Diem) مخالفت کردتاسیاست خودرا باایده های دموکراتیک غیرواقع بینانه و غیرممکن چندروزنامه‌نگارجوان تعییردهد، به همین سبب دولت کندی بطور

آشکاردستوربرکناری نگودین دیم راصادرکرد. فراموش نکنیم نگودین دیم در مقابل نفوذکمونیست ها پیروزی هائی به‌دست آورده‌بود، اما پس ازسقوط وی ویت کنگ وویتنام شمالی موقعیت بهتری را دوباره یافتند، درحالیکه آمریکائیان و ویتنامی ها متفقا" درطی دوازده سال جنگ هرگزنتوانستندبه پیروزی های دوران نگودین دیم برسند. دمکراسی یک تحول تاریخی است و هرگزقابل تزریق نیست، نه ازپائین ونه ازبالا. آنطور که‌تجربه به من نشان میدهد یک تحول صلح آمیز و آرام ازبالا نتیجه‌بخش ترازیک تحول خشونت آمیزازپائین است. سرسخت ترین منتقدین نمی توانند ادعا کنند، حکومت وحشتناک ملایان در ایران دموکرات تر از دولت من است . جهان‌انسانی چنین عوام‌فریب را به‌خودندیده‌است. من وآقای خمینی در دو کشور متفاوت حکومت نکرده‌ایم. حقیقتا" متاسف هستم که‌هیچ مقایسه‌ای بین دوران من وحکومت فعلی انجام نمیگیرد، زیرا کمترکسی این تضاد را مشاهده میکند. همزمان با پخش مصاحبهٔ من با فورست درهفدهم ژانویه درتلویزیون سراسری آمریکا، تا حدودی اقامت من در کنتادورا دست خوش آشفتگـــی شد.

کورت والدهایم مدت دوماه برای آزادی گروگان ها تلاش میکرد، وی زمانی ازاین کار دست برداشت که کارمندان سازمان ملل با دست های خالی به نیویورک بازگشتند، آنها هرگزموفق به‌دیدن گروگانها نشدندومسلما" قادر به آزادکردن آنها نبودند. قطب زاده ودیگران از طریق خبرگزاری های بین المللی صحنه‌های زشت وگریه‌ای راهمراه‌با دروغ وتزویربه‌صفحهٔ تلویزیونها کشاندند. هیچکس متوجه ودرپی تحقیق این واقعیت نبود که بچه‌هائیکه ظاهرا" براثرشکنجه‌های پلیس من ناقص العضـو شده‌بودند، در حقیقـت قربانیان تصادفات ویا مادرزاد ناقص‌العضو بدنیا آمده‌بودند. در دوازدهم ژانویه آقایانی که‌جدیدا" صاحب قدرت شده‌اند، مرحلهٔ بعدی نقشهٔ خود رایعنی جنگ برعلیه‌تاریخ وطبیعتا" من را آغازکردند : آنها ازدولت پاناما خواستاردستگیری من شدند. این مطلب هرگزباعث تعجب من نبود، اما چیزی که‌بیشترا عجاب من را برانگیخت، تردیدی بودکه‌مهمانداران من ازخود نشان می دادند. به‌جای اینکه به تقاضای آنها با تحقیر جواب دهند، کارمندان پاناماتی خودباعث شایعات فراوانی شدند. دراینکه آنها واقعا" به‌دنبال راه‌حل های بهتری ازپیشنهادات سازمان ملل برای معامله باتهران هستند تردیدی نبود. بازی عجیبی شروع شده‌بود. زیرا همان زمانیکه‌این شایعات منتشرمیشد، پاناماتی ها عجله‌داشتندبا ما پنهانی تماس بگیرندوبه‌ما اطمینان دهندکه‌برگرداندن ما به‌ایران طبق قوانین پاناماتی به‌هیچ وجه‌ممکن نیست.

یک هفته پس ازمصاحبهٔ من با فورست، قطب زاده بمب دیگری را منفجر کرد. وی مدعی شدکه من درپاناما تحت نظرهستم. دربیست وچهارم ژانویه دولت پاناما این ادعا را دریک اعلامیهٔ رسمی بی اساس خواند. چندروز پس ازآن این تکذیب نقش برآب شد. درمطبوعات اخباری دیده میشددرپیرامون امکان تحویل من به ایران. دوباره بطورغیررسمی به من اطمینان داده شدکه این اخبارنادرست است. این بازی زشت تا فوریه ادامه پیداکرد. درهفتم فوریه وزیرامورخارجهٔ پاناما گفت که من تقریباً" زندانی هستم، زیرا آزادی آن راندارم محل اقامت خودرا بدون اجازهٔ دولت پاناما ترک کنم. آهسته آهسته فشاردولت پاناما بطورمستقیم وغیرمستقیم بروی مشاوران وافراد من احساس میشد. تقریباً" بیست وپنجم فوریه بنظرمیامدمردان پانامائی که از محل اقامت ما حفاظت میکردندولباسهای تابستانی به تن داشتند ومسلح به M16 ومسلسل بودندبجای حفاظت ازما، خودما را مراقبت میکنند. مشاورین من دریافتندکه ازنظرامنیتی مانندگذشته محافظت نمی شویم وتلفن های ما بطورمرتب تحت کنترل است. یکباریکی ازمشاورین من درپیرامون مخارج محل اقامت ما تلفنی صحبت میکرد، روزبعدمقامات پانامائی ازما گله کردند که بوسیلهٔ تلفن مسائل مالی را بطوروضوح بیان میکنیم. عجیب تراینکه می بایست مبلغ ۶۰۰ دلار برای یک دستگاه ضبط صوت که برای ضبط گفتگوهای تلفنی ما تهیه شده بودبپردازیم. این فشارمالی چیزساده ای نبود. مشاوران من درموردصورت حساب هائیکه بی نهایت غیرواقعی می نمود شکایت داشتند. دوستان ژنرال توریخو به ما خبردادندکه کنتادورا را به مبلغ ده میلیون دلار میتوانیم بخریم. آنها مزارع ومراتعی را به مانشان میدادند که ارزش چندانی نداشتند. اما ما اصلاً" علاقه ای به خریدآن نداشتیم. کاخ سفید وهمچنین توریخو به ما اطمینان داده بودندکه ما قربانی قیمت های سرسام آور نخواهیم شد. توریخوبخاطراینکه شکایت ما را درموردکارمندانش نشنود خود را ازما دورنگه میداشت. آهسته آهسته احساس میکردم تلاشهائی در جهت منزوی کردن من ازجهان انجام میگیرد. یک روزبرای یک دیدار پنهانی با سفیرآمریکا به شهرپاناما پروازکردم، وی میگفت برایم پیامی ازپرزیدنت کارتر دارد. مشاورمن رابرت آرماو میل داشت همراه من به پایتخت بیاید، اما مقامات پانامائی به اوچنین اجازه ای ندادند. شایدآمریکائیان و همچنین پانامائی ها وحشت این راداشتندکه آمریکائی ها شاهداین گفتگوها باشند. پیام کارتراین بودکه من هیچگونه غمی به خودراه ندهم، زیرا همه چیز تحت کنترل است. برعلیه مشاورین آمریکائی من فشارتشدیدشد. مقامات پانامائی

آنها را متهم میکردندکه اخبار نادرستی را به روزنامه های آمریکائی میرسانند. اما به واقع چیزی برای گفتن وجود نداشت. پس از اینکه از مخارج فراوان شکایت کردیم، در روزنامه های واشنگتن اخباری منتشرشد که ما علاقمندیم دوباره به آمریکا بازگردیم. اما ظاهراً" تمامی این داستانها از طرف کارمندان دولت آمریکا ساخته شده بود. البته من هیچ علاقه ای به بازگشت به آمریکا را نداشتم. خصوصاً" پس از ماجراهائی که در این ایام دیده بودم. با این حال اخبار و شایعات روزنامه ها پایان نیافت وفشارهای دولت پاناما همچنان برقرار بود. این روشن بودکه پاناما محل سکونت دائمی ما نمی توانست باشد دولت پاناما هنوز با فکر بازگرداندن وتحویل ما به ایران بازی می کرد. یک وکیل فرانسوی از پاریس ویک وکیل آرژانتینی از طرف خمینی مامورشدند تا امکانات حقوقی را برای تحویل من به ایران تحقیق کنند. آنها ادعانامه ای در چهل صفحه تهیه کردندوبه گوشه وکنار دنیا مسافرت میکردندکه باعث خنده دنیای متمدن بود. پانامائی ها گمان میکردندکه این جریانات را به سادگی پشت سر بگذارند. وکیل پانامائی خمینی استدلال میکرد امکان تحویل من وجود دارد، چنانچه دولت ایران اطمینان دهدکه من در ایران اعدام نخواهم شد. در اوایل مارس یکی از مشاورین آمریکائی من، مارک مورس از طرف مقامات پانامائی دستگیروچندساعتی درزندان ماندکه پس از فشار کنسول آمریکا دوباره آزادگردید. اومتهم بودکه درمسائل ضدجاسوسی پاناما دخالت کرده است. درواقع مقامات پانامائی از اعتراضات وی درموردصورت حسابهای نادرست عصبانی بودند. تمام این مسائل اثرمنفی برروی سلامتی من داشت. درفوریه سرطان من که تاحدودی تحت کنترل بود، دوباره خودرا آشکارمی ساخت. دکترکن چندبار ازنیویورک به عیادت من آمدوبامشاورات دکترفرانسوی من دکترفلاندرن هردوبه من پیشنهاد یک عمل جراحی راکردندوازدکتر میکائیل دوباکی ازهوستن خواهش شدتاعمل جراحی رادربیمارستان گورگاس در پایگاه نظامی آمریکائیان انجام دهد. همانطورکه درگذشته آوردم یک چنین امکانی راهمیلتون جردن ولویدکوتلردرپایگاه لاک لند تائید کرده بودند. صحنهء بعدی درام غم انگیزشروع شده بود. طبیبان من با دکتر گارسیا طبیب مخصوص ژنرال توریخو به مشاوره پرداختند. دکترگارسیا باجدیت بر این عقیده بودکه عمل جراحی رادرپاناما بایدانجام داد. دکترکن استدلال میکرد که درپاناما وسایل لازم موجودنیست خصوصاً" نبودن خون کافی درحین عمل جراحی وعدم وجودلابراتوارمجهزدرپاناما واینکه می بایست از بیمارستان پاتیلا سریعاً" خون به بیمارستان گورگاس برای تجزیه ومعاینه فرستاده شود.

ماجرا بالا گرفت. دکترهای پاناماشی خیلی احساساتی وتندخو بودند. آنها بادخالت طبیبان خارجی مخالفت میکردند. ما مشکل آن را داشتیم تا بفهمیم، چگونه یک طبیب حرفه‌ای غروربی جای ملی را درسلامت یک بیمار دخالت میدهد. بالاخره دکترگارسیا گفنگورا با یک اخطار خاتمه داد: به هرحال شما امکان دیگری ندارید یا اینکه به بیمارستان پاتیلا میروید یا پاناما را ترک می کنید، شما باید دربیمارستان ما بستری شوید. مشاوران من ازاین بابت ازدکترگارسیا بی نهایت عصبانی بودند، اما درآنزمان ما امکان دیگری نداشتیم. کاملا" روشن بودکه ایالات متحده میل داشت ما درپاناما بمانیم تا بتواندبه بازی خودبا دولت ایران ادامه دهدو از وجودمن درمقابل پس گرفتن گروگانهای آمریکائی درایران استفاده ببردومن به عنوان یک زندانی بی گناه آمریکائی درجزیرهٔ زیبای کنتادورا بمانم. دریازدهم مارس تصمیم گرفتم خودرا تحت عمل جراحی پیش بینی شده قراردهم. دکتردوباکی تاکید کردکه عمل جراحی را دربیمارستان پاتیلا انجام خواهدداد. وسایل لازمه برای جابجائی اطرافیان من از کنتادورا به پاناماسیتی فراهم شد. هر سه خواهرمن به پاناما پروازکردندتا درکنارمن باشند. درچهاردهم مارس به پاناما روانه شدم. پس ازمدت کوتاهی، دکتردوباکی، دکترکن و تیم پزشکان آمریکائیشان به آنجارسیدند. ازبدشانسی من دوباره همه چیزآنچنان که باید باشدنبود. طبیبان پاناماشی اجازه نمی دادنددکتردوباکی عمل جراحی را انجام دهد: آنها مدعی بودنددکتردوباکی تنها یک جراح درحین مسافرت است وجراحی های ساده ومعمولی میتواندازطرف طبیبان پاناماشی انجام بگیرد. ظاهرا" غرورآنها به بازی گرفته شده بود. من میبایست بهرحال از جراح آمریکائی صرف نظرکنم، اینچنین بودموقعیت ما. من دکترپاناماشی رایک دیوانه میدانستم زیرا باجان من بازی میکردومن هیچ میل نداشتم به خاطرلجبازی های پاناماشی ها آنراازدست بدهم. با مشورت، طبیبان من ازعمل جراحی درپاتیلا صرف نظرکردندومتفقا" براین عقیده بودندکه عقب انداختن عمل جراحی به دوهفتهٔ بعدهیچگونه خطری راایجادنخواهد کرد. صبح روزبعدبیمارستان رابرای کنتادورا ترک کردم. درهمین زمان روزنامه‌ها درتمام جهان پیرامون موقعیت من گزارش میدادند. خوشبختانه خانم پرزیدنت سادات مرتبا" تلفنی باشهبانودرتماس بود و برای من آرزوی سلامتی وتندرستی میکرد. خانم سادات ازطرف پرزیدنت سادات ما را به مصر دعوت کردتا درآنجا درمانهای لازم راباطبیبانی که خودم انتخاب بکنم انجام دهم. پرزیدنت سادات میل داشت هواپیمای شخصی‌اش رابلافاصله

برای ما بفرستند. من تصمیم گرفتم دعوت دوستانهٔ پرزیدنت سادات را بپذیرم. دعوت وی اززمانی که وطنم ایران راترک کرده بودم همچنان پابرجا بود.من همیشه ایشان را به عنوان یک دوست ارزشمندومردی مملوازشرافت می شناختم. دراین روزهای سختی که من وفامیلم میگذراندیم این احساس قوی ترشد. پرزیدنت سادات وخانمشان به دفعات مکرردرمدت اقامت من درپاناما ازسلامتی من جویا میشدند. پیام آنها همیشه یکی بود:"چرا به مصر بازنمی گردید؟ شما به اینجا همیشه خوش آمده اید." دربیست ویکم مارس هامیلتون جردن به پاناما آمد. او به محض ورودتلفنی خبرداد برای دیدار من آمده است. مشاورمن آرما و به اوجواب داد دیگرخیلی دیراست ما داریم پاناما راترک می کنیم. اوسپس به دیدن ژنرال توریخوررفت ، با لویدکوتلر رابطه ای برقرارکردوبعدا" آرنولدرافائل یکی ازمشاوران برجستهٔ ونس وزیر امورخارجهٔ آمریکا به پاناما پروازکرد. پس ازورود آرنولدرافائل به پاناما، لویدکوتلرتلفنی گفت با پیامی ازطرف پرزیدنت کارتر به کنتادورامیاید. ما قبول کردیم درحالیکه میدانستم شهبانوقبلا" با خانم پرزیدنت سادات صحبت کرده وتصمیم مرا برای مسافرت به مصربه اورسانده است. هنگامی که لویدکوتلرآمد، پافشاری میکردتا با من تنها باشد(بدون حضورمشاورانم با من دیدارکند) با عدم علاقه قبول کردم به شرطی که مشاورمن آرما و درنزدیکی محل ملاقات ازدورناظرگفتگوی ما باشد. من قبلا" با لویدکوتلر درپایگاه هوائی لاک لندگفتگوهائی داشته ام ومیدانستم انسان زیرکی است که با مسائل پیچیدهٔ سیاسی آشناست. وی بسیارعاقلانه موقعیت ایالات متحده را برای من شرح داد. اومیگفت مسافرت من به مصرخطری برای پرزیدنت سادات در جهان عرب وتاثیر فراوانی درگفتگوهای صلح خاورمیانه خواهدداشت و هر زمان که میل داشته باشم می توانم به بیمارستان هوستن برای عمل جراحی بازگردم. قرارما درلاک لندهم همین بود. اما دراین میان به علت روابطی که برای آزادی گروگانهای آمریکائی انجام میگرفت مناسب نبودبه آمریکا سفرکنم زیراخطری برای این گفتگوها ایجادمیکرد. بهترین راه حل برای پرزیدنت کارتراین است که من درپاناما بمانم وبلافاصله اطمینان هائی رادر این موردبیان کرد. وی میگفت میتوانم عمل جراحی را در بیمارستان آمریکائی گورگاس انجام دهم وطبیبان پاناما ئی حاضرهستندازدکتردوباکی بخاطررفتارشان دربیمارستان پاناما پوزش بطلبند. لویدکوتلربااطمینان صحبت میکرد، اما من تصمیم خودراگرفته بودم. بهرحال قول دادم درپیرامون پیشنهادات وی فکرکنم و وی را در صبح روز بعد بپذیرم . پیشنهادات

آمریکائی ها را جدی نمی دانستم زیرا که یکسال ونیم گذشته قول های آمریکائی ها بسیار بی ارزش شده بود. قول های آنها تاج وتخت مرا برباد داد واعتماد دوباره به اقوال آنها میتوانست معنی مرگ ونیستی مرا به همراه داشته باشد. فردای آنروز لوید کوتلر پیش من بازگشت . چمدانهای بسته ما را دید ومتوجه تصمیم ما شد. اوتلاش بیشتری نکرد تا درهدف ما تغییری بدهد به این سبب به کاخ سفید تلفنی خبر داد که کارهای مورد لزوم انجام بگیرد. وی میگفت عاقلانه است که یک هواپیمای آمریکائی را برای این سفر انتخاب کنیم ومنتظر هواپیمای سادات نشویم، زیرا معتقد بود هواپیمای مصری بخاطر اجازه ورود برای بنزین گیری درطول راه مشکلاتی خواهد داشت . تلفن های متعددی شد، لوید کوتلر واطرافیانش به تهیه هواپیما پرداختند. این هواپیما درفرودگاه بین المللی شهرپاناما منتظر بود. پس از تصمیم من برای ترک پاناما، رفتار پاناماشیان تغییر کرد. آنها برای کمک به ما کوشش می کردند. نگهبانان در امنیت ما جدیت به خرج میدادند. من تب زیادی داشتم و فشار خون من بطور خطرناکی پائین بود. گلبولهای سفید خون من به ده درصد میزان عادی رسیده بود. بدین سبب پرواز برروی آتلانتیک خطرناک بود. اگر در هواپیما درحین پرواز زخمی میشدم امکان اینکه جلوی خونریزی را بتوانند بگیرند کم بود. ما در شهرپاناما سوار هواپیما شدیم. سفر طولانی وخسته کننده ای بود. در آزورن (Azoren) برای بنزین گیری فرود آمدیم. یک ژنرال پرتغالی وسفیر آمریکا درفرودگاه منتظر ما بودند. هرچند من بیمار وتب فراوانی داشتم، ولی برخاستم وخودرا برای پذیرفتن آنها آماده کردم. بالاخره در قاهره فرود آمدیم. پرزیدنت سادات وخانمشان منتظر ما بودند تا درهوای آفتابی آنجا از ما استقبال کنند. گارد نظامی درپشت سرپرزیدنت سادات دیده میشد. من هواپیما را ترک کردم وبسوی پرزیدنت سادات وخانمش رفتم ووی را درآغوش گرفتم. اوگفت : "خدا را شکرکه شما درامنیت هستید". من دراین مورد مطمئن بودم. بوسیلهٔ هلیکوپتر ازفرودگاه بسوی بیمارستان نظامی مهدی درنزدیکی نیل درکنار قاهره پرواز کردیم. پزشکان برای پائین آوردن تب وبالا بردن فشارخون شروع به اقدامات کردند. پس ازچند روز دکتر دوباکی وهمکارانش با دستگاه های مدرنشان به قاهره وارد شدند. عمل جراحی بسیار لازم بود. عکسبرداری نشان میداد که طحال من بطور خطرناکی بزرگ شده بود. دربیست وهشتم مارس عمل جراحی انجام گرفت . طحال به علت بیماری سرطان به اندازهٔ یک توپ فوتبال بزرگ شده بود و وزن آن به بیش از دوکیلو رسیده بود، درحالیکه بطور عادی به اندازهٔ دست گره کردهٔ یک انسان می باشد.

پس ازمدتی کمی التیام ونیرویافتم، بیمارستان راترک کردم و بـه نزد خانواده‌ام درکاخ قبه، درده کیلومتری شمال قاهره، رفتم. کاخ قبه محل پذیرائی روءسای ممالک خارجی است که برای دیداربه مصرمیروند. این کاخ درمیان درختان میوه وباغچه های گل قرارگرفته ودرپیرامون آن دیوارمطمئنی ساخته شده است. قبل ازهرچیزاین خانه به ماصلح وآرامش وامنیت میداد، درست همان چیزی که ازهنگامیکه ایران راترک کردیم فاقدآن بودیم. البته طبیعی بودکه بیشتربه رویدادهای مبهم توجه داشتم، به گذشته وحال مبهم می اندیشیدم. بی تردیدمن اشتباهاتی کرده بودم، امانمی توانم باورکنم آن اشتباهات عامل اصلی سقوط من بودند. امکان آن بود تادرطول گذشت زمان همهٔ آن اشتباهات راتصحیح وجبران کنم. کشورمن به شکوفائی فرهنگی رسیده بود. بهرحال مخالفین من نشان دادندکه قدرت آنها بیشتربود، هرچند آنها علایق و اهداف متحدی نداشتند. عظیم‌ترین قسمت مخالفین من درغرب شایدبه سبب عدم آگاهی وافکارنادرستی که درذهن خودازایران پرورانـده بودند، برعلیه من به حرکت آمدند. غربی ها هیچوقت کشور مرانفهمیدند. قرن هاست مارانادیده گرفته اند. زمانیکه مادوباره با آگاهی جدیدبه دنیای نورسیدیم، کشورمارابه عنوان تقاطع جغرافیائی جهان میدانستند. ما فقط نگهبانان جادهٔ تجارت آنهادرشرق بودیم ویک کشوروحشی وبدون ارزش به حساب میامدیم وجایگاهی درواقعیات سیاسی جهان نداشتیم. من هیچگاه به اینکارواقعیات نپرداختم و ازعدم درک آمریکائیان وانگلیسیها درشناخت ایران به عنوان یک ملت مستقل ناتوان بودم. مادرناحیهٔ ژئوپلیتیکی خاصی زندگی میکنیم، زیراروسیه همیشه دررویای قدیمی خودبرای دستیابی به آب های گرم خلیج فارس بسرمیبرد. جواب این سئوالات آنطورکه من فکرمیکنم درعدم علاقمندی ودرک غرب ازتاریخ ایران وتجربه شکست خورده آن وفرق میان ایران قدیم وایران نومیباشد.

پاسخ من به تاریخ می بایدباتاریخ کشورم آغازگردد. کشوری که سه هزار سال تاریخ وتمدن دارد وهنوز به خوبی شناخته نشده. من میل داشتم ایران را مدرن وپیشرفته واردقرن بیستم نمایم. شایدسقوط ایران درآینده ابعاد گسترده ای به خودبگیردوبه دنبال خودکشورهای دوست ومتحدراساقط نماید.

تقویم تاریخ

۱۸۷۲ اولین امتیاز استخراج نفت ایران توسط ناصرالدین شاه به بارون ژولیس رویتر انگلیسی به مدت ۷۰ سال فروخته شد. دولت انگلیس برای بستن این قرارداد پافشاری میکرد..........

۱۹۰۱ ویلیام ناکس دارسی با نکدارتبعه انگلیس ساکن استرالیا دومین امتیاز استخراج معادن نفت ایران را به مدت ۶۶ سال از ناصرالدین شاه دریافت کرد.

۱۹۰۶ قانون اساسی مشروطه ایران به امضای مظفرالدین شاه رسید.

۱۹۰۷ بین دوکشور روسیه و انگلیس قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ امضاء شد.

۱۹۰۹ تاءسیس شرکت نفت پارس و انگلیس.

۱۹۱۲ ۵۱ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در اختیار نیروی دریائی انگلیس قرار گرفت.

۱۹۱۹ محمدرضا پهلوی متولد شد.

۱۹۲۵ انقراض سلسله قاجاریه اعلام و رضاخان سردار سپه به پادشاهی انتخاب شد. (آغاز سلسله پهلوی)

۱۹۳۵ طبق فرمانی نام "ایران" برای استفاده در مکاتبات داخلی و خارجی اعلام گردید.

۱۹۴۱	۲۵ اوت	کشور ایران مورد تجاوز نیروهای نظامی کشورهای انگلیس و روسیه قرار گرفت. (جنگ جهانی دوم)
۱۹۴۱	۱۷ سپتامبر	رضا شاه از سلطنت کناره‌گیری کرد و پسرارشدش محمدرضا پهلوی به‌جای پدر شاه ایران شد.
۱۹۴۶	مه	روسها سربازان خود را از استان آذربایجان به پشت مرزهای بین‌المللی فراخواندند.
۱۹۴۹	۴ فوریه	ناصرفخرآرائی در دانشگاه تهران شاه ایران را ترور کرد.
۱۹۵۰	۲۶ ژوئن	سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش به نخست وزیری انتخاب شد.
۱۹۵۱	۷ مارس	سپهبد رزم‌آرا به‌دست فدائیان اسلام درجلوی مسجد شاه به قتل رسید.
۱۹۵۱	۲۸ آوریل	دکتر محمد مصدق به فرمان محمدرضا شاه پهلوی به نخست وزیری ایران انتخاب شد.
۱۹۵۱	۱ مه	روز ملی شدن نفت ایران.
۱۹۵۲	۱۶ اکتبر	قطع روابط سیاسی ایران وانگلیس.
۱۹۵۳	۱۹ اوت	سقوط دولت مصدق (۲۸ مرداد).
۱۹۵۹	۲۱ دسامبر	محمدرضا پهلوی شاه ایران با خانم فرح دیبا ازدواج کرد.
۱۹۶۰	۳۱ اکتبر	رضا پهلوی متولد شد.
۱۹۶۲		انقلاب سفید آغاز شد. (انقلاب شاه و مردم)
۱۹۶۵	۲۶ ژانویه	حسنعلی منصور نخست وزیر به‌دست فدائیان اسلام ترور شد. امیرعباس هویدا بلافاصله نخست وزیر ایران گردید.
۱۹۷۰	اکتبر	افتتاح لوله سراسری گاز ایران. از این تاریخ، ایران قادر بود روزانه ده میلیارد متر مکعب گاز به روسیه حمل نماید.
۱۹۷۵	۲ مه	تاءسیس حزب رستاخیز ایران.

۱۹۷۷

۶ اوت	امیرعباس هویدا نخست وزیر پس از ۱۳ سال از سمت خود استعفا داد و جمشید آموزگار نخست وزیر ایران گردید.
۱۱ اوت	قانون منع خرید سهام کارخانجات از طرف کارمندان عالیرتبهٔ دولت تصویب شد.
۱۶ اکتبر	عقد قرارداد خرید دو راکتور اتمی از دولت فرانسه.
۲۳ اکتبر	مصطفی خمینی مرد. طرفداران روح الله خمینی مرگ وی را به ساواک نسبت دادند.
۳۱ اکتبر	جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا در تهران، کشور ایران را جزیرهٔ ثبات خواند.

۱۹۷۸

۱ ژانویه	شاه ایران و جیمی کارتر و پادشاه اردن هاشمی در تهران به مشاوره و تبادل نظر پرداختند.
۷ ژانویه	روزنامهٔ اطلاعات مقالهٔ معروف خود را دربارهٔ خمینی منتشر کرد.
۹ ژانویه	زد و خورد مامورین انتظامی با طرفداران خمینی در شهر قم.
۲۶ ژانویه	حزب رستاخیز راهپیمائی بزرگی در تهران برگزار کرد. (تعداد شرکت کنندگان به ۳۰۰ ۰۰۰ نفر بالغ میشد).
۱۸ فوریه	به مناسبت برگزاری روز چهلم مرگ مصطفی خمینی شهر قم نا آرام بود.
۷ مارس	دولت ایران برخی از مامورین سازمان امنیت و اطلاعات کشور و پلیس را متهم به کارهای غیرقانونی کرد.
۱۷ مارس	آشوب در شهرهای تهران، بابل، قزوین، و یزد.
۲۹ مارس	شهر تبریز نا آرام بود. مامورین انتظامی عده‌ای از آشوبگران را دستگیر کردند.

۱۵	آوریل	والترشل رئیس جمهور آلمان غربی مهمان شاه ایران بود.
۲۹	آوریل	روحانیون با پخش اعلامیه مردم را دعوت به اعتصاب و آشوب کردند.
۹	مه	آیت الله شریعتمداری عزای ملی اعلام کرد.
۱۱	مه	تظاهرات پراکنده در تهران وشهرستانها .
۱۵	مه	روحانیون خواستار اعتصاب درسراسرکشورشدند.
۲۸	مه	آیت الله شریعتمداری به دولت اخطارکردکه به اصول قانون اساسی احترام گذارد،وبه اجرای قوانین اسلام بپردازد.
۵	ژوئن	خمینی مردم را به اعتصاب وآشوب دعوت کرد.
۷	ژوئن	تیمسار نصیری ازریاست ساواک برکنارشدوتیمسار مقدم به ریاست ساواک انتخاب شد.
۲۲	ژوئیه	شهرمشهدنا آرام بود.
۵	اوت	شاه درپیامی انتخابات آزاد را دراواسط سال ۱۹۷۹ تضمین کرد.
۱۰	اوت	زدوخوردسختی میان مامورین حکومت نظامی وآشوبگران دراصفهان بوجود آمد.
۱۹	اوت	آتش سوزی سینما رکس آبادان اتفاق افتاد.دراین فاجعه غم انگیز ۴۷۷ نفربه هلاکت رسیدند.
۲۶	اوت	جمشید آموزگار نخست وزیر از سمت خود استعفا داد.
۲۷	اوت	جعفرشریف امامی رئیس مجلس سنا به نخست وزیری انتخاب گردید. وی دستورداد تا تقویم شاهنشاهی تبدیل به تقویم اسلامی گردد.
۲۸	اوت	سران جبهه ملی به فعالیت علنی پرداختند.
۵	سپتامبر	به مناسبت آخرین روز ماه رمضان (روزه) روحانیون راه پیمائی بزرگی برپا کردند.
۷	سپتامبر	درتهران ودیگرشهرهای بزرگ کشور حکومت نظامی اعلام گردید.
۸	سپتامبر	درمیدان ژاله میان شورشیان ومامورین انتظامی زدو خوردسختی درگرفت. تعدادی کشته وعده ای زخمی شدند. (جمعه سیاه)

۹	سپتامبر	امیرعباس هویدا وزیردربار از پست خود کناره‌گیری کرد.
۱۰	سپتامبر	به سبب نا آرامیهای سراسری کشور شاه دیدار رسمی خود را از رومانی و آلمان شرقی به آینده موکول کرد.
۱۲	سپتامبر	جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا در مصاحبه‌ای پشتیبانی خود را از شاه اعلام کرد.
۱۲	سپتامبر	جعفر شریف امامی به عنوان مبارزه با فساد، امیرعباس هویدا و عده‌ای از وزیران کابینه‌اش را دستگیر و بازداشت کرد.
۱۶	سپتامبر	زلزله در شهر طبس دویست هزار کشته و عده‌ای زخمی و بیخانمان به جای گذاشت.
۲۱	سپتامبر	جمشید آموزگار از ریاست حزب رستاخیز استعفا داد.
۳۰	سپتامبر	حزب رستاخیز منحل اعلام شد.
۶	اکتبر	خمینی عراق را ترک کرد و در حومهٔ پاریس در محله نوفل لوشاتو ساکن شد.
۸	اکتبر	دامنهٔ اعتصابات به تمامی ادارات و بخش خصوصی کشیده شد.
۱۶	اکتبر	به مناسبت روز چهلم واقعهٔ میدان ژاله راه‌پیمائی بزرگی در تهران برگزار گردید.
۲۶	اکتبر	به دستور شاه ۱۴۰۰ نفر از زندانیان سیاسی عفو و آزاد گردیدند.
۲۹	اکتبر	به سبب اعتصاب کارگران نفت جنوب، تولید و استخراج نفت به میزان ۷۰ درصد کاهش یافت.
۳۱	اکتبر	دولت نام ۳۴ نفر از کارمندان عالیرتبهٔ ساواک را که کارهای غیرقانونی کرده بودند انتشار داد. اعتصابات کارگران نفت جنوب ادامه دارد.
۱	نوامبر	ماموربن انتظامی درخوزستان به نگهداری صنایع نفتی پرداختند.
۵	نوامبر	مردم به بانکها و فروشگاههای بزرگ حمله کردند. به علت آتش سوزی فراوان این روز را شنبهٔ سرخ نامیدند.
۶	نوامبر	دولت شریف امامی سقوط کرد، و تیمسار غلامرضا ازهاری رئیس دولت نظامی گردید.

۷ نوامبر	درپاریس خمینی خواستاربراندازی سلطنت وتاسیس جمهوری اسلامی شد.
۷ نوامبر	هویدا نخست وزیروزیردربار پیشین وتیمسار نعمیری رئیس گذشته ساواک وچندوزیردیگربه اتهام فساد وسوءاستفاده ازمقامهای خوددستگیرشدند.
۹ نوامبر	دولت آمریکا تعدادی ازناوهای جنگی خودرا به نزدیکی خلیج فارس گسیل داشت.
۱۱ نوامبر	کریم سنجابی وچندعضوجبهه‌ملی دستگیرشدند.
۱۹ نوامبر	اتحادجماهیرشوروی به دولت آمریکا اخطارکردکه از دخالت درمسائل داخلی ایران خودداری کند.
۲۷ نوامبر	روزنامه‌واشنگتن پست گزارش دادکه دولت کارتر پنهانی با خمینی وهمکارانش روابط نزدیکی برقرارکرده است. درهمین زمان سناتورآمریکائی روبرت برت درایران دردیداری با شاه به‌وی اطمینان دادکه دولت آمریکا ازسیاست شاه پشتیبانی میکندودرمسائل داخلی ایران دخالتی نخواهدکرد.
۳۰ نوامبر	جیمی کارتررئیس جمهورآمریکا اعلام کردکه ازرژیم شاه پشتیبانی میکند. وی خاطرنشان کردکه درمسائل داخلی ایران دخالت نخواهدکرد.
۲ دسامبر	خمینی درپاریس اعلام کرد، اگراوبه‌قدرت برسد صدورنفت به اسرائیل راممنوع خواهدکرد.
۱۰ دسامبر	به‌مناسبت تاسوعاوعاشورا (۱۱دسامبر)درتمامی شهرهای ایران راه‌پیمائی برعلیه‌دولت برگزار گردید. مامورین حکومت نظامی دسته‌های سینه‌زنی وعزاداری راآزادگذاشتند. اعتصاب کارگران نفت درجنوب ادامه دارد.
۲۰ دسامبر	درتهران کارکنان بانک ملی لیستی منتشرکردند که نام تعدادی ازوزراووکلای دومجلس شوراوسنا و مقامات بلندپایه‌دولتی ونظامی که اقدام به ارسال میلیونها دلاربه خارج کرده بودندفاش شده بود. رقم ذکرشده دراین‌شناسنامه بالغ برچندمیلیاردلاربود.

۲۲ دسامبر	خمینی سال نومسیحی را به ملل مسیحی تبریک گفت و از آنها خواست که به پشتیبانی او وبرعلیه شاه به او کمک کنند.
۲۹ دسامبر	استخراج وتولیدنفت ایران به ۳۰۰ ۰۰۰ بشگه در روزرسید. مصرف روزانه‌ءایران ۹۰۰ ۰۰۰ بشگه میباشد.
۲۹ دسامبر	دکترشاپوربختیار آمادگی خودرا برای تشکیل یک دولت ائتلافی اعلام داشت.
۳۰ دسامبر	جبهه‌ءملی ازدکترشاپوربختیار خواست که پست نخست وزیری را قبول نکند.
۳۱ دسامبر	دکترشاپوربختیار پس ازیک دیدارطولانی با شاه ایران آمادگی خودرا برای تشکیل دولت ملی اعلان کرد.

۱۹۷۹

۱ ژانویه	دکترشاپوربختیار دریک مصاحبه‌مطبوعاتی برنامه‌ء دولت خودرا اعلام کرد.
۳ ژانویه	مجلس شورای ملی وسنا به دکترشاپوربختیار رای اعتماددادند.
۴ ژانویه	سخنگوی وزارت امورخارجه‌ءآمریکا برای خبرنگاران خارجی وداخلی اعلام کردکه دولت کارترازدکتر بختیار وبرنامه های اوکاملا" پشتیبانی میکند. وی درموردخروج شاه ازایران گفت حکومت آمریکا دراین موردبی تفاوت است.
۴ ژانویه	سران جبهه‌ءملی دراعلامیه ای اخراج دکترشاپور بختیار رااز جبهه ملی اعلام کردند.
۴ ژانویه	ژنرال آمریکائی هویزربه دستورکارتربرای انجام یک ماموریت سری مخفیانه واردتهران شد. شاه ازورود اوبی اطلاع بود.

۱۱ ژانویه	وزیرخارجه آمریکا درجمع خبرنگاران گفت شاه ایران کشورش را برای یک استراحت چندهفته‌ای ترک خواهدکرد.
۱۶ ژانویه	شاه ایران را ترک کرد. کارشناسان خارجی معترف هستندکه این آخرین روزهای پادشاهی وی میباشد. شاه ایران به نظامیان وفادارخودتوصیه کرداز دولت شاپوربختیارپشتیبانی کنند. شاه به مصرسفرکرد.
۱۸ ژانویه	خمینی درپاریس برعلیه شاپوربختیار اعلامیه صادرکرد.
۲۲ ژانویه	رمزی کلارک، وزیردادگستری اسبق آمریکا دریکدیدار سری با خمینی ویاران اوبه تبادل نظرپرداخت.
۲۵ ژانویه	صدهزارنفردرتهران به نفع دکترشاپوربختیار دست به تظاهرات زدند.
	به دستوردکترشاپوربختیار نخست وزیر، فرودگاههای کشوربه روی خمینی بسته شد.
۲۵ ژانویه	تیمسارقره باغی رئیس ستادبزرگ، شایعه کودتای نظامی را نادرست خواند.
۲۸ ژانویه	۳۰ نفرازطرفداران شاپوربختیار نخست وزیر، در خیابانهای تهران به دست مخالفین دولت کشته شدند.
۳۰ ژانویه	فرودگاه‌های کشوردوباره بازشدند.
۱ فوریه	خمینی ویارانش با یک هواپیمای ارفرانس وارد ایران شدند.
۶ فوریه	خمینی مهدی بازرگان را به عنوان رئیس دولت موقت تعیین واعلام کرد.
	تمامی وزارتخانه‌ها وادارات دولتی تعطیل ودولت دکترشاپوربختیارعملاً" قدرتی برای ادامهٔ انجام وظایف خودندارد.
۹ فوریه	گاردجاویدان به عنوان وفاداری به سلطنت دست به عملیات نظامی زد. دراین رابطه زدوخوردمیان افرادگاردجاویدان وپادگان شورشی هوانیروز در فرح آباد روی داد.

۱۱ فوریه — سران نظامی کشوربا امضاء بیانیه‌ای بیطرفی خودرا ازرویدادهای سیاسی آینده ایران اعلام کردند. این تصمیم به پیشنهاد رئیس ستاد ارتش تیمسار قره باغی گرفته شد.

۱۴ فوریه — عده‌ای درجلوی سفارت آمریکا تظاهراتی برعلیه دولت آمریکا برپا کردند. (طرفداران مجاهدین خلق) آیت الله بهشتی وخمینی ازاین اقدام تقدیرکردند.

۱۵ فوریه — عده‌ای ازسران عالی نظامی کشوربه دستورخمینی تیرباران شدند.

۱۶ فوریه — دولت آمریکا اعلام کردکه با دولت جدید ایران همکاری خواهدکرد. (دولت بازرگان را به رسمیت شناخت).

۱۸ فوریه — روابط سیاسی ایران واسرائیل قطع شد.

۱۹ فوریه — یاسرعرفات رهبرسازمان الفتح در تهران کنسولگری اسرائیل را تصرف وآن مکان راسفارت فلسطین نام نهاد.

۲۱ فوریه — ایران اعلام کردکه آمریکا باید دستگاه‌های جاسوسی خودرا درشمال ایران برچیند.

۲۲ فوریه — اولین راه‌پیمائی گروههای کمونیستی ومارکسیستی درمحوطه دانشگاه تهران انجام گرفت.

۲۵ فوریه — سفارت آمریکا درتهران اعلام کردکه جان آمریکائیان مقیم ایران درخطراست وتوصیه کردایران را هرچه زودترترک کنند.

۲۶ فوریه — خمینی برای سکونت به شهرقم رفت.

۱ مارس — عبدالرحمن قاسملو درا علامیه‌ای خواستارتشکیل فدرال ایران وکردستان آزادشد. دراین زمینه کشور سوسیالیستی یوگسلاوی را نمونه آورد.

۵ مارس — ۷ نفراز وزرای سابق تیرباران شدند.

۶ مارس — دولت ایران خواهان استرداد شاه به ایران شد.

۱۸ مارس — کردهای مسلح درسنندج به یک پاسگاه نظامی (ژاندارمری) وساختمان رادیوسنندج حمله کردند و آن نقاط راتصرف نمودند.

۲۷	مارس	درترکمن صحرا زدوخوردخونینی بین پاسداران انقلاب ومردم درگرفت.
۳۰	مارس	شاه ایران باخانواده اش مراکش راترک کرد.
۳۱	مارس	رفراندم برای تاسیس جمهوری اسلامی انجام گرفت.
۲۸	آوریل	ایران روابط سیاسی خودرا با مصرقطع کرد.
۲۸	آوریل	ابوالحسن بنی صدر عضوشورای انقلاب شد.
۱۷	مه	سنای آمریکا ازدولت ایران خواست که از تیرباران و اعدام کارکنان دولت درایران خودداری کنند.
۲۰	مه	دولت ایران ازآمریکا تقاضا کردسفیرجدیدخودرا (والترکاتلر) به ایران نفرستدوبه جای وی (کاتم) راکه با نهضت آزادی روابط بسیارنزدیکی داشته و دارد انتخاب کند.
۳۰	مه	زدوخوردخونینی درخرمشهرمیان پاسداران انقلابو مردم عرب زبان آن شهردرگرفت.
۱	ژوئیه	خمینی تشکیل مجلس خبرگان رااعلام کردوبه آنها یک ماه فرصت دادتاقانون اساسی جمهوری اسلامی رابررسی وتصویب کنند.
۴	ژوئیه	سخنگوی وزارت خارجه‌آمریکا درمصاحبه‌ای بیان کرد که ایران ازانتخاب والترکاتلرسفیرجدیدآمریکا خوشنودنمی باشد. وی گفت سفیرجدید آمریکا در ایران والترکاتلربرای این ماموریت شایسته نیست.
۷	ژوئیه	گروه های مخالف رژیم خمینی درایران لوله های نفت جنوب رامنفجرکردند.
۹	ژوئیه	روزنامه های جمهوری اسلامی ازوجودده هزارزن که متهم به فعالیتهای سیاسی علیه رژیم ملایان هستند درزندانهای رژیم پرده برداشتند. کشتارسیاستمداران ونظامیان درایران ادامه دارد، تاکنون ۳۰۰ شخصیت مهم سیاسی ونظامی به دست ملایان کشته شده اند.
۱۰	ژوئیه	شاه ایران واردکشورمکزیک شد. وی ۶۰ روز در باهاما بسربرد.

۱۱ ژوئیه — شیخ طاهر خاقانی رهبر اقلیت عرب زبان خوزستان به دست پاسداران انقلاب دستگیر و به قم فرستاده شد.

۱۹ ژوئیه — بازرگان اعلام کرد که با خمینی توافق کرده است تا میان دولت او و شورای انقلاب همکاری نزدیکی انجام گیرد. بازرگان علی اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد جواد باهنر، سیدعلی خامنه‌ای را به عنوان مشاور و معاون وزیر انتخاب کرد.

۲۳ ژوئیه — دکتر شاپور بختیار در مصاحبه‌ای با خبرنگاران اروپائی در پاریس، بیلان چندماههٔ رژیم اسلامی را وحشتناک خواند.

۳۱ ژوئیه — نتایج انتخابات مجلس خبرگان اعلام شد. ۶۰ نفر از ۷۳ نفر روحانی هستند. عبدالرحمن قاسملو رهبر گروهی از کردها به عضویت مجلس خبرگان انتخاب شد.

۱ اوت — جمهوری اسلامی قرارداد ۹ میلیارد دلاری خرید اسلحه از آمریکا را ملغی اعلام کرد.

۱۷ اوت — سفارت آمریکا در تبریز مورد هجوم مجاهدین خلق قرار گرفت و کمی آسیب دید.

۲۰ اوت — خمینی پاسداران انقلاب را به نابودی کردها مأمور کرد و حزب طرفدار قاسملو را غیرقانونی اعلام نمود.
شیخ صادق خلخالی با اختیارات ویژه‌ای به کردستان فرستاده شد.

۲۷ اوت — به دستور شیخ صادق خلخالی تعدادی از کردها تیرباران شدند.

۷ سپتامبر — سازمان ملل متحد به کشتار کردها در ایران توسط ملایان جمهوری اسلامی اعتراض کرد.

۱۰ سپتامبر — به دستور خمینی مبارزه با اقلیت مذهبی بهائی آغاز شد. مراکز مذهبی بهائیان در شیراز (خانه سید باب) و دیگر اماکن مقدس آنها در ایران با خاک یکسان گردید. تعداد بهائیان در ایران به ۳۰۰ ۰۰۰ نفر میرسد. این اقلیت مذهبی به گفتهٔ خبرگان مسائل ایران بزرگترین اقلیت مذهبی ایران بشمار میرود.

عده‌ای ازبهائیان زندانی وعده‌ای به‌عنوان جاسوس اسرائیل تیرباران شده‌اند.

۱۵ سپتامبر رادیوایران گزارش داد که دولت جمهوری اسلامی قراردادنظامی ایران وآمریکا راکه درسال ۱۹۴۷ میان دوکشورامضاء شده‌بودملغی اعلام کرد.

۲۲ اکتبر شاه‌ایران برای درمان ومعالجات پزشکی وارد نیویورک گردید.

۲۳ اکتبر سخنگوی امورخارجهء آمریکا به‌جمهوری اسلامی اطمینان دادکه شاه‌ایران فقط برای معاینات پزشکی واردآمریکا شده‌وپس ازدرمان، این کشوررا ترک خواهدکرد.

۱ نوامبر آیت الله‌طباطبائی درتبریز به‌دست پاسداران انقلاب ترورشد. وی ازمخالفان خمینی وبارها به روش دادگاههای انقلاب اعتراض کرده‌بود.

۱ نوامبر دفترخمینی درقم اعلامیهء خمینی رامبنی بردرخواست خروج شاه ایران ازآمریکا وتحویل وی به‌جمهوری اسلامی انتشارداد. درایران موج ضدآمریکائی به وسیلهء مجاهدین خلق وپاسداران انقلاب‌بالاگرفت.

۲ نوامبر وزیرخارجهءایران به‌دولت آمریکا بخاطرورودشاه ایران به‌آمریکا اعتراض کرد.وی خواستارمعاینه پزشکان ایرانی ازشاه شد.

۴ نوامبر دانشجویان خط امام به‌سفارت آمریکاحمله کردند و کارکنان سفارت را (درحدود ۱۰۰ نفر) به گروگان

گرفتند. گرفتند. عده‌ای بعداً" آزادو ۵۳ نفردر ایران گروگان باقی ماندند.

۵ نوامبر آیت الله‌خمینی درسخنرانی خودبه گروگانها اشاره کردوگفت اگردولت آمریکا شاه ایران راتحویل ما ندهدما عملیات متقابلی راانجام خواهیم داد.

۶ نوامبر مهدی بازرگان رئیس دولت موقت ازسمت خود استعفا داد.

خمینی شورای عالی انقلاب راماموراداره‌ء کشور کرد. اعضاء شورای عالی انقلاب بدین شرح است :

آیت الله منتظری (امام جمعه تهران) آیت الله محمدحسین بهشتی، آیت الله مهدی مهدوی کنی، آیت الله موسوی اردبیلی، حجت الاسلام سید علی خامنه ای، حجت الاسلام محمدباهنر، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، مهدی بازرگان، عباس شیبانی ابوالحسن بنی صدر، علی اکبرمعین فر، صادق قطب زاده، حسن حبیبی، عزت الله سحابی. (بنی صدروزیرامورخارجه).

۷ نوامبر رمزی کلارک مامورمرموزآمریکا وارد ایران شد.

۷ نوامبر دولت آمریکا به شاه ایران اجازه نداد تا پایان یافتن معاینات پزشکی درآمریکا بماند.

۸ نوامبر آمریکا کشتیهای جنگی خودرا بسوی خلیج فارس گسیل کرد.

۹ نوامبر شورای امنیت سازمان ملل متحدبه ایران اخطارکرد گروگانهای آمریکائی را آزادسازد.

۱۰ نوامبر کارتربه ۵۰ هزاردانشجوی ایرانی اخطارکرد به اولین پاسگاه پلیس محل اقامت خود خودرا معرفی نمایند. دانشجویان بدون اقامت قانونی به ایران فرستاده خواهندشد.

۱۲ نوامبر کارترخریدوورودنفت ایران را به آمریکا ممنوع اعلام کرد.

۱۳ نوامبر جمهوری اسلامی تمامی شرکتهای آمریکائی درایران راملی کرد.

۱۴ نوامبر جیمی کارتردستورداد تا تمامی حسابهای بانکی ایران درآمریکا واروپا بسته شود.

۱۵ نوامبر مجلس خبرگان با دوسوم آراء قانون اساسی جمهوری اسلامی را تصویب کرد.

۱۶ نوامبر شورای عالی انقلاب ۱۷ وزیربرای وزارتخانه های مختلف انتخاب کرد. ابوالحسن بنی صدر وزیر اقتصادودارائی وخارجه تعیین شد. هاشمی رفسنجانی وزیرکشورگردید.

۱۷ نوامبر عده ای ازگروگانهای سیاهپوست مردوزن آزادشدند.

۲۰	نوامبر	یک هیأت ویژه برای آزادی گروگانها درکاخ سفید شروع بکارکرد.
۲۳	نوامبر	ابوالحسن بنی صدروزیردارائی تمامی شرکت های خارجی راملی اعلام کرد.
۲۸	نوامبر	به دستورشورای انقلاب وتصویب خمینی صادق قطب زاده وزیرخارجه جمهوری اسلامی گردید.
۲۹	نوامبر	جیمی کارترازسازمانهای مختلف درجهان خواست تاجمهوری اسلامی رابه خاطرگروگانگیری محکوم کنند.
۲	دسامبر	شاه ایران شهرنیویورک راترک کرد. وی ۶ هفته دراین شهراقامت داشت.
۷	دسامبر	ترورشهریارشفیق درپاریس توسط افرادحرفه ای انجام گرفت .
۱۵	دسامبر	کاخ سفید دربیانیه ای اعلام کردکه شاه ایران بیمارستان نظامی تگزاس راترک وبه پاناما عزیمت کرد.
۱۹	دسامبر	دبیرکل سازمان ملل کولدوالدهایم ازدولت آمریکا خواست تامحاصره اقتصادی ایران پایان یابد.
۲۷	دسامبر	حمله نظامی شوروی به افغانستان آغازشد. ۸۰ هزار سربازروسی ازراههای هوائی وزمینی وارد افغانستان شدندوکنترل کشوررابه دست گرفتند.
۳۱	دسامبر	دبیرکل سازمان ملل کولدوالدهایم برای یک دیدار چندروزه واردایران شد. وی میل داردرموردمسئله گروگانها باسران جمهوری اسلامی گفتگوکند.

۱۹۸۰

۳	ژانویه	دبیرکل سازمان ملل به دیدارشورای انقلاب رفت .
۴	ژانویه	والدهایم دبیرکل سازمان ملل به آمریکامراجعت کرد. اوبه خبرنگاران گفت : خوشحال هستم که برگشته ام وبخصوص خوشبخت هستم که هنوززنده ام .

۶ ژانویه	جیمی کارتربا والدهایم ملاقات وازنتایج دیدار وی ازایران مطلع شد.
۱۱ ژانویه	سیرس ونس وزیرخارجهٔ آمریکا سران جمهوری اسلامی راتحدیدبه بستن تنگهٔ هرمزکرد.
۱۲ ژانویه	جمهوری اسلامی ازمقامات پاناما رسماً" درخواست دستگیری شاه ایران رانمود.
۱۳ ژانویه	شورای امنیت سازمان ملل پیشنهادآمریکا را مبنی برمحاصرهٔ اقتصادی ایران ردکرد.
۱۴ ژانویه	وزیرخارجهٔ جمهوری اسلامی صادق قطب زاده به خاطرفشارهای اقتصادی آمریکا دولت آن کشوررا انتقادکرد. وی گفت جمهوری اسلامی گروگانها را ممکن است برای همیشه نگاهدارد.
۱۸ ژانویه	سخنگوی وزارت خارجهٔ آمریکا گفت اگرگروگان ها آزادگردند امکان بستن یک پیمان نظامی برعلیه شوروی وتجاوزات آن کشوردرافغانستان فراوان است.
۲۰ ژانویه	کارترگفت برای حفظ جان گروگانها اقدامات درازمدت وشایدکوتاه مدت احتیاطی انجام خواهدداد.
۲۲ ژانویه	جیمی کارتربه کنگرهٔآمریکا گزارش دادکه میان سران ایران وآمریکا اختلافات اساسی وجودندارد، اگرگروگانها آزادشوندمیتوان باهمکاری ایران بر علیه شوروی اقدامات موثری انجام داد.
۲۷ ژانویه	بنی صدردرانتخابات ریاست جمهوری پیروزشد.
۲۹ ژانویه	شش کارمندسفارت آمریکا که پس از گروگانگیری پنهان بودندباپاسپورت کاناداشی‌ازایران خارج شدند.
۲ فوریه	بنی صدرفرمان ریاست جمهوری خودراپس از دست بوسی خمینی دریافت کرد.
۲۲ مارس	شاه ایران پاناما رابه قصدعزیمت به مصرترک کرد.
۲۵ آوریل	عملیات نظامی ویژه آمریکائیان برای رهائی گروگانها درطبس به شکست انجامید. درنزدیکی‌طبس یک هلیکوپتربایک هواپیمای هرکولس تصادم کردو

به آتش کشیده شد. ۸ سرباز آمریکائی در این ماجرا جان خودرا ازدست دادند. جیمی کارترمسئولیت شکست این عملیات را بعهده گرفت.

۱۲ مه — شیخ صادق خلخالی باعده‌ای ازفدائیان اسلام آرامگاه رضا شاه پهلوی را با خاک یکسان کرد.

۲۲ مه — درکنفرانس وزرای خارجه اسلامی دراسلام آباد به دولت مصرتوصیه شدکه شاه ایران را به جمهوری اسلامی تحویل دهد.

۱۸ ژوئن — نوارآیت درتهران منتشرشد.

۴ ژوئیه — بنی صدربا عده‌ای ازپاسداران به دانشگاه حمله کرد.

۱۰ ژوئیه — عملیات براندازی جمهوری اسلامی بدست عده‌ای ازنظامیان میهن پرست کشف شد. رهبران عملیات نوژه پس ازچندی محاکمه وتیرباران شدند.

۱۷ ژوئیه — شورای نگهبان انتخاب ،وشورای عالی انقلاب منحل شد.

۱۸ ژوئیه — در پاریس به جان دکترشاپوربختیار آخرین نخست وزیرشاه فقیدورهبرنهضت مقاومت ملی ایران سوء قصدشد. یک پلیس ویک خانم فرانسوی به دست تروریستها کشته شدند.

۲۷ ژوئیه — محمدرضا پهلوی شاه ایران دربیمارستان نظامی معادی درقاهره پس ازیک بیماری طولانی درگذشت

۲۹ ژوئیه — تشییع جنازه‌ء شاه ایران درقاهره باحضور رئیس جمهورفقیدمصرانورالسادات و شخصیت های مهم بین المللی بامراسم باشکوهی انجام گرفت . جسد شاه فقیددرمسجدرفاعی قاهره بامانت به خاک سپرده شد.

۱۱ اوت — محمدعلی رجائی نخست وزیرجمهوری اسلامی گردید.

۲۹ اوت — سازمان عفوبین المللی درنامه‌ای ازرجائی نخست وزیرجمهوری اسلامی خواست که ازکشتارمردم بی گناه بخاطرعقایددینی وسیاسی خاتمه دهد.

۲۲ سپتامبر — حمله‌نظامی عراق به ایران آغازشد. واحدهای ارتش عراق به‌خرمشهروآبادان حمله کردند.

۲ اکتبر	مجلس اسلامی به ۷ نفرماموریت دادتا به حل مشکل گروگانها بپردازند. رئیس کمیسیون هفت نفری حجت الاسلام خوئینیها سرپرست وسخنگوی دانشجویان خط امام شد.
۱۲ اکتبر	خمینی درفرمانی تشکیل شورای دفاع رااعلام کرد. اعضاء این شورا مصطفی چمران، علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی، ابوالحسن بنی صدر وتنی چند ازفرماندهان ارتش هستند.
۱۸ اکتبر	علی رجائی درجلسهٔ شورای امنیت سازمان ملل شرکت کرد.
۲۰ اکتبر	جیمی کارتررئیس جمهورآمریکا دریک کنفرانس انتخاباتی اعلام کرداگرایران گروگانهارا آزادکند، تمامی حسابهای بستهٔ ایران راآزاد وروابط خوبی راباایران برقرارخواهدکرد.
۳۱ اکتبر	رضا پهلوی ولیعهدایران درشهرقاهره خود را وارث تاج وتخت ایران خواند.
۲ نوامبر	علی رجائی باسفیرکشورالجزایر ملاقات کرد.
۴ نوامبر	جیمی کارتر درانتخابات ریاست جمهوری آمریکا ازرونالدریگان شکست خورد.
۱۶ نوامبر	یکی ازسران مجاهدین خلق به‌نام محمدرضا سعادتی که دراوائل سال ۱۹۸۰ به‌جرم جاسوسی برای کشور کمونیستی شوروی دستگیرشده بودبه‌ده سال زندان محکوم شد.
۲۹ نوامبر	خانم پارسا وزیرآموزش وپرورش دردولت هویدا تیرباران شد. وی ۶۲ سال داشت واولین نمایندهٔ بانوان درمجلس واولین وزیرزن درایران بود.

۱۹۸۱

۱۹ ژانویه	وارن کریستفردرالجزایرقراردادمعروف الجزایر را برای رهائی گروگانها امضاءکرد.
۲۰ ژانویه	گروگانهای آمریکائی بایک هواپیمای الجزایری درساعت ۱۰ شب ایران راترک کردند. درالجزایر گروگانها بایک هواپیمای آمریکائی به شهر ویس بادن (آلمان غربی) برای معاینات پزشکی حمل شدند. ۵۲ آمریکائی ۴۴۴ روزگروگان آیت الله خمینی بودند.
	ریگان رئیس جمهورجدیدآمریکادرکاخ سفید شروع به کارکرد.
۲۶ ژانویه	مجلس اسلامی قراردادالجزایر راپس از آزادی گروگانها تصویب کرد.
۶ فوریه	گروه های مارکسیستی وکمونیستی به اعتراض آزادی گروگانها، راه پیمائی کردند.
۱۶ فوریه	تمامی معاملات خارجی درایران دولتی شد.
۲۸ ژوئن	مسعودرجوی وبنی صدربه وسیلهٔ یک هواپیمای نظامی ازایران فرارکردند.
	درانفجارمهیبی درمرکز جمهوری اسلامی آیت الله بهشتی و ۳۰ وکیل مجلس اسلامی و تعدادی از اعضای حزب جمهوری اسلامی دراین انفجار کشته شدند.
۳ اوت	علی رجائی به ریاست جمهوری دولت اسلامی انتخاب شد.
۴ اوت	ترورحسن آیت ازسران حزب جمهوری اسلامی.
۵ اوت	حجت الاسلام جوادباهنرنخست وزیرجمهوری اسلامی گردید.
۲۸ اوت	علی رجائی وجوادباهنردرتهران ترورشدند.
۱۳ نوامبر	سیدعلی خامنه ای به ریاست جمهوری دولت اسلامی انتخاب شدوشروع به کارکرد.

۴	نوامبر	میرحسین موسوی خامنه‌ای نخست وزیر جمهوری اسلامی گردید.

۱۹۸۲

۱۰	آوریل	صادق قطب زاده دستگیرشد.
۱۹	آوریل	صادق قطب زاده دریک مصاحبه‌ء تلویزیونی پرده از فعالیتهای خودبرعلیه خمینی برداشت .
۲۲	آوریل	۱۳۰ نفرازوکلای مجلس اسلامی تقاضای دادگاه علنی برای محاکمه‌ء صادق قطب زاده کردند.
۲۵	اوت	مجلس اسلامی قانون قصاص راتصویب کرد.
۱۵	سپتامبر	صادق قطب زاده دریک دادگاه سری به عنوان مخالفت با جمهوری اسلامی محکوم وتیرباران شد.

۱۹۸۳

۲۲	ژانویه	وزیرخارجه‌ءایران وسوریه ولیبی یک قرارداد ۱۳ ماده‌ای برای همکاریهای متقابل دردمشق امضاء کردند.
۴	مه	حزب توده درایران غیرقانونی اعلام شد.
۲۲	اوت	علی اکبرولایتی به‌طوررسمی ازلیبی دیدن کرد.
۲۳	اوت	درمیدان راه‌آهن تهران بمبی منفجرشد که ۱۸ نفر کشته به‌جای گذاشت .
۵	سپتامبر	آیت الله حکیم ازمردم عراق درخواست کردتابر علیه دولت عراق دست به‌شورش زنند. مرکز این سازمان درتهران است .
۷	اکتبر	۵ فروندهواپیمای سوپرااتاندارد که مجهز به موشک اگزوست ساخت فرانسه تحویل عراق داده شد.

۱ نوامبر هرالدتریبون تنها روزنامه‌خارجی است که درتهران بفروش میرسد.

۷ نوامبر مخالفین جمهوری اسلامی در شهرهای وین، لندن، پاریس وبروکسل برای مدت کوتاهی دفاتر شرکت هواپیمائی ایران وسفارتخانه‌های جمهوری اسلامی راتصرف کردندوبه کشتارایرانیان وجنگ ایران و عراق اعتراض کردند.

۶ دسامبر دردادگاه‌نظامی محاکمه‌اعضاء حزب توده آغازشد.

۱۲ دسامبر ۲۳ نفرازحزب الهی هادرکویت دستگیرشدند.

۱۷ دسامبر خمینی روحانیون رابه‌وحدت دعوت کرد، وی گفت اگرماهمدیگرراحفظ نکنیم ازبین خواهیم رفت افرادی دربازاروممجلس هستند که آرام آرام راه را برای سرنگونی حکومت اسلامی آماده میکنند.

۲۷ دسامبر دولت آلمان اعلام کردکه‌مصرف نفت درکشور آلمان به‌مقدارده‌درصدتنزل کرده‌وایران درمقام نهم از صادرکنندگان نفت به‌این کشوراست.

۱۹۸٤

۹ ژانویه مجلس اسلامی لایحه‌ء تاسیس یک دانشگاه بین المللی اسلامی رادرتهران تصویب کرد.

۷ فوریه سازمان جهاداسلامی مسئولیت ترورارتشبدغلام علی اویسی رادرپاریس بعهده‌گرفت.

۸ فوریه پاسداران انقلاب یک شبکه‌مشروطه‌خواه‌رادستگیر کردند. مقدارزیادی اعلامیه‌وعکس رضا پهلوی و کتاب کشف شد.

۱۱ فوریه رضا پهلوی دومین اعلامیه‌ء خودرامنتشرکرد. دراین اعلامیه گفته‌شده‌است که روز ۱۱ فوریه عزای ملی خواهدبود.

۱۶ فوریه	رادیوجمهوری اسلامی اعلام کردکه عملیات فجر ۵و۶ با شرکت نیم‌میلیون سرباز عنقریب شروع خواهدشد. این سیزدهمین حملهٔ ایران به عراق است .
۲۲ فوریه	عملیات فجر ۵ و۶ درنواحی جزایرمجنون با شکست روبروشد. دراین عملیات ۳۰۰۰۰ ایرانی کشته شدند.
۲۵ فوریه	ده نفرازسران حزب توده وناخدا بهرام افضلی تیرباران شدند.
۲۸ فوریه	مجلس اسلامی قانون انتخابات راتصییرداد. ازاین تاریخ جوانان ۱۵ ساله میتوانندد‌رانتخابات شرکت کنند.
۴ مارس	خمینی کشته شدگان جنگ را ناچیزشمردواز جوانان درخواست کردکه درایام نوروزدرجبههٔ جنگ بسر برند.
۸ مارس	دولت ایران تمامی کشتیهائی راکه برای ایران کالا ونفت حمل میکنند به‌مبلغ چندبرابربیمه کرد.
۱۳ مارس	کمیسیون حقوق بشرسازمان ملل به ایران اخطارکرد ازارسال خردسالان به جبههٔ جنگ خودداری کند.
۲۷ مارس	یک نفتکش یونانی بوسیلهٔ بمب افکنهای درنزدیکی خارک منفجرشد.
۳ آوریل	ابوالحسن بنی صدرازشورای ملی مقاومت (رجوی) کناره‌گیری کرد.
۲۵ آوریل	جمهوری اسلامی به‌تلافی کشتی یونانی ۵ فروند کشتی عربستان سعودی وکویت رابمباران کرد.
۱۰ مه	وزرای کشورهای بازارمشترک دربروکسل اعلام کردند که جنگ ایران وعراق هیچگونه‌اثری دربازار های آنها نخواهدداشت .
۱۸ مه	یکی ازخلبانان نیروی هوائی ایران با یک هواپیمای بمب افکن به کویت گریخت .
۲۹ مه	خمینی ازموسوی نخست وزیرقدردانی کرد.
۳۰ مه	خمینی امروزگفت :"روحانیون اگراختلافاتی هم دارندنبایدعلنا" به‌بیان آن بپردازند".

۵ ژوئن	هواپیماهای عربستان سعودی دوهواپیمای اف ۴ فانتوم ازنیروهای هوائی ایران رابه‌گلوله بستند.
۱۵ ژوئن	۴ افسرنیروی دریائی ایران به دولت فرانسه پناهنده شدند.
۲۰ ژوئن	سیدعلی خامنه‌ای رئیس جمهوراسلامی حملات نظامی ایران رابه‌خاک عراق درروزهای آینده نوید داد.
۲۴ ژوئن	نیروی هوائی عراق یک نفت کش غول پیکریونانی رادرسواحل ایران موردهدف قرارداد.
۲۷ ژوئن	دوایرانی هواپیمای بوئینگ ۷۲۷ مسافربری ایرانی راربودند.
۲۸ ژوئن	یک هواپیمای مسافربری ایرانی توسط دوایرانی ربوده شد ودربغدادفرودآمد.
۶ ژوئیه	رئیس مجلس اسلامی علی اکبررفسنجانی اعلام کرد بزودی آخرین حملهٔ سرنوشت سازآغازخواهدشد.
۱۰ ژوئیه	استخراج نفت به‌سبب تعمیرات ناشی از بمبارانهای هوائی عراق به ۲۰۰,۰۰۰,۱ بشکه در روزرسیده است.
۲۱ ژوئیه	هانس دیتریش گنشروزیرخارجهٔ آلمان غربی در تهران باعلی اکبرولایتی نخست وزیرجمهوری اسلامی به‌گفتگوپرداخت. وی باسران جمهوری اسلامی گفتگوهای طولانی داشت.
۲۲ ژوئیه	۳۱ نفردرزندان اوین تیرباران شدند. حبیب شاطری کاپیتان تیم ملی فوتبال ایران درمیان تیرباران شدگان بود.
۱ اوت	هواپیمای بوئینگ ارفرانس درمیان‌راه فرانکفورت پاریس بوسیلهٔ ۳ نفرناشناس ربوده شد. هواپیماربایان خواستارآزادی پنج تروریستی شدندکه به‌خاطرسوءقصد به‌جان دکترشاپوربختیار در دادگاه پاریس محکوم وزندانی هستند.
۶ اوت	تروریستهای جهاداسلامی دریکی ازشهرهای اسپانیا به‌جان یک روزنامه‌نگارکویتی سوءقصدکردند

روزنامه‌نویس کویتی دراین ماجرا زخمی شد.

۱۸ اکتبر — انگلستان ونروژ قیمت نفت خودرا کاهش دادند.

۲۲ نوامبر — مقامات پزشک قانونی درایران اعلام کردند که موفق شده‌اند یک دستگاه اختراع کنندتا قانون قصاص دقیقاً انجام گیرد. (دستگاه برقی قطع پا و دست)

۳ دسامبر — یک تانکربزرگ نفت توسط نیروهای عراق در خلیج فارس غرق شد.

۴ دسامبر — یک هواپیمای کویتی بوسیلهٔ اعضاءجهاد اسلامی ربوده شدودرتهران نشست. دراین ماجرا دو آمریکائی کشته ویک آمریکائی دیگربه‌سختی شکنجه دید.

۹ دسامبر — با یک هجوم‌نمایشی هواپیمای کویتی توسط مامورین ایرانی آزادشد.

۱۸ دسامبر — میرعمادی دادستان کل جمهوری اسلامی اعلام کرد هواپیماربایان طبق قانون جمهوری اسلامی مجازات خواهندشد.

۱۹۸۵

۱۲ ژانویه — شاپوربختیاروعلی امینی با رضا پهلوی درژنوملاقات کردند.

۶ فوریه — بانک ملی شعبهٔ فرانکفورت به‌دست مخالفین رژیم خمینی به آتش کشیده شد.

۷ فوریه — درزندان قصرو اوین ماشین دست وپابری کار گذاشته شد.

۸ فوریه — تعدادزیادی ازطرفداران پادشاهی درایران در مونیخ دست به‌تظاهرات بسیاروسیعی زدند. دراین روزازسراسرآلمان "قطارآزادی" درحرکت بود و انبوه ایرانیان را به‌محل تظاهرات حمل‌میکرد.

۲۲ ژوئن — تیمسارارتشبددکتربهرام آریانا رئیس اسبق ستاد ارتش ایران پس ازیک بیماری طولانی دربیمارستان نظامی پاریس درگذشت. ارتشبدآریانا یکی از امیران تحصیل کرده وبسیارمیهن پرست ایران بود. مراسم به‌خاک سپاری وی باشکوه‌کم نظیری در پاریس انجام گرفت.

فهرست عمومی

آ

الف

ب

چ

ح

خ

ع

غ

ف

ق

ن

و

فهرست

فصل سوم

قسمت دوم

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

قسمت سوم

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم

فصل دوازدهم

فصل سیزدهم

فصل چهاردهم

فصل پانزدهم

فصل شانزدهم

قسمت چهارم

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

ضمائم